



پایان نامه کارشناسی ارشد
رشته علوم حدیث
گرایش تفسیر اثری

عنوان پایان نامه

تفسیر روایی سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح بر
پایه روایات اهل بیت (علیهم السلام)

استاد راهنما

دکتر سید محمد رضا ابن الرسول

استاد مشاور

حجة الاسلام و المسلمین سید رسول موسوی

دانشجو

هاجر السادات عسگری

خرداد ۱۳۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«تمام حقوق این اثر متعلق به دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر

تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - شعبه اصفهان است»

تقدیم

راز و رمز پویایی علم و دانش و کشف معانی بدیع و تجلی جلوه‌های شهودی معرفت، کیمیایی است که به برکت سیما و سیره نورانی نبی مکرم اسلام (صلي الله عليه و آله) و ائمه هدی (عليهم السلام) به دست می‌آید. لذا از باب ادب نتیجه تلاشم را به ایشان که صاحبان حقیقی علم و دانش‌اند تقدیم می‌نمایم. امید است این تحقیق مورد پذیرش خدای متعال و مورد عنایت پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و ائمه (عليهم السلام) به ویژه حجة ابن الحسن (عجل الله تعالی فرجه) و مورد استفاده جامعه اسلامی از جمله قرآن پژوهان قرار گیرد.

سپاس‌گزاری

لازم است از زحمات و راهنمایی‌های بسیار مفید استاد ارجمند راهنما جناب آقای دکتر سید محمد رضا ابن الرسول و استاد ارجمند مشاور حجة الاسلام و المسلمین سید رسول موسوی و همچنین از خانواده‌ام به ویژه برادر بزرگوارم که بنده را در این اثر یاری کردند صمیمانه تشکر نمایم. در پایان از دانشگاه قرآن و حدیث و دفتر تبلیغات اصفهان هم سپاس‌گزاری می‌نمایم.

خداوند قرآن به آنان جزای نیک عطا فرماید.

چکیده

این رساله با عنوان تفسیر روایی سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح بر پایه روایات اهل بیت (علیهم السلام) است.

پژوهش و جستجو برای بازشناسی و دستیابی احادیث تفسیری، به اندازه اهمیت فهم حقیقت کلام الهی حایز اهمیت است.

هدف از ارائه این تحقیق دستیابی به صحیح‌ترین تفسیر سوره‌های مورد نظر با توجه به روایات معصومین، با هدف تأکید و اهمیت بخشی به نقشی که روایات در فهم و تفسیر قرآن می‌توانند ایفا کنند است. روشی که در این تحقیق به کار رفته؛ گردآوری، تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) برگرفته از تفسیرهای روایی شیعه، و روایات تفسیری منسوب به پیامبر اکرم و معصومین (علیهم السلام) از تفسیر "الدرالمنثور" با هدف شناخت مفهوم و تفسیر آیات سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح است.

هر روایتی که به گونه‌ای به تبیین مفاد آیات بینجامد، حتی اگر در آن هیچ اشاره‌ای به آیه نشده روایت تفسیری است. لذا در این تحقیق از روایاتی هم که در آن به آیه اشاره نشده ولی مرتبط با مضمون آیه است برای فهم بهتر آیه بهره گرفته‌ایم.

تحقیق مذکور دارای دو دامنه قرآنی و روایی است که دامنه قرآنی آن طایفه‌های آیات در تفسیر المیزان، با انتخاب چهار سوره از قرآن است و دامنه روایی آن مجموعه روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) از تفاسیر مؤثر البرهان، نورالثقلین، الصافی و قمی و روایات تفسیری معصومین (علیهم السلام) در الدرالمنثور از تفاسیر مؤثر اهل سنت است.

در این تحقیق هر سوره یک بخش را به خود اختصاص داده است و مطالب آن در سه فصل به بیان مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری به همراه تحلیل روایات و همچنین گونه‌شناسی روایات تفسیری و بیان پیام‌های هدایت بخش آیات و روایات پرداخته شده است. البته قبل از بخش اول چارچوب کلی تحقیق، تحت عنوان کلیات و مفاهیم تدوین و آورده شده است. اولین بخش این تحقیق را سوره شمس به خود اختصاص داده است. آیات این سوره در مورد نشانه‌های قدرت الهی و بیان عظمت، اهمیت و کثرت منافع آنها بوده، این مطلب را

گوشزد می‌کند که اگر انسان بخواهد رستگار شود، باید باطن خود را تزکیه کند و گرنه از سعادت و رستگاری محروم می‌ماند. روایات این سوره هم با ذکر مصادیقی برای نشانه‌های الهی به تفسیر آیات پرداخته‌اند.

سورهٔ بعدی "لیل" است، مباحث مطرح شده در این سوره با محوریت نجات متقیان انفاق کننده و عذاب مکذبان بخیل است، در روایات هم به ذکر مصادیقی برای این متقیان و مکذبان پرداخته است.

آیات سورهٔ "ضحی" به نعماتی که خدا به پیغمبرش عطا کرده اشاره می‌کند و در ضمن آن گذشتهٔ زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در نظر او مجسم می‌سازد، لذا در آخرین آیات به او دستور می‌دهد که با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت‌های الهی را بازگو نماید. روایات شرح دهندهٔ ذیل این آیات هم بر بیان موضوعاتی هم‌چون ذکر مواردی تحت عنوان نعمت‌های الهی و به یاد این نعم بودن و اظهار آنها پرداخته‌اند.

آیات سورهٔ "انشراح" بر سه محور دور می‌زند: یکی به بیان نعمتهای سه‌گانه شرح صدر، فرو نهادن سنگینی بار نبوت و بالا بردن نام حضرت که هر سه جنبه معنوی دارد اشاره دارد و دیگر بشارت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نظر برطرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریض و ترغیب به عبادت و نیایش است. مهمترین موضوعی که در روایات این سوره مطرح شده، پرداختن به امر نصب و بیان ولایت حضرت علی (علیه السلام) به عنوان مهمترین مصداق این امر است، البته موضوعات دیگری هم - چون سبب شرح صدر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، نشانه‌های شرح صدر و نمونه‌های رفعت نام حضرت هم در کنار بقیهٔ مطالب ذکر شده است.

کلید واژه: شمس، لیل، ضحی، انشراح، اهل بیت، تفسیر روایی، روایت تفسیری

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

۱	مقدمه.....	۱
۳	کلیات و مفاهیم.....	۳
۳	۱. کلیات تحقیق.....	۳
۳	۱-۱. بیان مسئله.....	۳
۳	۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق.....	۳
۴	۱-۳. سؤالات تحقیق.....	۴
۴	۱-۴. فرضیه های تحقیق.....	۴
۴	۱-۵. پیشینه تحقیق.....	۴
۵	۱-۶. روش تحقیق.....	۵
۵	۲. مفاهیم تحقیق.....	۵
۵	۲-۱. تفسیر.....	۵
۶	۲-۲. اهل بیت.....	۶
۶	۲-۳. تفسیر روایی.....	۶
۷	۲-۴. روایات تفسیری.....	۷
۷	۲-۵. گونه های روایات تفسیری.....	۷
۷	۲-۶. سوره شناخت.....	۷
۷	۲-۷. معنا شناخت.....	۷
۷	۲-۸. تأویل.....	۷
۸	۲-۹. جری و تطبیق.....	۸
۸	۲-۱۰. مفاد ظاهری آیات.....	۸
۸	۲-۱۱. مفاد روایات تفسیری.....	۸
۸	۲-۱۲. پیام آیات و روایات.....	۸
۱۰	درآمد.....	۱۰
۱۰	۱. سیمای سوره شمس.....	۱۰
۱۰	۲. اهداف.....	۱۰
۱۱	۳. سیر هدایتی سوره.....	۱۱
۱۳	فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات.....	۱۳
۱۳	۱. مفاد ظاهری آیات.....	۱۳
۱۳	اشاره.....	۱۳

۱۴	۱-۱. اهمیت تزکیه نفس از طریق سوگندها و بیان عواقب آن، آیات (۱۰-۱)
۳۶	۱-۲. تکذیب سرکشانه قوم ثمود و عقاب سخت الهی، آیات (۱۵-۱۱)
۴۳	۲. مفاد روایات تفسیری
۴۳	۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث
۴۳	۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۰-۱»
۴۶	۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری
۴۶	۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۷-۱» با روایات تفسیری ذیل آن
۵۳	۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۴» با روایات تفسیری ذیل آن
۵۴	۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۷ و ۸» با روایات تفسیری ذیل آن
۵۵	۳-۴. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۸» با روایات تفسیری ذیل آن
۵۷	۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۸-۱۰» با روایات تفسیری ذیل آن
۵۸	۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۵-۱۱»
۵۹	۳-۶. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۱» با روایات تفسیری ذیل آن
۶۲	۳-۷. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۲-۱۵» با روایات تفسیری ذیل آن
۶۵	فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره شمس
۶۵	اشاره
۶۵	۱. عناوین گونه ها
۶۵	۱-۱. روایات سوره شناخت
۶۷	۱-۲. روایات تأویلی
۶۸	۱-۳. جری و تطبیق
۷۰	۱-۴. ایضاح مفهومی
۷۳	فصل سوم: آموزه ها و پیام های هدایت بخش
۷۳	اشاره
۷۳	۱. آموزه های اعتقادی
۷۳	۱-۱. سوگندهای الهی
۷۴	۱-۲. جلوه های الهی در عالم هستی
۷۵	۱-۳. عقاب الهی
۷۵	۱-۴. نبوت و ولایت
۷۵	۲. آموزه های اخلاقی - تربیتی
۷۵	۲-۱. تمایلات نفسانی
۷۶	۲-۲. شقاوت
۷۶	۲-۳. تزکیه نفس
۷۶	۲-۴. اختیار انسان
۷۶	۲-۵. عبرت آموزی از سرنوشت گذشتگان

درآمد.....	۷۸
۱. سیمای سوره لیل.....	۷۸
۲. اهداف.....	۷۸
۳. سیر هدایتی سوره.....	۷۹
فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات.....	۸۱
۱. مفاد ظاهری آیات.....	۸۱
اشاره.....	۸۱
۱-۱. بیان عظمت و آثار آفرینش به همراه سوگند به آنها، آیات (۱-۱۱).....	۸۲
۱-۲. رضایت و خشنودی انسانهای هدایت شده و عذاب انسانهای شقاوتمند(۱۲-۲۱).....	۹۶
۱-۲-۷. انفاق راه رسیدن به تکامل فردی.....	۱۰۴
۲. مفاد روایات تفسیری.....	۱۰۹
۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث.....	۱۰۹
۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱-۱۱».....	۱۱۰
۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری.....	۱۱۴
۳-۱. مقایسه شأن نزولهای این سوره با یکدیگر.....	۱۱۴
۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۱۷
۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱-۲» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۱۹
۳-۴. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۵-۱۱» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۲۱
۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۵-۱۰» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۲۵
۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۲-۲۱».....	۱۲۶
۳-۶. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۲» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۲۸
۳-۷. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۲-۱۴» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۲۸
۳-۸. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۴-۱۶» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۳۰
۳-۹. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۵-۱۷» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۳۱
۳-۱۰. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۷-۱۹» با روایات تفسیری ذیل آن.....	۱۳۲
فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره لیل.....	۱۳۳
اشاره.....	۱۳۳
۱. عناوین گونه ها.....	۱۳۳
۱-۱. روایات سوره شناخت.....	۱۳۳
۱-۲. روایات تأویلی.....	۱۳۵
۱-۳. جری و تطبیق.....	۱۳۵
۱-۴. ایضاح مفهومی.....	۱۳۵
فصل سوم: آموزه ها و پیام های هدایت بخش.....	۱۳۷
۱. آموزه های اعتقادی.....	۱۳۷

۱۳۷.....	۱-۱. معاد باوری و آثار پذیرش یا انکار آن.....
۱۳۷.....	۱-۲. هدایت و راهنمایی بشر.....
۱۳۷.....	۱-۳. دنیا و آخرت از آن خدا.....
۱۳۸.....	۲. آموزه های اخلاقی - تربیتی.....
۱۳۸.....	۲-۱. بازتاب اعمال انسانهای بخیل.....
۱۳۸.....	۲-۲. تقوا و بخشش خالصانه راه رشد و نجات از آتش.....
۱۳۸.....	۲-۳. همه چیز در گرو اطاعت پذیری از ولایت معصوم.....
۱۴۲.....	در آمد.....
۱۴۲.....	۱. سیمای سوره ضحی.....
۱۴۲.....	۲. ویژگی.....
۱۴۲.....	۳. اهداف.....
۱۴۲.....	۴. سیر هدایتی سوره.....
۱۴۵.....	فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات.....
۱۴۵.....	۱. مفاد ظاهری آیات.....
۱۴۵.....	اشاره.....
۱۴۶.....	۱-۱. سوگند به روز و شب و بیان الطاف الهی، آیات(۱-۵).....
۱۵۰.....	۱-۲. وظایف پیامبر در مقابل نعمتهای اعطا شده و لزوم یادآوری آنها، آیات(۶-۱۱).....
۱۵۷.....	۲. مفاد روایات تفسیری.....
۱۵۷.....	۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث.....
۱۵۸.....	۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱- ۵».....
۱۶۰.....	۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری.....
۱۶۰.....	۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱-۵» با مفاد روایات تفسیری.....
۱۶۳.....	۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۶- ۱۱».....
۱۶۴.....	۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۶-۸» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۱۶۸.....	۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۹» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۱۷۰.....	۳-۴. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۰» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۱۷۲.....	۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۱» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۱۷۵.....	فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره ضحی.....
۱۷۵.....	اشاره.....
۱۷۵.....	۱. عناوین گونه ها.....
۱۷۵.....	۱-۱. سوره شناخت.....
۱۷۷.....	۱-۲. فضیلت سوره.....
۱۷۷.....	۱-۲. معنا شناخت.....
۱۷۸.....	۱-۳. تأویلات.....

۱۷۸.....	۱-۴. جری و تطبیق.....
۱۸۱.....	فصل سوم: آموزه ها و پیام های هدایت بخش.....
۱۸۱.....	۱. آموزه های اعتقادی.....
۱۸۱.....	۱-۱. رضایت پیامبر.....
۱۸۱.....	۲. آموزه های اخلاقی - تربیتی.....
۱۸۱.....	۲-۱. یادآوری نعمت.....
۱۸۲.....	۲-۲. نگاه اسلام به یتیم.....
۱۸۲.....	۲-۳. توجه به مسکین.....
۱۸۴.....	در آمد.....
۱۸۴.....	۱. سیمای سوره انشراح.....
۱۸۴.....	۲. اهداف.....
۱۸۵.....	فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات.....
۱۸۵.....	۱. مفاد ظاهری آیات.....
۱۸۵.....	اشاره.....
۱۸۵.....	۱-۱. تقویت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ادامه راه خدا و رویارویی با دشواریها، آیات(۸-۱).....
۱۹۳.....	۲. مفاد روایات تفسیری.....
۱۹۳.....	۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث.....
۱۹۳.....	۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۸-۱».....
۱۹۵.....	۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری.....
۱۹۸.....	۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۱۹۹.....	۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۴» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۲۰۰.....	۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۵-۶» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۲۰۳.....	۳-۴. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۷» با روایات تفسیری ذیل آن.....
۲۰۷.....	فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره انشراح.....
۲۰۷.....	اشاره.....
۲۰۷.....	۱. عناوین گونه ها.....
۲۰۷.....	۱-۱. روایات سوره شناخت.....
۲۰۹.....	۱-۲. روایات معنا شناخت.....
۲۰۹.....	۱-۳. روایات تأویلی.....
۲۱۰.....	۱-۴. جری و تطبیق.....
۲۱۱.....	۱-۵. ایضاح مفهومی.....
۲۱۳.....	فصل سوم: آموزه ها و پیام های هدایت بخش.....
۲۱۳.....	۱. آموزه های اعتقادی.....
۲۱۳.....	۱-۱. بار سنگین رسالت.....

۲۱۳.....	۲. آموزه های اخلاقی - تربیتی.....
۲۱۳.....	۲-۱. شرح صدر و آثار آن.....
۲۱۴.....	۲-۲. شهرت رهبران دینی.....
۲۱۴.....	۲-۳. قرین بودن سختی با آسانی.....
۲۱۴.....	۲-۴. تلاش و کوشش به قصد رضای الهی.....
۲۱۵.....	نتیجه های تحقیق.....
۲۱۷.....	۱. شکل ها.....
۲۳۷.....	فهرست منابع و مآخذ.....

مقدمه

همان طور که می‌دانیم بهترین تفسیر هر کلامی از سوی آورنده آن و کسانی که به مراد گوینده واقف هستند، ارائه می‌شود. به همین دلیل معصومین (علیهم السلام) بهترین مفسران قرآن هستند و این در کلام ایشان و بالتبع در روایات تفسیری موجود، تجلی پیدا کرده است. از آنجا که روایات تفسیری، جملگی به صورت داده‌هایی خام در کتاب‌ها عرضه شده است، مراجعه به روایات موجود در ذیل آیات و بررسی متنی و تحلیل محتوایی آنها در راستای نیل به بهترین و صحیح‌ترین درک و فهم از آیات قرآنی ضرورتی انکارناپذیر است.

بنابراین به دلیل پیوندی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) با قرآن دارند، سخنان آن بزرگواران همواره مورد استفاده مفسران در کار تفسیر قرآن بوده است. در زمان غیبت هم، به دلیل عدم دسترسی به معصوم، تنها راه دستیابی به گنجینه معارف آنان، روایاتی است که از ایشان نقل شده است؛ لذا با توجه به اهمیتی که موضوع تفسیر به صورت عام و کلی و جایگاهی که احادیث تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) در کار تفسیر دارد، جایگاه این تحقیق، خود به خود روشن می‌شود.

امتیازاتی که این تحقیق از آن برخوردار است؛ ۱- تحقیق در مورد سوره‌ها با رویکرد روایی به همراه اهمیت به مفاد ظاهری آیات ۲- مقایسه‌ای که بین آن دو صورت گرفته و همچنین استفاده از روایات بیان شده معصومین (علیهم السلام) در یک منبع خاص اهل سنت به نام تفسیر الدر المنثور ۳- بیان گونه‌شناسی روایات در کنار آموزه‌های هدایتی آیات است.

برای آشنایی مخاطب با فضای بحث در سوره‌ها ابتدا مفاد ظاهری دسته آیات^۱ را از جهت واژگان و ترکیب آنها با بررسی غالب کتب لغت کهن و تفاسیر امامیه و برخی کتب تفسیری غیر امامیه مورد بررسی قرار داده و بعد از آن به تفسیر روایی آیات با عنایت به کتب تفسیری، سپس به تحلیل و مقایسه روایات با ظاهر آیات و مقایسه روایات با یکدیگر پرداخته شده است. همچنین با توجه به دسته آیات مشخص شده در هر سوره، در فصل بیان مفاد ظاهری روایات تفسیری یک دسته بندی موضوعی به لحاظ روایی انجام داده‌ایم، تا مخاطب قبل از ورود به بحث نسبت به موضوعات مطرح شده در روایات و تفاسیر متعددی که از معصومین ذیل هر آیه وارد

۱- برای دسته‌بندی آیات هر سوره تفاسیر نمونه، المیزان و کتاب تدبر در قرآن، مطالعه و نهایتاً دسته‌بندی آیات با توجه به کتاب تدبر در قرآن به خاطر گویا بودن مطالب و داشتن اشتراکات زیاد با تفسیر المیزان لحاظ شده است.

شده، به همراه تعداد آنها یک آشنایی اجمالی پیدا کند و بتواند در یک نگاه کلی چارچوب بحث را درک نماید. فصل مقایسه هم در مقام پاسخ‌گویی به این سؤال مهم بوده که بین مفاد ظاهری آیات سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح با مفاد روایی آن با محوریت تفاسیر متأثر شیعه و اهل سنت، چه رابطه‌ای وجود دارد؟ در ضمن مباحث، گونه‌های مختلف روایات و آموزه‌های هدایت‌بخش آیات و روایات مورد اشاره و در اختیار مخاطب قرار می‌گیرد. برای ترجمه دسته آیات از ترجمه کتاب تدبر در قرآن استفاده شده است، دلیل آن هم انتخاب دسته آیات هر سوره از این کتاب بوده است. این ترجمه ذیل دسته آیات آورده شده است. البته به دلیل اهمیت ترجمه، قبل از تفسیر هر آیه ترجمه فولادوند آورده شده است.

کلیات و مفاهیم

۱. کلیات تحقیق

۱-۱. بیان مسئله

تحقیق حاضر مربوط به تفسیر معصومین (علیهم السلام) از آیات قرآن با توجه به روایات تفسیری در تفاسیر متأثر شیعه و اهل سنت در ذیل چهار سوره شمس، لیل، ضحی و انشراح است. در این طرح مفاهیم و مفاد روایات اهل بیت (علیهم السلام) از مهمترین منابع تفسیر اثری و تفاسیر با اعتماد بر منابع کهن لغوی و تفاسیر ادبی و اجتهادی استخراج و پس از تبیین مفاد روایات تفسیری ذیل آنها از منابع یاد شده، اشتراکات و یا افتراقات بین آنها را بیان و سپس به بیان نکات مورد اشتراک و یا افتراق بین مفاد روایات تفسیری پرداخته می‌شود. از هر روایت در گونه‌ی مربوط به خود بحث خواهد شد و با در کنار هم قرار دادن آیات و روایات، پیام‌های ذیل آنها استخراج می‌شود، تا به مقصود روایات تفسیری برای تفسیر آیات دست یابیم.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

بهترین تفسیر هر کلامی از سوی آورنده آن و کسانی که به مراد گوینده واقف هستند، ارائه می‌شود. به همین دلیل معصومین (علیهم السلام) بهترین مفسران قرآن هستند و این تفسیر در کلام ایشان و بالتبع در روایات تفسیری موجود، تجلی پیدا کرده است. عترت طاهرین بر اساس حدیث متواتر ثقلین همتای قرآن بوده و تمسک به یکی از این دو، بدون دیگری مساوی با ترک هر دو است. مجموعه روایات اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) اگر چه در گذر زمان دچار آفت‌هایی شده و از جهتی برخورد با آنها دچار افراط و تفریط شده است، اما با توجه به اهمیتی که روایات تفسیری در فهم قرآن دارد بررسی و تتبع پیرامون آنها ضروری به نظر می‌رسد. در نتیجه این تحقیق زمینه‌ای را برای دستیابی به روش تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) و آگاهی از رهیافتها و رویکردهای معتبر به تفسیر فراهم می‌کند.

لذا از اهداف و فواید این تحقیق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. ارائه تفسیری مبتنی بر روایات ۲. تأکید یا اهمیت‌بخشی به نقشی که روایات در فهم و تفسیر آیات می‌توانند ایفا کنند ۳. گامی در ارائه بهینه تفسیر اثری شیعه.

۳-۱. سؤالات تحقیق

- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح چیست؟
- ۲- مفاهیم روایات تفسیری با مفاهیم اولیه آیات سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح چه تناسبی دارد؟
- ۳- روایات تفسیری سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح از چه گونه‌هایی برخوردار است؟
- ۴- پیام‌ها و آموزه‌های مورد تأکید در آیات و روایات تفسیری سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح چیست؟

۴-۱. فرضیه های تحقیق

- با نگاه اجمالی به سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح و روایات ذیل این سوره‌ها به نظر می‌رسد:
- ۱- مفهوم اولیه و کلی آیات این سوره‌ها تهذیب نفس و بیان نعم الهی است.
 - ۲- میزان قابل توجهی از روایات تفسیری این سوره‌ها با مفهوم اولیه آیات تناسب دارد و میزان افتراق روایات با آیات و روایات با یکدیگر کم است.
 - ۳- روایات تفسیری این سوره‌ها بیشتر به بیان مصداق و تأویل آیات پرداخته است.
 - ۴- آموزه‌های مطرح شده در روایات تفسیری سوره‌های شمس، لیل، ضحی و انشراح به دو دسته تقسیم می‌شود: ۱- اعتقادی ۲- اخلاقی - تربیتی، که از جمله آنها می‌توان به مواردی مانند: تقوا، انفاق و جنبه هدایتی پیامبر و ائمه (علیهم السلام) اشاره کرد.

۵-۱. پیشینه تحقیق

در باب تفسیر قرآن کریم تحقیقی که علاوه بر گردآوری به بررسی، تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و با توجه به پرسش‌های محوری که در این تحقیق مطرح است، کاملاً با عملکرد ما منطبق باشد، انجام نشده است، هرچند به صورت متفرقه و پراکنده کارهایی در این زمینه انجام شده که جامع همه مطالب نبوده و ما را از انجام این تحقیق بی‌نیاز نمی‌کند. از جمله این کارها می‌توان از *التفسیر الاثری الجامع* اثر آیت الله معرفت در سوره‌های اول قرآن و سی پایان‌نامه که در سی جزء قرآن در بررسی روایات تفسیری امام صادق (علیه السلام) نوشته شده است، نام برد.

۶-۱. روش تحقیق

در آغاز موضوع انتخاب گردید و سپس روایات تفسیری اهل بیت از تفاسیر روایی «قمی، البرهان، الصافی و نورالثقلین» جمع‌آوری شد. در کنار مصادر شیعی، از یکی از مصادر روایی اهل سنت به نام تفسیر الدرالمنثور نیز استفاده شد. روشی که در این تحقیق به کار رفته است با رویکرد گردآوری، تحلیل و تبیین مفاد روایات تفسیری اهل بیت در یک دامنه خاص قرآنی با تأکید بر متن و محتوای روایات است.

روایات نقل شده از تفسیر الدرالمنثور همه روایاتی است که نقل معصوم و یا گزارشی از تقریر معصوم را بیان می‌کند. سپس به تحلیل روایات پرداخته شد و نتیجه مقایسه‌ها بیان گردید. در این میان، آیات هر سوره با توجه به تفاسیر نمونه، المیزان و کتاب تدبر در قرآن، دسته‌بندی شده و موضوعات در ذیل آیات به شکل تفسیر ترتیبی عرضه شده است.

ذیل هر دسته به بیان مفاد ظاهری آیات پرداخته شده است و هر لغتی که مهم و قابل ملاحظه بوده با توجه به معاجم کهن لغوی و سپس نظر مفسرین در تفاسیر اجتهادی و ادبی مورد بررسی قرار گرفت. سعی شده نکاتی از معاجم و تفاسیر اجتهادی آورده شود که در بیان متفاوت بوده و نظر یکسانی نداشته‌اند. در قسمت مفاد روایی به ترجمه، تحلیل و مقایسه بین مفاد ظاهری آیات و مفاد روایی پرداخته شد و نسبت آنها به یکدیگر بیان گردید.

در بررسی گونه‌شناسی، روایات به پنج دسته با این عناوین؛ سوره شناخت (روایات فضیلت سوره، شأن نزول، سبب نزول، اختلاف قرائات)، معنا شناخت، تأویلی، جری و تطبیق، تفسیر مفهومی تقسیم شد و هر روایت در ذیل نوع گونه مورد نظر واقع شد و در آخر هم آموزه‌های آیات و روایات ذیل آن با استناد به آیات و روایات به صورت عنوان‌بندی شده مطرح شده است. در آخر هم نتیجه‌های کل تحقیق بیان شده و آماری از تعداد روایات به نقل از هر معصوم، تعداد آیات تفسیر شده و بیان هر آیه در روایت و تعداد روایات بیان شده از هر منبع در چهار سوره مشخص و هر یک از پنج منبع تفسیری به شکل نمودار ترسیم شده است.

۲. مفاهیم تحقیق

۲-۱. تفسیر

برای تفسیر معانی گوناگونی ارائه شده که ما یک تعریف را به عنوان پیش فرض انتخاب کرده و تحقیق در آن را به جای خود واگذار می‌کنیم. با استفاده از معنای لغوی و تعاریف برخی صاحب نظران، می‌توان تفسیر را

این گونه تعریف کرد: «تفسیر کشف و پرده‌برداری از ابهامات کلمات و جمله‌های قرآن و توضیح مقاصد و اهداف آنهاست. به عبارت دیگر، مقصود از تفسیر، تبیین معنای استعمالی آیات قرآن و آشکار کردن مراد جدی آن بر اساس قواعد ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره، با استمداد از منابع و قراین معتبر است»^۱.

۲-۲. اهل بیت

«واژه "اهل" در لغت به شایسته، سزاوار و مستوجب معنا شده و در عرف نیز در همین معنا ظهور دارد، ولی وقتی به شیء یا شخصی اضافه شود که غالباً نیز چنین است، به مناسبت مضاف إلیه معنای دیگری از آن فهمیده می‌شود»^۲. "اهل بیت" در لغت به هر شخصی که ساکن خانه است، یعنی زن و فرزندان اطلاق می‌شود.^۳ و به معنای خویشاوندان او نیز به کار می‌رود. در عرف نیز به همین معناست.

اما در مورد پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) چون بیت آن حضرت محل نزول وحی و بیت نبوت نیز بوده، کلمه اهل بیت در مورد ایشان دو کاربرد پیدا می‌کند. گاهی اهل بیت پیامبر گفته می‌شود و از بیت، محل سکونت آن حضرت اراده می‌شود؛ در این صورت این واژه در مورد آن حضرت نیز به همان معنایی است که در مورد دیگران به کار می‌رود، ولی گاهی اهل بیت پیامبر با لحاظ ویژگی محل نزول وحی و بیت نبوت است، در این صورت به معنای ساکنان خانه، خانواده یا مطلق خویشاوندان آن حضرت نیست، بلکه منظور افرادی است که از نظر علمی و عملی و صفات انسانی، شایسته بیت آن حضرت هستند که در لسان مبارک پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) معرفی شده‌اند.^۴

۲-۳. تفسیر روایی

تفسیر روایی اهل بیت به کتاب‌هایی گفته می‌شود که مؤلفان آنها، روایات را به ترتیب سوره‌ها و آیات قرآن گرد آورده‌اند.^۵ البته این تعریف در جایی است که واژه تفسیر به عنوان یک منبع نه به عنوان دانش به کار می‌رود.

۱ - محمدعلی رضایی اصفهانی، منطق تفسیر قرآن، قم، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، ۱۳۸۷ه، ج ۱، ص ۲۸.

۲ - فتح الله نجارزادگان، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ه، ص ۳.

۳ - خلیل بن احمد فراهیدی، العین، به تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، انتشارات دارالجهر، ۱۳۶۴ه، ذیل ماده «اهل»، ج ۴، ص ۸۹ - صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، بیروت، انتشارات عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۶۳ - احمد بن فارس زکریا، مقائیس اللغة، بیروت، انتشارات داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق، ذیل ماده «اهل»، ج ۱، ص ۱۵۰.

۴ - فتح الله نجارزادگان، پیشین، ص ۳.

۵ - مهدی مهریزی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی، حجیت»، مجله علوم حدیث، شماره اول، قم، ص ۷.

۲-۴. روایات تفسیری

روایت تفسیری عبارت است از قول، فعل یا تقریر معصوم (علیهم السلام) یا گزاره‌ای از امور و شؤون مربوط به معصوم (علیهم السلام) که در پرتو آن جهتی از جهات معنایی قرآن مفهوم گردد، هم شامل روایاتی است که نظر به آیه یا آیاتی خاص دارد و یا ناظر به قاعده‌ای کلی از قواعد فهم قرآن است.^۱

۲-۵. گونه‌های روایات تفسیری

روایات تفسیری در مصادر حدیثی شیعه بیش از پانزده هزار حدیث‌اند. این روایات را از نظر سبک و گونه‌شناسی می‌توان به چندین گروه تقسیم کرد که هر گروه، کارکرد ویژه‌ای دارد.^۲ در این تحقیق با توجه به تقسیم‌بندی‌های متفاوت صورت گرفته، روایات در پنج گونه سوره شناخت (روایات فضیلت سوره، شأن نزول، اختلاف قرائات)، معنا شناخت، تأویلی، جری و تطبیق و ایضاح مفهومی قرار می‌گیرند.

۲-۶. سوره شناخت

روایاتی که شناخت نسبی از سوره به مخاطب می‌دهد که شامل روایات شأن نزول^۳، فضیلت قرائت سوره و اختلاف قرائات می‌شود.^۴

۲-۷. معنا شناخت

روایات معنا شناخت، روایاتی است که به توضیح معنای لفظ می‌پردازد، برخی از روایات یک واژه یا واژه‌هایی را در آیات قرآنی معنا می‌کنند.^۵

۲-۸. تأویل

تأویل از دیدگاه مفسرین معانی متفاوتی دارد، اما آنچه در این تحقیق مورد نظر است:

۱ - همان، ص ۵.

۲ - همان، ص ۴.

۳ - ما در این قسمت تفاوتی بین شأن نزول، سبب نزول، جو و فضای نزول نگذاشته‌ایم. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: مقدمه تفسیر تسنیم.

۴ - محمود رجبی و دیگران، روش تفسیر قرآن، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۰، ص ۱۲۱.

۵ - مهدی مهریزی، پیشین، ص ۱۱

الف) منظور از روایات تأویلی روایاتی است که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آیه را تبیین می‌کند.^۱
ب) معارفی که دانستن آنها بر مبنای ادبیات عرب و اصول محاوره عقلایی میسر نیست و برای پی بردن به آن راهی جز مراجعه به معصوم وجود ندارد.^۲

۲-۹. جری و تطبیق

انطباق ظاهر قرآن (واژگان و جمله‌ها) بر مصداق‌های جدید که مفهومی عام، کلی یا مطلق است و در طول اعصار، نسل‌ها و مکان‌ها پدید می‌آید.^۳

۲-۱۰. مفاد ظاهری آیات

منظور از مفاد ظاهری آیات، توجه به مفاهیم کلمات در زمان نزول به همراه قواعد خاص ادبیات عرب که برای آیه بیان شده است و توجه به قراین پیوسته لفظی موجود است.^۴

۲-۱۱. مفاد روایات تفسیری

منظور از مفاد روایات توجه به فهم مفردات، فهم ترکیبات و توجه به قرینه‌ها برای یافتن مقصود و پیام معصوم است.^۵

۲-۱۲. پیام آیات و روایات

پیام‌ها، برداشتی کوتاه است که از مفهوم آیه با توجه به مفاد ظاهری آن و از جمع روایات ذیل آیه یا دسته آیاتی فهمیده می‌شود. «هر پیام پرسشی را پاسخ و یا یک مسئله اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد».^۶

۱ - محمد محمدی ری شهری، در آمدی بر تفسیر جامع روایی، قم، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۹۰، ص ۱۱۳.

۲ - محمود رجبی و دیگران، پیشین، ص ۱۹.

۳ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۱، ص ۴۴۰.

۴ - محمود رجبی و دیگران، پیشین، ص ۵۷ و ۸۰.

۵ - عبدالهادی مسعودی، روش فهم حدیث، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، ص ۷۳ و ۹۴ و ۱۰۸.

۶ - حسین عبدالمحمدی، پیام‌هایی از قرآن، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰، ص ۲۶.

بخش اول

تفسیر روایی سوره شمس

این بخش از سه فصل تشکیل شده است:

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

فصل دوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل سوم: پیام‌های هدایت بخش آیات و روایات تفسیری

درآمد

۱. سیمای سوره شمس

سوره «شمس» در مکه بر پیامبر (صلي الله عليه و آله) نازل شده و دارای «۱۵» آیه است. این سوره بیست و پنجمین سوره در ترتیب نزول (بعد از سوره «قدر» و قبل از سوره «بروج») و نود و یکمین سوره در چینش کنونی قرآن است. نام‌های این سوره عبارت‌اند از: «شمس» (خورشید) که از آیه اول آن گرفته شده است و نیز «ناقه» (شتر) و «صالح» (نام پیامبر قوم ثمود) که این دو نام نیز از آیه سیزدهم این سوره گرفته شده‌اند و داستان قوم ثمود و شتر معجزه‌آسا و صالح پیامبر (ع) را بیان می‌کند.^۱

خداوند در این سوره به نشانه‌های قدرت و حکمت خویش سوگند یاد می‌کند و به این وسیله عظمت، اهمیت و کثرت منافع و فواید آنها را به اجمال می‌فهماند و نیز لطف و عنایت خاص خود را نسبت به انسان بیان نموده،^۲ این مطلب را گوشزد می‌کند:

«اگر انسان - که با الهام خدایی، تقوا را از فجور و کار نیک را از کار زشت تمیز می‌دهد - بخواهد رستگار شود، باید باطن خود را تزکیه کند و آن را با پرورشی صالح بیرواند و رشد دهد، با تقوا بیاراید، و از زشتی‌ها پاک کند، و گرنه از سعادت و رستگاری محروم می‌ماند، هر قدر بیشتر آلوده‌اش کند، و کمتر بیاراید محرومیتش بیشتر می‌شود، و آن گاه به عنوان شاهد، داستان ثمود را ذکر می‌کند که به جرم اینکه پیامبرشان حضرت صالح را تکذیب کرده، ناقه‌ای را که مأمور به حمایت از آن بودند کشتند، به عذاب استیصال و انقراض مبتلا شدند و با نقل این داستان به اهل مکه تعریض و آنها را توبیخ می‌کند».^۳

۲. اهداف

دو هدف اساسی این سوره عبارت‌اند از:

الف) بیان اهمیت تزکیه نفس و رشد و پاکی روح انسان.

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، تفسیر قرآن مهر، قم، انتشارات پژوهش‌های تفسیر و علوم قرآنی، ج ۲۲، ص ۲۲۳.
۲ - محمد تقی شریعتی، نوین، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۶ه، ص ۲۰۵.
۳ - سید محمد حسین طباطبایی، تفسیر المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۴۹۷.

ب) بیان سرگذشت قوم ثمود، برای عبرت‌آموزی از آن.^۱

۳. سیر هدایتی سوره

در این جا مردم با معجزه‌های آشکار از سوی خدای متعال مواجه‌اند و فرستاده خدا یعنی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آنان را به تبعیت از آن فرا می‌خواند، اما پذیرش این امر و تن دادن به آن برای کسانی که نفس خود را تزکیه نکرده‌اند سخت است، زیرا هم باید از دلبستگی‌های خود دست بردارند و هم خواسته‌های نفس را کنترل کرده، تحت تربیت قرار دهند، از این روست که طغیان پیشه کرده، آیت روشن خدا را انکار می‌کنند. این سوره مبارکه، ابتدا با ذکر یازده قسم، مخاطب را آماده می‌سازد که تمامی این قسمها با توجه به عظمت مقسم علیه، با تأکید بر سخن اصلی در ارتباط هستند.

پس از ذکر این قسمها، در دو جمله تفهیم می‌کند که فلاح و رستگاری در گرو تزکیه نفس و ناکامی و خسارت، محصول آلوده سازی آن است. بعد از تأکید بر این سخن مهم، عاقبت قوم ثمود را بیان می‌کند، همان‌هایی که همچون مخاطبان سوره با نشانه روشن خدای متعال روبرو بودند، ولی تحت تأثیر طغیان نفس، بدبختی، هلاکت و خسران را برای خود رقم زدند و عذاب سخت الهی را به جان خریدند.

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ص ۲۲۴.

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

۱. مفاد ظاهری آیات

اشاره

در این بخش، به بررسی واژگان محوری آیات از کتب لغت کهن و تبیین مفاد ظاهری آیات از تفاسیر ادبی - اجتهادی پرداخته شده است. آیات در این سوره به دو دسته کلی تقسیم می شود. مبنای این تقسیم سیاق آیات است، این سوره دارای دو سیاق است: آیات ۱-۱۰؛ ۱۱-۱۵ و وجه گسست سیاق دوم از سیاق نخست، فقدان اتصال ادبی و آغاز سیر جدید مفهومی (داستان قوم ثمود) در آیه «۱۱» است.^۱

حق تعالی در این سوره مبارکه به یک سلسله از مخلوقات خود که آیات قدرت و حکمت و آثار صنع پروردگار در آنها بسیار است و در وجود هر یک نشانه‌های ربوبیت نمودار است، سوگند یاد کرده که هر کدام شواهدی از آیات آفرینش است.

دسته اول، آیات اول تا دهم سوره شمس است که در این آیات به هفت نوع از موجودات بزرگ عالم سوگند خورده، که اصل آنها خورشید و پرتو افشانی او است و باقی متفرع بر آن و از آثارش به شمار می‌روند. این است که نخست شمس و تجلیات آن را به ذکر تخصیص داده و باقی را عطف و متفرع بر آن گردانیده است.^۲ سپس با سوگندهای متعدد به دو بعد نفس انسان و فرجام پاک‌کنندگان و آلوده‌کنندگان آن اشاره می‌کند و می‌فرماید:

۱۰-۱. (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰))

۱- سوگند به خورشید و (تابش) نیم‌روزش. ۲- و سوگند به ماه، چون از پی خورشید رود. ۳- و سوگند به روز، چون خورشید را روشن کند. ۴- و سوگند به شب، چون خورشید را فرو پوشد. ۵- و سوگند به آسمان و آن مقتدری که آن را بنا کرد. ۶- سوگند به زمین و آن قدرتی که آن را گستراند. ۷- و سوگند به نفس و آن قدرتمند

۱ - علی صبحی نسوجی، تدبر در قرآن کریم، قم، انتشارات بلاغت، ۱۳۸۹ش، ج ۲۴، ص ۲۱۵-۲۱۶.

۲ - سیده نصرت امین، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران، ۱۳۶۱، ج ۱۵، ص ۱۵۱.

دانای حکیمی که آن را موزون ساخت و سامان بخشید. ۸- و گنهکاری و تقوا پیشگی اش را به او الهام کرد. ۹- به همه این ها سوگند که هر کس نفس خود را پاک داشت، به سعادت رسید. ۱۰- و هر کس آن را زیر غبار گناه دفن کرد، ناکام ماند.

دسته دوم، آیات یازدهم تا پانزدهم سوره شمس است که در آن خداوند سرگذشت عبرت آموز قوم ثمود را یادآوری کرده، می فرماید:

۱۱-۱۵. (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدمَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵))

۱۱- (قوم) ثمود به سبب طغیانشان پیام الهی را دروغ انگاشتند. ۱۲- آن گاه که بدبخت ترین شان برانگیخته شد (تا ناقه الهی را پی کند). ۱۳- پس صالح فرستاده خدا به آنان ابلاغ کرد که ناقه خدا و آب خوردنش را وا گذارید و مانع آن نشوید. ۱۴- ولی قومه او را تکذیب کردند و ناقه را کشتند. سپس پروردگارشان به سبب پیامد [گناه] شان آنان را هلاک ساخت و آنها را (با خاک) یکسان کرد. ۱۵- و از فرجام کاری که کرد باکی ندارد.^۱

رستگاری، عاقبت تزکیه نفس؛ و خسران و ناکامی عاقبت آلودگی نفس و تهدید نسبت به

طغیانگری برخاسته از آلودگی نفس

۱- اهمیت تزکیه نفس از طریق سوگندها و بیان عواقب آن، آیات (۱۰-۱)

۱-۱-۱. سوگند به خورشید و تابش آن

(وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) (۱)

سوگند به خورشید و تابندگی اش.^۲

تفسیر آیه

در آیه اول این سوره، خداوند سبحان به خورشید و تابش نور و منتشر شدن آن سوگند یاد کرده، چون قوام عالم از حیوان و نبات به طلوع خورشید و غروب آن است.^۳

۱ - علی صبحی نسوجی، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۱۲ - ۲۱۴.

۲ - قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، انتشارات دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ق.

۳ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۳.

واو "وَالشَّمْسُ" اولین واو برای قسم و سوگند است و سایر واوها در ما بعد آن عطف بر آن یا قسم است تا قول خدا "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا" که جواب قسم است و تقدیرش "لقد افلح" است.^۱

سوگندهای قرآن بیان آیات، دلائل و شواهد عالم است برای متوجه نمودن اذهان به مقصود و اثبات مدعی، این شواهد مشهود حسّی یا شبه حسّی است،^۲ مانند: «وَالشَّمْسُ، وَالسَّمَاءِ، وَالْقَمَرِ، وَالنَّهَارِ، وَاللَّيْلِ، . . . در این آیه دو چیز مورد قسم واقع شده یکی آفتاب و دیگر روشنی آن در وقتی که گسترش یافته، همه جا را فرا گیرد.^۳ در عین حال این سوره بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده است. سوگندهای پی در پی و مهم، به خوبی نشان می‌دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت‌ساز و حیات‌بخش.

سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می‌کند: نخست اهمیت مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده، و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است. سوگند همیشه برای تأکید و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده، کاملاً جدی و مورد تأکید است.^۴ چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می‌شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می‌اندازد تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی حقیقت بگشاید.^۵

در آیه، بعد از "شمس" واژه "ضحی" آمده است. ضمیر در "ضحیها" به کلمه "شمس" بر می‌گردد.^۶ در بیشتر کتب لغت در توضیح این واژه آمده: ضحا: الضَّحُوُّ وَالضَّحْوَةُ وَالضَّحِيَّةُ: اِرْتِفَاعُ النَّهَارِ وَالضُّحَى: فُؤَيْقَ ذَلِكَ أَنْتِی وَتَصْغِيرُهَا بَغَيْرِ هَاءٍ لِنَلَّا يَلْتَبَسُ بِتَصْغِيرِ ضَحْوَةٍ. وَالضَّحَاءُ، مَمْدُودٌ، إِذَا امْتَدَّ النَّهَارُ وَكَرَبَ أَنْ يَنْتَصِفَ؛ "ضحوه" بالا آمدن آفتاب است و "ضحی" اندکی بالاتر از آن یعنی نزدیک به ظهر و "ضحاء" به فتح و

۱ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، تفسیر مجمع البیان، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی و دیگران، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۴۰۶ق، چاپ دوم، ج ۲۷، ص ۱۱۳.

۲ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۱.

۳ - فتح الله کاشانی، تهران، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتابفروشی ملا حسن علمی، ۱۳۳۶ه، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

۴ - احمد علی بابایی، برگزیده تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ش، ج ۴، ص ۱۳۱.

۵ - ناصر مکارم شیرازی، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابیطالب، ۱۴۲۱ق، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

۶ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۶.

مد، گسترش روز تا نزدیک به ظهر است.^۱ از قناده روایت شده که مراد همه روز است، و مقاتل می‌گوید: ضحی حرارت آفتاب است.^۲

در کتاب مفردات آمده: "ضحی" یعنی گسترش نور خورشید در نیمروز و ادامه یافتن روز است.^۳ بعضی "ضحی" را مرادف با "ضوء" یا به معنای حرارت خورشید گرفته‌اند، با آنکه هر یک از این‌ها، مفهوم خاص به خود دارد. ظاهر این است که "ضوء" نور مستقیم و "ضحی" تابش «انعکاس» آن است. نخستین تابش نور خورشید را ضحوه، و پس از بالا آمدن ضحی (با قصر) و چون به آخرین حد رسید ضحاء (با مد) گویند.^۴ در کتاب فروق اللغة نور و ضیاء مقایسه، بین آن دو فرقی‌هایی ذکر شده، اما برای دو واژه ضحی و ضوء تفاوتی بیان نشده است.^۵

در هر صورت، تکیه بر خصوص "ضحی" به خاطر اهمیت آن بوده، چرا که موقع سیطره نور آفتاب بر زمین است.^۶

نتیجه آنکه آیه اشاره به کره خورشید و اشعه تابان آن است، که جهان را روشنایی و حیات می‌بخشد و چنانچه لحظاتی از تابش نور و حرارت دریغ نماید، تیرگی و تاریکی جهان را فرا خواهد گرفت. در این جا به منظور جلب نظر اهل ایمان به خورشید و گستردگی نورش در زمین سوگند یاد شده، زیرا از جمله صنع آفریدگار، خلقت و آفرینش خورشید است که روشنایی و حیات و هر حرکت در این جهان رخ دهد بر آثار و اشعه پی‌درپی آن استوار است.^۷

۱ - خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «ضحی»، ج ۳، ص ۲۶۵ - محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق، ذیل ماده «ضحی» ج ۱۴، ص ۴۷۴ - محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، تاج العروس، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق، ج ۱۹، ص ۶۱۴ - فخر الدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق دراسات الاسلامیة، قم، مؤسسه بعثت، ۱۴۱۴ق، ذیل ماده «ضحی»، ج ۱، ص ۲۶۹ - محمود زمخشری، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، انتشارات دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۷۵۸.

۲ - فتح الله کاشانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵۷.

۳ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الالفاظ القرآن، به تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، ذوی القربی، ۱۴۲۳ق، ذیل ماده «ضحی»، ص ۵۰۱.

۴ - سیدمحمود طالقانی، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار، ج ۴، ص ۱۰۷.

۵ - حسن بن عبد الله اسکری، الفروق فی اللغة، بیروت، انتشارات دار الافاق الجدیدة، ۱۴۰۰ق، ص ۳۰۷.

۶ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتاب الاسلامیة، ۱۳۸۵ه، ج ۲۷، ص ۳۸ - ۳۹.

۷ - سید محمد حسین حسینی همدانی، انوار درخشان، تهران، کتابفروشی لطفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۸، ص ۱۵۸.

لذا از جمله موضوعات قابل تأمل این آیه، خورشید است که مهمترین و سازنده‌ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر این که منبع "نور" و "حرارت" است و از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می‌رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می‌گیرند.^۱

۲-۱-۱. سوگند به ماه

(وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا) (۲)

سوگند به مه چون پی [خورشید] رود.

تفسیر آیه

در این جا کلمه "قمر" عطف به کلمه "شمس" و به معنای ماه آسمان است، در زمانی که از هلال بودن خارج شود که معمولاً بعد از شب سوم این چنین است و چون نور ستارگان را می‌پوشاند و بر آنها غلبه دارد "قمر" نامیده شده است. جوهری می‌گوید: نامیدن ماه آسمان به قمر از شب سوم تا آخر ماه است و به خاطر سپید بودنش این چنین نامیده شده، زیرا "اقمر" به معنای سپیده است.

ضمیر در این آیه نیز به شمس بر می‌گردد، "تلیها" صفت قمر و در لغت "تلی" را به معنی تبعیت و پیروی نمودن چیزی نسبت به چیز دیگر که بدون واسطه باشد، آرند، یعنی به گونه‌ای در پی او قرار گرفته که میانشان چیز دیگری حائل نیست.^۲ (پیروی و متابعت بدون حائل و واسطه) و لازمه تبعیت از یک شیء اعراض از دیگری است.^۳ این گونه پیروی، گاهی جسمی است و گاه با اقتداء و فرمانبری در حکم، که مصدرش "تَلَّوْا" است و گاهی نیز پیروی و پیایی خواندن و تدبیر و اندیشه است که مصدرش "تلاوه" است.^۴

در آیه (وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا) شاید این معنی مقصود است که ماه در نور افشانی و مرتبه اشراق از خورشید اقتباس کرده، نور افشانی می‌نماید و در شب به جای خورشید عالم را به نور خود روشن می‌نماید. در این قول خدا (جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَ الْقَمَرُ نُورًا) مرتبه ضیاء بالاتر از نور است، همان‌طور که مرتبه خورشید بالاتر از مرتبه ماه است و در این آیه به قمر سوگند یاد شده، در حالی که دنبال شمس در حرکت است.^۵ در کتاب قاموس آمده: در اینجا کسب نور از آفتاب مطرح نیست، بلکه مراد پشت سر هم بودن این دو مظهر طبیعت است، آفتاب با نور

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۳۸-۳۹.

۲ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «تلو»، ص ۱۶۷.

۳ - حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن، ذیل ماده «تلو»، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ه، ج ۱، ص ۳۹۵.

۴ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «تلو»، ص ۱۶۷.

۵ - سیده نصرت امین، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۵۰.

افشانی رو می‌کند و پس از غروب، ماه پشت سر آن ظاهر شده و نور می‌پاشد و در پی آن، روز می‌آید و آن‌گاه شب، جانشین روز شده و آفتاب را می‌پوشاند.^۱ با توجه به دیدگاه علامه در دنباله روی قمر دو احتمال است: یکی اینکه از خورشید کسب نور می‌کند، که در این صورت حال "اذا تليها" حال دائمی است، چون قمر دائماً از شمس کسب نور می‌کند، احتمال دیگر آنکه طلوع قمر بعد از غروب خورشید است، که در این صورت سوگند دائمی نیست، بلکه در دو حال قمر است، یکی ایامی که قمر به صورت هلال در می‌آید، و یکی ایامی که تمام قرص آن روشن می‌شود.^۲

۳-۱-۱. سوگند به روز

(وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) (۳)

سوگند به روز چون آن را روشن گرداند.

تفسیر آیه

در مورد واژه "نهار" در کتاب العین آمده: "النَّهَارُ: ضياء ما بين طلوع الفجر إلي غروب الشمس" نهار یعنی نور و روشنایی که از طلوع فجر است تا غروب تا زمانی که خورشید غایب می‌شود.^۳

کلمه "جلی" از مصدر تجلیه به معنای آشکار، اظهار و بر ملا کردن است.^۴

در اینکه ضمیر در جلاها به چه چیز باز می‌گردد؟ در میان مفسران گفتگو است، برخی از جمله علامه نظرشان بر این است که ضمیر مؤنث "ها" به ارض بر می‌گردد (البته کلمه ارض قبلاً ذکر نشده، ولی از فحوای کلام معلوم است که روز زمین را ظاهر و آشکار می‌کند)^۵ ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: ضمیر فاعلی در "جلی" به کلمه "نهار" و ضمیر مفعولی "ها" به کلمه "شمس" بر می‌گردد،^۶ و معنایش این است که: سوگند می‌خورم به روز که خورشید را نمایان کرده، جلوه گر می‌سازد، چون با بر آمدن روز خورشید نمایان می‌شود. که به نظر می‌رسد

۱ - سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، چاپ ۱۱، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تابستان ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۷۸.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۷.

۳ - خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «نهر»، ج ۴، ص ۴۴ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «نهر»، ص ۸۲۶.

۴ - رضا مهیار، فرهنگ أبجدی عربی - فارسی، بی‌جا، بی‌تا، ذیل ماده «جلی»، ص ۳۰۰.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۷.

۶ - عبد الله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۳۱۵ - محمد صادقی تهرانی، البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، قم، انتشارات: مولف، ۱۴۱۹ق، ص ۵۹۵ - ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، تفسیر التبیان، به تحقیق احمد حبیب قصیر العالی، بیروت، انتشارات دارالمعرفه، ۱۴۳۱ق، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

نظر صحیح همین است، چون سیاق اقتضاء می‌کند که به همان مرجع قبلی برگردد و بنا بر قلب است؛ روز خورشید را جلوه‌گر می‌سازد یعنی خورشید روز را جلا می‌دهد.

به هر حال «سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تاثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است، چرا که روز، رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش‌ها و کوشش‌ها و کوشش‌های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می‌گیرد»^۱.

۴-۱-۱. سوگند به شب

(وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) (۴)

سوگند به شب چو پرده بر آن پوشد.

تفسیر آیه

در این آیه نیز به هنگام شب سوگند یاد نموده، که تیرگی و تاریکی قسمتی از سطح زمین را به طور مخروطی شکل فرا می‌گیرد و زمین فاصله شده، نمی‌گذارد قسمتی از سطح زمین از اشعه خورشید بهره‌مند گردد.^۲ کلمه "لیل" در لغت، مقابل نهار است، از ابتدای طلوع خورشید تا غروب را نهار گویند.^۳ در این آیه هم نظر علامه بر این است که ضمیر "ها" به ارض برگشته، هم‌چنان که در "جلاها" چنین بیانی داشتند.^۴ اما به نظر می‌رسد ضمیر به کلمه "شمس" بر گردد، و معنایش این است: به شب سوگند که خورشید را فرو می‌پوشد. در این جا بحث فراگیری و فروپوشی است نه احاطه که اشکال علامه مطرح شود. ایشان می‌گویند: این نظر صحیح نیست، چون شب به خورشید احاطه ندارد، در حالی که در این جا احاطه و تسلطی در کار نیست، چون شب عدم است و امر عدمی قدرت مسلط شدن بر چیزی را ندارد.

در اینجا سؤالی پیش می‌آید، که چرا در آیه قبل روشن شدن زمین را با صیغه ماضی تعبیر کرد، و فرمود:

"جلاها" و در این آیه مسأله فرا گرفتن شب را با صیغه مضارع تعبیر کرده است؟

علامه در پاسخ به این سؤال می‌فرماید: این که در آن جا فرموده: (وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) و این جا می‌فرماید: (وَ

اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) با اینکه ممکن بود بفرماید: "و اللیل اذا غشیها" یا در آن جا بفرماید: "و النهار اذا یجلیها". با این

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۱.

۲ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۹.

۳ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «نهر»، ج ۱۰، ص ۲۷۴.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۷.

تعبیر خواست بر حال حاضر دلالت و اشاره کند به این که در ایام نزول آیه، که آغاز ظهور دعوت اسلامی بوده، تاریکی فجور زمین را پوشانده بود، و ما می‌دانیم باید بین قسم و مطلبی که برایش قسم می‌خورند نوعی تناسب و ارتباط باشد، اگر فرموده بود: "و اللیل اذا غشیها" سخن از تاریکی رانده بود، ولی به تاریکی جهل و فسق حال حاضر اشاره نشده بود.^۱

جواب دیگر این که به منظور رعایت موسیقی و آهنگ کلام فرمود: "یغشیها". اما نکته قابل توجه دیگر این که در آیه تعبیر "لیل" آمده است.

«شب از دیگر نعمتهای الهی، همراه با آثار فراوانی است. شب با تمام برکات و آثارش، از یک سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می‌کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می‌تابید آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می‌کرد، حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می‌آمد، چنان که در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می‌رسد که هیچ موجود زنده‌ای که ما می‌شناسیم در آن شرایط باقی نمی‌ماند و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می‌رود که اگر در آنجا موجود زنده‌ای باشد حتماً یخ می‌زند و نابود می‌شود».^۲

این آیه از انسان می‌خواهد که بگذارد اندیشه‌اش میان این نعم الهی به مقارنه پرداخته و به سیر در آفاق معرفت پردازد و ببیند که چگونه پس از روزی دراز که با تلاش سپری شده، تاریکی شب و آرامش آن زمین را می‌پوشاند و مردمان و جانوران و گیاهان بر آن به استراحت می‌پردازند.^۳

۱-۱-۵. سوگند به آسمان و خالق آن

(وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا) (۵)

سوگند به آسمان و آن کس که آن را برافراشت.

تفسیر آیه

خداوند در ششمین و هفتمین سوگند به سراغ آسمان و خالق آسمان رفته، می‌فرماید: سوگند به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده، به کرات بی‌کران و بی‌شمار که در جو و فضای زیاده بر تصور پیوسته به

۱ - همان

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۱-۴۲.

۳ - سید محمد تقی مدرس، من هدی القرآن، تهران، انتشارات دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ق، ج ۱۸، ص ۱۲۷.

یکدیگرند و هر يك از کرات با تفاوت بسیاری که با یکدیگر در وزن و مساحت و آثار و مسیر دارند، به گونه‌ای در جو و فضا، مسیر و مدار مخصوص برای هر يك مقرر شده، که با وجود این که پیوسته در حرکت هستند، هیچ‌گاه اصطکاکي رخ نداده و نخواهد داد.^۱

از شگفتی‌های بزرگ خلقت، اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده است، و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.^۲

کلمه "ما" در جمله "وَمَا بَنَاهَا" موصوله و فاعل "بناها" خدای سبحان است، و اگر از حضرتش تعبیر به "ما-چیزی که" کرد با اینکه باید تعبیر به "من-کسی که" می‌کرد، برای این بود که نکته‌ای مهم‌تر را افاده کند، و آن بزرگ جلوه دادن اوست، و معنایش این است که سوگند می‌خورم به آسمان و آن قدرتمندی که آن را بنا کرده است. ولی بعضی از مفسرین کلمه "ما" را مصدریه گرفته، آیه را چنین معنی کرده‌اند: سوگند به آسمان و بنای آن، لیکن سیاق آیات -با در نظر گرفتن اینکه آیه "وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا" در آن قرار دارد- با این نظریه سازگار نیست.^۳ لذا مصدریه گرفتن «ما» با سیاق آیات، به خصوص عطف تفریعی "فألهمها" سازش ندارد، زیرا فاعل این فعل "ما" است، و مصدر مؤول فاعل نمی‌شود. بنابراین "ما" به معنای مبهم و وسیع خود، و اشاره به قوای عظیم جهان است، این قوا و مبادی را شخص عامی به اجمال و شخص محقق با تفصیل بیشتری شناخته، به آن اعتراف دارد و به راهنمایی قرآن، از طریق این گونه شناسایی، می‌توان پروردگار جهان و قدرت حکیمانه و تنظیم کننده و بی‌پایان او را شناخت. چنان که در بعضی آیات، بناء با ضمیر جمع آمده که هم تدبیر حکیمانه و هم دخالت قوای مدبر را به اذن پروردگار می‌رساند.^۴ فراء و زجاج هم "ما" را به معنی مصدری می‌گیرند، و آیه (بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي) را شاهد می‌آورند.^۵

در تفسیر منهج الصادقین آمده، ذکر "ما" به جای "من" به جهت اراده معنی وصفیه است، کأن این گونه گفته شده: "و السماء و الشيء القادر العظيم الذي بناها" و چون بنای آن دال بر خدای سبحان و کمال قدرت او

۱ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۹.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۲.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۸.

۴ - "وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ" (الذاریات/ ۴۷) "وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا" (النبا/ ۱۲) "أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا" (النازعات/ ۲۷).

۵ - پس/ ۲۷.

۶ - حسین بن مسعود بغوی، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۵، ص ۲۵۸.

است، از این جهت است که آن را به ذکر مخصوص ساخته، چرا که مشعر بر معنی وصفیت است.^۱ ضمن این که استعمال "ما" در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست، چنان که در سوره نساء آمده: (فَأُنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ).^۲

۱-۱-۶. سوگند به زمین و خالق آن

(وَ الْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا) (۶)

سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترد.

تفسیر آیه

واژه کلیدی در این آیه "طحو" به معنای گستراندن پر دامنه است، و گفته می شود: «طحا بك همك، يطحو بك طحوا»: در آن صورت که تلاش و کوشش تو را به جاهای دور بکشاند. و «طحا القوم بعضهم بعضا» به این معنی است که آن گروه یکدیگر را عقب رانند و گستردگی پیدا کردند.^۳ در تفسیر نمونه چنین آمده: واژه "طحاها" از ماده "طحو" (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی و هم به معنی "راندن و دور کردن و از میان بردن" آمده است.^۴ راغب این واژه را به معنای گستراندن چیزی و راندن آن معنی کرده است.^۵ «و در این جا به معنی گستراندن است، چرا که اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجاً آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکیها سر بر آورد و گسترده شد، و از آن تعبیر به "دحو الارض" نیز می شود. ثانیاً زمین در آغاز به صورت پستی و بلندی با شبیههای تند و غیر قابل سکونت بود، بارانهای سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند و در درهها گسترده شدند و تدریجاً زمینهای مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.^۶

در این آیه هم خداوند سخن از "زمین" و "خالق زمین" به میان آورده می فرماید: "قسم به زمین و همان که زمین را گسترانیده است." زمین گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است. زمین با تمام شگفتیها: کوهها و دریاها، درهها و جنگلها، چشمهها و رودخانهها، معادن و منابع گرانبهایش، هر کدام به تنهایی آیتی از آیات

۱ - ملا فتح الله کاشانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵۸.

۲ - "به ازدواج در آورید زنانی را که مورد علاقه شما است". نساء/ ۳- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۳.

۳ - ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «طحو»، ج ۱۵، ص ۴- خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «طحو»، ج ۳، ص ۲۷۷.

۴ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۳.

۵ - راغب اصفهانی، ذیل ماده «طحو»، ص ۵۱۷ - محمود بن عمر زمخشری، اساس البلاغه، بیروت، انتشارات دار صادر، ص ۳۸۵.

۶ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۳-۴۴.

حق و نشانه‌های از نشانه‌های او است، و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.^۱ بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر يك اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد، چرا که یکی از معانی "طحو" همان راندن است که اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود، و یا هر دو است.^۲

این که در آیه به زمین سوگند یاد شده، شاید اشاره به این مطلب است که خداوند قابلیت و صلاحیت مخصوصی در خاک زمین نهاده که پیوسته در اثر تأثیر عوالم به حرکت و جنبش درآید و تحولاتی پی‌درپی در آن رخ دهد و از آن معادن و نباتات و حشرات و حیوانات و جنبندگان به وجود آیند و غرض اصلی از نیروی کشش و پذیرش، پدید آمدن بشر است.^۳ بشر از جمله محصول زمین و سیر و حرکت و تکامل آن است. با توجه به این که نیرو و جاذبیت دیگری نیز در زمین و خاک نهاده شده که مادهٔ تناسلی که از خاک ریشه گرفته و در رحم به صورت جنین انسانی درآمده، در آن اقتضای مخصوصی نهاده شده که روح و نفس متعلق به موهبت الهی، از سیر و حرکت نباتی ترقی و تکامل یافته، به مقام ادراک و نطق در خواهد آمد. یعنی نیروی نباتی جنین به صورت ادراک و نطق و به مقام بشریت قدم خواهد گذارد. و بدین طریق غرض از خلقت جهان هستی و محصول آن که زندگی بشر است تحقق می‌پذیرد.^۴ و آیه (وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ) این حقیقت را اعلام نموده و از جمله علائم و آثار وحدانیت و اتقان تدبیر پروردگار را چنین معرفی نموده، که زمین را با گستردگی معنوی آن بسط داده و آن را ماده و قابلیت محض برای هر کمال معرفی کرده است. لذا می‌توان گفت: همهٔ تحولات و تکاملی که در جهان هستی نهفته است، مانند انواع معادن و نباتات و خزندگان و حیوانات، اصل و ریشهٔ آن خاک است.^۵

خلاصه در خاک نیرو و استعداد بی‌نهایت و همهٔ کمالات به طور قابلیت و اقتضاء در آن نهاده شده، گرچه خاک فاقد هر گونه نیرو به نظر می‌رسد، هم‌چنانکه ابلیس در مقام احتجاج با ساحت کبریایی بدان اشاره نمود، ولی غافل از این که خاک در اثر تحولات و سیر و تکامل به صورت جنین انسانی درمی‌آید، آن‌گاه قابلیت پذیرش روح و روان را خواهد داشت و از طریق تکامل و اتحاد با روح به تدریج و حرکت طولی به ظهور می‌رسد.

۱ - همان نظراتی که در مورد کلمه "ما" در آیهٔ قبل مطرح شد در این آیه هم مطرح می‌شود.

۲ - همان.

۳ - آیه "وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا" ناظر به این حقیقت است.

۴ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۹-۱۶۲.

۵ - رعد/ ۳.

۶ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین.

همچنین ارواح قدسیه و رسولان و اوصیاء (علیهم السّلام) از خاک پی‌ریزی شده و نیروی پذیرش آن در خاک نهاده شده که ارواح قدسیه را می‌پذیرد و آنها را رشد داده، تکمیل می‌نماید. غرض اثبات آن است که خاک در اثر تحولات زیاده بر تصور توأم با روح گشته و نیروی خود را به کار برده و در اختیار روح نهاده و خود را به اوج کمالات می‌رساند.^۱

۱-۱-۷. سوگند به نفس و تسویه کننده آن

(و نَفْسٍ وَا مَا سَوَّاهَا) (۷)

سوگند به نَفْس و آن کس که آن را درست کرد.

تفسیر آیه

سرانجام به "دهمین" و "یازدهمین" سوگند که آخرین قسمها در این سلسله است، پرداخته می‌فرماید: "سوگند به نفس انسان و همان که آن را سامان بخشید." (همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است). این خلقت بدیع که مملو از شگفتیها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به آن و خالقش یک جا قسم یاد کرده است!^۲ لذا معنای آیه چنین می‌شود: سوگند می‌خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را این چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد. اما نکته ادبی این آیه به صورت نکره آمدن کلمه "نفس" است که به نظر بعضی برای این بود که به نفس شخص معینی نظر نداشت و به قول عده‌ای برای بزرگ جلوه دادن و بیان عظمت آن بود. مراد از "نفس"، نفس انسانیت و جان همه انسانها است. برخی گفته‌اند: مراد از آن جان، آدم ابو البشر (ع) است، ولی این سخن با سیاق آیات و مخصوصا با آیات (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) نمی‌سازد، چون معنا ندارد که کسی نفس آدم ابوالبشر را تزکیه کند و یا آلوده سازد، علاوه بر این، هیچ علتی تصور نمی‌شود که ما را وادار سازد کلمه "نفس" را به نفس آدم (ع) اختصاص دهیم.^۳ گذشته از آن که ما مصداق نفس را در آیه چه چیزی بگیریم، می‌توان در تعریف مفهوم آن چنین گفت: نفس آن روح مجرد انسانی است که خداوند متعال پس

۱ - همان.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۴.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۸-۴۹۹.

از خلقت انسان، در رحم مادرها و تمام اسکلتش قرار داده و به او فخر و مباحثات می‌کند.^۱ این روح و لو در ابتدا خالی از کمالات است، لکن قابلیت تمام فیوضات را دارد چه در عالم مجردات قبل از تعلق به بدن و چه در عالم دنیا که در حق حضرت آدم چنین می‌فرماید: (وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ)^۲ و فرمود: (فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ)^۳ و خداوند در همان موقع علم اسماء را تعلیم آدم کرد. بلکه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) همان موقع که نور مقدس او را خلق کرد، تمام علوم و کمالات را به او افاضه فرمود. بعد از نفس عبارت "و ما سَوَّاهَا" آمده، تسویه نفس این است که جمیع قوی را به او عنایت کرده است.^۴ توضیح بیشتر این که تسویه بدن انسان به داشتن اندامهایی چون چشم و گوش و دهان و مانند آنها است و انسان با نداشتن یکی از آنها معیوب است، ولی تسویه جان انسان به آگاهی و معرفت او نسبت به فجور و تقوا است. اگر کسی سرمایه وجودی خویش را از دست داد، یعنی فطرت خود را در گور هواهای نفسانی مدفون ساخت، دیگر از نعمت روح و نفس انسانی برخوردار نیست و معنای صحیح انسانیت بر او صدق نمی‌کند.^۵

«مراحل پنجگانه نفس آن طور که از آیات قرآنی مستفاد می‌شود عبارتند از:

۱- انسانیت با نفس اماره.^۶ ۲- انسانیت با نفس ملهمه که خداوند در این مرحله از نفس ملهمه به چنین نفس و عوامل تربیتی و ایجاد کننده آن سوگند می‌خورد.^۷ ۳- بنی آدم بودن با نفس لوآمه.^۸ ۴- اولی الالباب با نفس مطمئنه که خداوند با ذکر این نفس اشاره به پاداش و لطفش می‌کند.^۹ ۵- عباد الرحمن با نفس راضیه و مرضیه.^{۱۰} اینها دوران رشد حیات نفسانی از صفر تا بی‌نهایت بود که همان پیشگاه با عظمت و لطف بیکران خدای تعالی است.^{۱۱}

۱ - "ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ" مؤمنون / ۱۴.

۲ - بقره / ۳۴.

۳ - حجر / ۲۹.

۴ - سید عبدالحسین طیب، تفسیر اطیب البیان، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸، ج ۱۴، ص ۱۳۰.

۵ - عبد الله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، قم، انتشارات اسراء، چاپ ششم، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۳۰۸.

۶ - "إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ" یوسف / ۵۳.

۷ - "وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا" الشمس / ۷.

۸ - "لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ" قیامه / ۱ و ۲.

۹ - "يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ" فجر / ۲۷.

۱۰ - "ارْجِعِي إِلَيَّ يَا رَاضِيَةٌ رَاضِيَةٌ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي" فجر / ۲۹.

۱۱ - سید غلامرضا خسروی حسینی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۲۱۶.

۸-۱. الهام فجور و تقوا به نفس انسان

(فَالْهُمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) (۸)

سپس پلیدکاری و پرهیزگاریش را به آن الهام کرد.

تفسیر آیه

اصل کلمه "فجور" به معنای رویگرداندن از طریق حق به سوی باطل است و کذب گونه‌ای از فجور به حساب می‌آید.^۱ در بیان فرق بین فسق و فجور در کتاب *فروق اللغة* آمده: واژه "فسق" خروج از طاعت خدا برای انجام گناه کبیره است، ولی فجور برانگیخته شدن در گناهان و توسعه‌دادن در آن است. به مرتکب گناهان صغیره هم فاجر می‌گویند. سپس واژه "فجور" در اثر کثرت استعمال به زنا و لواط و مانند آنها هم اطلاق شده است.^۲ در تفسیر نمونه آمده: کلمه "فجور" به معنی شکافتن وسیع است، از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می‌شکافد به آن "فجر" گفته شده و از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می‌شکافد به آن "فجور" اطلاق شده است.^۳ به گفته راجب این واژه به معنای دریدن پرده حرمت دین است.^۴

در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل و یا از ترك عملی نهی می‌کند، این نهی پرده‌ای است که بین آن عمل و ترك عمل و بین انسان زده شده، و ارتکاب آن عمل و ترك این عمل دریدن آن پرده است. واژه کلیدی بعدی در این آیه "تقوی" است. در مقایس اللغة آمده: الواو والقاف والياء: كلمة واحدة تدلُّ علي دفع شيء عن شيءٍ بغيره. "وقی" ریشه تک معنایی دارد که بر دفع کردن چیزی از چیز دیگر به وسیله عاملی دیگر دلالت می‌کند.^۵ و "وقایه" یعنی محافظت کردن و مصون داشتن هر چیز از عواملی که به آن آزار و زیان برساند.^۶ و در اصطلاح به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می‌ترسد در محفظه‌ای قرار دهد. یعنی نفس را از هر آنچه به او زیان و ضرر می‌رساند نگاه دارد.^۷ منظور از این محفظه و تقوا به قرینه این که در مقابل فجور قرار گرفته،

۱ - خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «فجر»، ج ۶، ص ۱۱۱ - صاحب بن عباد، پیشین، ج ۷، ص ۹۷ - احمد بن فارس زکریا، پیشین، ذیل ماده «فجر»، ج ۱، ص ۴۹۳.
۲ - حسن بن عبد الله عسکری، الفروق فی اللغة، پیشین، ۱۴۰۰ق، ص ۲۲۵.
۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۶.
۴ - راجب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «فجر»، ص ۶۲۶.
۵ - احمد بن فارس زکریا، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ج ۶، ص ۱۳۱.
۶ - راجب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ص ۸۸۱.
۷ - همان.

اجتناب از فجور و دوري از هر عملي است که با کمال نفس منافات دارد، در روايت هم به ورع و پرهيز از محرمات الهي تفسير شده است.^۱

خداوند نعمت‌هاي فراواني در اختيار بشر گذارده، ولي از ميان تمام اين نعمت‌ها در اینجا روي مسأله الهام "فجور" و "تقوي" و درک حسن و قبح تکیه کرده، چرا که این مسأله سرنوشت‌سازترین مسائل زندگي بشر است.^۲

کلمه "الهام" که مصدر "الهم" است، در اصل به معني بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، سپس به معني القاء مطلبي از سوي پروردگار در روح و جان آدمي آمده است، گويي روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش مي‌نوشد و مي‌بلعد، و گاه به معني وحی نیز آمده، ولي بعضي از مفسرين معتقدند که تفاوت "الهام" با "وحی" در این است که شخصي که به او الهام مي‌شود نمی‌فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی مي‌داند از کجا و به چه وسيله به او رسیده است.^۳ پس در آیه مد نظر واژه الهام به معنای آن است که تصمیم و آگاهی و علم از خبري در دل آدمي بیفتد و این خود افاضه‌اي است الهي که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد مي‌اندازد و اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد از این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده، به او فهمانده عملي که انجام مي‌دهد تقوي و یا فجور است.^۴

ما برای تکمیل بحث در این جا نظر آقای جوادی آملی را می‌آوریم، ایشان می‌فرماید:

«خدای سبحان انسان را با سرمایه‌هاي علمي و عملي آفریده است. سرمایه‌هاي علمي انسان داراي دو بخش است: علم حصولي و علم حضوري؛ علم حصولي همان علم اکتسابي است که از راه اندام‌هاي ادراکي، مانند چشم و گوش و دیگر حواس ادراکي به امامت و رهبري عقل به دست مي‌آید و انسان در آغاز تولد، تنها از ابزار تحصیل آن بهره‌مند است: (والله أخرجکم من بطون أمهاتکم لاتعلمون شیئاً وجعل لکم السمع والأبصار والأفئدة لعلکم تشکرون)^۵ ولي از نظر علم حضوري و شهودي، خداوند انسان را با سرمایه‌اي گرانبها آفرید و آن تسویه جان آدمي و الهام فجور و تقوا به اوست: (ونفس وما سواها فالههמה فجورها و تقواها).

۱ - سيد محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج ۲۰، ص ۴۹۹.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پيشين، ج ۲۷، ص ۴۷.

۳ - همان، ص ۴۶.

۴ - سيد محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج ۲۰، ص ۴۹۹-۵۰۰.

۵ - نحل / ۷۸.

تسویه بدن آدمی به داشتن اندامهایی چون چشم و گوش و دهان و مانند آنها است و انسان با نداشتن یکی از آنها معیوب است، ولی تسویه جان آدمی به آگاهی و معرفت او نسبت به فجور و تقوا است. علم حضوری نظیر علم حصولی نیست که وصفی متمایز و جداگانه برای روح انسان باشد و با فقدان آن انسانیت انسان باقی بماند، بلکه علم حضوری در سازمان آفرینش او نقش دارد و اگر کسی سرمایه علم حضوری خویش را از دست داد، یعنی فطرت خود را در گور هواهای نفسانی مدفون ساخت، دیگر از نعمت روح و نفس انسانی برخوردار نیست و معنای صحیح انسانیت بر او صدق نمی‌کند.^۱

پس معنی آیه این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به آلودگی و دریدن پرده‌های حیا دعوت می‌کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکی‌ها می‌کشاند، آن‌چنان که بعضی پنداشته و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته‌اند. بلکه می‌گوید: این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده‌تر راه و چاه را به او نشان داد، همان‌گونه که در آیه «۱۰» سوره بلد آمده است.^۲ خلاصه آنکه این نفس ملهم، بستر رشد و تعالی انسان است، ولی ضامن رستگاری او نیست.

در آیه شریفه با آوردن حرف "فاء" بر سر آن، مسأله الهام را نتیجه تسویه قرار داده و فرموده: (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا) و چون نفس را تسویه کرد، پس به او الهام کرد...^۳، و این برای اشاره به این مطلب است که الهام فجور و تقوا همان عقل عملی است، که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام مذکور از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است، هم‌چنان که در جای دیگر فرمود: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ)^۴ اضافه فجور و تقوا به ضمیری که به نفس بر می‌گردد، برای آن بوده که اشاره کند مراد از فجور و تقوای الهام شده، فجور و تقوای مختص به نفسی انسانی است که در آیه آمده است.^۵ نکته بعدی در مورد نکره و مفرد آمدن نفس است، که برای اطلاق و شمول بر یک یک نفوس، تعظیم مقام و مجهول بودن کنه آن است و به قرینه "فألهمها...". مقصود، نفس انسانی است که کاملترین نفوس و صورت جامعی از قوا و استعدادها است. تسویه آن، به اندازه و متناسب نهادن و برآوردن قوا و انگیزه‌های آن است. "فألهمها" تفریع بر "سواها" و فاعل آن ضمیر راجع به "ما" است که تکرار آن در این آیات، اشاره به اختلاف مبای

۱ - عبد الله جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲ - وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: "ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۷.

۳ - وجهه عبادی خود را متوجه دین حنیف کن، دینی که مطابق فطرت است، فطرتی که خدای تعالی همه انسانها را بر آن اساس آفریده، در خلقت خدا تبدیلی نیست، و دین پایدار هم همین است. روم / ۳۰.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۴۹۹-۵۰۰.

و مظاهر و کار آنها دارد. "فجورها و تقواها" به معنای مصدری است، واو عاطف دلالت بر جمع هر دو "فجور و تقوا"، و وحدت فاعل "ما" اشاره به وحدت مبدأ هر دو گونه الهام دارد. شاید، از جهت اشتراك در الهام، مبدأ فجور و تقوا با يك فعل و فاعل آمده است. مورد بعد مقدم شدن فجور بر تقوا است، این تقدیم شدن گویا برای این است که فجور و انگیزه‌های آن، به طبیعت اولی نفس نزدیکتر است. پس اینکه خداوند پس از سوگند به آیات بزرگ و مشهود و معروف (با الف و لام) -الشمس، القمر، النهار، الليل، السماء، الارض- به پدیده والا گهر و ناشناخته نفس آن هم به صورت نکره، سوگند خورده این حقیقت را می‌رساند که گویا این جهان با مظاهر و تحولات عظیمش، نیروها و قشرهایی است، برای تکوین و تسویه چنین موجودی که نفس نامیده شده، تا پس از الهام گرفتن، با اختیار خود راهش را تشخیص دهد. این الهام، نخستین دریافت نفس تسویه شده است که با آن فجور و تقوا و تا حدی عواقب هر يك را می‌شناسد، پس از چنین شناختی می‌تواند با اختیار خود، طریق صعود به سوی تقوا یا هبوط به طرف فجور را در پیش گیرد.^۱

۹-۱-۱. رستگاری در گرو تزکیه نفس

(قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) (۹)

که هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد.

تفسیر آیه

اولین واژه کلیدی این آیه "فلاح" مصدر ثلاثی مجرد "أفلح" است، و "أفلح" ماضی از باب افعال آن، به معنای دستیابی به مطلوب و رسیدن به هدف است، بر خلاف "خیبت" که به معنای نرسیدن به هدف است.^۲ در التحقیق در توضیح این واژه چنین آمده است: این واژه از ریشه «فَلاح» است و معنای اصلی ماده «فلاح»، چیزی است که لازمه آن رهایی از شرور و دستیابی به خیر و صلاح است و با این دو قید از ماده‌های «نجات»، «ظفر» و «صلاح» امتیاز می‌یابد. اطلاق «فَلاح» بر کشاورز و «فلاحت» بر کشاورزی از این جهت است که زمین با زراعت از بوار (بایر بودن) رهایی می‌یابد و آباد می‌گردد، چنان که شکاف و گشایش نیز در آن ملحوظ است. در زبان فارسی از «فلاح» به پیروزی و رستگاری تعبیر می‌شود،^۳ زیرا معنای فتح و شکاف در آن لحاظ شده، و

۱ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۱.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۰.

۳ - حسن مصطفوی، پیشین، ج ۹، ص ۱۳۳-۱۳۴.

چون شکاف در معنای فلاح اخذ شده، کسی که لب زیرین او شکاف دارد «أَفْلَحَ» نامیده می‌شود.^۱ راغب می‌گوید: الْفَلْحُ یعنی شکافتگی، گفته شده: الْحَدِيدُ بِالْحَدِيدِ يُفْلَحُ: تصادم آهن‌ها یا شمشیرها به یکدیگر موجب دو تکه شدن آنهاست و شکافته می‌شوند و از این معنی واژه فلاح یعنی برزگر و زارع است که زمین را می‌شکافد. او فَلَاح را دو گونه می‌داند: ۱- دنیوی، ۲- اخروی، ۱- فلاح و پیروزی دنیایی در سعادهایی است که زندگی دنیا با آنها پاک و پاکیزه می‌شود و همان بقاء عزت، و بی‌نیازی است ۲- رستگاری و فلاح حقیقی یا اخروی که در چهار چیز است: اول: بقا و جاودانگی بدون فنا. دوم: بی‌نیازی بدون فقر و نیازمندی. سوم: عزت بدون خواری و ذلت. چهارم: دانایی و علم بدون جهالت و نادانی. او در ادامه توضیحات خود برای مشتقات این کلمه می‌گوید: غذای سحرگاهان و شامگاهان نیز فلاح نامیده شده و این معنی از عبارت "حي علي الفلاح" است که در سحرگاه یا شامگاه می‌گویند، به همین دلیل این چنین نامیده شده و اینکه در اذان "حي علي الفلاح" می‌گویند به این معنی است که بشتابید بر رستگاری و فلاحی که خداوند آن را برای انسان‌ها در اقامه نماز قرار داده است.^۲ به نظر برخی از مفسرین معاصر «مُفْلِح» انسانی است که با رنج و سختی، به مقامی رسیده است، نه بدون رنج،^۳ و شاید این نکته با استفاده از معنای واژه بیان شده است.

کلمه بعدی یعنی "زکاة" مصدر ثلاثي مجرد "زکي" و فعل "زکي" ماضی از باب تفعیل آن و به معنای نمو و زیادت است. راغب می‌گوید: «أصل الزكَاة: النَّمُو الحاصل عن بركة الله تعالى، يعتبر ذلك بالأمر الدنيويّة و الأخرويّة»؛ زکات نموی است که از برکت خدا پدید می‌آید و در امور دنیوی و اخروی هر دو در نظر گرفته می‌شود. لذا اگر به آنچه انسان از مال خود به نیازمندان می‌دهد، زکات گفته می‌شود، به خاطر این است که مایه برکت و نمو مال و پالایش نفس یا مایه نمو و پالایش نفس و مال، هر دو است.^۴

آیه شریفه یعنی "قَدْ أَفْلَحَ" جواب هشت سوگندی است که قبلا یاد شد، و جمله "وَقَدْ خَابَ... عطف بر آن و جواب دوم است. تعبیر از اصلاح نفس و افساد آن، مبتنی بر نکته‌ای است که آیه (فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) بر آن دلالت دارد و آن این که کمال نفس انسانی به حسب فطرت، تشخیص دهنده فجور از تقوی است و خلاصه آیه شریفه می‌فهماند که دین، یعنی تسلیم خدا شدن در آنچه از ما می‌خواهد که فطری نفس خود ما

۱ - ابو عبد الله محمد بن عمر فخر الدین رازی، مفاتیح الغیب، بیروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۳۸.

۲ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «فلاح»، ص ۶۴۴.

۳ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «زکاة»، ص ۳۸۰.

است، پس آراستن نفس به تقوا، تزکیه نفس و تربیت آن به تربیتی صالح است که مایهٔ زیادتیر شدن و بقای آن است، همچنان که در جای دیگر به این نکته تصریح نموده می‌فرماید: (وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ)^۱

حال بد نیست که نظر حکما را نسبت به تفسیر این آیه بدانیم.

«در نگاه حکماء، کمال انسان منوط به کمال دو قوه است: یکی قوهٔ نظریه و دیگر قوهٔ عملیه و چون هشت چیزی که حق تعالی به آنها سوگند یاد کرده است، از آیات عظیمه و دلائل متقنه وجود و علم و قدرت و حکمت و کثیری از صفات کمالیه حضرت آفریدگارند و نظر و اندیشه در آنها مایهٔ علم و معرفت به پروردگار جهان و توحید ذات یگانهٔ او می‌گردد و این بالاترین قوهٔ نظریه است، پس این آیات شریفه متضمن هشت سوگند بوده که اشاره به کمال قوهٔ نظریه است و آیهٔ شریفه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) اشاره به کمال قوهٔ عملیه است و تزکیه عبارت از پاک و پاکیزه کردن نفس از اخلاق رذیله و احوال نکوهیده و اعضاء و جوارح از مناهی و معاصی است»^۲.

خلاصهٔ بحث این که خداوند در این جا به آیات بزرگ خلقت سوگند یاد می‌نماید که کسی فضیلت و شرافت را داراست که نفس خود را از صفات حیوانی سبعی بهیمی، تزکیه و تصفیه نماید تا آنکه محل عبور و مرور ملائکه و الهام الهی گردد و آنچه خیریت و رستگاری وی بر آن است از جانب بالا اعطا گردد. آری نفسی که آلوده به کثیفی‌های نفسانی گردید، زهر آلوده می‌گردد، به همین خاطر کلمات حقانی که از معدن صدق فرود آمده، به جای آن که وی را از مهلکه نجات دهد سبب هلاکت وی می‌گردد و شاید قول خدا (يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا) اشاره به این مطلب است. اگر چه شأنیت قرآن هدایت است، لکن نفس آلوده هر چه پیش می‌رود، بر ضلالت و گمراهی وی افزوده می‌گردد، حتی کلمات وحی به جای آن که وی را هدایت نماید بر گمراهی وی می‌افزاید، آن وقت از فیوضات الهی ناامید و بی‌بهره می‌گردد.^۳

۱۰-۱-۱. ناکامی در گرو گناه و از بین بردن نفس

(وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) (۱۰)

۱ - و توشه آماده کنید پس به درستی که بهترین زاد و توشه تقوا است و ای صاحبان عقل تقوا پیشه کنید. بقره/ ۱۹۷ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۰-۵۰۱.
۲ - فتح الله کاشانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۶۰.
۳ - سیده نصرت امین، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۵۴.

و هر که آلوده‌اش ساخت، قطعاً درباخت.

تفسیر آیه

واژه «خاب» از ماده «خیبة» به معنی از دست رفتن خواست و آرزو (ناامید شدن)، نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است و در آیه به معنای کسی است که نفس و جان خویش را آلوده کرده، زیانکار و ناامید شده است.^۱

«خداوند سبحان، در آیات یاد شده، برای تبیین آلودگی فطرت، جمله «دَسَّاهَا» را یاد کرده است. فعل این جمله، ماضی از باب تفعیل است که از «دسو» گرفته شده است و به معنای پنهان کردن شیء در نهان چیزی مانند خاک است (دفن کردن)؛ به این معنا که فطرت آدمی، ودیعه‌ای الهی در ذات همه انسانهاست که آثار سودمند بی‌شماری دارد، اما با بی‌توجهی و غفلت آنان مدفون می‌شود و آثار آن به کلی از بین می‌رود؛ تا جایی که از انسانیت انسان، تنها شکل و قیافه او باقی می‌ماند؛ یعنی صورت او صورت انسان است، اما سیرت و حقیقت او همان مقتضیات طبع و امیال و غرایزی است که حیوانات دیگر در آنها با وی مشترک‌اند».^۲ راغب هم در توضیح این واژه می‌گوید: «دسی» از ماده «دس» بوده، چیزی که هست، یکی از دو سین آن قلب به یاء شده، به صورت «دسی» در آمده، که ماضی باب تفعیلش «دسی» می‌شود، و این ماده به معنای «دَسَّهَا فِي الْمَعَاصِي» است، یعنی نفس را در گناهان آلوده کرد.^۳ در تعریف علامه هم یعنی، چیزی را پنهانی داخل در چیز دیگر کردن،^۴ چنان که قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: (أَمْ يَدُسُّ فِي التُّرَابِ) (آیا او را با خفت و خواری نگاه دارد) یا در خاک پنهان کند.^۵ و «دسیسه» به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود.^۶

«در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته‌اند: گاه گفته شده این تعبیر کنایه از فسق و گناه است، چرا که اهل تقوی و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان که نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند و شبها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی افراد

۱ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «خاب»، ص ۳۰۰ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۸.

۲ - عبدالله جوادی آملی، اسلام و محیط زیست، محقق: عباس رحیمیان، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۸ه، ص ۲۸۸.

۳ - راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «دسی»، ص ۳۱۴.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۱.

۵ - نحل / ۵۹.

۶ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۴۸.

بخیل و لئیم در زمینهای پست خیمه برپا می‌کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه گفته‌اند: منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می‌کنند یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می‌کنند.

در هر حال کنایه‌ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خواهی شیطانی و درست در نقطه مقابل تزکیه است. البته جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی‌مانع است.^۱

لذا مراد از این کلمه در آیه مورد بحث به قرینه اینکه در مقابل تزکیه ذکر شده، این است که انسان نفس خود را به غیر آن جهت‌ی که طبع نفس آن را اقتضا می‌کند سوق داده، آن را به غیر آن تربیتی که مایه کمال نفس است تربیت و نمو دهد.^۲ نکته بعد این که "دس" و پنهان کردن از هیچ به وجود نمی‌آید، بلکه برخاسته از سلسله‌ای از علتها است، که با طغیان آغاز می‌شود و صفتی ملازم با انسان است، طغیان نتیجه کبر و غرور ذاتی، و این ملازم با جهل است و شادمان بودن به آنچه نفس مالک آن است، بدون توجه به این که از چه چیزها محروم است! و از آثار طغیان دروغ شمردن آیات خدا و عدم توجه به انذار است و نتیجه تکذیب کردن، حرمان و ناکامی است. اگر در حال گرسنگی، دوستان ما را به یک مهمانی دعوت کند و ما سخن او را دروغ بشماریم، چگونه خود را از چیزی لازم برای خود محروم ساخته‌ایم؟! کار پیامبران نیز چنین است که مردمان را به رحمت خدا خواندند و گروهی به تکذیب آنان پرداختند، و به همان گونه گرفتار خیت و نومیدی شدند، همانگونه که قوم ثمود تکذیب کننده آیات خدا شده بودند.

خلاصه و نتیجه بحث:

«آفریدگار خورشید و ماه، روز و شب، آسمان و زمین، همان کسی که نفس انسان را آفرید و سامان داد و آن را منشأ تشخیص بدی و گنهکاری و همچنین خوبی و تقوا پیشگی قرار داد، به تمامی آنها و به خود که پدید آورنده آنهاست، سوگند یاد می‌کند که سعادت و کمال آدمی در گرو تزکیه و پاکسازی نفس، به وسیله تقواست و ناکامی و بازماندن از کمال و رستگاری، محصول دس نفس، یعنی دفن کردن آینه ملهم الهی با گناه پیشگی است.

از جمله نکاتی که از ارتباط سوگندهای این سوره با نتیجه آن می‌توان بیان کرد:

۱ - همان.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۱.

۱- «میان این سوگندهای یازده گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده رابطه‌ای وجود دارد. به نظر می‌رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است که من تمام وسایل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته‌ام، از یک سو با نور آفتاب و ماه، صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب، حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته‌ام. از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهایی لازم آفریده‌ام، وجدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده‌ام، بنا براین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید؟ و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید؟»

۲- خورشید در عالم حیات نقش مؤثری دارد. درباره خورشید که مرکز منظومه شمسی، و رهبر و سالار کواکب آن است دو بحث وجود دارد: یکی بحث از عظمت آن که قبلا از آن سخن گفته‌ایم و دیگر بحث در برکات و آثار آن است که به طور خلاصه به آن اشاره می‌شود:

الف) زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور متعادل تأمین می‌شود.

ب) تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تأمین می‌شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می‌کنند، از گیاهانی استفاده می‌کنند که در سطح اقیانوس‌ها در پرتو نور آفتاب و در لابلای امواج آب، پرورش می‌یابد و ته نشین می‌کند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می‌کنند باز غذایی گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی‌یابند.

ج) تمام رنگها، زیباییها و جلوه‌هایی که در جهان طبیعت می‌بینیم به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف مخصوصا فیزیک ثابت شده است.

د) باران‌های حیات بخش از ابرها فرو می‌ریزند، و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوسها به وجود می‌آیند، بنا براین تمام منابع آب که از باران تغذیه می‌شوند، اعم از نهرها، چشمه‌ها، قنات‌ها و چاه‌های عمیق از برکات نور آفتاب است.

ه) بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها و تلقیح نباتات و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد و از مناطق سرد به گرم را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می‌آیند و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می‌گیرند.

و) مواد و منابع انرژی‌زا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می‌کنند، منابع نفت، و معادن ذغال سنگ، همه آنها به نوعی با آفتاب گره می‌خورند که اگر نبود، هیچ یک از این منابع وجود نداشت و تمام حرکات در صفحه زمین مبدل به سکون می‌شد!

ن) بقای نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه‌ای است که میان کره آفتاب از یک سو و سیاراتی که دور آن می‌گردند از سوی دیگر وجود دارد، و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.

از مجموع این سخن استفاده می‌کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده چه دلیلی داشته است؟! هم‌چنین ماه و روشنایی روز و تاریکی شب و کره زمین که هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت‌انگیزتر است.^۱

۳- این نوع قسمها و مقسم به در تمام قرآن نظیر آن نیامده است، حتی خداوند سه دفعه به خودش به عنوان بانی آسمان، گستراننده زمین و آفریننده نفس انسان قسم یاد می‌کند، و آنگاه در جواب قسم می‌گوید: نجات در پاکیزه کردن نفس و حرمان از رحمت خدا در ناپاک کردن آن است، عجب! خداوند چنین می‌گوید: قسم به آفتاب و شعاع تابان آن، قسم به ماه که در پی آفتاب می‌آید، قسم به روز که آفتاب را ظاهر می‌سازد، قسم به شب که آفتاب را می‌پوشاند، قسم به قدرتی که آسمان را ساخته است، قسم به زمین پهناور و قسم به آن مشیته که آن را گسترده است، قسم به نفس و قسم به خدایی که نفس را آفریده است که هر کس نفس خود را از آلودگی شرك، كفر و هواها پاک کرد، نجات یافت، و حقیقتاً تفهیم اصل مطلب به این سوگندها نیاز داشته است.^۲

۴- فرمانده تمام اعمال نیک و بد، نفس انسان و قلب و درک انسان است. اگر نفس و قلب؛ نورانی، موحد، پاک و با تقوی شد، اعمال آدمی مفید و مؤثر واقع خواهد شد و گرنه، جز فساد و تباهی از او بروز نخواهد کرد، این همه قتل و کشتارها، این همه فساد و ظلم، این همه محروم کردن انسانها به دست طاغوتیان، همه و همه نتایج درونهای تیره، قلوب مشرک و کافر و دل‌های پر از هواهای نفسانی است. نگارنده کلماتی پیدا نمی‌کند که عظمت این سوگندها و این مقسم به را مجسم نماید «یدرک و لا یوصف» است.^۳

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۰ - ۵۲.

۲ - سید علی اکبر قرشی، احسن الحدیث، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ج ۱۲، ص ۲۴۳.

۳ - همان.

۵- ارتباط قسمها با مقسم به، دو گونه است، اول: قسم خوردن خدا به خودش که روشن است، دوم: در قسم خوردن به آفتاب و ماه و روز و شب، نور بر تاریکی غلبه دارد، زیرا فقط شب از عوامل تاریکی است، و شاید دلیلش آن است که عوامل هدایت بیشتر از عوامل گمراهی است و نیز نشان می‌دهد که این عوامل دست به دست هم داده و به هم مرتبط شده‌اند تا انسان آفریده شده و در مسیر الله قدم بردارد، پس خدا برای خلقت انسان این همه سرمایه گذاشته است.^۱

۲-۱. تکذیب سرکشانه قوم ثمود و عقاب سخت الهی، آیات (۱۱-۱۵)

۲-۱-۱. تکذیب قوم ثمود به سبب طغیانشان

(كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) (۱۱)

[قوم] ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند.

تفسیر آیه

به دنبال هشداري که در آیات قبل دربارهٔ عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می‌کنند آمده بود، در این آیات به عنوان نمونه به یکی از مصداق‌های واضح تاریخی این مطلب پرداخته، سرنوشت قوم طغیانگر "ثمود" را در عباراتی کوتاه، قاطع و پر معنی بیان کرده می‌فرماید: قوم ثمود به سبب طغیان، پیامبرشان را تکذیب کرده آیات الهی را انکار نمودند.^۲

واژه "طغوي و طغیان" به معنای تجاوز از حد در فساد و رسیدن به نهایت و غایت تباهی و ستمکاری است. در قرائت حسن و حماد بن سلمه "بطغویها" (به ضم طاء) آمده، بنا بر این مصدر بر وزن فُعَلِي مانند رُجَعِي و حُسْنِي است.^۳

حرف "باء" که بر سر آن آمده بای سببیت است، و آیه شریفه و آیات بعدش تا آخر سوره جنبهٔ استشهاد دارد و می‌خواهد برای آیه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا...) نمونه‌ای ذکر کند.^۴ «صفت مشترك در میان همهٔ ثمودیان

۱ - همان.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۴.

۳ - فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۲.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۱.

تکذیب بود، ولی در یکی از آنان به صورتی خاص تجلی داشت و آن کسی بود که پس از رسیدن ناقه صالح همچون آیتی الهی به آن قوم، این شتر را پی کرد.^۱

قوم ثمود که نام پیامبرشان "صالح" است، از قدیمی‌ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان "حجاز" و "شام" زندگی می‌کردند. آنها زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشتهای مسطح با خاک‌های مساعد و آماده برای کشت و زرع، قصرهای مجلل و خانه‌های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را به جا نیاوردند، بلکه سر به طغیان برداشته، به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند. آنها آیینشان بت‌پرستی و در انواع گناهان غوطه‌ور بودند، صالح (ع) پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت، ولی آنها نه دست از بت‌پرستی برداشتند و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند. هنگامی که تقاضای معجزه‌ای کردند، خداوند ناقه (شتر ماده‌ای) را به طریق اعجاز‌آمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای اینکه آنها را در این مورد بیازماید دستور داد یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان، حتی در بعضی از روایات آمده که در آن روز که از آب محروم بودند از شیر ناقه بهره می‌گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها کم نکرد، و طرح نابودی ناقه و کشتن صالح (ع) را ریختند، چرا که او را مزاحم امیال و هوسهای خود می‌دیدند. نقشه نابودی ناقه چنان که گفتیم به وسیله مرد بسیار بی‌رحم و شقاوت‌مندی عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای درآورد. این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود، چرا که می‌خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود نور هدایت را خاموش کنند، این جا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد که سه روز در خانه‌های خود از هر نعمتی می‌خواهند، متمتع شوند ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می‌گیرد.^۲ این سه روز مهلتی برای تجدید نظر نهایی و آخرین فرصت برای توبه و بازگشت بود، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند، بلکه بر طغیانشان افزودند، در این جا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی سرزمینشان را در هم کوبید، و همگی در خانه‌هایشان بر زمین افتادند و مردند. (وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ)^۳

۱ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۳۹.

۲ - هود/ ۶۵.

۳ - هود/ ۶۶.

آنها چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گویی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند، حضرت صالح و یاران مؤمنش را از این مهلکه نجات داد.^۱

۱-۲-۲. چگونگی طغیان ثمود

(إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا) (۱۲)

آن گاه که شقی‌ترینشان بر [پا] خاست.

تفسیر آیه

خدا در این آیه، به یکی از نمونه‌های بارز طغیان قوم ثمود می‌پردازد.

کلمه "إِذْ" که در آیه آمده، ظرف است برای جمله "كذبت"، یا برای جمله "بطغوبها" و در مورد واژه "انبعاث" در مجمع البیان آمده، این کلمه به معنای پذیرفتن برانگیختگی است. می‌گویند: "بعثته علي الامر فانبعث له" یعنی او را بر کاری برانگیختم پس انگیخته شد.^۲

واژه بعدی "شقاوة" است. این کلمه نقطه مقابل "سعادة" است و مانند آن به اخروی و دنیوی؛ نفسانی، بدنی و خارجی تقسیم می‌شود.

مراد از "اشقاي ثمود" آن کسی است که ناقه را پی کرد و مردم ثمود او را به این کار تشویق کردند، چون در آیات بعدی همه ضمیرها را ضمیر جمع آورده، همه مردم ثمود را مذمت می‌کند.^۳ این احتمال هم وجود دارد که مراد از "اشقی" جماعتی است. چون افعال تفضیل زمانی که مضاف واقع شود، جایز است که در واحد و جمع و تذکیر و تأنیث مساوی باشد و فضل شقاوت به جهت قصد عقر است، یعنی جماعتی از ایشان به قصد ناقه برخاستند که شقی‌ترین آن قبیله بودند و پی‌کننده ناقه از جمله آن جماعت بود.^۴

۱-۲-۳. درخواست صالح از قوم مبنی بر رها کردن ناقه

(فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا) (۱۳)

پس فرستاده خدا به آنان گفت: «زنهار! ماده شتر خدا و [نوبت] آب‌خوردنش را [حرمت نهید].»

تفسیر آیه

۱- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۴ - ۶۱.
۲- فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۲.
۳- سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۱.
۴- فتح الله کاشانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۶۱- فضل بن حسن طبرسی، تفسیر جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ه، ج ۶، ص ۶۴۸.

این آیه به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می‌افزاید: رسول خدا به آنها گفت: ناقه خداوند را با آبشخورش واگذارید و مزاحم آن نشوید. در مجمع‌البیان کلمه "السقیاء" به معنای حظ و نصیبی از آب است.^۱ مراد از "رسول الله" حضرت صالح، پیامبر قوم ثمود است، و کلمه "ناقه" در جمله "ناقة الله" با فعلی از قبیل "احذركم" قرائت شده، تا مفعول آن باشد، و کلمه "سقیها" عطف بر ناقه است. معنای آیه این است که صالح پیغمبر با رسالتی از ناحیه خدا به ایشان گفت: از ناقه خدا و نیز از آبشخور آن پروا کنید و متعرض او نشوید، نه به قتلش اقدام کنید و نه نوبت آب او را از او بگیرید، و خدای تعالی داستان این ناقه را در سوره هود و سوره‌های دیگر به طور مفصل آورده است.^۲

نکته قابل توجه در این آیه تعبیر به ناقة الله (ماده شتر متعلق به خداوند) است که می‌خواهد اشاره کند این شتر يك شتر معمولی نبوده بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح فرستاده شده بود، یکی از ویژگیهای آن طبق روایت مشهور این بود که شتر مزبور از دل صخره‌ای از کوه برآمد، تا معجزه گویایی در برابر منکران لجوج شود.^۳ لذا به نظر می‌آید اضافه آن به خدا تشریفی است، چون به امر خداوند بدون اسباب ظاهری به وجود آمده بود و آیت بزرگی از آیات الهی برای قوم بوده است، اما آنها باور نکردند.^۴

۴-۲-۱. تکذیب پیامبر توسط قوم، هلاکت ناقه و نزول عذاب پروردگار

(فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا) (۱۴)

و [لی] دروغزش خواندند و آن [ماده شتر] را پی کردند، و پروردگارشان به [سزای] گناهشان بر سرشان عذاب آورد و آنان را با خاک یکسان کرد.

تفسیر آیه

با وجود اندازهای حضرت صالح، این قوم سرکش اعتنایی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای ایشان نکردند، او را تکذیب کرده، ناقه را به هلاکت رساندند.^۵

«از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که حضرت صالح (ع) به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید

میان آنها و ناقه تقسیم شود، يك روز برای ناقه، و روز دیگر برای اهل قریه، و هر کدام در نوبت خود از آب

۱ - فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۲.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۲.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۶.

۴ - محمد ثقفی تهرانی، روان جاوید، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۹۸ق، ج ۵، ص ۳۹۴.

۵ - همان.

استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند،^۱ مخصوصاً به آنها گفت: اگر متعرض این ناقه شوید عذاب خداوند دامان شما را خواهد گرفت،^۲ و همین گونه هم شد.^۳

واژه "عقر" به معنای ریشه کن کردن چیزی است. به سر بریدن شتر و مطلق کشتن نیز اطلاق می شود، و کلمه "دمدمه" به معنای خراب کردن بنا بر روی کسی است، "دمدم علی الشیء" یعنی چیزی بر آن قرار داد، وقتی می گویند: "دمدم علیه القبر" معنایش این است که خاک قبر را بر سرش فرو ریخت، و منظور از این عبارت این است که عذاب الهی به خاطر گناهانی که کردند همه آنان را فرا گرفت و نسلشان را قطع و آثارشان را محو و نابود کرد.^۴ و ظاهراً دمدمه به معنی عمل تدریجی و تکرار شده است،^۵ یعنی دمامد غضب و عذاب بر آنها مستولی گردید.^۶

در جمله "فسویها" ظاهراً ضمیر به ثمود بر می گردد و مؤنث بودنش به اعتبار قبیله بودن این قوم است (قبیله مؤنث است) با توجه به این نظریه معنای جمله این است که خدای تعالی این قبیله را با خاک یکسان کرد، ممکن هم هست ضمیر مذکور به کلمه "ارض" که از مفاد آیه استفاده می شود برگردد، و تسویه ارض به معنای تسطیح آن و از بین بردن پستی و بلندی های آن است.^۷

نکته قابل توجه در آیه اینکه شخصی که ناقه را به هلاکت رساند، یک نفر بیشتر نبود که قرآن از او تعبیر به "اشقی" کرده است، ولی در آیه فوق می بینیم که این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده و "عقروها" به صورت صیغه جمع آمده، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند، چرا که اولاً این گونه توطئه ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود، سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید، و ثانیاً چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد سبب شرکت آنها در این امر می شود که رضایت سبب شرکت در نتیجه است.^۸ بدین گونه شخص یا اشخاصی معدود جرمه ای را مرتکب می شوند، ولی دیگران ممکن است به آن رضا دهند، و چنین کاری در صورتی ممکن است که روش اجتماعی

۱ - وَ نَبَّهَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُّحْتَضَرٌ قَمْرًا / ۲۸.

۲ - وَ لَا تَمْسُوْهَا بِسُوْءٍ فَيَاْخُذْكُمْ عَذَابٌ يُّوْمٍ عَظِيْمٌ شعراء / ۱۵۶.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۶.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۲.

۵ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۴۰.

۶ - سیده نصرت امین، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۵۵.

۷ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۲.

۸ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۷.

این اجازه را به مجرمان بدهد، مثل ساکت ماندن نیکان و اهل صلاح در مقابل مجرمان و گناهکاران و به همین سبب از امام علی (علیه السلام) چنین روایت شده است: «ای مردم! خشنودی و خشم (از چیزی) همگان را (در پیامد آن) شریک می‌سازد، چنان که ماده شتر نمود را یک تن پی کرد و خدا همه آنان را عذاب فرمود، چون همگی آن کار را پسندیدند.»^۱

برخی هم ضمیر "فسویها" را به "دممه" برگردانده‌اند، دممه‌ای که از فعل "قدمم" استفاده می‌شود، و معنای جمله این است که دممه آنان را تسویه کرد، یعنی همه را دممه کرد، و هیچ صغیر و کبیری را استثناء نکرد. فراء گوید: یعنی یکسان کرد امت را و عذاب را بر کوچک و بزرگ ایشان نازل کرد، پس تمامی را یک نواخت از بین برد، و به بیان عده‌ای همه را در از بین رفتن و چسبیدن به زمین همسان و یکسان قرار داد.^۲ در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است، "بِذُنُوبِهِمْ" یعنی به سبب گناهانشان^۳ و این عین عدالت و حکمت است. درباره بسیاری از اقوام می‌خوانیم که به هنگام ظهور آثار عذاب پشیمان شده، راه توبه را پیش می‌گرفتند، ولی عجیب این که در بعضی از روایات آمده، وقتی قوم صالح نشانه‌های عذاب را دیدند به جستجوی او پرداختند که هر کجا وی را پیدا کنند نابود سازند.^۴ و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگیشان را به کلی در هم پیچید.^۵

۵-۲-۱. عدم ترس خدا از عذاب مکذبان

(وَلَا يَخَافُ عُقَابَهَا) (۱۵)

و از پیامد کار خویش، بیمی به خود راه نداد.

تفسیر آیه

سرانجام در آخرین آیه برای اینکه هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت

می‌کنند بدهد می‌فرماید: و خداوند از فرجام این کار ترسی ندارد.

۱ - نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات انفال، چاپ دوم، ۱۳۸۶هـ، خطبه ۲۰۱، ص ۲۳۷ - سید محمد تقی مدرس، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۳۹.

۲ - فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۹.

۳ - سید محمد حسینی شیرازی، تبیین القرآن، بیروت، انتشارات دارالعلوم، ۱۴۲۳ق، ص ۶۱۸.

۴ - اسماعیل حقی بروسوی، پیشین، ج ۱۰، ص ۴۶۶.

۵ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۷-۵۸.

ضمیر متصل به عقبی، یا به "دمدمه" بر می‌گردد یا به "تسویه" و "واو" برای استیناف و یا حالیه است، و معنایش این است که پروردگار ثمود از عاقبت دمدمه آنان و یا تسویه ایشان پروایی نکرد، آن‌چنان که مستکبرین از عاقبت وخیم عقاب دشمنان خود و آثار سوء آن پروا می‌کنند، برای اینکه آنها نمی‌دانند عاقبت این عقابشان چیست و چه آثاری به جای می‌گذارد، ولی خدای تعالی می‌داند عاقبت عقابش چیست، همان است که خودش اراده کرده، و مطابق با فرمان و اذن خود او است.

بنابراین، آیه مورد بحث قریب المعنی با آیه (لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ) است.^۱

چه بسیار حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسته از پی آمدهای آن و از واکنشها و عکس العملها ترسان و بیمناکند، به همین دلیل از قدرت خود استفاده نمی‌کنند، یا به تعبیر صحیحتر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است، چرا که می‌ترسند توانایی مقابله با پیامدهای آن را نداشته باشند. ولی خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست ترسی از عواقب این امور ندارد، به همین دلیل با نهایت قدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است انجام می‌دهد. طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از اینکه به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند خود را بر حذر دارند.^۲

ضحاک و سدی و کلبی گویند: ضمیر در "لا یخاف" - نمی‌ترسد" به همان فرد اشقایی ثمود بر می‌گردد و معنایش این است که کشنده ناقه از عاقبت وخیم عمل خود نمی‌ترسد.

بعضی دیگر گفته‌اند: ضمیر در "لا یخاف" به صالح (ع) و ضمیر در "عقبیها" به دمدمه بر می‌گردد، و معنایش این است که صالح از عاقبت دمدمه آن قوم نمی‌ترسید، برای اینکه به نجات خود اطمینان داشت، و وجه ضعف این دو قول روشن است.^۳

در هر حال شریکان خدا برای ایشان سودی نداشتند و عذرها و بهانه‌ها برای ایشان سودمند نبود، پس ما چرا پند نگیریم و از پرداختن به کارهایی نظیر کارهای آنان خودداری نکنیم؟

۱ - هیچ کس بر کار او نمی‌تواند خرده بگیرد ولی در کارهای آنها جای سؤال و ایراد است. انبیاء/ ۲۳- سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ص ۵۰۲-۵۰۳.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۹.

۳ - فضل بن حسن طبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۰.

این بود پایان کار گروهی که خود را پنهان کردند و به سخت‌ترین نومیدي گرفتار شدند، و هر کس خود را ضایع کند و نفس خود را پنهان سازد، پایانی آکنده از پشیمانی و نومیدي دارد که امیدواریم خدا ما را از آنها حفظ کند.

۲. مفاد روایات تفسیری

اشاره

در این بخش با محور قرار دادن تفاسیر مأثور شیعه و الدر المنثور از تفاسیر مأثور اهل سنت و با عنایت به مفاد روایی، عناوینی مناسب برگزیده و به ترجمه و در بخش بعدی به تحلیل و مقایسه مفاد ظاهری آیات با روایات تفسیری پرداخته شده است.

۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث

در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه ذیل این دسته از آیات سوره شمس «۱۷» روایت تفسیری نقل شده که «۲» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و «۹» روایت از امام صادق (عليه السلام) است. در الدر المنثور از تفاسیر مأثور اهل سنت «۱۰» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نقل شده، که به آنها اشاره می‌شود و همه مورد بررسی قرار می‌گیرند. ناقلان حدیثی به ترتیب ابن عباس با «۴» روایت از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، محمد بن علی «۳» روایت، ابو محمد معروف به ابو بصیر «۲» روایت و سلیمان دیلمی، حمزة بن محمد طیار، فضل ابی عباس و عمار بن موسی، هر کدام با نقل «۱» روایت از امام صادق (عليهم السلام) و عمران بن حصین، زید بن ارقم و ابی هریره نیز هر کدام با نقل «۱» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) جزء ناقلان این دسته از روایات محسوب می‌شوند.

۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۰-۱»

اشاره

ذیل آیات ۱۰-۱ سوره شمس در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه (البرهان، نور الثقلین، تفسیر قمی، تفسیر صافی) و در المنثور (از تفاسیر مأثور اهل سنت) «۱۲» روایت وارد شده که در «۱۰» مورد آن به آیات خاصی اشاره شده و در «۲» مورد هم به آیه‌ای اشاره نشده است، ولی مضمون یکی از آنها مرتبط با آیه «۴» و مضمون دیگری مربوط به مجموع این دسته آیات است. از بین این روایات تفسیری، ذیل آیه اول: «۵» روایت است که

چهار روایت "شمس" را به رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و یک روایت به حضرت علی (عليه السلام) تفسیر کرده است. و یک روایت هم "صُحَّاهَا" را قیام حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه) بیان نموده است. در ذیل آیه دوم: «۵» روایت است که چهار روایت "قمر" را به علی (عليه السلام) و یک روایت هم به امام حسن و امام حسین (عليهم السلام) تفسیر کرده است. در ذیل آیه سوم: «۴» روایت است که یک روایت "نهار" را به قیام حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه)، یک روایت به امام حسن و امام حسین (عليهم السلام)، دو روایت هم به امامی از ذریه حضرت زهرا (سلام الله علیها) یعنی حضرت قائم (عجل الله تعالى فرجه) تفسیر نموده است. در ذیل آیه چهارم: «۴» روایت است که دو روایت "لیل" را به ائمه جور، یک روایت به بنی امیه و یک روایت هم به حنتر و دولت او تفسیر کرده است. در ذیل آیات پنجم، ششم و هفتم: «۱» روایت است که همان یک روایت "سما" را به رسول خدا (صلي الله عليه و آله) "ارض" را به شیعه و "نفس" را به مؤمنی که از جور مخالفین پنهان بوده اما عقیده اش درست است تفسیر می کند. ذیل آیه هشتم: «۴» روایت است که یک روایت "الهمها" را به شناخت و دیگری به معنای آشکار کرد آورده، یعنی برایش آشکار کرد که چه کاری بکند و چه کاری را وا گذارد. در روایت سوم هم آمده یعنی خدای تعالی وقتی کسی را برای یکی از دو سرنوشت فجور و تقوا خلق کرده، راه رسیدن به آن را هم برایش فراهم می سازد و او را آماده می کند تا برای رسیدن به آن هدف عمل کند. "فجور" و "تقوا" هم در ادامه روایت به باطل و حق تفسیر شده است. روایت چهارم هم یک عبارت دعایی است از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) که حضرت بعد از تلاوت این آیات از خدا درخواست تقوا و تزکیه نفس می نمود. ذیل آیه نهم و دهم: «۳» روایت نقل شده که در یکی از روایات (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) به حضرت علی (عليه السلام) و (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) در روایتی به اولی و دومی (لعنة الله عليه) و در روایت دیگری به زُرَيْقُ وَ حَبْرٌ تفسیر شده است. روایت سوم هم راه فلاح را در اطاعت خدا و زیانکاری را در گرو عصیان خدا بیان می نماید.^۱

۱-۲-۲. تفسیر شمس و قمر - لیل و نهار - سما و ارض و نفس از نگاه معصوم

در روایات متعددی "شمس" به پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و "قمر" به علی (عليه السلام) تفسیر شده است. با توجه به این روایات مقصود از چیزهایی که خداوند در این آیات به آنها سوگند یاد کرده است (شمس، قمر، نهار و...) آن ذوات قدسی (عليهم السلام) هستند و در حقیقت سوگندهای خدا در شأن، فضیلت و منزلت آنان نازل شده است. یکی از این روایات را کلینی، از جماعتی، از سهل، از محمد، از پدرش، از ابو

۱ - در این قسمت از شمارش روایات سوره شناخت خودداری شده است.

محمد روایت کرده است که وی گفت: از امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره کلام خداوند عزوجل (وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا) پرسیدم؟ ایشان فرمود: خورشید، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که خداوند با او دین مردم را برایشان آشکار کرد. عرض کردم: (وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا) چه؟ فرمود: آن امیر مؤمنان (علیه السلام) است که از پی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برآمد و حضرت رسول - که سلام و درود خدا بر او باد - علم را در علی (علیه السلام) دمید. این روایت را علی بن ابراهیم قمی و بحرانی هم در تفاسیرشان آورده‌اند.^۱

روایت دیگری بحرانی در کتابش از امام جعفر صادق (علیه السلام) آورده که ایشان فرمود: در آیه (وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا) خورشید، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است و تابندگی آن، قیام حضرت قائم (عج الله تعالی فرجه) است. زیرا خداوند سبحان فرمود: (وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی) ^۲ (وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا) امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) هستند، (وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) قیام حضرت قائم (عج الله تعالی فرجه) است. (وَ اللَّیْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) حبت و دولت اوست که علیه او (حضرت قائم) حق را می‌پوشاند. مراد از آسمان در آیه (وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا) محمد (صلی الله علیه و آله) است که مردم از نظر علم به جانب او می‌روند و در آیه (وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا) منظور از ارض، شیعه است.^۳ روایات دیگری هم نزدیک به این مضامین در کتب تفسیر روایی آمده که به دلیل عدم تکرار از ذکر آنها در این قسمت خودداری شده و این روایات از باب نمونه آورده شده است. در این روایت هم بر عکس روایت قبل خورشید به علی (علیه السلام)، ماه به حسین (علیهم السلام)، روز به قیام حضرت قائم (عج الله

۱ - محمد بن یعقوب: عن جماعة، عن سهل، عن محمد، عن أبيه، عن أبي محمد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن قول الله عز وجل: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا، قال: «الشمس: رسول الله (صلي الله عليه و آله)، به أوضح الله عز وجل للناس دينهم». قال: قلت: وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا؟ قال: «ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام)، تلا رسول الله (صلي الله عليه و آله)، و نفته بالعلم نفثا». . . . (سید هاشم بحرانی، تفسیر البرهان، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنیاد بعثت، ۱۳۶۶هـ، ج ۵، ص ۶۷۰ - محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، کافی، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۵۰ - ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، به تصحیح سید طیب موسوی جزائری، بیروت، انتشارات دارالسرور، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۲۴ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نورالثقلین، به تحقیق السید علی عاشور، بیروت، انتشارات مؤسسه التاریخ العزلی، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۵۸۵).

۲ - که مردم پیش از ظهر گرد می‌آیند. طه / ۵۹.

۳ - شرف الدین النجفی، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جميلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا: «الشمس: أمير المؤمنين (عليه السلام)، و ضحاهها: قیام القائم (عليه السلام)، لأن الله سبحانه قال: وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًی، وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا الحسن و الحسين (عليهما السلام) وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا هو قیام القائم (عليه السلام) وَ اللَّیْلِ إِذَا يَغْشَاهَا حبت و دولته، قد غشي عليه الحق» و أما قوله: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا، قال: «هو محمد (عليه و آله السلام)، هو السماء الذي يسمو إليه الخلق في العلم» و قوله: وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا، قال: «الأرض: الشيعة» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، قال: «هو المؤمن المستور و هو علي الحق». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۴، ص ۷۲ - علی استرآبادی، تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۷۷).

تعالی فرجه) و در ادامه هم آسمان به پیامبر (صلي الله عليه و آله) ، زمین به شیعه و نفس به مؤمن تفسیر شده است.

۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری

۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱-۲» با روایات تفسیری ذیل آن

امام صادق (علیه السلام) «شمس» را رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و نور آن را روشنگری‌های آن حضرت و «قمر» را امیرمؤمنان (علیه السلام) دانسته است که پس از پیامبر (صلي الله عليه و آله) طلوع می‌کند و همان گونه که خورشید با تابیدن خود بر کره ماه آن را روشن می‌کند، رسول الله (صلي الله عليه و آله) با دمیدن علم بر امیرمؤمنان (علیه السلام) اسرار هستی را به وی می‌آموزد.

چنین تشبیهاتی در احادیث دیگر هم هست، مانند حدیثی که منسوب به پیغمبر است که فرمود: زمانی که خورشید از نظر شما ناپدید شد بر شما باد به ماه و وقتی ماه از نظر شما پنهان شد بر شما باد به دو ستاره فرقان و زمانی که این دو ستاره افول کرد بر شما باد به سایر ستارگان.^۱

همان گونه که اشاره شد، این دسته روایات، شمس را به وجود مقدس حضرت رسالت - که نور مقدس او دنیا و آخرت و قلوب مؤمنین را روشن کرده است- و ماه را بر حضرت علی (علیه السلام) تفسیر فرموده‌اند. بررسی چند نکته در خصوص این روایات ضروری به نظر می‌رسد:

اولاً تأویل این کلمات به جنبه‌های معنوی زندگی اجتماع بازگشته است. یعنی مراد به آفتاب، حضرت رسالت است که درخشش نور هدایت او تمام عالم را منور ساخته و مراد از قمر، حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است که کسب نور از آن حضرت نموده و از همه جهات تالی و تابع او شد.

ثانیاً در این تشبیهات باید دنبال وجه شبه بود و آن، داشتن نور و روشنایی و بخشیدن آن به عالم وجود و کنار زدن تاریکی است. بارزترین ویژگی نور آن است که هم خود روشن است و هم روشنگر غیر است، مقتضای

۱ - «إذا فقدتم الشمس فليكنم بالقمر و إذا فقدتم القمر فليكنم بالفرقدين و إذا فقدتم الفرقدين فليكنم بسائر النجوم». (علي بن محمد خزاز رازی، مصحح: عبد اللطيف حسيني كوه كمری، كفاية الاثر في النص علي الائمة الاثني عشر، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ق، ص ۴۱- محمد بن حسن حر عاملی، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بيروت، انتشارات اعلمي، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۵۵- سيد هاشم رسولي محلاتي و هاشم بحراني، الانصاف في النص علي الائمة الاثني عشر (عليهم السلام)، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ۱۳۷۸ق، ص ۳۷۳).

نور بودن رسول خدا (صلي الله عليه و آله) این است که در سراسر وجودش هیچ نقطه تاریکی یافت نمی‌شود و برای دیدن آن نیاز به نوری دیگر نیست، هم‌چنین روشنگر زندگی انسانها در بخشهای گوناگون عقیده، اخلاق و عمل است. زیرا آنها برای هدایت انسانها خلق شده‌اند، پس همانگونه که خورشید و ماه و ستارگان آیت الهی هستند، وجود نبی مکرم اسلام و اهل بیت مطهرش همه آیت الهی و منشأ روشنایی در عالم هستی و نور آسمانها و زمین‌اند.

در ذیل آیه (هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا)^۱ روایتی وارد شده که مضمون آن چنین است: زمین به نور محمد (صلي الله عليه و آله) روشن گردید چنان که به نور خورشید، پس خدا محمد را به خورشید و علی را به ماه تشبیه فرموده است و این است قول خدا.^۲ (او کسی است که قرار داد خورشید را ضیاء و قمر را نور) با قرار دادن این روایات در کنار یکدیگر به نظر می‌رسد آنها در مقام ترسیم جامعه‌ای دینی هستند که خورشید آن رسول خدا (صلي الله عليه و آله)، ماه آن حضرت علی (علیه السلام) و ستارگان آن یازده امام دیگر هستند. روز آن به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و شب آن به حاکمان جور تشبیه شده است. آسمان آن حضرت محمد (صلي الله عليه و آله) و زمین آن شیعیان ایشان هستند.

حال باید دید مهمترین وظیفه اعضای این جامعه چیست؟

جواب همان چیزی است که خدا در آیات، بعد از سوگندهای متعدد به آن اشاره کرده، آن را کلید رستگاری انسان دانسته است و آن تزکیه نفس، پرهیز از هوی پرستی و بنای جامعه‌ای بر مبنای تقوای الهی است و این محقق نمی‌شود مگر آن که انسانها وجودشان را در معرض نور خورشید و به زبان دیگر خود را زیر پوشش علم وحی و تحت نظام تربیتی ایشان قرار دهند.

وجود نبی مانند خورشید، سراسر نور و روشنایی و مانند آسمان سراسر برکت و رحمت است، خورشیدی که شمس هدایت است و می‌توان در پرتو آن راه را از بیراهه تشخیص داد و حرکت کرد و به سرمنزل مقصود هدایت شد. خورشیدی که از بین برنده ظلمات کفر و ضلالت و عادات جاهلیت است. و البته خورشیدی که در کنار آن ماه و ستارگان قرار دارند و نباید آنها را از هم جدا دید، و همانگونه که تصور عالمی بدون ماه و ستاره غیر ممکن است، تصور نبی بدون ولی غیر ممکن است. وجه دیگر این که هدایت بخشی ائمه (علیهم السلام) مانند پرتو افشانی خورشید و ماه اختصاص به زمان و مکان و دوران خاص ندارد.

۱ - یونس / ۵.

۲ - محمد بن یعقوب کلینی و حمید رضا آذیر، بهشت کافی / ترجمه روضه کافی، قم، انتشارات سرور، ص ۴۳۰.

در همان اخبار که ذکر شد، قمر را به امیر المؤمنین (علیه السلام) تفسیر فرمود، زیرا کسب نور از شمس پیغمبر کرده، نور افشانی می‌نماید و در شب به جای خورشید، عالم را به نور خود روشن می‌کند، به همین خاطر فرمود: «پیامبر (صلي الله عليه و آله) هزار باب از علم به من آموخت که از هر بابی هزار باب باز می‌شد»^۱، زیرا روح مقدس امیر المؤمنین مثل قمر شفاف بود و قابلیت تمام فضایل و مناقب را داشت. او کسی است که تمام کمالات نبی در او جلوه‌گر شده است.

البته تصور نشود که پس از بعثت حضرت رسالت این افاضه شده، زیرا قمر همیشه مقابل شمس از موقعی که خداوند شمس و قمر را خلق فرمود روشنایی او بر اهل دنیا تابش می‌کند، و پیغمبر (صلي الله عليه و آله) خود فرمودند: مَثَل من در میان شما مَثَل خورشید و مَثَل علی (علیه السلام) مَثَل ماه است، پس چون خورشید ناپدید شد، با ماه ره یابید.^۲ یعنی هر گاه شمس نبوت در عالم پنهان شد، ماه ولایت پرتو افشانی می‌کند و وظیفه شما رجوع به ایشان است.

در چنین جامعه‌ای ارزشها در پرتو نور رسول خدا و ائمه هدی (علیهم السلام) منور و جامعه انسانی به سعادت و رستگاری رهنمون می‌شود. زیرا عناصر محوری جامعه دینی و امت اسلامی را رهبران معصوم آن تشکیل می‌دهند. به همین علت مؤمنان رستگار کسانی‌اند که در پرتو ایمان به خدا و پیامبر (صلي الله عليه و آله) هیچ گاه رهبران الهی خود را رها نمی‌کنند.

اما اگر این امر در جامعه فراموش شود، چراغ هدایت و نور کمال و سعادت در آن خاموش می‌گردد، زیرا عدم تبعیت مردم از حاکمیت دینی، پایه جامعه اسلامی را لرزان خواهد کرد. در این صورت، اگر حاکم جامعه دینی امام معصوم هم باشد، فایده‌ای نخواهد بخشید.

لذا کسی که خودش را در معرض نور قرار نمی‌دهد به خودش ظلم کرده، با سوء اختیارش تاریکی را بر نور ترجیح داده، دچار قساوت قلب می‌گردد، گرچه برای چنین انسان کوردلی دیگر روشنایی و تاریکی تفاوتی نمی‌کند. چنین کسی تا جایی پیش می‌رود که می‌تواند خود عامل ضلالت و گمراهی دیگران شود. پیشوایان جور کسانی‌اند که دین خدا را با ظلم و ستم پوشاندند. این ائمه جور در برخی احادیث بنی امیه، بنی عباس و سلاطین

۱ - سلیم بن قیس هلالی و اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی، اسرار آل محمد (علیهم السلام) / ترجمه کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۶ق، ص ۶۱۹.

۲ - و عنه: عن محمد بن أحمد الكاتب، عن الحسين بن بهرام، عن لیث، عن مجاهد، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله (صلي الله عليه و آله): «مثلي فيكم مثل الشمس، و مثل علي مثل القمر، فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۱).

جور و ارباب ضلال معرفی شده‌اند.^۱ علت این که چنین حکومت‌هایی به "لیل" تشبیه شده‌اند، همانگونه که خود روایت هم به آن اشاره کرده، پوشاندن حقیقت و گرفتن حق از حق دار و تصاحب جایگاهی است که سزاوار آن نبودند. ظلم آنها باعث تاریکی وجود آنها شد. آنها نگذاشتند علوم پیغمبر و شئونات این خاندان ظاهر شود و ظلم و فساد صفحه عالم را پر کرد. کسانی مثل بنی امیه همانگونه که خود امام به آن اشاره فرمود، بدون توجه به خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در امر (خلافت) خودسری کردند و در جایگاهی نشستند که خاندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن سزاوارتر از آن بودند و این گونه دین خدا را با جور و ستم پوشاندند. پس خداوند از کار آنان حکایت کرد و فرمود: (وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا).^۲

همین مضمون با سندهای دیگری نیز نقل شده است.^۳

۱ - شرف الدین النجفی، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جميلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا هُوَ قِيَامُ الْقَائِمِ (عليه السلام) وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا حَبْتَرٌ وَ دَوْلَتُهُ، قَدْ غَشِيَ عَلَيْهِ الْحَقُّ. «(همان، ص ۶۷۲).

۲ - محمد بن يعقوب: عن جماعة، عن سهل، عن محمد، عن أبيه، عن أبي محمد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن قول الله عز و جل: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا؟ قال: «ذاك أئمة الجور الذين استبدوا بالأمر دون آل الرسول (صلي الله عليه و آله)، و جلسوا مجلسا كان آل الرسول أولي به منهم، فغشوا دين الله بالجور و الظلم، فحكي الله فعلهم، فقال: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا». قال: فقلت: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا؟ قال: «ذاك الإمام من ذرية فاطمة (عليها السلام)، يسأل عن دين رسول الله (صلي الله عليه و آله)، فيجلبه لمن يسأل، فحكي الله عز و جل قوله: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا». (همان، ص ۶۷۰ - محمد بن يعقوب كليني، پیشین، ج ۸، ص ۵۰ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۵).

۳ - علي بن إبراهيم، قال: أخبرني أبي، عن سليمان الديلمي، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن قول الله عز و جل: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا، قال: «الشمس: رسول الله (صلي الله عليه و آله)، أوضح الله به للناس دينهم». قلت: وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا؟ قال: «ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام)». قلت: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا؟ قال: «ذاك أئمة الجور، الذين استبدوا بالأمر دون آل رسول الله (صلي الله عليه و آله)، و جلسوا مجلسا كان آل رسول الله (صلي الله عليه و آله) أولي به منهم، فغشوا دين رسول الله (صلي الله عليه و آله) بالظلم و الجور، و هو قوله: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا». قال: «يعشي ظلمهم ضوء النهار». قلت: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا؟ قال: «ذاك الامام من ذرية فاطمة (عليها السلام)، يسأل عن دين رسول الله (صلي الله عليه و آله)، فيجلبه لمن يسأله، فحكي الله قوله: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا». (محمد بن يعقوب كليني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۱ - ابي الحسن علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴ - محمد بن علي ابن شهر آشوب مازندراني، مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، قم، انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۸۳).

محمد بن العباس: عن محمد بن القاسم، عن جعفر بن عبد الله، عن محمد بن عبد الله، عن محمد بن عبد الرحمن، عن محمد بن عبد الله، عن أبي جعفر القمي، عن محمد بن عمر، عن سليمان الديلمي، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: سألته عن قول الله عز و جل: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا، قال: «الشمس رسول الله (صلي الله عليه و آله) أوضح للناس دينهم». قلت: وَ الْقَمَرُ إِذَا تَلَّاهَا؟ قال: «ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام)، تلا رسول الله (صلي الله عليه و آله)». قلت: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا؟ قال: «ذاك الإمام من ذرية فاطمة نسل رسول الله (صلي الله عليه و آله)، فيجلب ظلام الجور و الظلم، فحكي الله سبحانه عنه، فقال: وَ النَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا يعني به القائم (عليه السلام)». قلت: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا؟ قال: «ذاك أئمة الجور، الذين استبدوا بالأمر دون آل الرسول و جلسوا مجلسا كان آل الرسول أولي به منهم، فغشوا دين الله بالجور و الظلم، فحكي الله سبحانه فعلهم فقال: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا». (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۱).

«مثلي فيكم مثل الشمس، و مثل علي مثل القمر، فإذا غابت الشمس فاهتدوا بالقمر». (همان - علي استرآبادي، پیشین، ص ۷۷۸ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسي، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۴، ص ۳۶).

در این دسته احادیث هم امام با بیان تأویل آیه به ما می‌فهماند، همان طور که در نظام هستی شب و روز وجود دارد، در نظام غیب نیز پیامبر (صلي الله عليه و آله) همچون روز است که نور وجودش بر قلب عالم می‌تابد. و حاکمان جور همچون شب‌اند که وجود تاریک و افکار ظلمانی‌شان باعث تاریکی قلوب برخی انسانها می‌شود. منظور از سایر نجوم هم ائمه هدی (عليهم السلام) است، که هر کدام نشانه راه حق و راهنمای دین بوده‌اند.

در حدیثی شرف الدین نجفی از امام جعفر صادق (عليه السلام) روایت کرده منظور از شمس، امیر المؤمنین و منظور از تابندگی آن، قیام حضرت قائم (عج الله تعالی فرجه) است. و مراد از قمر، امام حسن و امام حسین (عليهم السلام) و نهار هم اشاره به قیام حضرت قائم (عج الله تعالی فرجه) است. در جای دیگری آمده که شخصی به نام ابو محمد از امام جعفر صادق (عليه السلام) سؤال می‌کند: (وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا) یعنی چه؟ فرمود: منظور از نهار، امام از فرزندان حضرت فاطمه (سلام الله علیها) است که از او درباره دین رسول خدا (صلي الله عليه و آله) می‌پرسند و او برای هر کس که بپرسد، آن را روشن گرداند. این تشبیهات از این جهت است که ائمه (عليهم السلام) روشن کننده دین رسول خدا (صلي الله عليه و آله) هستند، به ویژه حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) که خدا به وسیله ولایت ایشان و ظهور آن حضرت، نور نبوت را به اتمام می‌رساند.

اگر بخواهیم مقایسه‌ای بین این دسته روایات با مفاد ظاهری آیات مربوطه داشته باشیم، می‌توان گفت: اولاً مفاد ظاهری آیه ناظر به شمس صوری است، در حالی که روایت در مقام معرفی شمس حقیقی یعنی پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) است. ثانیاً در آیات، نعمت ظاهری خدا خورشید و ماه و روز است، اما نعمت باطنی او وجود پیغمبر و علی و سایر ائمه (عليهم السلام) است. ثالثاً شمس دنیوی محسوس را می‌توان با چشم ظاهر مشاهده کرد، اما شمس معنوی را باید با چشم دل دید. چرا که انسان مهتدی با نور باطن و انسان گمراه کور باطن، تنها با چشم ظاهر مشاهده می‌کند و قرآن هم چشم باطن این‌ها را کور معرفی می‌کند.^۱

در حدیثی از امام صادق (عليه السلام) آمده که مراد از آسمان محمد (صلي الله عليه و آله) است که مردم از نظر علم به جانب او می‌روند و منظور از زمین، شیعه است. و منظور از نفس مؤمنی است که از جور مخالفین پنهان است اما عقیده‌اش درست است.^۲

۱ - "لا تعمي الأبصار و لكن تعمي القلوب التي في الصدور" حج / ۴۶.

۲ - شرف الدین النجفی، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جميلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: و أما قوله: وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا، قال: «هو محمد (عليه و آله السلام)، هو السماء الذي يسمو إليه الخلق في العلم» و قوله: وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاهَا، قال: «الأرض: الشيعة» وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، قال: «هو المؤمن المستور و هو علي الحق». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ص ۶۷۲).

برای واضح شدن این روایت و در نتیجه فهم بهتر آیه باید به نکاتی اشاره نمود.

نکته اول اینکه ما می‌دانیم که خیرات و برکات از آسمان نازل می‌شود، در روایت مذکور پیامبر (صلي الله عليه و آله) به آسمان تشبیه شده که مردم از نظر علم به جانب او می‌روند، حال سؤال این است که وجه تشابه ایشان با آسمان چیست و چه کس یا کسانی خود را به این ریسمان الهی می‌آویزند و با این کار خود را نجات می‌دهند؟

به نظر می‌رسد وجه شباهت در نزول است گرچه مورد آن متفاوت است، از آسمان باران و از پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) علم است که نازل می‌شود، با این تفاوت که «تنزل اشياي مادي و جسماني، مانند باران و سایر نزولات جويي از فضاي بالا، نه از مخزن غيب، به صورت تجافي است؛ بدین معنا که با فرود آمدن آن، جایگاه پیشین آن تهی (أجوف) می‌شود و آن شیء، دیگر در بالا نیست. همان گونه که وقتی در بالا، یعنی در فضاي فوق بود در پایین حضور نداشت. اما تنزل (علم و دانش)، به نحو تجلي است بدین معنا که با فرود آمدن، هرگز موطن اصلي خود را رها و آن را تهی نمی‌کند، بلکه حقیقت آن همواره در موطن خود موجود است، تنزل دانش و اندیشه عقلاني انساني فرزانه، همچون پیامبر خدا (صلي الله عليه و آله) از این نوع است که از صحیفه جان او به صورت آهنگ گفتار یا نقوش نوشتار در فضاي خارج یا روي صفحه نگارش جلوه می‌کند. در این گونه موارد، هرگز مطلب عمیق علمی از حوزه ذهن ایشان خارج نمی‌گردد، تا ذهن وی از آن خالی شود»^۱.

پس همان گونه که نزول باران از آسمان به سمت زمین است، نزول علم حقیقی هم از جانب پیامبر به سمت مردم است. حضرت با ارسال ریسمانی از آسمان وجودش به زمین دل‌های مردم خواهان نجات فرو رفتگان در گرداب دنیا است.

نکته دوم و در واقع شباهت دیگر پیامبر به آسمان آن است که آسمان، باران رحمتش را به همه اهل زمین فرو می‌فرستد، پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) هم که «رحمة للعالمين» هستند، علمش را فراروی همه انسانها قرار می‌دهند، اما اگر در این میان عده‌ای از آن بی‌بهره می‌مانند، به خاطر امتناع حضرت نبوده، بلکه به خاطر جهل و کم‌خردی خودشان بوده است. کسی که ظرفش را در مقابل ریزش باران وارونه قرار می‌دهد مقصر است نه آسمان.

۱ - عبد الله جوادي آملی، تسنیم، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۲.

در پاسخ سؤال دوم هم می‌توان گفت: آنها شیعیان ایشان هستند که قلب خود را همچون زمین طیب آماده دریافت فیوضات نبی کرده‌اند. پس همان‌گونه که گیرنده باران زمین است، گیرنده علم حضرت مردمند اما شرط این ثمربخشی مستعد بودن آن زمین است، لذا همان‌گونه که باران باعث رویش در زمین پاکیزه و مستعد است، علم نبی همانند باران در سرزمین پاکیزه نه شوره‌زار ثمربخش است. و طبق فرموده خدا در قرآن^۱ زمین پاک میوه خوب به بار می‌آورد و این یکی از علل تشبیه شیعه به زمین است. در انتهای روایت هم نفس به مؤمنی تشبیه شده که از جور مخالفین پنهان است، اما عقیده‌اش درست است.

کثرت نقل این احادیث در کتب تفسیری و روایی از جمله برخی کتب اربعه خود نشانه صحت آنها و لزوم توجه ویژه ما به آنها است.

با توجه به مطالبی که بیان شد فهمیده می‌شود اخباری که در ذیل آیات وارد شده تأویل آیه محسوب شده و منافات با عموم معنی ندارد و با معانی دیگر نیز معارض نیست. نکته دیگر آن که با توجه به گستره معانی واژه‌های به کار رفته در آیات، دست مفسر در تطبیق آیه بر سایر معانی آن بسته نمی‌شود. لذا تعارضی ندارد که در روایتی "شمس" و "قمر" پیامبر باشد یا یکی از ائمه، زیرا آنها نور واحدند، مهم هم سنخ بودن با مفهوم کلی آیه است.

۲-۲-۲. فرجام بنی‌هاشم و بنی امیه

در روایتی که از ابن عباس نقل شده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرمود: خداوند من را به پیامبری برانگیخت، من نزد بنی امیه آمدم و گفتم: ای بنی امیه! من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. گفتند: دروغ می‌گویی، تو فرستاده شده نیستی. سپس نزد بنی‌هاشم آمدم و گفتم: من فرستاده خداوند به سوی شما هستم. علی بن ابیطالب (علیه السلام) آشکارا و نهان به من ایمان آورد و ابوطالب آشکارا از من پشتیبانی کرد و نهانی به من ایمان آورد. سپس خداوند، جبرئیل (علیه السلام) را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی‌هاشم استوار کرد و شیطان را با بیرقش فرستاد و او آن را در میان بنی امیه استوار کرد. پس آنها پیوسته دشمنان ما و پیروان آنان تا به قیامت، دشمنان شیعیان ما هستند.^۲

۱ - "و البلد الطیب یخرج نباته یأذن ربه" اعراف / ۵۸.

۲ - و عنه: عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن حماد، یاسناده إلی مجاهد، عن ابن عباس، فی قول الله عز و جل: وَ الشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا، ثم قال ابن عباس: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): «بعثني الله نبيا، فأتيت بني أمية، فقلت: يا بني أمية، إني رسول الله إليكم، قالوا: كذبت، ما أنت برسول، ثم أتيت بني هاشم، فقلت: إني رسول الله إليكم، فأمن بي علي بن أبي طالب (عليه السلام) سرا و جهرا، و حماني أبو طالب جهرا، و أمن بي سرا، ثم بعث الله جبرئيل (عليه السلام) بلوائه، فركزه في بني هاشم، و بعث إبليس بلوائه فركزه في بني أمية، فلا يزالون أعداءنا، و شيعتهم أعداء شيعتنا إلی يوم القيامة». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۱ - أبي القاسم فرات بن ابراهيم كوفي، تفسير فرات كوفي، به تحقیق محمد الكاظم، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۶۱ - ۵۶۲).

۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۴» با روایات تفسیری ذیل آن

مضمون این روایت مرتبط با آیه «۴» این سوره است، اگر چه در آن اشاره‌ای به آیه نشده ولی از مطالعه آن فهمیده می‌شود که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در مقام معرفی ویژگی‌های امتی است که به سوی آنها فرستاده شده است. این که عده‌ای به محض شنیدن دعوت حق حضرت به آیین ایشان ایمان آوردند و این پذیرفتن را در عمل هم نشان دادند، ولی عده‌ای همانند بنی‌امیه در همان لحظه اول منکر رسالت و آیین حق ایشان شدند.

برخی از نکاتی که از این حدیث فهمیده می‌شود عبارتند از:

۱. ابوطالب جزء ایمان آورندگان به آن حضرت بود. ۲. دشمنی بنی‌امیه و پیروان آنها بر علیه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) و شیعیان ایشان تا قیام قیامت ادامه دارد. ۳. این که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از میان بنی‌هاشم به حضرت علی (علیه السلام) و ابوطالب و ایمان ایشان اشاره کردند، نشان‌دهنده جایگاه ویژه و رفع ابهام و اتهام از آنها است. ۴. بنی‌هاشم تابع وحی الهی و بنی‌امیه تابع امر شیطان بودند.

۳-۲-۲. جبر یا اختیار

سیوطی در الدر المنثور ذیل آیات «۷ و ۸» روایتی از عمران بن حصین آورده که گفت: مردی به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشت: یا رسول الله آیا به نظر شما آنچه امروز مردم می‌کنند و درباره آن رنج می‌کشند چیزی است که خدای تعالی قبلاً قضایش را رانده، از پیش مقدرش کرده؟ و همچنین آنچه بعداً برای مردم پیش می‌آید و رفتاری که با پیامبر خود می‌کنند، و با همان رفتار حجت بر آنان تمام می‌شود، همه این‌ها از پیش مقدر شده است؟ فرمود: بله سرنوشتی است که از پیش تعیین شده است. مرد پرسید: پس حال که وضع چنین است دیگر این همه تلاش برای چیست؟ فرمود: خدای تعالی وقتی کسی را برای یکی از دو سرنوشت فجور و تقوا خلق کرده، راه رسیدن به آن را هم برایش فراهم می‌سازد و او را آماده می‌کند تا برای رسیدن به آن هدف عمل کند، و این معنا را قرآن کریم تصدیق نموده، می‌فرماید: (وَنَفْسٍ وَا مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)^۱

۱ - وأخرج أحمد و مسلم و ابن جرير و ابن المنذر و ابن مردويه عن عمران بن حصين ان رجلا قال يا رسول الله أ رأيت ما يعمل الناس اليوم و يكادون فيه شي قد قضي عليهم و مضي عليهم في قدر قد سبق أو فيما يستقبلون ما أتاهم به نبيهم و اتخذت عليهم به الحجة قال بل شي قضي عليهم قال فلم يعملون إذا قال من كان الله خلقه لواحدة من المنزلتين هبأه لعملها و تصديق

۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۷ و ۸» با روایات تفسیری ذیل آن

علامه در توضیح این روایت می‌فرماید: این که سائل پرسید: "و همچنین آنچه بعداً برای مردم پیش می‌آید..."، معنایش این است که وجوب صدور فعل -چه حسنه و چه سیئه- همراه با قضاء و قدری که قبلاً حتمی شده، با اینکه از نظر صدورش از انسان اختیاری و ممکن باشد منافات ندارد.^۱ توضیح مطلب این است که «همه کارهای خیر که به دست انسان انجام می‌شود به خدای سبحان اسناد دارد، زیرا افزون بر آنکه انسان با الهام الهی به کار خیر راهنمایی می‌شود، خدای سبحان به انسان نیروی عقلی بخشیده است که با آن می‌تواند خدا را عبادت کند و این عقل، فیض خاص و هبه الهی است و همچنین فرستادن رسولان و انزال کتاب‌ها و بیان شریعتی که بر اساس آن عبادت انجام می‌گیرد، همه از الطاف الهی است و انسان بدون راهنمایی الهی هرگز نمی‌تواند به تزکیه نفس خود موفق شود».^۲

۴-۲-۲. درخواست توفیق تزکیه نفس از خداوند سبحان

طبرانی و ابن منذر و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‌اند که هر گاه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به آیات (و نَفْسٍ وَاٰیٰتٍ سُوۡاۡهَا * فَالۡهَمۡهَا فُجُوۡرَهَا وَ تَقۡوَاهَا) می‌رسید توقف می‌فرمود و سپس عرضه می‌داشت: بار پروردگارا تقوا و پرهیزکاری به نفس من عطا فرما، تو سرپرست و مولای نفس من به شمار می‌روی و تو بهترین پاک‌سازنده‌ای هستی که جان را پاک می‌گردانی.^۳

این روایت و نزدیک به مضمون آن در کتب روایی شیعه و اهل سنت با سندهای دیگری نیز نقل شده

است.^۴

ذک في كتاب الله و نَفْسٍ وَاٰیٰتٍ سُوۡاۡهَا فَالۡهَمۡهَا فُجُوۡرَهَا وَ تَقۡوَاهَا. (جلال الدين سيوطي، تفسير الدر المنثور، به تصحيح شيخ نجدت نجيب، بيروت، انتشارات دار احياء التراث العربي، ۱۴۲۹ق، ج ۶، ص ۳۵۶- حسين بن مسعود بغوي، پيشين، ج ۵، ص ۲۵۹).

۱ - سيد محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج ۲۰، ص ۵۰۴.

۲ - "وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَايَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ نُّورًا" / نور / ۲۱ - عبد الله جوادي آملی، پيشين، ج ۱۹، ص ۵۸۵.

۳ - و أخرج الطبراني و ابن المنذر و ابن مردويه عن ابن عباس قال كان رسول الله (صلي الله عليه و آله) إذا تلا هذه الآية "و نَفْسٍ وَاٰیٰتٍ سُوۡاۡهَا فَالۡهَمۡهَا فُجُوۡرَهَا وَ تَقۡوَاهَا" وقف ثم قال اللهم أت نفسي تقواها أنت وليها و مولاها و خير من زكاتها. (جلال الدين سيوطي، پيشين، ج ۶، ص ۳۵۶ - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پيشين، ج ۵، ص ۵۸۶).

۴ - و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردويه عن أبي هريرة سمعت النبي (صلي الله عليه و آله) يقرأ فَاَلۡهَمۡهَا فُجُوۡرَهَا وَ تَقۡوَاهَا قال اللهم أت نفسي تقواها و زكها أنت خير من زكها أنت وليها و مولاها قال و هو في الصلاة.

و أخرج ابن أبي شيبة و أحمد و مسلم و النسائي عن زيد بن أرقم قال كان رسول الله (صلي الله عليه و آله) يقول اللهم أت نفسي تقواها أنت خير من زكها أنت وليها و مولاها. (جلال الدين سيوطي، پيشين، ج ۶، ص ۳۵۶ - محمد بن محمدرضا قمي مشهدي، تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ه، ج ۱۴، ص ۲۹۷).

۴-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۸» با روایات تفسیری ذیل آن

مضمون روایات نشان می‌دهد پیامبر هنگام قرائت این آیات از خدا درخواست تقوا و تزکیه نفس می‌نمود. این سخن گویای این مطلب است که پیمودن این راه پر پیچ و خم و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) جز به توفیق الهی، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تأییداتی از سوی خداوند، ممکن نیست. در واقع حضرت با زبان دعا به ما می‌فهماند که تشخیص صحیح عیب و نقص، میزان ابتلائی نفس به آنها، کیفیت درمان هر بیماری برابر خصوصیت‌های روحی آن و داروی شفابخش نهایی آنها همه و همه در قلمرو علم و منطق قدرت لا یزال اوست.^۱

۵-۲-۲. عاقبت انسان رستگار و زیانکار

امام جعفر صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (فَالْهَمَّهُمْ فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) فرمود: یعنی حق را از باطل بازشناخت و این کلام حق تعالی است که فرمود: (وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا). (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) نفسی که خداوند آن را پاک گردانیده، به راستی رستگار شده است. (وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) خداوند...^۲

کلینی، از چند تن از یارانمان، از احمد بن محمد بن خالد، از ابن فضال، از ثعلبة بن میمون، از حمزة بن محمد طیار، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است که ایشان درباره کلام خداوند متعال (فَالْهَمَّهُمْ فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) فرمود: برایش آشکار کرد که چه کاری بکند و چه کاری را وا گذارد.^۳

قمی در توضیح آیه (وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا) می‌گوید: یعنی او را بیافرید و صورت بخشید. (فَالْهَمَّهُمْ فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا) یعنی به او شناساند و الهام کرد، سپس او را مختار کرد و او برگزید. (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) رستگار است کسی که نفس خویش را پاک کند. (وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) بدبخت کسی که نفس خود را به گمراهی وادار کند.^۱

و آخرج ابن ابي حاتم و ابو الشيخ و ابن مردويه و الديلمي من طريق جويبر عن الضحاک عن ابن عباس سمعت رسول الله (صلي الله عليه و آله) يقول قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا الآية أفلحت نفس زكاهها الله و خابت نفس خيبها الله من كل خير. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۷).

۱ - عبدالله جوادي آملی، معاد در قرآن، تحقیق علی زمانی قمشه‌ای، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۵ه، ج ۴، ص ۲۴۷.
۲ - شرف الدين النجفي، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جميلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: و قوله: فَالْهَمَّهُمْ فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قال: «عرفت الحق من الباطل، فذلك قوله: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا» قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، قال: قد أفلحت نفس زكاهها الله وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا الله. . . (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲).

۳ - محمد بن يعقوب: عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن ابن فضال، عن ثعلبة بن میمون، عن حمزة بن محمد الطیار، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: فَالْهَمَّهُمْ فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قال: «بين لها ما تأتي و ما تترك» (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۳ - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۶).

قمی هم از محمد بن قاسم بن عبید الله، از حسن بن جعفر، از عثمان بن عبد الله، از عبد الله بن عبید الله فارسی، از محمد بن علی، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) فرمود: منظور امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است که پروردگارش وی را پاک گردانید، (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) منظور اولی و دومی در بیعت آن دو با وی است.^۲ در روایتی آمده منظور از (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) اولی و دومی است (از مخالفان امام) در بیعت دومی با اولی وقتی که کشید کف خود را بر کف او چنانچه در حین بیعت این کار می‌کنند.^۳ این اولی و دومی را امام جعفر صادق (علیه السلام) در جای دیگری با عنوان زریق و حبتراً معرفی کرده‌اند.^۴

در کتاب در المنثور است که ابن ابی حاتم، ابو الشیخ، ابن مردویه، و دیلمی، از جویری از ضحاک از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم می‌خواند: (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. . .) و

۱ - وَ قَوْلُهُ: وَ نَفْسِي وَ مَا سِوَاهَا قَالَ: خَلَقَهَا وَ صَوَّرَهَا - وَ قَوْلُهُ: فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا أَي عَرَفَهَا وَ الِهْمَهَا ثُمَّ خَيْرَهَا فَاخْتَارَتْ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا يَعْنِي نَفْسَهُ طَهَّرَهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا أَي أَغْوَاهَا. (ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴).

۲ - ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ بْنُ اِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبِيدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبِيدِ اللهِ الْفَارِسِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ (عَلِيهِ السَّلَامُ)، فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، قَالَ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيهِ السَّلَامُ) زَكَاهُ رَبِّهِ». وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا، قَالَ: «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي فِي بَيْعَتِهِمَا إِيَّاهُ». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۳).

۳ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبِيدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَبِيدِ اللهِ الْفَارِسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَكَاهُ رَبِّهِ «وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» قَالَ: هُوَ الْأَوَّلُ وَ الثَّانِي فِي بَيْعَتِهِ إِيَّاهُ حَيْثُ مَسَحَ عَلِيٌّ كَفَّهُ. (محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تحقیق سید محمود امامیان، تهران، انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۳۳۵ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۶).

۴ - حبتراً به معنای رویاه است و او (ابوبکر) را این‌گونه لقب داده‌اند، چون در مکر و خدعه چیره دست بود و اما زریق به معنای کبودی چشم است و نیز به زاغ کبودی اطلاق می‌شود که عربها آنرا بسیار شوم می‌پندارند و کسی را که دارای سوء خلق می‌باشد به آن تشبیه می‌کنند. (نعمت الله بن عبد الله جزائری و یوسف عزیزی، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم / ترجمه قصص الأنبياء جزائری، تهران، انتشارات هاد، ۱۳۸۰ه، ص ۴۰۰) - در برخی کتب آمده که این دو نام در روایات کنایه از اولی و دومی یعنی ابابکر و عمر (لعنه الله علیهم) است. (علی بن موسی بن طاووس، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین، قم، مؤسسه دار الکتب، ۱۴۱۳ق، ص ۶۸۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۳۰، ص ۱۵۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۳، ص ۳۹۱).

۵ - قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عَبِيدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ عَبْدِ اللهِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبِيدِ الْفَارِسِيِّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللهِ ع فِي قَوْلِهِ: قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع زَكَاهُ رَبِّهِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا قَالَ هُوَ زَرِيْقٌ وَ حَبْتَرًا. . . (ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴)

می‌فرمود: رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است.^۱

۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۸-۱۰» با روایات تفسیری ذیل آن

علامه در توضیح روایت می‌فرماید:

«اینکه در این حدیث تزکیه و محروم کردن را به خدای تعالی نسبت داده به وجهی درست است، و با انتساب اولی به اطاعت خود انسان، و دومی به معصیت خود آدمی منافات ندارد، چون مکرر خاطرنشان کرده‌ایم که محرومیت از هدایت، و به عبارت دیگر اضلال تنها به عنوان مجازات منسوب به خدا می‌شود و خدای تعالی هرگز ابتداءً کسی را اضلال نمی‌کند».^۲

از این جا روشن می‌شود این که در حدیث، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) در تفسیر آیه فرمودند: کسی که اطاعت کرد رستگار شد و کسی که عصیان نمود نومید و محروم گشت، در حقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

به این ترتیب پیروزمندان و شکست‌خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می‌شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز "تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوی و اطاعت خداوند" یا "آلودگی به انواع معاصی و گناهان" نیست.^۳

در مقایسه این روایات با آیات مورد نظر می‌توان گفت: همان‌گونه که در آیات کلمه "تقوی" اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات دارد، در روایات هم این واژه به ورع و پرهیز از محرّمات الهی تفسیر شده است. در آیه به اصل کلی فلاح اشاره شده که محور اصلی آن، همان تزکیه نفس است که با انجام اعمال ویژه‌ای محقق می‌شود و در روایات راه رسیدن به آن بیان شده که همه از اصول قرآنی گرفته شده است. از جمله روایتی را زراره و حمران (پسران اعین) و محمد بن مسلم از حضرت باقر و حضرت

۱ - و أخرج ابن أبي حاتم و أبو الشيخ و ابن مردويه و الدیلمی من طریق جوبیر عن الضحاک عن ابن عباس سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا الْآیةُ أَفْلَحَتْ نَفْسٌ زَكَّاهَا اللهُ وَ خَابَتْ نَفْسٌ خَبَّيْهَا اللهُ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ. (جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۷).

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۴.

۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۶.

صادق (علیهم السلام) روایت کرده‌اند، ایشان در توضیح آیه (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) فرمود: قطعاً رستگار است کسی که خدا را اطاعت کند (وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا) مسلماً زیانکار است کسی که عصیان کند.^۱

دسته دیگر روایات هم به ذکر مصداق پرداخته، بارزترین مصداق فلاح را حضرت علی (علیه السلام) و بارزترین مصداق زیانکار را زریق و حبتر - خلیفه اول و دوم - و بیعت کنندگان با آنان معرفی کرده است. این روایات مصداق اتم انسان رستگار را حضرت علی (علیه السلام) و مصداق اتم انسان زیانکار را اولی و دومی معرفی می‌نمایند.

هم‌چنین حضرت علی (علیه السلام) در روایتی مرز عقل و جهل را تقوا معرفی کرده است. حضرت می‌فرماید: بالاترین مرتبه کیاست، تقوا و بالاترین درجه حماقت فجور است.^۲

نکته روایت این است که رعایت تقوا نشانه انسانهای کیس و باهوش و بی‌تقوایی نشانه حماقت است.

۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۱-۱۵»

اشاره

ذیل آیات ۱۱-۱۵ سوره شمس «۷» روایت وارد شده که در «۶» مورد آن به آیات خاصی اشاره شده و در «۱» مورد هم به آیه‌ای اشاره نشده است ولی مضمون آن مرتبط با آیه «۱۲» است. از بین این روایات تفسیری، ذیل آیه یازدهم: «۲» روایت نقل شده که در یک روایت "ثمود" به گروهی از شیعه و در یک روایت "بطغواها" به معنای تکذیب آمده است. ذیل آیه دوازدهم: «۳» روایت نقل شده که در یک روایت "أشقاها" به کسی که فرق حضرت علی (علیه السلام) را می‌شکافت تفسیر شده، که نامش در روایت دیگر ابن ملجم مرادی آمده است. روایت سوم هم کشنده ناقه را به عنوان شقی‌ترین اولین و قاتل امیر المؤمنین (علیه السلام) را به عنوان شقی‌ترین آخرین معرفی می‌نماید. در روایتی هم ویژگیهای شخص شقی ذکر شده است. در ذیل آیه سیزدهم: «۱» روایت نقل شده که در همان یک روایت "رسول الله" به پیامبر گرامی اسلام (صلي الله عليه و آله) ، "ناقه" به امام و "سقیاه" به علم امام تفسیر شده است. ذیل آیه چهاردهم و پانزدهم: «۱» روایت نقل شده که مضمون آن اشاره کننده به این مطلب است که خدا از عقاب آنها به هنگام بازگشتشان بیمی ندارد.

۱ - في المجمع عنهما (عليهما السلام) مثل ما في الكافي و زاد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَ قَدْ خَابَ مَنْ عَصَى. (محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۴- ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۶).

۲ - «إِنَّ أَكْبَسَ الْكَيْسَ التَّقَى وَ أَحْمَقَ الْحَمَقَ الْفَجُورَ». (محمود بن عمر زمخشری، پیشین، ص ۵۵۴ - حسین بن علی الفتوح رازی، روض الجنان و روح الجنان في تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ج ۱۳، ص ۲۹۰).

۱-۳-۲. طغیان عامل تکذیب قوم ثمود

ذیل آیه «۱۱» روایتی را علی بن ابراهیم قمی از ابی جعفر (علیه السلام) نقل کرده، حضرت ذیل آیه (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) فرمود: طغیان عامل تکذیب قوم است.^۱ در این روایت امام طغیان را سبب تکذیب قوم بیان کرده است.

در روایت دیگری شرف الدین نجفی، از علی بن محمد، از ابی جمیلة، از حلبی، و همچنین علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از فضل ابی عباس، از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده‌اند که ایشان فرمود: (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) ثمود، گروهی از شیعیانند، خداوند سبحان می‌فرماید: (وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمِيَّ عَلِيَّ الْهُدَىٰ فَآخَذْتَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ)^۲ (و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم، ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند. پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت) و آن شمشیر است، چون حضرت قائم قیام کند.^۳

۶-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۱» با روایات تفسیری ذیل آن

در روایت اول طغیان سبب تکذیب قوم ثمود بیان شده است. خود واژه "طغیان" به معنای تجاوز از حد در فساد و رسیدن به نهایت و غایت تباهی و ستمکاری است. از توضیح امام این نکته فهمیده می‌شود که طغیان و سرکشی تا جایی پیش می‌رود که انسان را وادار به تکذیب می‌کند. تکذیب قوم ثمود منجر شد که به اوج ستمکاری رسیده بدترین فرد را بر کشتن ناقه تحریک کنند و ما شاهد تکرار چنین اشتباهاتی در دوره‌های بعد نیز هستیم، پس آیه منحصر به قوم ثمود نیست.

در روایت بعدی واژه "رهط" ذکر شده است. این واژه به معنای قوم و عشیره بوده و برای رجال استعمال می‌شود، نه برای زنان و در معنای فردی به کار نمی‌رود.^۴ این سکیت می‌گوید: این لفظ بر ما فوق ده نفر تا چهل نفر استعمال می‌شود.^۱

۱ - ثم قال علي بن إبراهيم: و في رواية أبي الجارود، عن أبي جعفر (عليه السلام) في قوله تعالى: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا يقول: «الطغیان حمله علي التکذیب». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۳).

۲ - فصلت/ ۱۷.

۳ - شرف الدین النجفی، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جمیلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن ابان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: و قوله: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا، قال: ثمود: رهط من الشيعة، فإن الله سبحانه يقول: وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمِيَّ عَلِيَّ الْهُدَىٰ فَآخَذْتَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ و هو السيف إذا قام القائم (عليه السلام). . . . (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲ - علي استر آبادی، پیشین، ص ۷۷۷).

۴ - محمد مرتضی الحسيني الزبيدي، پیشین، ج ۱۷، ص ۵۹۰.

در باب توضیح روایت، علامه مجلسی در بحار الأنوار می‌گوید: منظور امام در روایت که فرمود: گروهی از شیعه هستند؛ منظور غیر دوازده امامی‌ها از قبیل زیدیه‌ها (یا اسماعیلیه‌ها) است.^۲

۲-۳-۲. شقی ترین گذشتگان و آیندگان

طبرسی در مجمع البیان از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من گفت: یا علی شقی‌ترین گذشتگان کیست؟ گفتم: کسی که ناقه (صالح) را پی کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد، پس شقی‌ترین آیندگان کیست؟ گفتم: نمیدانم ای رسول خدا، فرمود: آنکه بر این جای تو می‌زند و اشاره به فرق علی (علیه السلام) نمود.^۳

ابن شهر آشوب از ابوبکر بن مردویه در فضایل امیر المؤمنین (علیه السلام) و ابوبکر شیرازی در نزول القرآن از سعید بن مسیب روایت کرده‌اند که وی گفت: حضرت علی (علیه السلام) قرائت می‌فرمود: (إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا) و به خدایی که جانم به دست اوست، این (محاسن) از (خون) این (فرق) خضاب خواهد شد.^۴

ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بغوی و ابو نعیم هم در کتاب اللئالی از عمار بن یاسر روایت کرده‌اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: شقی‌ترین مردم که دو نفرند را به شما معرفی کنم؟ گفتیم: بلی یا رسول الله، فرمود: «احیمر»^۵ قوم ثمود که شتر را کشت، و آن کسی که تو را ای علی بر

۱ - احمد الفيومي المقرئ، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، بيروت، انتشارات دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۹ق، ذیل ماده «رھط»، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۴، ص ۷۳.

۳ - و في المجمع عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قَالَ لَعَلِّيْ بَنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَشَقِيِّ الْأَوَّلِيْنَ قَالَ عَاقِرُ النَّاقَةِ قَالَ صَدَقْتَ فَمَنْ أَشَقِيِّ الْآخِرِيْنَ قَالَ لَا أَعْلَمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الَّذِي يَضْرِبُكَ عَلِيٌّ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَيَّ يَا فَوْخَهُ. (محسن فيض كاشاني، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵- ابو علي امين الدين فضل بن حسن الطبرسي، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۸- عبید الله بن احمد حسانى، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تهران، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامي، ج ۲، ص ۴۳۵- عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۷).

۴ - ابن شهر آشوب: عن أبي بكر بن مردويه في (فضائل أمير المؤمنين (عليه السلام)، و أبو بكر الشيرازي في (نزول القرآن): أنه قال سعيد بن المسيب: كان علي (عليه السلام) يقرأ «إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَو الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَحْضِبُنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا». (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۳ - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۷).

۵ - لقب قدار بن سالف كشدته ناقه صالح است که در اینجا کنایه از ابن ملجم آمده است. (سليم بن قيس هلالی و اسماعيل انصاري زنجاني خوئینی، پیشین، ص ۶۳۲).

اینجا می‌زند و حضرت دست مبارک بر سرشان گذاشتند تا آنکه از اثر آن اینها تر شود و حضرت محاسن خود را گرفتند.^۱

ثعلبی و واحدی، به اسناد خود، از عمار و از عثمان بن صهیب و از ضحاک و ابن مردویه با سند خود، از جابر بن سمرة و از صهیب و از عمار و از ابن عدی و از ضحاک، و خطیب در *التاریخ* از جابر بن سمرة و طبری و موصلی از عمار، و احمد بن حنبل، از ضحاک، روایت کرده‌اند که وی گفت: پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله) فرمود: ای علی! شقی‌ترین کس در پیشینیان، کسی بود که ماده شتر (حضرت صالح) را پی کرد و شقی‌ترین کس در پسینیان، قاتل توست.

در روایت دیگری آمده: کسی است که این (محاسنت) را با (خون) این (فرق) خضاب می‌کند.^۲
علی بن ابراهیم، از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) فرمود: طغیان این است که نسبت دروغ گویی به او دادند. و علی بن ابراهیم گفت: (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا * إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا) کسی که ماده شتر را پی کرد. (فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا) شبانه، به ناگهان و غافلگیرانه مجازاتشان کرد. (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) از پیامد کسانی که هلاکشان کردیم نهراسید.^۳

«فیض کاشانی در تفسیر خود مصداق آیه (إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا) را شقی‌ترین شخص از قوم ثمود یعنی قدار بن سالف بیان کرده، و قمی می‌گوید: او همان کسی است که ماده شتر را پی کرد».^۴

در جایی هم ویژگی‌های فرد شقی این گونه بیان شده: مردی برای پی کردن ناقه [صالح] تحریک شد که زشت خو و مردم آزار و در قبیله خود محکم و مورد حمایت بود.^۱

۱ - و أخرج ابن أبي حاتم و ابن مردويه و البغوي و أبو نعيم في الدلائل عن عمار بن ياسر قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم ألا أحدثك بأشقي الناس قال بلي قال رجلان أحيمر ثمود الذي عقر الناقة و الذي يضربك علي هذا يعني ترقوته حتي تبتل منه هذه يعني لحيته و أخرج الطبراني و ابن مردويه و أبو نعيم مثله من حديث صهيب و جابر بن سمرة. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۷).

۲ - و روي الثعلبي و الواحدی، بإسنادهما، عن عمار و عن عثمان بن صهيب، و عن الضحاک، و روي ابن مردويه بإسناده، عن جابر بن سمرة، و عن صهيب، و عن عمار، و عن ابن عدی، و عن الضحاک، و روي الخطيب في (التاریخ) عن جابر بن سمرة، و روي الطبري و الموصلی، عن عمار، و روي أحمد بن حنبل، عن الضحاک، أنه قال: قال النبي (صلي الله عليه و آله): «يا علي، أشقي الأولين عاقر الناقة، و أشقي الآخرين قاتلك» و في رواية: «من يخضب هذه من هذا». (همان).

۳ - و عن أبي جعفر ع في قوله كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا يَقُولُ الطَّغْيَانُ حَمَلَهَا عَلَي التَّكْذِيبِ، وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ: كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا قَالَ: الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ. قَوْلُهُ: فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ قَالَ أَخَذَهُمْ بَغْتَةً وَ عَقَلَهُ بِاللَّيْلِ وَ لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا قَالَ: مِنْ بَعْدِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَهْلَكْنَاهُمْ لَأَ يَخَافُونَ. (ابي الحسن علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۴-۴۲۵- عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۶).

۴ - إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا أَشْقَى ثَمُودَ وَ هُوَ قَدَارُ بْنُ سَالِفِ الْقَمِيِّ قَالَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ. (محسن فيض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵)

۳-۷. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۲-۱۵» با روایات تفسیری ذیل آن

در مفاد ظاهری آیه، از "اشقی" سخن به میان آمده است، اما در خصوص این موضوع که آنها چه کسانی هستند و چه ویژگی‌هایی دارند در آیه چیزی بیان نشده و ما توضیحات آن را در روایات تفسیری این آیات مشاهده می‌کنیم.

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت از جمله "ثعلبی"، "واحدی"، "ابن مردویه"، "خطیب بغدادی"، "طبری"، "موصلی"، "احمد حنبل" و غیر آنها به اسناد خود از "عمار یاسر" و "جابر بن سمره" و "عثمان بن صهیب" از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) آورده‌اند: شقی‌ترین پیشینیان پی‌کننده ناقه صالح و شقی‌ترین فرد از آخرین قاتل علی (علیه السلام) است، وجه مشترک این دسته روایات این است که همه می‌خواهند شقی‌ترین شخص در امت‌های گذشته و شقی‌ترین فرد امت پیامبر را معرفی کنند. در حقیقت شباهتی میان "قدار بن سالف" پی‌کننده ناقه صالح و قاتل امیر مؤمنان "عبد الرحمن بن ملجم مرادی" وجود داشت و آن این که هر دو می‌خواستند نور حق را خاموش کنند و معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همان‌گونه که بعد از ماجرای ناقه صالح عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو گرفت، مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه شاهد دردناکترین عذابها شدند.^۲

روایت آخر هم به خوبی بیانگر ویژگی‌های شخص اشقی است. فردی زشت خو و مردم آزار که مورد حمایت قبیله خود بود و شاید همین حمایت نابجای قوم باعث شد چنین عمل پلیدی از او و امثال او سر بزند. ممکن است کسی اشکال کند در میانه آخرین، اشقیای بسیار بودند و ظلم و شقاوت خود را به منتهی درجه رساندند، مثل خلفاء، معاویه، یزید، پسر مرجانه، عمر بن سعد، شمر، بنی امیه و بنی عباس که با ائمه اطهار (علیهم السلام) چه کردند، وجه اینکه ابن ملجم مرادی اشقی از همه آنها شد چیست؟ شاید دلیلش این است که اینها این همه ظلم و تعدی که کردند یا به طمع ریاست و سلطنت و حکومت بود و این خانواده را مزاحم خود می‌دیدند یا به طمع جایزه بود، مثل قتل ابی عبد الله (علیه السلام) یا جزو قشون آنها بودند و مأموریت داشتند و از تخلف اوامر رؤساء و اکابر خائف بودند، اما علت اصلی گناه پسر مرادی، از نگاه قرآن شقاوت بسیار زیاد او بود،

۱ - و أخرج سعيد بن منصور و أحمد و عبد بن حميد و البخاري و مسلم و الترمذي و النسائي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن مردويه عن عبد الله بن زمة قال خطب رسول الله صلى الله عليه و سلم فذكر الناقه و ذكر الذي عقرها فقال إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا قَالَ أَنْبَعَتْ لَهَا رَجُلٌ عَارِمٌ عَزِيزٌ مَنِيْعٌ فِي رَهْطِهِ مِثْلُ أَبِي زَمْعَةَ. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۷- حسین بن مسعود بغوي، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۱).

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۶۲.

چنانچه عاقر ناقه هم از تمام اشقیاء اولین مثل نمروود و شداد و فرعون و اشباه آنها شقی تر بود. زیرا آنها انبیاء را مخالف ریاست و سلطنت خود می‌پنداشتند و عاقر ناقه هم در واقع شقاوت او باعث عقر ناقه شد.^۱ نکته دیگر این که انسان شقی ممکن است حتی با امام زمان خویش بیعت کند، اما این یک امر ظاهری است و مورد قبول هم نیست چون دل او با امام نیست، به همین خاطر منتظر فرصتی است تا به نیات شوم خود جامه عمل پوشانده، شقاوت قلبی خود را آشکار نماید. این نکته از روایت ذیل به خوبی فهمیده می‌شود. در روایت آمده امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) به او (ابن ملجم) فرمود: آیا مادرت تو را خبر داده که چون تو را باردار شد در حیض بود؟ عرض کرد: بله. حضرت فرمود: بیعت کن. او بیعت کرد، سپس حضرت فرمود: بگذارید برود. حال آنکه از او می‌شنید که می‌گفت: بی‌شک علی را با این شمشیرم خواهم زد.^۲ او تصمیم داشت کسی را به شهادت برساند که معجزات بسیاری به دستش جاری شد و حتی می‌توان خود او را معجزه الهی نامید (حدیث ذیل شاهدهی بر این مطلب است) و این نشانه اعجاز الهی در عالم خلقت بارها توسط پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی و جایگاهش در نزد خدای متعال بیان شده بود و نسبت به رعایت حقوق ایشان هشدارهایی را به مردم داده بودند، ولی همان ظلمی که مردم به معجزه صالح کردند، بدتر از آن را در حق علی (علیه السلام) و امامان پس از ایشان روا داشتند. معجزه به اصطلاح کلام چند قسم است: یک قسم آن اقتراحی است که طبق پیشنهاد امت پیامبر پدید می‌آید؛ نظیر ناقه صالح.^۳ اما این قوم در مقابل این معجزه که با درخواست خودشان خودشان صورت گرفته بود عهد شکنی کردند.

شرف الدین نجفی از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده که منظور از رسول خدا در (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، (نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا) ناقه، امام است که منظور خداوند و منظور رسول او (صلی الله علیه و آله) را دریافت و "سُقْيَاهَا" یعنی آبشخور دانش نزد اوست. (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا) در بازگشت (و لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) از همانند آنها به هنگام بازگشتشان بیمی ندارد.^۴

۱ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲ - و فی حدیث، قال له أمير المؤمنين (عليه السلام): «هل أخبرتك أمك أنها حملت بك و هي طامت؟». قال: نعم. قال: «بابع» فابع، ثم قال: «خلوا سبيله» و قد سمعه، و هو يقول: لأضربن عليا بسيفي هذا. (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۱۷۴).

۳ - عبد الله جوادی آملی، ج ۲- ص ۴۴۱.

۴ - شرف الدین النجفی، قال: روي علي بن محمد، عن أبي جميلة، عن الحلبي، و رواه أيضا علي ابن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن الفضل أبي العباس، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: و قوله تعالى: فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ [هو النبي (صلي الله عليه و آله)] نَاقَةَ اللَّهِ وَ سُقْيَاهَا، قال: «الناقة: الإمام الذي فهم عن الله [و فهم عن رسوله]، و سقياها، أي عنده مستقي العلم». فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا قال: «في الرجعة» و لَا يَخَافُ عُقْبَاهَا، قال: «لا يخاف من مثلها إذا رجع» (سید هاشم

از این روایت متوجه می‌شویم همانگونه که قوم ثمود به اعجاز الهی بی توجهی کرده، او را از بین بردند، قوم زمان ائمه (علیهم السلام) هم به امام خود که اعجاز الهی و وسیله هدایت مردم بوده و آنها را دعوت به رعایت مصالح دینی و دنیوی خویش می‌کردند، پشت کرده، ایشان را به شهادت رساندند. خدا هم به خاطر گناهشان آنها و هر کسی که مسیر آنها را در پیش بگیرد به هلاکت رسانده و ترسی هم از این کار ندارد.

کلام آخر این که با بررسی در قسمت‌های قبل مشخص می‌شود که بین مفاد روایات تفسیری ذیل آیات این سوره در هر دو فرقه شیعه و اهل سنت با مفاد ظاهری آیات تفاوت چندانی دیده نمی‌شود و صرفاً نوعی توسعه در روایات و بیان مصادیق، نسبت به آیات به چشم می‌خورد. در این روایات گاهی عناوینی مثل اتقی و اشقی معادل حق و باطل، صدق و کذب و مانند آن قرار می‌گیرد که در این صورت تطبیق آن بر ولی خدا و دشمن او کاملاً قابل درک است.

بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲ - علی یزدی حائری، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۶ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۴، ص ۷۳.

فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره شمس

اشاره

از «۲۷» روایت تفسیری وارد شده ذیل سوره شمس، «۱۱» روایت متعلق به گونه سوره شناخت است، که نه روایت آن مربوط به قسمت فضیلت قرائت سوره و دو روایت آن مربوط به اختلاف قرائات است. «۶» روایت مربوط به گونه تأویل، «۵» روایت مربوط به گونه جری و تطبیق و «۵» روایت مربوط به گونه تفسیر مفهومی است.^۱

۱. عناوین گونه‌ها

در یک دسته بندی کلی و اولیه می‌توان روایات تفسیری وارده از معصومین را تحت پنج عنوان تقسیم بندی نمود:

الف) سوره شناخت ب) تأویلات ج) جری و تطبیق د) ایضاح مفهومی ه) معنی شناخت روایات تفسیری سوره شمس ذیل چهار گونه نخست قرار می‌گیرد.

۱-۱. روایات سوره شناخت

مقصود از روایات سوره شناخت هر روایتی است که اطلاعاتی در مورد شأن نزول، فضیلت یا آثار قرائت سوره و اختلاف قرائات به ما می‌دهد.

۱-۱-۱. فضیلت سوره

ابن بابویه، با سند خود، از معاویه بن عمار و او هم از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایتی را در بیان فضیلت چهار سوره از جمله سوره شمس نقل کرده است که ایشان فرمود: هر که در شب یا روز، سوره (و الشمس) - (و اللیل إذا یغشی) - (و الضحی) و (اللم نشرح) را بسیار بخواند، هر چیزی که در کنار و در حضور اوست، در روز قیامت به سود او گواهی می‌دهد، حتی مو، پوست، گوشت، خون، رگ‌ها، عصب‌ها، استخوان‌های او و همه آنچه به همراه اوست و زمین آن را حمل می‌کند.

۱ - در این فصل از آوردن روایات مشابه خودداری شده است.

آنگاه خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: گواهی شما را برای بندهام پذیرفتم و آن را برایش بسنده ساختم؛ او را به بوستان‌های من ببرید تا از میان آن بوستان‌ها هر کجا را خواست برگزیند و آنجا را بدون هیچ منتی و تنها از روی عنایت من به او بدهید تا گوارای بندهام باشد.^۱

بحرانی در بیان فضیلت این سوره از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند هر که این سوره را بخواند، چنان است که گویی به هر آن کس که خورشید و ماه بر او تابیده، صدقه داده است و هر که توفیقش اندک باشد، بایست این سوره را پیوسته بخواند تا خداوند او را در هر کجا که روی آورد، موفق گرداند و این سوره مایهٔ حمایت، مقبولیت و ارجمندی نزد تمام مردم است.^۲ در تفاسیر دیگر تنها ابتدای روایت نقل شده است.^۳ در همان کتاب *البرهان* فضیلت دیگری از امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل شده که در آن آمده: سزاوار است که هر کس روزی و توفیقش اندک و زیان و افسوس او بسیار است، پیوسته این سوره را بخواند تا از آن فرونی و کامیابی حاصل کند و هر که آب این سوره را بنوشد، به خواست خداوند متعال لرزش در او از میان برود.^۴

سیوطی در تفسیرش پنج روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورده که همگی نشان می‌دهد حضرت در برخی نمازهای یومیهٔ خود این سوره را قرائت می‌کردند و به خواندن آن نیز سفارش می‌نمودند.^۵

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۶۹ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵ - محمد بن علی بن بابویه، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، قم، انتشارات دار الشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۵ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۵۲.

۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۶۹.

۳ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۱۰، ص ۷۵۲ - سیده نصرت امین، ج ۱۵، ص ۱۴۹ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۵.

۴ - همان.

۵ - و أخرج أحمد و الترمذی و حسنه و النسائي عن بریده ان رسول الله صلي الله عليه و سلم كان يقرأ في صلاة العشاء ب الشمس و ضحاها و أشباهها من السور.

و أخرج الطبراني عن ابن عباس ان النبي صلي الله عليه و سلم أمره ان يقرأ في صلاة الصبح ب اللیل إذا يغشي و الشمس و ضحاها. و أخرج البيهقي في شعب الايمان عن عقبه بن عامر قال أمرنا رسول الله صلي الله عليه و سلم ان نصلی ركعتي الضحي بسورتيهما ب الشمس و ضحاها و الضحي.

و أخرج الطبراني عن النعمان بن بشير قال كان رسول الله صلي الله عليه و سلم يقرأ في العیدین سبح اسم ربك الأعلى و الشمس و ضحاها.

و أخرج الطبراني في الأوسط عن أنس ان رسول الله صلي الله عليه و سلم صلي بهم الهجرة فرفع صوته فقرأ و الشمس و ضحاها. . و اللیل إذا يغشي فقال له أبي بن كعب يا رسول الله أمرت في هذه الصلاة بشيء قال لا و لكني أردت ان أوقت لكم. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۵-۳۵۶).

روشن است که این ثواب‌ها برای کسانی است که این سوره را بخوانند و معتقد باشند که اگر در راستای محتوای آن حرکت کنند به چنین برکاتی دست پیدا می‌کنند.

۲-۱-۱. اختلاف قرائت

در منابع روایات تفسیری شیعه روایاتی مربوط به اختلاف قرائت در مورد برخی آیات این سوره نقل شده، از جمله آیه (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا) که اهل مدینه و ابن عامر "فلا يخاف" قرائت کرده‌اند و این قرائت در مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است، ایشان می‌فرمایند: در مصحف اهل مدینه و شام این‌گونه آمده است.^۱

در روایت دیگری شیخ در کتاب *التهدیب* با سند خود، از عمار بن موسی، روایت کرده که وی گفت: از امام جعفر صادق (علیه السلام) پرسیدم: اگر مرد کلامی از قرآن را فراموش کند و سپس آن را در رکوع به یاد آورد، آیا می‌تواند قرائت کند؟ ایشان فرمود: نه، اما چون به سجده رفت، باید قرائت کند. مرد چون (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا) را قرائت کرد و این سوره را به پایان رساند، بگوید: راست گفت خداوند و راست گفت رسول او. عرض کردم: اگر مرد این آیات را قرائت کرد، اما هیچ یک از این سخنان را نگفت، چه؟ حضرت فرمود: ایرادی بر او نیست.^۲

۲-۱-۲. روایات تأویلی

مقصود از روایات تأویلی، احادیثی است که مفاهیم باطنی و لایه‌های درونی آیه را تبیین می‌کند.^۳ یا بر اساس تعریفی دیگر، معارفی که دانستن آنها بر مبنای ادبیات عرب و اصول محاوره عقلایی میسر نیست و برای پی بردن به آن راهی جز مراجعه به معصوم وجود ندارد.^۴

معارف قرآن، منحصر به مفاهیم ظاهری نیست؛ بلکه این کتاب آسمانی دارای سطوح و لایه‌های فراوانی است که برخی از آنها، ویژه اولیای الهی و راسخان در علم است. گفتنی است که هر چند تبیین برخی از لایه‌های باطنی قرآن از باب جری و تطبیق است، با این حال بخشی از روایات تفسیری، به تبیین معانی باطنی قرآن

۱ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۸.

۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۴ - محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، تهران، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۹۷ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۵.

۳ - محمد محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۱۳.

۴ - محمود رجبی و دیگران، پیشین، ص ۱۹.

اختصاص دارد، مانند آنچه مرحوم بحرانی از امام صادق (علیه السلام) آورده که مراد از آسمان محمد (صلي الله عليه و آله) است که مردم از نظر علم به جانب او می‌روند و منظور از زمین، شیعه است. نفس هم، مؤمنی است که از جور مخالفان پنهان است، اما عقیده‌اش درست است. یا روایات متعددی که "شمس" را به پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و "قمر" را به علی (علیه السلام) یا افراد دیگری تفسیر کرده است.

یا روایتی که "ناقه" را امام و "سقیاه" را دانش ایشان معرفی می‌کند، که این علم را از خدا و رسولش فرا گرفته است.^۱

اینها نیز گونه‌ای دیگر از روایات معصوم است که ما را متوجه معنایی غیر از ظاهر الفاظ یعنی باطن آن می‌نماید.

۳-۱. جری و تطبیق

کلمه جری (تطبیق کلی بر مصداق)، اصطلاحی است که از کلمات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) گرفته‌ایم.^۲ این خود یکی از روشهای ایشان است، که همواره یک آیه از قرآن را بر هر موردی که قابل انطباق با آن است تطبیق می‌کنند، هر چند که اصلاً ربطی به مورد نزول آیه نداشته باشد، عقل هم این روش را صحیح می‌داند، برای اینکه قرآن به منظور هدایت همه انسانها، در همه ادوار نازل شده، تا آنان را به سوی آنچه باید بدان معتقد باشند و آنچه باید بدان متخلق گردند و آنچه که باید عمل کنند، هدایت کند، چون معارف نظری قرآن مختص به یک عصر خاص و یک حال مخصوص نیست، آنچه را قرآن فضیلت خوانده، در همه ادوار بشریت فضیلت است و آنچه را ردیلت و ناپسند شمرده، همیشه ناپسند و زشت است و آنچه را که از احکام عملی تشریح نموده، نه مخصوص به عصر نزول است و نه به اشخاص آن عصر، بلکه تشریحی است عمومی و جهانی و

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲.

۲ - مثلاً در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده، که گفت: من از امام باقر (علیه السلام) از این حدیث پرسیدم، که فرموده‌اند: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست، مگر آنکه ظاهری دارد و باطنی و هیچ حرفی در قرآن نیست، مگر آنکه برای او حدی و حساسی است، و برای هر حدی مطعنی است، منظورشان از این ظاهر و باطن چیست؟ فرمود: ظاهر قرآن تنزیل آن، و باطنش تاویل آن است، بعضی از تاویلهای آن گذشته، و بعضی هنوز نیامده، (یجری کما یجری الشمس و القمر)، مانند آفتاب و ماه در جریان است، هر وقت چیزی از آن تاویل‌ها آمد، آن تاویل واقع می‌شود، و در این معنا روایات دیگری نیز هست. (محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم، انتشارات مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق. ج ۱، ص ۱۹۶ - محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، تهران، انتشارات المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق. ج ۱، ص ۱۱ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۱، ص ۲۹).

ابدی.^۱ به عنوان نمونه در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود: پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من گفت: یا علی شقی‌ترین گذشتگان کیست؟ گفتم: کسی که ناقه (صالح) را پی کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) سؤال کرد، پس شقی‌ترین آیندگان کیست؟ گفتم: نمی‌دانم ای رسول خدا، فرمود: آنکه بر فرق تو می‌زند و اشاره به فرق علی (علیه السلام) نمود.^۲ این روایت و روایات مشابه آن در مقام معرفی شقی‌ترین شخص در امت‌های گذشته و امت پیامبر هستند.

همچنین روایتی که امام جعفر صادق (علیه السلام) مصداق رستگارترین انسان‌ها را امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و مصداق زیانکارترین فرد را اولی و دومی در بیعت آن دو با ایشان تفسیر کرده است.^۳

نمونه دیگر روایتی است که ابن عباس از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می‌کند، در روایت آمده زمانی که حضرت به رسالت مبعوث شدند، به ابلاغ دین خود پرداختند، در مقابل این ابلاغ، عده‌ای مانند بنی‌امیه ایستادگی کردند و آن را نپذیرفتند.^۴ به نظر می‌رسد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مقام تطبیق مفهوم آیه مربوط به قوم ثمود بر بنی‌امیه است، زمانی که پیامبرانشان آنان را راهنمایی کردند آن‌ها در مقابل، ایشان را تکذیب کردند و کوری را بر هدایت ترجیح دادند. لذا مصداق مکذب در زمان حضرت صالح، قوم ثمود و در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، بنی‌امیه بودند. در زمان ما هم می‌تواند مصادیق دیگری پیدا کند.

نمونه دیگر حدیثی است از امام جعفر صادق (علیه السلام)، در قسمتی از این روایت آمده: منظور از رسول خدا در (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.^۵

در این روایت با استفاده از قاعده «جری و تطبیق» رسول الله را که در ظاهر آیه، مقصود حضرت صالح (ع) است بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تطبیق کرده است.

در این روایات که بیشتر آنها در مورد اشخاص به ویژه پیامبر و اهل بیت (علیهم السلام) و دشمنان و مخالفان آنان است، از شیوه تطبیق بر مصادیق جدید استفاده شده است.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۶۷.

۲ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۵- ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۸- عبید الله بن احمد حسکانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۵- عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۷.

۳ - همان، ص ۶۷۳.

۴ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۱.

۵ - همان، ص ۶۷۲- محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۲۴، ص ۷۳.

۴-۱. ایضاح مفهومی

مقصود از تفسیر مفهومی، ابهام زدایی از مفهوم آیه است.^۱ مانند: توضیح تکذیب در آیه (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا) که طغیان را سبب تکذیب قوم بیان کرده است.^۲

نمونه دیگر روایتی است از امام جعفر صادق (علیه السلام)، ایشان در تفسیر الهام در آیه (فَأَلَّهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) فرمود: یعنی حق را از باطل بازشناخت و این کلام حق تعالی است که فرمود: (وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا) (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا) نفسی که خداوند آن را پاک گردانیده، به راستی رستگار شده است.^۳

در این روایت امام فجور را باطل و تقوا را حق دانسته، که خدا قدرت تشخیص آن دو را به نفس انسان الهام کرده است. در جایی دیگر حضرت این گونه به توضیح آیه پرداخته، می فرماید: الهام فجور و تقوا یعنی برایش آشکار کرد که چه کاری بکند و چه کاری را وا گذارد.^۴

معصومین در مواردی، برای تفسیر آیات به آیات دیگر، استشهاد و به این صورت به شرح آیه می پرداختند. به عنوان مثال آنچه از امام جعفر صادق (علیه السلام) ذیل آیه «۱۱» نقل شده جزء این دسته از گونه ها قرار می گیرد. ایشان می فرمایند: منظور از نمود، گروهی از شیعیانند، زیرا خداوند سبحان می فرماید: (وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمِيَّ عَلِيَّ الْهَدْيِ فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ الْهُونِ)^۵ (و اما ثمودیان پس آنان را راهبری کردیم، ولی کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند. پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فروگرفت) و آن شمشیر است، چون حضرت قائم قیام کند.^۶

روایتی دیگر از آن حضرت نقل شده که ایشان فرمود: منظور از تابندگی خورشید، قیام حضرت قائم (عج) الله تعالی فرجه) است. زیرا خداوند سبحان فرمود: (وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى)^۷

در این روایت با استفاده از شیوه عام تفسیر قرآن به قرآن، آیه (وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا) با استناد به آیه (أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى) تفسیر شده است. یعنی برای آنکه ثابت کند مقصود از نور خورشید در این آیه نور قیام امام عصر (عج) است که پرتوی از نور خورشید ولایت امام علی (ع) است، به آیه «۵۹/ طه» استناد کرده است که

۱ - محمد محمدی ری شهری، پیشین، ص ۱۱۷.

۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۳.

۳ - همان، ص ۶۷۲.

۴ - همان، ص ۶۷۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۶.

۵ - فصلت / ۱۷.

۶ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲.

۷ - طه / ۵۹ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۲.

مردم در روزی گرد می‌آیند که نورانی است. این آیه مربوط به زمانی است که حضرت موسی تصمیم داشت وقت مسابقه را تعیین نماید، با توجه به آیه، ایشان وقت ظهر که آفتاب به صورت کامل برآمده را تعیین نمود، زیرا بهترین زمان برای حضور همه مردم بود. شاید دلیل این استشهاد این بوده که معصوم بهترین زمان گسترش کامل اسلام را زمان ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه) می‌داند و این که در پرتو نور حضرت اسلام به همه جای عالم گسترش پیدا کرده و در زمان ظهور ایشان است که نور ولایت به طور کامل پرتو افشانی می‌نماید. و در سایه این ولایت مردم هدایت می‌شوند.

هر چند ممکن است این روایت اشاره به باطن آیه باشد ولی برای بیان آن از روش تفسیر قرآن به قرآن استفاده شده است.

در الدر المنثور است که مردی به رسول خدا (صلي الله عليه و آله) عرضه داشت: یا رسول الله آیا به نظر شما آنچه امروز مردم می‌کنند و درباره آن رنج می‌کشند چیزی است که خدای تعالی قبلاً قضایش را رانده، از پیش مقدرش کرده است؟ همچنین آنچه بعداً برای مردم پیش می‌آید و رفتاری که با پیامبر خود می‌کنند و با همان رفتار حجت بر آنان تمام می‌شود، همه اینها از پیش مقدر شده؟ فرمود: بله سرنوشتی است که از پیش تعیین شده است. مرد پرسید: پس حال که وضع چنین است دیگر این همه تلاش برای چیست؟ فرمود: خدای تعالی وقتی کسی را برای یکی از دو سرنوشت فجور و تقوا خلق کرده، راه رسیدن به آن را هم برایش فراهم می‌سازد و او را آماده می‌کند تا برای رسیدن به آن هدف عمل کند، و این معنا را قرآن کریم تصدیق نموده، می‌فرماید: (وَنَفْسٍ وَاٰمِرًا سَوَآءًا * فَآلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)^۱ در این روایت معصوم با استفاده از برهان و قاعده عقلی آیه را تفسیر نموده‌اند.

۱ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۶- حسین بن مسعود بغوی، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۹.

فصل سوم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایت بخش

اشاره

با توجه به این که محور اصلی این سوره، تزکیه نفس است و تزکیه نفس شامل دوری از عقاید و اخلاقیات و رفتارهای ناپسند و کسب عقاید و اخلاقیات و کردارهای پسندیده است، لذا آموزه‌های هدایتی این سوره در سه محور عقاید، اخلاق، عمل و در دو بعد فردی و اجتماعی بیان می‌شود. پیام‌های عملی زیر مجموعه اخلاقی-تربیتی آمده است. البته هدف این پژوهش دریافت آموزه‌های هدایتی مورد تأکید در روایات ذیل آیات است، اما از آنجا که بیشتر روایات تفسیری این سوره به ذکر مصداق پرداخته‌اند، و در فصول پیشین به بیان نکات آن پرداخته شد سعی شده در این فصل از آوردن مطالب تکراری پرهیز شود.

۱. آموزه‌های اعتقادی

۱-۱. سوگندهای الهی

۱-۱-۱. سوگند، نشانه آن است که آنچه به آن سوگند یاد شده است، برای مخاطب سودمند و مورد علاقه اوست. (لذا آنچه در این سوره به آن سوگند یاد شده از جمله خورشید و ماه مورد علاقه و نیاز مخاطب بوده است)^۱

در این نظر آمده که هر آنچه خدا به آن سوگند یاد کرده، مورد علاقه مخاطب است، که البته شیخ محمد عبده نظری بر خلاف این نظر بیان می‌کند، «او معتقد است، اگر در چیزهایی که مورد سوگند قرآن قرار گرفته‌اند دقت شود، این نکته معلوم می‌شود که خداوند به چیزهایی قسم یاد کرده که مردم از فایده آنها یا بی‌خبر بودند یا اینکه مورد تحقیر آنان بود و یا بعضی از مردم آنها را انکار می‌کرده‌اند. خداوند متعال با قسم به این چیزها، مردم را از شک و تردید درباره آنها خارج ساخت و نسبت به آنها غفلت زدایی نمود، هم‌چنان که نسبت به انکار آنها موضع گرفت»^۲.

۱ - اکبر هاشمی رفسنجانی و دیگران، تفسیر راهنما، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ۱۳۷۴ه، ج ۲۰، ص ۳۷۴.

۲ - محمدیان محی الدین بهرام، «مجله پیام جاویدان»، مقاله سوگندهای قرآن، ص ۱۱۴.

۱-۱-۲. اگر مخاطب، مورد سوگند را محبوب خود بیابد، در این جا می‌توان او را به قبول سخن وادار کرد.
۱-۱-۳. شاید رمز سوگند به خورشید و ماه و شب و روز و... آن است که آنچه را که برای آن سوگند یاد شده (تزکیه نفس) به مقدار عظمت خورشید و ماه ارزش دارد. (ارزش خورشید و ماه و شب و روز و... بر کسی پوشیده نیست، حیات جانداران همه مرهون اینهاست).

۱-۱-۴. در قرآن گاهی به خورشید بزرگ و گاهی به انجیر و زیتون کوچک سوگند یاد شده و این شاید به خاطر آن است که برای قدرت خداوند فرقی میان خورشید و انجیر نیست.

۱-۱-۵. پرسوگندترین سوره‌ها، سوره شمس است که طبیعتاً باید در مورد مهمترین مسائل باشد و آن تزکیه روح از هرگونه آلودگی و پلیدی است. شاید این همه سوگند برای این است که خداوند به انسان بفهماند من تمام مقدمات را برای تو فراهم کردم، با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی را روشن و با گردش شب و روز، زمینه تلاش و استراحت شما را فراهم آوردم. زمین را برای شما گستراندم و آسمان را برافراشتم و درک خوبی‌ها و بدی‌ها را به روح انسان‌ها الهام کردم تا به اختیار خود، راه تزکیه نفس را بییماید.

۱-۱-۶. سوگند به خورشید نبوت و ماه ولایت که سعادت انسان در گرو رشد معنوی است و سرمنشأ آن اطاعت از معصوم و خود را در معرض نور آنها قرار دادن است. (مطابق روایات ذیل آیات ۱-۲)

۱-۲. جلوه‌های الهی در عالم هستی

۱-۲-۱. بسیاری از موجودات هستی، پدیده‌هایی شگفت‌انگیز، روشنگر، مقدس و ارزشمند هستند و می‌توان به آنها سوگند یاد کرد. (وَالشَّمْسِ - وَالْقَمَرِ - وَالنَّهَارِ)

۱-۲-۲. ماه به دنبال خورشید و تابع آن است. (إِذَا تَلَّهَا)

۱-۲-۳. خورشید و ماه و ستاره را خدا نپندارید، همه آنها آثار قدرت و تدبیر موجود دیگری هستند. (تَلَّهَا - بَنَاهَا - طَحَّاهَا)

۱-۲-۴. فهم و درک خوبیها و بدیها به صورت فطری، در عمق روح انسانها نهاده شده است. (فَأَلَّهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)

۱-۲-۵. ابتدا باید پلیدی‌ها را بشناسیم، سپس راه گریز و پرهیز از آنها را دریابیم. (در آیه ۸، کلمه تقوی بعد از فجور آمده است)

۱-۲-۶. اسلام، فکر انسان مادی را از شکم و شهوت و شمشیر و شراب، به تأمل در عمق آسمان‌ها و زمین و گردش کرات و پیدایش ایام واداشته است. (با سوگندهایی که ابتدای سوره آمده است)

۱-۲-۷. طغیان و گناه، مقدمه کفر و تکذیب است. (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا)

۱-۲-۸. هر کس به گناه دیگری راضی شود شریک جرم است. شتر را یک نفر کشت ولی خداوند می-
فرماید: جمعی آن را کشتند. (فَعَقَرُوهَا)

۱-۳. عقاب الهی

۱-۳-۱. کیف‌های الهی جلوه‌ای از ربوبیت اوست. (فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ)

۱-۳-۲. قهر الهی در دنیا نیز سخت است. (فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا)

۱-۳-۳. خداوند بر هر چیز مسلط است و از نابود کردن ستمگران هیچ پروایی ندارد. (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا)

۱-۴. نبوت و ولایت

۱-۴-۱. وظیفه ما دیدن نور نبوت و ولایت و در سایه آن نور حرکت کردن و راه را از بیراهه تشخیص
دادن است. (مطابق روایات ذیل آیه ۱)

۱-۴-۲. انسان می‌تواند به مقامی برسد که بشود شمس نبوت، یعنی وجود مبارک رسول خدا (صلی الله
علیه و آله) و ماه ولایت و ستارگان آسمان امامت، یعنی وجود حضرت علی و یازده نور مقدس (علیهم السلام).
(مطابق روایات ذیل آیه ۱)

۲. آموزه‌های اخلاقی - تربیتی

۲-۱. تمایلات نفسانی

۲-۱-۱. خواسته‌ها و تمایلات و غرایز انسان به طور حکیمانه تعدیل شده است. (وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)

۲-۱-۲. اگر نفس را رها کنیم انسان را به سقوط می‌کشاند، لذا نفس را باید کنترل کرد. (زَكَّاهَا)

۲-۱-۳. هر کس نفس خود را در لابلای عادات و رسوم و پندارها مخفی کند و غافلانه دنبال خواسته-
های نفسانی رود، محرومیت بزرگی خواهد داشت. (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)

۲-۱-۴. به کامیابی‌های زود گذر نفس مغرور نشوید که عاقبتش محرومیت است. (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)

۲-۱-۵. رضایت و تشویق و تحریک به گناه نیز گناه است. (انْبَعَثَ أَشْقَاهَا - بِذُنُوبِهِمْ)

۲-۲. شقاوت

۲-۲-۱. در انجام کار بد، آن کس که شقی تر است زودتر تحریک می‌پذیرد. (انْبَعَثَ أَشْقَاهَا)

۲-۲-۲. شکستن قداست‌ها نشانه شقاوت است و هر چه قداست بیشتر است، شکستن آن قساوت بیشتری می‌خواهد.^۱ (أَشْقَاهَا)

۲-۳. تزکیه نفس

۲-۳-۱. تزکیه و خودسازی، محروم کردن نیست، رشد دادن است. (زَكَّاهَا)

۲-۳-۲. اگر انسان به فکر تزکیه نباشد، در ابتدا پیروی از نفس را مخفیانه و سپس علنی انجام می‌دهد. (دَسَّاهَا - إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا)

۲-۳-۳. در انجام کارهای خیر، امید رستگاری است. (و اَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ) در حالی که در تزکیه نفس و خودسازی، رستگاری قطعی است. (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا)

۲-۴. اختیار انسان

۲-۴-۱. عمل خود شخص یکی از دو سرنوشت خیر و شر را برای او رقم می‌زند. (مطابق روایات ذیل آیات ۸۷)

۲-۵. عبرت‌آموزی از سرنوشت گذشتگان

۲-۵-۱. بیان سرنوشت اقوام گذشته با هدف عبرت‌آموزی از آن. (آیات ۱۱-۱۵)

۲-۵-۲. عقاب اقوام پیشین به خاطر سرپیچی از فرمان خدا. (آیات ۸ - ۱۰)

۱ - محسن قرائتی، تفسیر نور، تهران، انتشارات مرکز درس‌هایی از قرآن، تابستان ۱۳۸۶، ج ۱۲، ص ۴۹۵ - ۵۰۲.

بخش دوم

تفسیر روایی سوره لیل

این بخش از سه فصل تشکیل شده است:

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

فصل دوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل سوم: پیام‌های هدایت بخش آیات و روایات تفسیری

درآمد

۱. سیمای سوره لیل

به نظر بیشتر مفسران از قبیل طبرسی، شیخ طوسی در تبیان به نقل از ابن عباس، زمخشری، خازن، نسفی، بیضاوی و امثال آنها سوره «لیل» مکی است. البته برخی مفسران، با توجه به روایات شأن نزول نظر دارند که این سوره مدنی است. علامه هم نظرشان بر این است که سیاق آیات این سوره هم با مکی و هم با مدنی بودن آن تناسب دارد.

این سوره دارای «۲۱» آیه بوده و نام آن «لیل» (شب) است که از اولین آیه آن گرفته شده است. غرض این سوره تهدید و انذار است، و این هدف را از این راه دنبال می‌کند که به انسان‌ها بفهماند تلاشهایشان در دنیا یک جور نیست، خصلت بعضی از مردم این است که انفاق می‌کنند، از خدا پروا دارند و وعده خدا را تصدیق می‌کنند، خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان می‌گذارد، بعضی دیگرند که بخل ورزیده، به خیال خود می‌خواهند بی‌نیاز شوند و وعده خدا را تکذیب می‌کنند، خدای تعالی هم آنان را به سویی عاقبت شر راه می‌برد، لذا با توجه به غرض سوره جایگاه خاص انفاق در راه خدا فهمیده می‌شود.^۱

۲. اهداف

دو هدف اساسی این سوره عبارت‌اند از:

الف) تشویق مردم به بخشش و تقوا.

ب) هشدار به مردم در مورد بخل و کفر.^۲

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۷.

۲ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۳۶.

۳. سیر هدایتی سوره

محتوای این سوره مبارکه نشان می‌دهد که مشی انسانها در زندگی متفاوت است. برخی اهل انفاق بر پایه تقوا هستند و به پاداش اخروی ایمان دارند؛ یعنی اهل ایمان به خدا، رسول و قیامتند و در راه خدا از مال دنیا انفاق می‌کنند و برخی دیگر اهل بخل، ثروت اندوزی و احساس بی‌نیازی از خدا هستند و به پاداش روز جزا ایمانی ندارند، یعنی اهل کفر و تکذیبند و حاضر نیستند در راه خدا از مال دنیا انفاق کنند.

خدای سبحان به تناسب تفاوت اعتقاد و عملکرد این دو گروه، آنان را به عاقبتی متفاوت وعده می‌دهد: گروه نخست را به آسان‌سازی پیمودن راه سعادت بر ایشان و گروه دوم را به آسان‌سازی پیمودن راه شقاوت، و به آنها می‌فهماند که چون هدایت در قبضه قدرت خداست و دنیا و آخرت از آن اوست، هیچ کس نمی‌تواند در مرتب ساختن نتایج اعمال مانع او شود؛ از این رو انسان‌ها را از آتش زبانه کش جهنم می‌ترساند و باز به ایشان می‌فرماید: جز کافران اهل تکذیب، کسی در این آتش جاودانه نخواهد بود و متقیان اهل انفاق از این آتش دور خواهند ماند و با گرفتن پاداش، راضی خواهند شد.^۱

۱ - علي صبحي نسوجي، پیشین، ص ۲۲۴.

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

۱. مفاد ظاهری آیات

اشاره

در این بخش، به بررسی واژگان محوری آیات از کتب لغت کهن و تبیین مفاد ظاهری آیات از تفاسیر ادبی - اجتهادی پرداخته شده است. آیات در این سوره به دو دسته کلی تقسیم می‌شود. مبنای این تقسیم سیاق آیات است، این سوره دارای دو سیاق است: آیات ۱-۱۱؛ ۱۲-۲۱

وجه جدایی سیاق دوم از سیاق نخست، فقدان اتصال ادبی و پیوستگی لفظی است. گفتنی است "إِنَّ" در ابتدای این آیه برای تعلیل محتوای گذشته نیست، زیرا جملات پس از آن، به قرینه وجود "فَاء" در ابتدای آیه چهاردهم مقدمه آیات یازده به بعد است. سه آیه نخست، سوگند و آیات چهارم تا یازدهم، در محدوده جواب آن است، که در آن مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند: انفاق کنندگان با تقوی و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می‌شمرد. (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴) فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۵) وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنِيَرَهُ لِلْإِسْرَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنِيَرَهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱))

۱- قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند. ۲- و قسم به روز هنگامی که تجلی کند. ۳- و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید. ۴- که سعی و تلاش شما مختلف است. ۵- اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد. ۶- و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند. ۷- ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم. ۸- اما کسی که بخل‌ورزد و از این طریق بی‌نیازی طلبد. ۹- و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند. ۱۰- ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم. ۱۱- و در آن هنگام که (در جهنم یا قبر) سقوط می‌کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت.

قرآن کریم در آیات دوازدهم تا بیست و یکم سوره "لیل" با هشدار در مورد آتش دوزخ، به فرجام تکذیب گران بدبخت و پارسایان بخشنده اشاره کرده، می‌فرماید:

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ (۲۱))

۱۲- مسلماً هدایت کردن بر ما است. ۱۳- و دنیا و آخرت از آن ما است. ۱۴- پس من شما را از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم. ۱۵- کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود. ۱۶- همان کس که آیات (خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود. ۱۷- و به زودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می‌شود. ۱۸- همان کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا تزکیه نفس کند. ۱۹- و هیچکس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به وسیله این انفاق) او را جزا دهد. ۲۰- بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است. ۲۱- و به زودی راضی و خشنود می‌شود.^۱

متقیان اهل انفاق در مسیر سعادت ابدی و مکذبان بخیل در مسیر شقاوت ابدی

۱-۱. بیان عظمت و آثار آفرینش به همراه سوگند به آنها، آیات (۱۱-۱)

۱-۱-۱. سوگند به شب

(وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ) (۱)

سوگند به شب چون پرده افکند.

تفسیر آیه

در آغاز این سوره به سه سوگند تفکرانگیز از "مخلوقات" و "خالق عالم" برخورد می‌کنیم. خداوند اول به شب، سپس به روز سوگند خورده، اما این به نحو اطلاق نیست، بلکه قسم به شب خورده شده، آن زمان که فرو می‌پوشاند و تاریکی آن گسترده می‌شود و قهرا روشنایی از میان می‌رود و سوگند به روز، آنگاه که متجلی و آشکار می‌شود، آن لحظه‌ای که جهان را روشن می‌کند و پرده ظلمت شب را از بین می‌برد.^۲

در بسیاری از آیات، خداوند این دو آیه بزرگ شب و روز و نظام "نور" و "ظلمت" را به بندگان گوشزد فرموده، و به تأثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده است، چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم

^۱ - علی صبحی نسوجی، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۲۲ - ۲۲۳.

^۲ - سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، کتابخانه معارف اسلامی، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله علی نجفی کاشانی، تفسیر سوره لیل.

پروردگار است، چنانچه می‌فرماید: (وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ. . .)^۱

چنین تعبیراتی برای آن است که ما به عظمت پدید آورنده‌اش پی ببریم و عظمت او را بشناسیم، تا بتوانیم او را آن طور که خودش خواسته، یعنی از روی معرفت و شناخت، اطاعت و پرستش کنیم.

این پدیده‌های شب و روز که پشت سر هم، با یک نظم و حساب دقیق رفت و آمد دارند، از دو جهت قابل بررسی، دقت و توجه است: یک جهت خود ذات و نفس این پدیده‌ها، از این جهت که لیل و نهار است، قابل دقت و بررسی است و جهت دیگر، آثار این دو پدیده است که پدیده شب و روز با این وصفش دارای چه آثار و نتایج مهمی در این جهان است. این دو پدیده از نظر ذاتشان از این جهت که دو پدیده خارجی و طبیعی‌اند شگفت و بزرگ‌اند و آثار فوق‌العاده عجیبی دارند. اولین اثر آنها بر مردم هوشیار، متفکر و دوراندیش این است که این دو پدیده با نظم و حساب دقیقی که در آنها است، بزرگترین دلالت را بر عظمت آفریننده‌اش دارند و بر ذات مقدس او بهترین برهان هستند. از آثار دیگری که انسان از شب و روز مشاهده می‌کند، این است که شب و روز با موجودات زنده و با مشاعر باطنی و درونی آنها چه می‌کند. شب گویی همه را می‌میراند، مشاعر و احساسات ظاهری و باطنی آنها همه در یک حالت آرامش، سکوت و وقفه عجیبی فرو می‌رود. اما صبح، هنگام روز این شعورها همه بیدار می‌شود، مشاعر همه زنده می‌شود و اندیشه به حال اول بر می‌گردد. البته این بیداری همراه با یک نشاط و شادابی است. نیروهای از دست رفته هم به انسان بر می‌گردد.^۲

این پدیده شب و روز منحصر به انسان نیست، بلکه شامل بقیه موجودات زنده هم می‌شود. حتی گیاهان هم به این شکل هستند. معلوم می‌شود این دو پدیده اثر فوق‌العاده عمیقی بر موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاهان دارد. البته فهم این آثار برای هر کسی ممکن نیست. برای گروهی که بیدار و هشیارند و خدای خود را شناخته و به حقیقت و عمق زندگی راه یافته‌اند، چنین امکانی وجود دارد.^۳ و البته اینها گوشه‌ای از آثار متعدد این دو پدیده است.

۱ - آیه / ۱۲.

۲ - سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، پیشین.

۳ - همان.

در آیه اول به شب هنگامی که روز را فرا می‌گیرد سوگند یاد شده است. در مورد واژه‌های به کار رفته در این آیه، یکی لفظ "لیل" است که معنای لغوی آن در سوره قبلی بررسی شد و در این جا بر شب و ساعت‌هایی که خورشید در افق پنهان است اطلاق می‌شود.^۱

اما در مورد ماده "غشی" راغب می‌گوید: "غَشِيَهُ غِشَاوَةً وَ غِشَاءً" یعنی، او را با چیزی همراه و ملازم کرد تا او را فرا گرفت و پوشاند. فراگیری شب نسبت به روز در جای دیگر نیز آمده، از جمله در آیه (يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ)^۲ احتمال هم دارد که مراد فراگیری زمین و یا فراگیری و پوشاندن قرص خورشید است.^۳ به هر حال این آیه می‌خواهد به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها اشاره کند.

در تفسیر تسنیم به نکته لطیف و دقیقی در مورد لیل اشاره شده و آن این که «شب ظلّ است نه ظلمت، زیرا ظلمت اثری ندارد، در حالی که سایه (ظلّ) عدم ملکه است و به تبع نور، آثار بسیاری از جمله آثار زیر را می‌توان بدان نسبت داد:

۱. آیت تاریک الهی است، در مقابل روز که آیت روشن خداست؛ یعنی ظلمت عدم است و آیت نیست؛ ولی ظل می‌تواند آیت ثابت خدا باشد. البته گاهی ظلمات در برابر نور قرار می‌گیرند و آیت الهی خواهند بود؛ مانند: (وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ)^۴

۲. زمینه دستیابی به بسیاری از برکات معنوی است:

الف) نزول قرآن کریم^۵ (ب) معراج پیامبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم)^۶ (ج) درباره میقات موسای کلیم نیز سخن از شب است.^۷ (د) نزول تورات^۸ که به اذن خدا جهان را اداره می‌کنند، از فیض شبانه حق برخوردارند.^۹ (ه) شب را آیت واصل می‌داند.^{۱۰}

در این جا سؤال مطرح می‌شود که چرا لیل بر سعی و عمل (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) مقدم شده است؟

۱ - هریسی هاشم زاده نجمی، بیان در مسائل قرآن، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۲۹.

۲ - شب روز را فرا می‌گیرد. اعراف / ۵۴.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۸.

۴ - انعام / ۱.

۵ - قدر / ۱.

۶ - اسراء / ۱.

۷ - اعراف / ۱۴۲.

۸ - آل عمران / ۳.

۹ - اسراء / ۱ - مدثر / ۱ - ۷.

۱۰ - یس / ۳۷ - عبد الله جوادی آملی، پیشین، ج ۱۳، ص ۶۰۷-۶۰۸.

در کتاب *التحقیق* دلیلش این گونه بیان شده که شب مقدمه و سبب ظهور سعی و عمل است، با این توضیح که شب برای استراحت فراهم شده و جبران کننده قوت از دست رفته در روز است که به واسطه سعی و عمل ایجاد شده، لذا مهیا شدن برای تلاش و عمل، در شب به دست می‌آید، به همین دلیل از آنجا که شب مبدأ تحصیل قوت و منشأ آن است مقدم شده و اگر این گونه نبود، عمل نافع از کسی ظاهر نمی‌شد و این جایگاه شب را در هستی نشان می‌دهد.^۱

۲-۱-۱. سوگند به روز

(وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى) (۲)

سوگند به روز چون جلوه‌گری آغازد.

تفسیر آیه

آیه بعد به کلمه "اللیل" عطف می‌شود. در این آیه کلمه "تجلی" به معنای ظهور و پیدا شدن چیزی بعد از خفاء و ناپیدایش است. در کتاب *التحقیق* آمده: حقیقت در این ماده، ظهور و پرده برداری و مقابل خفا است. شب پوشش و مانع از تجلی روز است.^۲ در لسان العرب هم آمده: "امر جلی" یعنی امر واضح.^۳

در اینجا لازم است به نکته لطیفی در سوگندهای این سوره توجه داشت که بیان حالت روز، با فعل ماضی "اذا تجلی" و وصف شب با فعل مضارع "اذا یغشی" است. خداوند با این لطف تعبیر به ما می‌فهماند که سرشت بشر از اول بر نیکی و پاکی و روشنایی است و نور ایمان در فطرتش سرشته و در نهادش نهاده است و تاریکی کفر و ناپاکی اخلاق عارضی است و خود شخص راه باطل را بر می‌گزیند.^۴ بعضی نیز گفته‌اند این به خاطر آن است که در آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ظلمت جاهلیت همه جا را فرا گرفته بود، ولی در این صورت سوگند یاد کردن به چنین ظلمتی جالب به نظر نمی‌رسد، شاید بتوان گفت: این فعل ماضی چون بعد از "اذا" شرطیه واقع شده، معنی فعل مضارع را می‌بخشد.^۵

۱ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «لیل»، ج ۱۰، ص ۲۷۶.

۲ - همان، ص ۱۰۴.

۳ - محمد بن مکرم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «جلی»، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۴ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۱۳.

۵ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۱.

"اذا" همانگونه که بر فعل ماضی داخل می‌شود بر فعل مضارع نیز داخل می‌شود، و در مضارع گاهی از مواقع لفظ اذا برای مستقبل نیست، بلکه برای حال استعمال شده است. چنانکه در این آیه می‌فرماید: "وَ اللَّیْلِ إِذَا یُغْشِی" زیرا پوشاندن مقارن با شب است. ابو الفضل داور پناه، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات صدر، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۲۴۶.

فعل‌های مضارع یغشی، و تجلی (تتجلی) بحسب ماده لغوی و هیأت فعلی، حدوث تدریجی، و تصریح نشدن به مفعول آنها اطلاق و تعمیم را می‌رساند: شب همواره آنچه را که روز آشکارش می‌نماید می‌پوشاند و روز آنچه را شب می‌پوشاند آشکار می‌نماید.^۱

اما سؤالی که در این جا مطرح می‌شود این است که در آیه وجه تقدیم لیل بر نهار چیست؟ در کتاب *اطیب البیان* آمده: شاید یکی از عللش این است که لیل نسبت به خلقت شمس تقدم زمانی دارد و قبل از خلقت خورشید، زمین عالم ظلمانی و شب بود.^۲ برخی از مفسرین علت دیگری بیان کرده‌اند و گفته‌اند: در جواب قسم، سخن از کار و کوشش مردم است و چنانکه می‌دانیم اکثر و اغلب افراد، بی‌دین‌ها و بدکارانند و قرآن در آیات بسیار به این مطلب تصریح دارد، در حالی که مردم با ایمان و پرهیزگار خیلی کم و اندکند، پس مناسب همین بوده است که نخست از تاریکی و سپس از روشنایی یاد شود.^۳

۳-۱-۱. آفرینش انسان

(وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى) (۳)

و [سوگند به] آنکه نر و ماده را آفرید.

تفسیر آیه

در این آیه به سراغ آخرین قسم رفته، می‌فرماید: "و سوگند به آن که جنس مذکر و مؤنث را آفرید." وجود این دو جنس در عالم "انسان" و "حیوان" و "نبات" و دگرگونی‌هایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می‌دهد، و ویژگی‌هایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیت‌ها و برنامه‌هایشان دارند و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است، همه نشانه‌ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می‌توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.^۴

این آیه نیز مانند آیه قبلی عطف بر کلمه "لیل" است و کلمه "ما" در آن موصوله است، که منظور از آن خدای سبحان است و اگر از خدای تعالی تعبیر به "ما- چیزی که" کرد، با اینکه باید تعبیر به "من - کسی که" می‌کرد، برای آن بود که ابهام‌گویی در اینجا که به عظمت اشاره دارد، رعایتش لازم‌تر بود تا رعایت معنای لغوی.

البته باید توجه داشت که فعل بعد از ادا بیشتر به صورت ماضی است و کمتر به صورت مضارع می‌آید.

۱ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۳.

۲ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۳۶.

۳ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۱۲.

۴ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۱-۷۲.

طبق این سخن معنای آیه این می‌شود: سوگند می‌خورم به شب، وقتی همه جا را فرا می‌گیرد، و به روز وقتی که همه پنهان‌ها را آشکار می‌سازد، و به چیزی که نر و ماده را با اینکه از یک نوعند مختلف آفرید.^۱ ولی بعضی از مفسرین واژه "ما" را مصدریه گرفته می‌گویند: «پس از آن که خداوند سوگند به شب و سوگند به روز را در دو حالت گوناگون آنها یاد می‌کند، سوگند به آفرینش زن و مرد را هم یاد می‌کند. چون کلمه «ما» در این آیه مصدریه است، بنابراین خلقت، مورد سوگند است، نه مخلوق، و خداوند به زن و مرد سوگند یاد نمی‌کند، بلکه به خلقت زن و مرد که فعل خودش هست، سوگند می‌خورد، و اگر هر دو محترم نبود، به آفرینش هر دو سوگند یاد نمی‌کرد».^۲

نتیجه‌گیری که از این دسته آیات می‌توان کرد اینکه در آیات پیشین به سه نعمت اساسی خدا اشاره شده است:

(الف) نعمت شب، که جهان و خورشید و روز را فرا می‌گیرد و می‌پوشاند و حرارت آفتاب را تعدیل و زمینه استراحت انسان را فراهم می‌سازد.

(ب) نعمت روز، که جهان را روشن و خورشید را جلوه‌گر می‌کند و تاریکی‌ها را عقب می‌زند و مایه رشد و حرکت موجودات می‌شود.

(ج) نعمت نر و ماده بودن موجودات، که جفت بودن انسان‌ها، حیوانات و گیاهان موجب تولید نسل و دانه می‌شود.

دو سوگند اول و دوم اشاره به آیات آفاقی و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی است. خدای متعال به این امور سوگند یاد می‌کند تا هم اهمیت این امور را نشان دهد و توجه انسان را به آنها جلب کند تا در مورد آنها تفکر نماید و نشانه‌های خدا را بشناسد و هم اهمیت چیزی را نشان دهد که برای آن سوگند یاد شده است.^۳

۴-۱. گوناگونی سعی و تلاش انسان‌ها

(إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) (۴)

که همانا تلاش شما پراکنده است.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۸.

۲ - عبدالله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال، تحقیق محمود لطیفی، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۸ه، ص ۱۱۳.

۳ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۳۸.

تفسیر آیه

در بیان تناسب این آیه با آیات قبلی باید گفت: همان گونه که شب غیر از روز و نر غیر از ماده است، به همان اندازه هم تلاش و کوشش برای خیر با کوشش برای شر تفاوت دارد.^۱ پس همان طور که شب و روز مختلف هستند، کارهای شما نیز چنین است و شما انسان ها نیز جزیی از جهان خلقت هستید و اعمال و آثارتان مختلف و متفرق است، بعضی آتش زا و بعضی بهشت زا است. احتمال دیگری که در این جا می توان داد این که گذشت شب و روز، اختلاف تلاشها را آشکار می کند. با توجه به این تحلیل می توانیم پرده از برخی اسرار این سوگندها برداریم.^۲ ما در اینجا برای فهم بیشتر آیه معنای هر دو واژه به کار رفته در آیه را بررسی می نماییم.

کلمه "سعی" به معنای راه رفتن با سرعت است، و مراد از آن، عملی است که با کمال اهتمام انجام شود، این کلمه هر چند مفرد است ولی معنای جمع را می دهد.

کلمه "شتی" جمع کلمه "شتیت" به معنای متفرق و پراکنده است، مانند کلمه "مرضی" که جمع "مریض" است.^۳ "شتی" صفت مفرد، و بر گونه های مختلف دلالت دارد. و اگر جمع شتیت باشد، پراکندگی و اختلاف بیشتر را می رساند. توضیح بیشتر آنکه تشخیص و اختیار هر مطلوبی، شوق رسیدن به آن را در انسان برمی انگیزد، و شوق، قوای فکری و اعضای ارادی را به حرکت و کوشش وادار می دارد و چون تشخیص و اختیار افراد مختلف است، کوششها پیوسته پراکنده و از هم دور می شود و محصول کوششها که افکار و عقاید و اخلاق و صفات تحقق یافته و صورت گرفته و قابل انتقال است، زمینه را برای پدید آمدن افرادی با صفات و خواص و مشخصات متمایز و از هم جدا، آماده می نماید.^۴

جمله مورد بحث معنایش این است که من سوگند می خورم به این که مساعی شما هم از نظر نفس عمل و هم از نظر اثر مختلفند، بعضی عنوان اعطاء و تقوی و تصدیق را دارد، اثرش هم خاص به خودش است، بعضی هم عنوان بخل و استغناء و تکذیب دارد و اثرش هم مخصوص خودش است.^۵

پس آنچه از آیه فهمیده می شود این است که انسان در زندگی آرام ندارد و کوشش های متفاوتی می کند و اهداف مختلفی دارد؛ پس بهتر است بنگرد که تلاش او در کدام مسیر است و استعداد و تلاش خود را به بهای

۱ - سید محمد تقی مدرس، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۸.

۲ - سید علی اکبر قرشی، پیشین، ج ۹، ص ۶۵ - همان، ج ۱۲، ص ۲۵۴.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۸.

۴ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۸ - ۵۰۹.

اندك نفروشد و آنها را در يك جهت و با هدفی مشخص سامان دهد تا به نتیجه بهتری برسد و بداند هر چه در راه خدا می‌دهد آن می‌ماند.^۱

۵-۱-۱. انفاق راه رسیدن به تکامل فردی

(فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَى) (۵)

اما آنکه [حق خدا را] داد و پروا داشت.

تفسیر آیه

"فاء" که در ابتدای آیه آمده برای عطف و تفریح و "اما" برای بیان و تفصیل آیه قبل (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) است. این آیه و آیات بعد، تفصیل و ترتیب دو طریق و خط متمایز و از هم جدایی است که کوشش انسان در مسیر هر یک از آنها پیش می‌رود و آثار و سرانجامی دارد. دیگر راه‌ها و کوشش‌های پراکنده و نامشخص، در بین این دو خط متمایز و محدود واقع می‌شود، یا در نهایت به یکی از این دو خط متمایز می‌رسد، یا چون راه و سرانجام مشخصی ندارد متوقف می‌گردد.^۲

در مورد واژه "اتقی" در مفردات آمده: "وقایه و وقاء" حفظ شیء است از آنچه اذیت و ضرر می‌رساند و تقوی آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم، این حقیقت تقوی است، سپس خوف را تقوی و تقوی را خوف گویند.^۳ در التحقیق آمده: اصل واحد در این ماده همان حفظ شیء از خلاف و عصیان در خارج و در مقام عمل است، همانگونه که عفت، حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است. البته خصوصیات تقوی با اختلاف مواردش مختلف می‌شود و جامع همه آن موارد، حفظ شیء از محرّمات شرعی و عقلی و توجه به سوی حقیقت و پاکی و خلوص عمل است.^۴ در دیگر کتب لغت هم این کلمه به معنای حفظ و صیانت آمده است.^۵

از اینکه هیچ یک از دو مفعول فعل "اعطی" و "اتقی" ذکر نشده، معلوم می‌شود که خود اعطاء و اتقاء مورد نظر است، همچنین ذکر نشدن موصوف "الحسنی و الیسری" در دو آیه بعد، با این نظر، مفعول‌ها و موصوف‌هایی

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۳۸.

۲ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ص ۸۱.

۴ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ج ۱۳، ص ۱۸۳-۱۸۴.

۵ - محمد بن مکرم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ج ۱۵، ص ۴۰۱ - سید علی اکبر قرشی، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ج ۷،

ص ۲۳۶ - احمد الفیومی المقری، پیشین، ذیل ماده «وقی»، ج ۲، ص ۶۶۹.

که در تفاسیر برای این افعال و اوصاف ذکر شده، جز بیان نمونه و مصداق نیست.^۱ در نگاه علامه مراد از "اعطاء" انفاق مال در راه رضای خدا است، به دلیل این که در مقابلش بخل را آورده، که ظهور در امساک از انفاق مال دارد، به دلیل این که دنبالش می‌فرماید: (وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى) و جمله "وَ اتَّقِي" به منزله تفسیری است برای اعطاء، و می‌فهماند که مراد از اعطاء، اعطای بر سبیل تقوای دینی است.^۲ و در ضمن آن اشاره‌ای است به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، تهیه اموال از طریق مشروع و انفاق آن نیز در طریق مشروع و خالی بودن از هر گونه منت، اذیت و آزار، چرا که مجموعه این اوصاف در عنوان تقوای جمع است.^۳ چنین کسی تفاوت دارد با شخصی که می‌بخشد و منت می‌گذارد، یا از چیزی می‌بخشد که از مردم دزدیده است، یا فاسدترین چیزی را که دارد انفاق می‌کند، یا آن را در غیر محل خود و به مداحان و چاپلوسان نسبت به خودش می‌بخشد، یا هدفش از بخشیدن مال ریا و شهرت پیدا کردن به نیکی و مسلط شدن بر مستضعفان است. چنین عملی از او پذیرفته نمی‌شود، بدان سبب که خدا فرموده است: (إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ)^۴ بلکه این بخشش، و بالی برای او در روز باز پسین است و در دنیا نیز تنگی و دشواری برای او فراهم می‌آورد.^۵

۱-۱-۶. تصدیق پاداش الهی

(وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى) (۶)

و [پاداش] نیکوتر را تصدیق کرد.

تفسیر آیه

کلمه "حسنى" صفتی است که در جای موصوف خود نشسته، و منظور از آن یا خصلت حسنی یعنی ایمان است یا ملت حسنی یعنی دین اسلام یا ثواب حسنی یعنی بهشت است.^۶ و ظاهراً موصوفش وعده و تقدیر کلام "وَ صَدَقَ بِالْعِدَّةِ الْحُسْنَى" است، و مراد از "عده" وعده ثوابی است که خدای تعالی در مقابل انفاق به انگیزه رضای او داده، انفاقی که تصدیق قیامت و ایمان به آن است، که لازمه چنین انفاق و چنین تصدیقی، تصدیق به

۱ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۶.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۹.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۳.

۴ - «خدا از پرهیزگاران می‌پذیرد» مانده / ۲۷.

۵ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۰.

۶ - محمود زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۲.

وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت است، هم‌چنین مستلزم ایمان به رسالت رسولان است، چون رسالت تنها راه رسیدن و ابلاغ وعدهٔ ثواب او است.

۷-۱-۱. راه آسان در مقابل متقیان اهل انفاق

(فَسَنِّيَسِرُهُ لِّلْيُسْرِي) (۷)

بزودی راه آسانی پیش پای او خواهیم گذاشت.

تفسیر آیه

«غیر از هدایت عمومی ابتدایی، خدای سبحان هدایتی ویژه به نام هدایت پاداشی برای مکلفان دارد که به معنای "ایصال به مطلوب" و تأیید است و نصیب کسانی می‌شود که با حسن اختیار خود بر اثر هدایت ابتدایی خداوند، حق را پذیرفته و به آن عمل کرده است، کسی که طبق هدایت تشریحی به معارف الهی ایمان آورد و به احکام عمل کند، خدای سبحان به او توفیقی می‌دهد تا بقیهٔ راه را به آسانی طی کند و این توفیق، نتیجهٔ عمل اوست. از این رو خداوند می‌فرماید: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِّيَسِرُهُ لِّلْيُسْرَى) کسی که اهل عطا و تقوا و تصدیق است او را برای عبادت و درستکاری آسان می‌کنیم، تا به آسانی بتواند راه‌های تکامل را طی کند و این همان هدایت پاداشی است.»^۱ در آیهٔ (فَسَنِّيَسِرُهُ لِّلْيُسْرَى) کلمهٔ "تیسیر" به معنای آسان کردن است.^۲ و در امور خیر و شر هر دو به کار می‌رود. قسم اول مانند همین آیه و قسم دوم در آیهٔ (فَسَنِّيَسِرُهُ لِّلْعُسْرَى) است.^۳

کلمهٔ "یسری" از مادهٔ "یسر" در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است، سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است.^۴ در معاجم دیگر هم به معنای سهولت و آسانی در انجام عمل خیر آمده است.^۵ اما در کتاب //تحقیق آمده: الیسر: یسر سهولت همراه با وسعت است، در برابر عسر که صعوبت و سختی قرین با مضیقه است.^۶ علامه می‌گوید: منظور از این واژه در آیه این است که او را

۱ - عبد الله جوادی آملی، پیشین، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲ - سید علی اکبر قرشی، پیشین، ج ۷، ص ۲۶۲.

۳ - محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، پیشین، ج ۷، ص ۶۳۴.

۴ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۵.

۵ - احمد الفيومی المقری، پیشین، ذیل مادهٔ «یسر»، ج ۲، ص ۶۸۰ - محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، پیشین، ذیل مادهٔ «یسر»، ج ۷، ص ۶۳۴ - فخر الدین طریحی، پیشین، ذیل مادهٔ «یسر»، ج ۳، ص ۵۲۰.

۶ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل مادهٔ «یسر»، ج ۱۴، ص ۲۴۳.

آمادهٔ حیاتی سعید کند، حیاتی نزد پروردگارش، حیاتی بهشتی، و به این نحو آماده‌اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد.^۱

به قرینه ترتیب افعال در این آیات: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) اعطاء و اتقاء مقدمهٔ گرایش و حرکت عقلی است. اعطاء مطلق و بدون ذکر مفعول، صرف هر گونه سرمایه و امور مورد علاقه در راه خیر به دیگران است. به این طریق، شخصیت انسان از خودبینی و پیچیدگی به خود بر می‌گردد و استعدادها و دیدش باز می‌شود و به حرکت در می‌آید.

"اتقاء" (اخذ وقایه) قوای متحرک نفس را منظم و هماهنگ می‌گرداند و از مصرف بیهوده سرمایه‌ها و انحراف در مسیر هواها و شهوات باز می‌دارد. همین که انسان در شعاع اعطاء و قدرت تقوا پیش رفت و دیدش وسعت یافت و استعدادهایی نفسانیش به ثمر رسید، قدرت عقلیش باز و شکفته و روشن می‌شود: (وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) و در این طریق فکری و عقلی هر چه قدر که جلوتر رود، بیشتر مشمول جاذبه و عنایات پروردگار می‌گردد و خداوند مشکلات و موانع را برایش آسان می‌گرداند.

نکتهٔ بعدی آنکه سین "سنیسه" دلالت بر آینده نزدیک و عنایت خاص دارد و ضمیر مفعولی آن، به من "مَنْ أَعْطِيَ" باز می‌گردد. و این تعبیر خاص، دلالت بر این واقعیت دارد که همهٔ مشکلات و موانع و سختی‌ها، از خود انسان و در وجود او است، همین که وجودش به حرکت درآمد و دیدش باز شد، خود او آسان می‌شود و هر چه به نظر مشکل می‌آمد نیز آسان می‌گردد.^۲

۸-۱. بخل ورزی در عطا و بخشش

(وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ) (۸)

و اما آنکه بخل ورزید و خود را بی‌نیاز دید.

تفسیر آیه

در این آیات به نقطهٔ مقابل گروه قبل یعنی انسان‌های بخیل پرداخته است. بخل یکی از صفات بسیار خبیثه به خصوص در بخشش واجبات است. این واژه در مقابل کلمهٔ "اعطاء - دادن" به معنای ندادن است، کلمهٔ "استغناء" دو نحوه تفسیر شده: یکی به معنای طلب غنی و ثروت از راه ندادن و جمع کردن است، زیرا می‌ترسد که اگر بذل کند فقیر شود. چنانچه می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۰۹.

۲ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۲۵-۱۲۷.

مِنَ الْأَرْضِ - الي قوله تعالى - الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ...^۱) تفسیر دیگر اینکه خود را از خدای متعال، از جنت و وعده‌های الهی مستغنی دانسته، تمام این‌ها را تکذیب می‌کند.^۲

۹-۱-۱. تکذیب پاداش الهی

(وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) (۹)

و [پاداش] نیکوتر را به دروغ گرفت.

تفسیر آیه

مراد از "تکذیب به حسنی"، کفر به وعده حسنی و ثواب خدا است، که انبیا آن را به بشر رسانده‌اند و معلوم است که کفر به آن وعده، کفر به اصل قیامت است.^۳

۱۰-۱-۱. پیامدهای ترک انفاق و سهل انگاری در آن

(فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى) (۱۰)

بزودی راه دشواری به او خواهیم نمود.

تفسیر آیه

منظور از "تیسیر للعسری" ندادن توفیق انجام اعمال صالح است، به این نحو که اعمال صالح را در نظرش سنگین کند و سینه‌اش را برای ایمان به خدا گشاده نسازد و یا او را آماده عذاب کند.^۴

واژه "عسر" همان‌گونه که قبلا به آن اشاره شد صعوبت و سختی همراه با مضیقه است. یعنی دشواری، سختی همراه با تنگی و فشار و نقیض یسر است^۵ و "عسری" مؤنث "اعسر" به حالت سختی و فشار بیشتر گفته می‌شود. چنان‌که در آیه «۱۰» می‌فرماید: (فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى) پس او را برای حالت سختتری آماده می‌سازیم.^۶

تعبیر (فَسَنِيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى) که در واقع دو تعبیر به ظاهر متضاد است، (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می‌سازیم) نقطه مقابل (فَسَنِيْسِرُهُ لِلْيُسْرَى) است. به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می‌دهد و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می‌سازد، تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند،

۱ - بقره/ ۲۶۷ - ۲۶۸.

۲ - سیدعبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۳۹.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۰.

۴ - همان.

۵ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «یسر»، ج ۱۴، ص ۲۴۳.

۶ - ابو الفضل داور پناه، پیشین، ج ۴، ص ۵۴۶.

ولي گروه دوم توفیقاتشان سلب شده، پیمودن راه برای آنها مشکل می‌شود، و در دنیا و آخرت با سختی‌ها مواجه خواهند بود، و اصولاً برای این بخیلان بی‌ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصاً انفاق در راه خدا کار سخت و دشواری است، در حالی که برای گروه اول نشاط آور و روح‌افزا است.^۱

ما در اینجا سخنان مفسر معاصر آقای جوادی آملی را از باب نتیجه‌گیری این آیات به شکل خلاصه می‌آوریم. ایشان می‌فرماید: اگر کسی اولاً اهل تصدیق بوده؛ معارف، حقایق و عقاید دینی را به خوبی تصدیق کند و ثانیاً اهل جود و بخشش، احسان و ایثار و در همه این کارها با تقوا و پرهیزکار بوده و از گناه و تمرّد در برابر حق، دوری کند (فسنیسره لیسری) - ما او را در پیمودن راه آسان موفق می‌کنیم و او به آسانی این راه را می‌پیماید؛ اما اگر کسی اهل تصدیق و باور نبوده، معارف دین را تکذیب کند و افزون بر آن اهل احسان، ایثار و جود نباشد؛ بلکه اهل بخل بوده و حقوق مالی خود را ادا نکند و مستکبرانه خود را بی‌نیاز ببیند، (فسنیسره للعسری) - ما راه او را برای انجام رذایل، معاصی و سیئات اخلاقی که عاقبت کارش تلخ است، آسان و سهل قرار می‌دهیم، او به آسانی و بدون هراس و پروا دست به گناه دراز می‌کند، به آسانی دروغ می‌گوید و این کیفر الهی است که دامنگیر او می‌شود. پس اگر برای کسی صفتی ملکه شود و به صورت خُلق در آید، کارهای مناسب با این خُلق را به آسانی انجام می‌دهد.^۲

۱۱-۱. هلاکت در انتظار مکذبان بخیل

(وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى) (۱۱)

و چون هلاک شد، [دیگر] مال او به کارش نمی‌آید.

تفسیر آیه

واژه "تردی" که مصدر فعل ماضی "تردّی" است، به معنای سقوط از مکانی بلند است، که بر هلاکت هم اطلاق می‌شود، در این جا مراد از "تردی" این است که چنین کسی وقتی در حفره قبر یا در جهنم و در ورطه هلاکت سقوط می‌کند مالش به چه دردش می‌خورد؟

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۶.

۲ - عبدالله جوادی آملی، مبادی اخلاق در قرآن، تحقیق حسین شفیعی، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۸۷، ص ۹۹.

کلمه "ما" هم می‌تواند استفهامي باشد و هم نافیه، اگر استفهامي باشد که معنایش همان بود که گفتیم، و اگر نافیه باشد معنایش این است که چنین کسی در هنگامی که به ورطهٔ هلاکت می‌افتد مالش به دردش نمی‌خورد.^۱ البته می‌تواند استفهام در معنای انکار یا نفی هم باشد.^۲

در آخر آیه مورد بحث به این بخیلان کور دل هشدار می‌دهد که نه می‌توانند این اموال را با خود از این دنیا ببرند، و به فرض محال اگر هم ببرند مانع سقوط آنها در آتش دوزخ نخواهد شد.^۳

نکاتی که به صورت کلی، این دسته آیات (۵-۱۱) به آن اشاره کرده، عبارتند از:

۱. در این آیات به دو گروه متقابل، یعنی مؤمنان بخشنده و کافران بخیل اشاره شده و فرجام کار آنان به تصویر کشیده شده است. این روش تربیتی قرآن است که سرنوشت گروه‌ها را در برابر یکدیگر به نمایش می‌گذارد تا مخاطبان قرآن بتوانند آگاهانه راه خود را انتخاب کنند.

۲. در این آیات به تأثیر بخشش، تقوا و معادباوری در آسان شدن مشکلات زندگی انسان اشاره شده است؛ افرادی که به مردم کمک و مشکلات آنان را حل نمایند، در تعامل با جامعه مشکلاتشان حل می‌شود و چنانچه خود نگه‌دار و پارسا باشند، زمینهٔ بروز برخی مشکلات و انحرافات از بین می‌رود و ایمان به معاد نیز تحمّل مشکلات را بر آنان آسان می‌کند.

۳. مقصود از عطاکردن در این آیات، همان بخشش‌های مالی و کمک به نیازمندان است و منظور از تقوا، نگهداری و حفظ خویش از ضرر و انجام واجبات و ترک کارهای حرام است، به طوری که اموال خود را از راه حرام جمع‌آوری نکند و بخشش خالصانه و به دور از ریا داشته باشد.

۴. مقصود از امور نیکو، همان باور داشتن پاداش نیکوی رستخیز یا ایمان به بهترین آیین، یعنی اسلام است. البته معنای اول با سیاق آیات و شأن نزول سازگارتر است.

۵. خداوند مشکلات را برای مؤمنان بخشنده آسان می‌کند و این مطلب یا اشاره به توفیق الهی و آسان کردن راه اطاعت خدا یا گشودن راه بهشت و استقبال فرشتگان از این افراد است. و یا مقصود این است که مشکل بودن بخشش بر نفس انسان کم‌کم حل و آسان می‌شود، به طوری که از بخشش لذت می‌برد و چون معاد باور است با شوق بهشت به بخشش اقدام می‌کند.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۰.

۲ - محمود زمخسری، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۳.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۶.

۶. بر کافران بخیل کار مشکل خواهد شد؛ چون خدا به آنان توفیق نمی‌دهد و انجام کار نیک و بخشش برای آنها سخت دشوار است؛ زیرا به معاد باور ندارند و بخشش را نوعی نابودی اموال خود می‌پندارند.

۷. کافران بخیل، معاد و پاداش‌های آن را باور ندارند و توانگری خود را وسیله‌ای برای ثروت اندوختن و بخل‌ورزیدن قرار می‌دهند یا این که خود را از اطاعت خدا و پاداش‌های او بی‌نیاز می‌پندارند.

۸. هرگاه کافران بخیل بمیرند و در قبر و یا دوزخ سقوط کنند اموالشان به همراه آنان نیست تا مانع آتش شود و اگر به فرض آنها را به همراه خود ببرند، به حال آنان سودی نخواهد داشت و مانع آتش دوزخ نخواهد شد.^۱

۱-۲. رضایت و خشنودی انسان‌های هدایت شده و عذاب انسان‌های شقاوت‌مند (۱۲-۲۱)

۱-۲-۱. هدایت الهی

(إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ) (۱۲)

همانا هدایت بر ماست.

تفسیر آیه

این آیه و آیه بعدی، مطالب قبل یعنی تیسیر برای "یسری" و "عسری" را تعلیل می‌کند، ممکن هم هست بگوییم از همان مطالب قبل با کوتاه‌ترین بیان خبر می‌دهد، و حاصلش این است که ما این تیسیر را می‌کنیم، و یا این بیان را می‌آوریم، برای اینکه هدایت کرده باشیم، چون هدایت خلق به عهده ما است و هیچ چیزی مانع ما در این هدایت نمی‌شود.

نکته جالبی که از مفهوم این آیه استفاده می‌شود اینکه «خداوند هدایت همه موجودات را بر خود لازم دانسته است، از این‌رو شیطان تنها وسوسه می‌کند و سهم مؤثری در ضلالت گمراهان ندارد و وسوسه‌پذیران به سوء اختیار خود راه ضلالت و معصیت را در پیش می‌گیرند، هر چند برای آنان راه توبه باز است؛ ولی اگر توبه نکنند، پیمودن راه معصیت برایشان آسان خواهد شد و هر که نیز با وساوس شیطانی مخالفت کند، ادامه راه صحیح برای او آسان خواهد شد. این وجوب هم یعنی حاکمیت اسمی از اسمای الهی بر اسمی دیگر، زیرا چیزی بر خداوند واجب نیست، از این‌رو در آیه بعدی می‌فرماید: (وَإِنَّ لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ)». ^۲ همچنین «ان و لام قسم»

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۰.

۲ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۲۸.

برای تأکید و تثبیت مطلب، و تقدم «علینا و لنا»، برای اختصاص است. «علی» اشاره به تعهد و «علینا و لنا» اشاره به مالکیت و تصرف و ضمیرهای جمع «نا» اشاره به دخالت وسائط دارد: همانا بر عهده ما و نمایندگان و رسل ما هدایت است. زیرا پس از تکمیل آفرینش و بروز حیات و تنظیم غرایز و قوای زندگان، اگر نور هدایت غریزی و فطری تا عقلی و وحیی، در درون آنها، روشن نشود، همه جنبندگان در تاریکی می‌مانند و منقرض می‌شوند.^۱

«پس جمله (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) می‌رساند که هدایت خلق از اموری است که خدای سبحان آن را بر خود واجب کرده است، چون حکمتش این ایجاب را اقتضا می‌کرده است. بنا براین خلاق را آفریده تا او را عبادت کنند و خودش غرض از خلقت را عبادت خود دانسته، فرموده: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)^۲ و به حکم این آیه غرض از خلقت را عبادت خود معرفی نموده، و به حکم آیه زیر آن راه مستقیم بین خود و خلقت دانسته و فرموده: (إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)^۳، و نیز فرموده: (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ) و بر خود واجب کرده که راه خود را برای آنان بیان نموده، سپس ایشان را به آن راه هدایت کند، البته هدایت به معنای نشان دادن راه است، حال چه بپذیرند و آن راه را پیش بگیرند، و چه نپذیرند و راه دیگر بروند، هم چنان که فرمود: (وَ عَلَيَّ اللَّهُ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ)^۴ و نیز فرموده: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)^۵

این جا ممکن است این سؤال پیش آید که از این آیات بر می‌آید هدایت تنها کار خداست، بنابراین انبیا

چکاره‌اند؟

در پاسخ می‌گوییم: منافات ندارد که انبیا هم قیام به این امر بکنند برای این که اگر هدایت کنند به اذن او می‌کنند، و خود مستقل در این کار نیستند، (هم‌چنان که در هیچ کاری نیستند) و خود خدای تعالی در عین این که

۱ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۰.

۲ - و من جن و انس را خلق نکردم مگر برای اینکه عبادتم کنند. ذاریات/ ۵۶.

۳ - محققا الله پروردگار من و پروردگار شما است، پس تنها او را بپرستید، که راه مستقیم همین است. آل عمران/ ۵۱.

۴ - و محققا تو ایشان را به سوی صراط مستقیم یعنی صراط الله هدایت می‌کنی. شوری/ ۵۳.

۵ - هدایت به سوی راه میانه به عهده خداست چون همه راهها میانه نیست بعضی انحرافی است. نحل/ ۹.

۶ - ما او را به سوی راه هدایت کردیم، حال یا شکر این نعمت را بجا می‌آورد، و یا کفران می‌کند. انسان/ ۳.

فرموده: (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)^۱ نیز فرموده: (قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)^۲

همه این توضیحات در معنای هدایت به معنای ارائه طریق است، اما هدایت به معنای رساندن به هدف که در آیات مورد بحث رساندن به آثار حسنه‌ای است که به دنبال یافتن هدایت الهی و متصف شدن به صفت عبودیت می‌آید، از قبیل رسیدن به حیات طیبه در دنیا و حیات سعیده ابدی آخرت، پر واضح است که از قبیل صنع و ایجاد است، که مختص به خدای تعالی است، و از اموری است که خدا قضایش را رانده، بر خود واجب کرده است و در آیه زیر و نظیر آن وعده‌اش را مسجل نموده: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ دَكَرٍ أَوْ أَثْنِي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)^۳

پس فرق بین هدایت به معنای راه نشان دادن و بین هدایت به معنای رساندن به هدف این است که هدایت اولی مستقیماً کار انبیا و اولیا و سایر هدایت‌گران است، ولی مؤثر شدنش منوط به اذن خدا است، ولی هدایت دوم چون از باب صنع و خلقت است مستقیماً کار خود خداست، البته اسبابی که بین او و خلقتش در این مورد و در همه موارد خلقت واسطه‌اند بی‌دخالت نیستند، پس این هدایت را هم می‌توان به تبع به غیر خدای تعالی نسبت داد و در معنای آیه می‌گوییم: اگر مراد از هدایت در آیه شریفه، هدایت به معنای اول است، معنایش این می‌شود که ما اگر برای شما آنچه را که به آن نیاز دارید بیان می‌کنیم، برای این است که ارائه طریق عبودیت به عهده ما است. و اگر مراد از هدایت، رساندن به هدف باشد، معنای آیه چنین می‌شود: اگر ما برای کسانی که انفاق می‌کنند و ثواب را تصدیق دارند اعمال صالح و حیات ابدی و دخول بهشت را آسان می‌کنیم برای این است که این کار مربوط به صنع و ایجاد و از باب رساندن هر مخلوقی به هدف نهایی او است، و معلوم است که این کار به عهده ما است. اما "تیسیر عسری" کار مستقیم خدای تعالی نیست، بلکه لازمه قهری "تیسیر یسری" است، وقتی خدای تعالی بخواهد برای آن بندگان که اوصافشان گذشت راه عبودیت را آسان سازد، قهراً برای عده دیگر راه کفر آسان می‌شود (آری آسان کردن کار نیک برای عده اول، به این است که انبیایی بر انگیزد، و کتب آسمانی بفرستد، و این باعث نافرمانی آن عده دیگر و در نتیجه آسان شدن بیشتر گناهشان می‌شود، اگر برای

۱ - (ای رسول ما!) چنین نیست که هر کس را تو بخواهی بتوانی هدایت کنی لیکن خدا هر که را بخواهد، هدایت می‌کند. قصص / ۵۶.

۲ - بگو این است راه من که خلق را با بصیرت به سوی خدا بخوانم، هم خودم و هم پیروانم. یوسف / ۱۰۸.

۳ - هر کس با داشتن ایمان عملی صالح انجام دهد چه مرد و چه زن، بدانند که ما به طور قطع به زندگانی‌ای طیب زنده‌شان می‌کنیم، و آنچه را کردند به بهترین وجه پاداششان می‌دهیم. نحل / ۹۷.

طایفه اول انبیا نمی‌فرستاد، طایفه دوم انبیایی را نمی‌گشتند، اگر برای طایفه اول کتاب نمی‌آمد، طایفه دوم هم نافرمانی نمی‌کردند) پس نتیجه قهری هدایت طایفه اول و تیسیر یسری برای آنان، ضلالت و تیسیر عسرای طایفه دوم است، هم‌چنان که فرمود: (لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ) ^۱

حتی درباره قرآن که هدایت برای عالمیان است فرموده: (وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا) ^۲ البته ممکن است مراد از آن مطلق هدایت باشد، اعم از هدایت دومی، یعنی تکوینی و حقیقی، و هدایت اولی یعنی تشریحی و اعتباری - اتفاقاً ظاهر آیه هم که مطلق آمده همین است - بنابراین، هم هدایت حقیقی (الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى) ^۳ و هم هدایت اعتباری (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) به عهده خداست. ^۴

۲-۱. مالکیت مطلق خدا

(وَإِنَّا لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى) (۱۳)

و در حقیقت، دنیا و آخرت از آن ماست.

تفسیر آیه

غیر از نکات ادبی بیان شده برای این آیه در ابتدای آیه قبلی، این آیه در مقام اشاره به خلقت نخستین و خلقت در معاد است و این که هر دو از آن خدا است. پس هر چه که اسم "شیء - چیز" بر او اطلاق شود، مملوک خدای تعالی است، آن هم به حقیقت معنای ملک که عبارت است از قیام مملوک به وجود مالک، و اما ملک اعتباری که یکی از آثارش جواز تصرفات است، از متفرعات ملک حقیقی است. پس خدای تعالی مالک هر چیزی است، نه از یک جهت و دو جهت، بلکه از هر جهت، و هیچ کس چیزی از او را مالک نیست، پس کسی معارض او نیست و مانعی که او را از ملکش منع کند وجود ندارد، چیزی هم بر او غالب نمی‌شود، هم‌چنان که خودش

۱ - (کفار مال خود را خرج می‌کنند برای اینکه راه خدا را ببندند) و این برای آن است که خدا خبیث را از طیب جدا کند، و همه خبیث‌ها را روی هم انباشته نموده آن گاه همه را در جهنم قرار دهد. انفال / ۳۷.

۲ - ما پاره‌ای از قرآن را به منظور شفا و رحمت مؤمنین نازل می‌کنیم، و همان رحمت و شفا هم در مورد ستمکاران جز بیشتر شدن خسارت اثری نمی‌بخشد. اسراء / ۸۲.

۳ - آن کسی است که خلقت هر چیزی را بداد و سپس هدایت کرد. طه / ۵۰.

۴ - انسان / ۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۰ - ۵۱۳.

فرمود: (وَ اللَّهُ يُحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ)^۱ حال که همه چیز از آن اوست، نه طاعت فرمانبران به او سودی و نه نافرمانی بدکاران زیانی می‌رساند، جز اینکه حکمت و عدلش چنین اقتضا کرده است که پرهیزگاران را به بهشت ببرد و در دنیا آنان را به کارهای خیر و اعمال صالح موفق بدارد و ناسپاسان را در دوزخ افکند و از اینان سلب توفیق کرده، به خود واگذارشان کند تا کار نیک در نظرشان دشوار و کار زشت برایشان محبوب و مطلوب شود.^۲

نکته بعدی که می‌توان به آن اشاره کرد، دلیل تقدم آخرت بر دنیا است. با این که دنیا از نظر زمان بر آخرت مقدم است، شاید تقدمش به خاطر این است که آخرت دارای اهمیت و هدف نهایی و مقصود اصلی است، از این جهت که آخرت، بعد از هدایت محصول اختیار و کوشش و مسیر کمال انسان است، لذا در این آیه با لام تأکید آمده و بر اولی مقدم گشته است.^۳

۳-۲-۱. انذار تکذیب کنندگان بخیل

(فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى) (۱۴)

پس شما را به آتشی که زبانه می‌کشد هشدار دادم.

تفسیر آیه

این قسمت از آیات به خاطر اینکه حرف "فاء" در آغازش آمده نتیجه‌گیری از مطالب گذشته است، می‌فرماید: حال که معلوم شد هدایت به عهده ما است، اینک من شما را از آتش جهنم انذار می‌کنم، چون یکی از شعب هدایت هشدار و انذار است، با بیان این نکته التفاتی هم که در جمله "فَأَنْذَرْتُكُمْ" به کار رفته روشن می‌شود، این که در جمله (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) هدایت را به خدا و کارکنان درگاهش نسبت داده، می‌فرمود: بر ما است، و در این جمله انذار را تنها به خود نسبت داده می‌فرماید: من شما را انذار می‌کنم، خواسته به این نکته اشاره کند که هدایت، قضایی حتمی است، و به همین جهت منذر حقیقی خدای تعالی است، هر چند که با زبان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) انجام شود.^۴ و شاید برای شدت تهدید است که می‌فرماید: خود من که خدایم شما را بیم می‌دهم.

۱ - خدا حکم می‌کند و کسی نیست که حکم او را عقب اندازد. یوسف / ۲۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۳-۵۱۴.

۲ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۱۷.

۳ - ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۶۰ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۱.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۴.

نکره آوردن آتش "نارا" برای تعظیم است تا بفهماند آتشی که کفار در آن می‌سوزند بسیار سهمگین است.^۱

"تلظی" از ماده "لظی" (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است، و می‌دانیم شعله‌های خالص و خالی از هر گونه دود، گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه "لظی" به خود جهنم نیز اطلاق شده است.^۲ در مفردات هم آمده، این ماده به معنای شعله و لهیب خالص آتش است و در حالت غیر متصرف اسمی خاص برای دوزخ است.^۳ و مراد از "آتشی که تلظی می‌کند" آتش جهنم است، هم چنان که در جای دیگر فرمود: (كَلَّا إِنَّهَا لَظِي) ^۴ به هر حال در این آیات به مردم هشدار داده شده که از شعله خالص آتش دوزخ بهراسید، زیرا حرارت بیش‌تری دارد و بیش‌تر می‌سوزاند.

۴-۲-۱. شقاوت عامل ورود به آتش

(لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى) (۱۵)

جز نگون‌بخت‌تر [از این مردم] در آن درنیاید.

تفسیر آیه

این آیه به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می‌شوند اشاره کرده می‌فرماید: کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود.

در توصیف "اشقی" می‌فرماید: همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد و به آن پشت نمود.

شقی مقابل سعید است، و شقاوت درجات و مراتب زیادی دارد، درجه اولی سعادت این که با ایمان از دنیا رود و هر چه ایمانش قوی‌تر و اعمال صالح او بهتر و بیشتر و بالاتر و تقوایی او زیادتر، تا به درجه عصمت و طهارت رسد، سعادتش بیشتر و درجاتش بالاتر می‌رود، و شقی کسی است که بی‌ایمان از دنیا رود و هر چه کفر و ضلالت و ظلم و فسق و فجور آن بالاتر و بیشتر است شقاوت او زیادتر می‌شود.^۵ بنا بر این معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد، به راستی کسی که آن همه

۱ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۱۷.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۰.

۳ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «لظی»، ص ۷۴۰.

۴ - هرگز نجات نیابد، که آتش دوزخ شعله‌ور است. معارج / ۱۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۴.

۵ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۴۲-۱۴۳.

نشانه‌های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوی را نادیده بگیرد، مصداق روشن "اشقی" و بدبخت‌ترین مردم است.^۱

در کتاب *التحقیق* در توضیح ماده "شقی" آمده که این واژه مقابل سعادت به کار می‌رود، یعنی آن حالتی که مانع سیر و سلوک به سمت خیر و سعادت و کمال می‌شود و این، هم در امور مادی و هم در امور معنوی و روحانی است و آیه مورد نظر از نوع دسته دوم که همان شقاوت روحانی است محسوب می‌شود، یعنی حالتی که در آن برای شخص معاند، حالت روحانی و جذبات نورانی و ارتباطات معنوی وجود ندارد.^۲

در تفاسیر هم آمده مراد از کلمه "اشقی" مطلق هر کافری است که با تکذیب آیات خدا و اعراض از آن کافر شود، چون چنین کسی از هر شقی‌ای شقی‌تر است، برای اینکه سایر بدبخت‌ها در زندگی دنیای خود بدبختند، یا در بدن خود مبتلا به بیماری و یا نقص عضوند، یا مالشان از بین می‌رود، و یا به داغ فرزند خود مبتلا می‌شوند، و این بدبختی‌ها تمام شدنی است، ولی آن کسی که کفر می‌ورزد، در زندگی آخرتی بدبخت است، یعنی بدبختی است که بدبختیش پایان ندارد، و به خلاصی و نجات نمی‌رسد، و امید رهایی در آن نیست. پس مراد از کلمه "اشقی" هر کافری است که دعوت حق را تکذیب کند و از آن روی بگرداند، به دلیل اینکه دنبال این کلمه و در معرفی آن فرموده: (الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى) مؤید آن این است که انذار را مطلق آورد و فرمود: همه شما را انذار می‌کنم. اما این که بگوییم: معنای تحت اللفظی کلمه "اشقی" که افعال تفضیل است، تنها شامل کسی می‌شود که از تمامی شقی‌ها شقی‌تر است، با سیاق آیه سازگار نیست. و مراد از "صلي نار" پیرویی آن و ملازم آن بودن است، پس این کلمه معنای خلود را افاده می‌کند، و این خلود در آتش قضایی است که خدای تعالی در حق کافر رانده و فرموده: (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)^۳ با این بیان، استفاده‌ای که بعضی از مفسرین^۴ از آیه مورد بحث کرده‌اند دفع می‌شود، آنها از آیه (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى) استفاده کرده‌اند که به حکم این آیه مؤمنین گنهکار و فاسق و فاجر داخل آتش دوزخ نمی‌شوند، برای اینکه این آیه دخول در آتش را در کسی که کافر و اشقی است منحصر کرده و وجه نادرستی این سخن این است که آیه شریفه تنها خلود در آتش را منحصر در کافر اشقی کرده، نه اصل دخول در آتش را.^۵ انحصار در این آیات هم نسبی است؛ یعنی حال دو

۱ - ناصر مکارم شیرازی، پیشین، ج ۲۰، ص ۲۶۰ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۱.

۲ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «شقی»، ج ۶، ص ۹۶-۹۷.

۳ - و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود. بقره / ۳۹.

۴ - سید محمود آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۱۵، ص ۳۶۹.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۴ - ۵۱۵.

گروه با تقوا و بدبخت را بیان می‌کند که يك گروه فقط به دوزخ می‌روند و گروه دیگر از آن نجات می‌یابند؛ پس انحصار حقیقی نیست و آیه نسبت به حال مؤمنان گنهکار، ساکت است. این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از آتشی که فقط کافران بدبخت در آن وارد می‌شوند، دوزخ موقت نیست که کسانی که در آن عذاب می‌شوند پس از مدتی نجات می‌یابند.^۱

۱-۲-۵. شقاوت یعنی تکذیب حق و پشت کردن به آن

(الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى) (۱۶)

همان که تکذیب کرد و رُخ برتافت.

تفسیر آیه

نکته‌ای که از این آیه استفاده می‌شود این که اگر مفعول و متعلق این دو فعل "كَذَّبَ وَتَوَلَّى" انذاری باشد که از "انذرتکم" برمی‌آید، این تکذیب و تولی باید پس از انذار و مخصوص به آن باشد. گویا همین تکذیب پس از انذار است که موجب شقاوت بیشتر می‌گردد. و اگر مورد تکذیب را الحسنی (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنِيِّ) فرض کنیم، اختصاص به انذار ندارد و مطلق است: اشقی کسی است که هر حقیقت نیکو و بهتر و برتر را تکذیب نموده و از آن روی گردانده است. به هر تقدیر این گونه تکذیب، منشأ تاریکی عقل و هر گونه تیرگی و شقاوت است.^۲

۱-۲-۶. تقوا عامل دوری از آتش

(وَ سَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِي) (۱۷)

و پاک‌رفتارتر [از این مردم] از آن دور داشته خواهد شد.

تفسیر آیه

کلمه "تجنب" به معنای دور کردن است، و ضمیر در "سيجنبها" به آتش بر می‌گردد، و معنای آیه این است که به زودی کسی که مصداق "اتقی" است از آتش دور می‌شود. در آیه مد نظر، مصداق "اتقی" هر کسی است که از شخصی دیگر با تفاوتی است، و بیش از او از گناه دوری کند، چون بعضی از مردم تنها این مقدار با تقوا هستند که از اتلاف نفوس و کشتن مردم پرهیز می‌کنند و

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۲.

۲ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۲-۱۳۳.

بعضی هستند که تنها از فساد اموال می‌پرهیزند، بعضی هم چون از فقر می‌ترسند، به همین جهت از انفاق مال در راه خدا خودداری می‌کنند، عده‌ای هم از خدا می‌پرهیزند، و مال خود را در راه رضای او انفاق می‌کنند، و از همه این چند طایفه با تقواتر آن کسی است که از خدا پروا نموده مال خود را در راه او انفاق می‌کند، به عبارت دیگر کسی است که از خسران آخرت می‌پرهیزد، و به همین انگیزه مال خود را انفاق می‌کند. پس مفضل علیه کلمه "اتقی" کسی است که با دادن مال از خدا نمی‌پرهیزد، هر چند که از پاره‌ای مخاطر دنیوی پرهیز دارد، و یا سایر اعمال صالح را انجام داده، به این مقدار از خدای تعالی پروا می‌کند. پس آیه شریفه به حسب مدلولش عام است و اختصاص به طایفه‌ای ندارد، دلیل بر این معنا این است که کلمه "اتقی" را با جمله (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ) توصیف کرده و معلوم است که این توصیف و توصیف‌های بعدی امری عمومی است، و این منافات ندارد با اینکه آیات و یا همه سوره به خاطر يك واقعه خاصی نازل شده است، هم‌چنان که در روایات اسباب نزول سبب خاصی برایش ذکر شده است. و اما اطلاق مفضل علیه به طوری که شامل همه مردم از صالح و طالح شود، و در نتیجه مفضل تنها شامل يك نفر گردد، و یا يك نفر در هر عصر بشود، و معنا چنین گردد که از میان همه مردم تنها آن يك نفری داخل دوزخ نمی‌شود که از همه با تقواتر است، و نیز در جمله قبلی معنا چنین شود که داخل دوزخ نمی‌شود مگر آن يك فردی که در هر عصر از سایرین شقی‌تر باشد، توجیهی است که به هیچ وجه سیاق آیات اول سوره با آن مساعدت ندارد، و هم‌چنین با انذار عمومی که در جمله (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى) شده نمی‌سازد، چون معنا ندارد بگوییم: همه شما را انذار می‌کنم از آتش دوزخی که به جز يك نفر از شما در آن جاودانه نمی‌افتد، و تنها يك نفر از شما از آن نجات می‌یابد.^۱ لذا این دو آیه می‌تواند شامل کافران بخیل و پارسایان بخشنده شود و مخصوص يك فرد خاص نیست. اگر چه شأن نزول آن در مورد دو نفر بود، ولی این موجب انحصار معنای آیه نمی‌شود؛ پس مقصود از "اتقی" افراد با تقوا و منظور از "اشقی" افراد بدبخت است.^۲

۲-۱. انفاق راه رسیدن به تکامل فردی

(الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى) (۱۸)

همان که مال خود را می‌دهد [برای آنکه] پاک شود.

۱- سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۵-۵۱۶.

۲- محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۳.

تفسیر آیه

این جمله صفت کلمه "اتقي" است، مي فرمايد: اتقي آن كسي است كه مال خود را مي دهد و انفاق مي كند، تا به اين وسيله مال خود را شايسته نمو دهد.^۱ تعبير به "يتزكي" در حقيقت اشاره به قصد قربت و نيت خالص است، خواه معنی جمله را به معني كسب نمو معنوي و روحاني بگيريم يا به دست آوردن پاكي اموال، چون "تزكیه" هم به معني "نمو دادن" و هم "پاك كردن"^۲ آمده است. در سورة توبه نيز مي خوانيم: (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ).^۳

ذكر زكاة در آيه از باب مثال است و مطلق حقوق واجبه را در بر مي گيرد، به قرينه يتزكي كه مالش را پاك مي كند، چون اگر امتناع كرد، تصرف در آن مال حرام است و تا حقوقش را بيرون نكند، نمي تواند به هيچ مصرفي صرف كند، آن هم كه اخراج مي كند، بايد به خاطر خدا باشد، چون عبادت است و شرط صحتش قربت و خلوص است.^۴

۸-۲-۱. حق نعمت

(وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى) (۱۹)

و هيچ كس را به قصد پاداش يافتن نعمت نمي بخشد.

تفسیر آیه

این آیه مضمون آیه قبلي را تثبيت کرده، مي فرمايد: "اتقي" كسي است كه كسي از او طلبي ندارد، و نعمتي نداده تا به عنوان تلافی آن مال را كه وي انفاق کرده به او داده باشد، پس كسي كه مصداق "اتقي" است، مال را براي رضاي خدا انفاق مي كند، مؤيد اين معنا جمله بعدي است كه مي فرمايد: (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى)^۵ به همين علت بذل مال براي تأمين مصالح عمومي و كمك به زيردستان در صورتي مرتبه عالي از تقوي معرفي

۱ - سيد محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج ۲۰، ص ۵۱۶.

۲ - براي توضيحات بيشتر اين واژه به ذيل آيه ۹، سورة شمس مراجعه شود.

۳ - آيه ۱۰۳: از اموال آنها زكاتي بگير تا به وسيله آن آنها را پاك سازي و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زكات) به آنها دعا كن كه دعای تو مايه آرامش آنها است. ناصر مكارم شيرازي و ديگران، پيشين، ج ۲۷، ص ۸۲.

۴ - سيد عبدالحسين طيب، پيشين، ج ۱۴، ص ۱۴۳.

۵ - سيد محمد حسين طباطبائي، پيشين، ج ۲۰، ص ۵۱۶.

می‌شود و به طور حتم سبب رهایی از عقوبت است که به منظور اداء عوض از احسان کسی نباشد که دور از خلوص خواهد بود.^۱

۹-۲-۱. انفاق تنها برای رضای خدا

(إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) (۲۰)

جز خواستن رضای پروردگارش که بسی برتر است [منظوری ندارد].

تفسیر آیه

این آیه بر خلوص بذل مال تأکید می‌کند که هیچ‌گونه غرضی به آن ضمیمه نشود و چنانچه در آن شائبه است به منظور جلب رضایت ساحت کبریایی نخواهد بود، زیرا آفریدگار که خود را به صفت ربوبیت معرفی فرموده، باید هر عمل خیر و صالح فقط از لحاظ وجه و رابطه او باشد که اعلی است، لذا هر عملی که استناد به او پیدا می‌کند باید خالص از هر شائبه باشد.^۲ اما استثناء به کار رفته در آیه در نگاه بسیاری از مفسرین، منقطع و به معنای لیکن است،^۳ یعنی مستثنی غیر از جنس مستثنی منه است. این استثناء هر گونه نیت‌های انحرافی را نفی می‌کند، مانند انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن، زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاق‌های آنها در جلب خشنودی پروردگار است.^۴ و معنای آیه این است که کسی طلبکار خدا نبوده، و خدا مالی را که به او داده به عنوان ادای دین نداده، پس شخص انفاق‌گر مال خدا را در راه خدا انفاق می‌کند تا رضای پروردگار والای خود را به دست آورد.^۵

به تعبیر دیگر، بسیاری از انفاق‌ها در میان مردم پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلا شده است، البته حق‌شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است، ولی حسابش از انفاق‌های خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق می‌گوید: انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران از روی ریا و یا به خاطر جوابگویی خدمات سابق آنها نیست، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن انفاق‌ها ارزش فوق العاده‌ای می‌دهد. خود واژه "ابْتِغَاءَ" یعنی کوشش و اجتهاد در طلب و خواستن که اگر چیز نیک و

۱ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۸۱.

۲ - همان.

۳ - لکنه فعل ما فعل یتغی به وجه الله و رضاه و ثوابه: لیکن اتقی و پرهیزکار آنچه کرده طلب میکند رضایت و خشنودی و ثواب خدا را. علی بن محمد علی الدخیل، الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، بیروت، انتشارات دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۲ق، ص ۸۱۶ - محمد بن طاهر ابن عاشور، التحریر و التنویر، بی‌جا، بی‌تا، ج ۳۰، ص ۳۴۶.

۴ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۳.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۶.

شایسته‌ای طلب شود آن خواستن و اجتهاد قابل ستایش و پسندیده است،^۱ و در آیه مورد نظر با توجه به توضیحاتی که بیان شد، یعنی قصد يك شخص پرهیزکار از انفاق مال در راه خدا این نیست که انتظار پاداش و تلافی از احدي دارد، بلکه کوشش او فقط خشنودی پروردگارش خواهد بود.^۲

در مورد کلمه "وجه" اهل تحقیق گفته‌اند: وجه الله در آیات و اخبار به دو صورت است: یکی وجه حقیقت ذات، دیگر وجه به معنی ثواب، وجه حقیقت مانند آیه (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ)^۳ یا (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)^۴ و وجه به معنای ثواب مانند آیه (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)^۵ البته معنای لغوی آن چهره است که به معنی ذات شیء و نفس شیء هم می‌آید، چنان که در مصباح فیومی، صحاح جوهری، قاموس فیروزآبادی، مفردات راغب و اقرب الموارد تصریح شده است، این امکان هم وجود دارد که بگوییم: مراد از کلمه "وجه" جهتی است که منسوب به خدا است، و آن ناحیه‌ای است که خدا از آن ناحیه منظور می‌شود، و با آن به سویش توجه می‌کنند، مؤید این احتمال این است که استعمالش در کلام خدای تعالی بسیار است، مثل جمله (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ)^۶ و جمله (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى) که نظایر آن در آیات قرآنی بسیار است.

بنا براین معنا، منظور از "وجه" هر چیزی است که تنها منسوب به خداست.^۷ غرض از "ابتغاء وجه الله"، طلب رضای خداست. لذا وجه خدا رضای او است و آنچه به آن فرمان داده و فرمانبرداری از اولیای خدا یکی از فرمان‌های خدا است.^۸ تعبیر به "ربه الاعلی" نشان می‌دهد که انفاق با معرفت کامل صورت می‌گیرد، و این در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلائی او با خبر است.^۹

۱۰-۲-۱. تبشیر متقیان اهل انفاق

(وَلَسَوْفَ يَرْضَى) (۲۱)

و قطعاً به زودی خشنود خواهد شد.

- ۱ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «بغی»، ص ۱۳۷.
- ۲ - محمد جواد نجفی خمینی، تفسیر آسان، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۹۸ق، ج ۱۸، ص ۳۰۴.
- ۳ - رحمن / ۲۷.
- ۴ - قصص / ۸۸.
- ۵ - انعام/۵۲- در نگاه میبیدی در این آیه "وجه" به معنای ثواب است. احمد بن ابی سعد رشید الدین میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ه، ج ۱، ص ۷۴۳.
- ۶ - وجه او را می‌خواهند. انعام / ۵۲.
- ۷ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۱۳۹.
- ۸ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۷.
- ۹ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۳.

تفسیر آیه

این آیه وعده‌ای است به اهل ایمان پرهیزکار که درباره اداء وظیفه مالی و تأمین مصالح عمومی و هم-چنین کمک به زبردستان و تأمین وسایل زندگی بینوایان به وظیفه خود به قدر وسع قیام می‌نماید.^۱ خدا هم در مقابل این عمل به او وعده می‌دهد آن قدر جزاء و پاداش عطا فرماید که به آن خوشنود شود. در واقع این یک امر تقابلی است یعنی بنده به هر میزان که برای رضای خدا کار کند به همان اندازه یا بیش از آن خدا نیز او را راضی می‌سازد، آن هم رضای مطلق و بی قید و شرط، گسترده و نامحدود، و پر معنی که تمام نعمت‌ها در آن جمع است، رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می‌شود.^۲ آیا هدفی برتر از رضا وجود دارد؟ آن هم برای آدمی که پیوسته خواهنده و پرطمع است. پس چگونه ممکن است راضی شود؟ هر اندازه امیال و خواسته‌های آدمی بزرگ باشد، بهشت از آن بزرگتر و فضل خدا از آن بیشتر است. این سوره به اجمال، و به خصوص قسمت پایانی آن، حس مسئولیت را در آدمی پی‌ریزی می‌کند، چیزی که هست بعضی از قدریان خواسته‌اند آن را به گونه‌ای تفسیر کنند که با نظریه جبر ایشان که احساس مسئولیت را از قلب بیرون می‌کنند، سازگار باشد. که این نظری بیهوده است چرا که اگر همه چیز با قلم نوشته شده و حتی عمل آدمی نیز چنین است، دیگر مسئولیت چه معنی دارد؟ و چرا خدا ما را، که هیچ چیز از خود نداریم، به بخشیدن مال فرمان داده است، و چرا ما را از آتش بیم داده در حالی که طبق نظر قدریبه قرار گرفتن در آتش یا دوری جستن از آن به دست ما نیست؟^۳

در مورد ضمیر در "یرضی" بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که به خداوند باز می‌گردد، یعنی به زودی خداوند از این گروه راضی می‌شود، که آن نیز موهبتی عظیم و بی‌نظیر است که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بنده‌ای راضی و خشنود شود، و مسلماً به دنبال این رضای الهی، رضا و خشنودی آن بنده با ایمان و با تقوا است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، همانگونه که در آیه (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ) و یا در آیه (راضية مرضية)^۴ به این مطلب اشاره شده است.^۶

۱ - سید محمد حسین حسینی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۸۲.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۴.

۳ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۷.

۴ - بینه / ۸.

۵ - فجر / ۲۸.

۶ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۸۴-۸۵.

به قرینه آیات قبلی تحقق این وعده و رضایت بنده از اعطای الهی در بهشت موعود است.^۱
پس از این آیات استفاده می‌شود که بخششی انسان را از دوزخ نجات می‌دهد که همراه با تقوا و با هدف پاکی و رشد روحی و با معرفت نسبت به خدا و با قصد خالص برای او است، به طوری که فرد بخشنده، پروردگارش را والاتر از هر چیز بداند و قصد او تنها جلب رضایت خدا است.^۲

«در این آیات چهار ویژگی برای نجات یافتگان از آتش بیان شد:

الف) آنان افرادی باتقوا هستند.

ب) آنان بخشنده‌اند.

ج) هدف آنان رشد و پاکی است و اموال خویش را برای رشد و پاکی خود در راه خدا به مردم می‌بخشند.

د) آنان وام‌دار کسی نیستند تا بخواهند پاداش نعمت او را بدهند، بلکه برای جلب رضایت الهی بخشش

می‌کنند».^۳

نتیجه آنکه انسان هر مقصد و هدفی در اعمال خود دارد، در مقابل حق تعالی و جهت الهی ناچیز و کم ارزش است، و تنها چیزی که ارزش دارد نیت خالص و مقصد الهی است که برای همیشه باقی و نتیجه بخش است، و هرگز آنچه برای خداوند صورت گرفته است محو و نابود نخواهد شد.

۲. مفاد روایات تفسیری

۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث

در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه ذیل سوره لیل «۲۰» روایت تفسیری نقل شده که «۲» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله)، «۶» روایت از امام باقر، «۹» روایت از امام صادق، «۲» روایت از امام رضا و «۱» روایت از امام جواد (عليهم السلام) است. در الدر المنثور از تفاسیر مأثور اهل سنت «۶» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و «۱» روایت از حضرت علی (عليه السلام) نقل شده، که به آنها اشاره و مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱ - محمد بن حسن شیبانی، نهج البیان عن کشف معانی القرآن، تهران، انتشارات بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۳۱۳ق، ج ۵، ص ۳۷۹.

۲ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۳.

۳ - همان، ص ۲۴۲-۲۴۳.

ناقلان حدیثی به ترتیب ابن جریر از حضرت علی (علیه السلام)، محمد بن مسلم با «۲» روایت، سعد بن طریف و ضریس کناسی هم با «۲» روایت از امام باقر (علیه السلام)، ابو محمد معروف به ابو بصیر «۲» روایت و عبد الرحمن بن کثیر، ابی الخطاب، جابر بن یزید، سماعة بن مهران، فیض بن مختار و یونس بن ظبیان، هر کدام با نقل «۱» روایت از امام صادق (علیه السلام)، احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا (علیه السلام) و علی بن مهزیار از امام جواد (علیه السلام)، جابر بن عبد الله، بشیر بن کعب اسلمی، ابی عبد الرحمن سلمی، ابی امامه باهلی و ابی هریره نیز هر کدام با نقل «۱» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و جزء ناقلان این دسته از روایات محسوب می‌شوند.

۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۱-۱»

اشاره

ذیل آیات ۱۱-۱ سوره لیل در مهمترین تفاسیر مآثور شیعه (البرهان، نور الثقلین، تفسیر قمی، تفسیر صافی) و درالمنثور (از تفاسیر مآثور اهل سنت) «۱۱» روایت وارد شده که در «۱۰» مورد آن به آیات خاصی اشاره شده و در «۱» مورد هم به آیه‌ای اشاره نشده است ولی مضمون آن مرتبط با آیات پانزدهم تا هفدهم این دسته آیات است. از بین این روایات تفسیری، ذیل آیه اول: «۳» روایت است که یک روایت "لیل" را به دولت ابلیس و روایت دیگر به دومی از خلفا تفسیر کرده است. روایت سوم هم به تفاوت مورد سوگند در مورد انسان و حق تعالی اشاره دارد. ذیل آیه دوم: کلمه "نهار" در روایتی به حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) و در روایت دیگر به زمان ظهور ایشان تفسیر شده که دولتش بر دولت باطل چیره می‌شود. ذیل آیه پنجم: «۳» روایت است که یکی "اعطی" را به پرداخت خمس و "اتقی" رابه دوری از حکومت طاغوتیان و روایت دیگر به رعایت حق خود و پرهیز از باطل معنی نموده است. در روایت سوم هم آمده یعنی پذیرای حق است. ذیل آیه ششم: ادامه روایت پیشین (صدق بالحسنی) را به تصدیق ولایت و در روایت دیگری به اعطای بیشتر خدا تفسیر شده است. ذیل آیه هفتم: «۲» روایت است که یکی "یسری" را به بهشت و دیگری به امر نیکی که خدا پیش پای شخص می‌گذارد تفسیر کرده است. ذیل آیه هشتم: روایتی مورد "بخل" را عدم پرداخت خمس و دیگری به مضایقه از حق، "استغنی" هم در روایتی عدم رجوع به اولیاء خدا و در روایت دیگر گرایش به باطل تفسیر شده است. ذیل آیه نهم: (کذب بالحسنی) به معنای تکذیب ولایت امام معصوم آمده است. ذیل آیه دهم: کلمه "عسری" در یک روایت به رفتن به سوی جهنم و در روایت دیگر به قرار گرفتن امر بد در مقابلش آمده است. ذیل آیات پنجم تا دهم: «۲» روایت نقل شده که یکی جزا را در گرو عمل انسان می‌داند، روایت دیگری هم مضمون این آیات نقل شده که

شرط ورود به بهشت را در اطاعت خدا و رسول او می‌داند، در این روایت به آیه‌ای اشاره نشده است. ذیل آیه یازدهم: روایت، آیه (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى) را به سقوط شخص در آتش دوزخ تفسیر می‌کند.

۱-۲-۲. خلوص در انفاق سبب نزول سوره

طبق روایتی معتبر و محکم و حتی به اصطلاح فن حدیث، روایتی صحیح و مشهور بین مفسران شیعه، از حمیری^۱ نقل شده که در *قرب الاسناد* از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی الحسن رضا (علیه السلام) روایت کرده که گفت: از آن جناب شنیدم در تفسیر آیه (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى) می‌فرمود: مردی در حیاط خانه مسلمانی درخت خرمايي داشت، و به همین بهانه باعث زحمت صاحب خانه می‌شد، صاحب خانه نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شکایت کرد. حضرت، صاحب درخت را خواست وقتی آمد فرمود: درخت خرمایت را به درخت خرمایی در بهشت می‌فروشی؟ آن مرد گفت: نه و نفروخت، مردی از انصار که کنیه‌اش ابو دحداح بود از این معامله خبردار شد نزد صاحب نخله رفت، و گفت: درخت خرمایت را به حائط^۲ من به فروش،

۱ - ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجسته شیعه در قرن چهارم هجری بوده است. نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند» (آقا حسین بروجردي، منابع فقه شیعه (ترجمه جامع احادیث الشیعه)، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ق، ج ۳۱، ص ۲۷ - احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه، ۱۳۶۵ش). او از بزرگان علما و دانشمندان شیعه است و چند کتاب به نام قرب الاسناد دارد. منتها هر کتاب قرب الاسنادی از جهتی و از لحاظی است. مثلاً قرب الاسنادی دارد که سند روایاتش به حضرت امام رضا سلام الله علیه می‌رسد. این هم که اسمش را گذاشته قرب الاسناد، یعنی سندهایش خیلی نزدیک است. مثلاً عبدالله بن جعفر حمیری همین روایاتی را که درباره آیات سوره لیل وارد شده در قرب الاسناد از حمد بن محمد بن عیسی اشعری نقل کرده است احمد بن محمد بن عیسی اشعری، شیعه است و از روایان خیلی معتبر، مورد وثوق و صحیح العقیده و عادل است. این که در کتب رجال، روایاتی را به عنوان شخص عادل معرفی می‌کنند، مسئله ساده‌ای نیست. چون بسیار کوشش کرده‌اند با نشست و برخاستها، با مواجه شدن‌ها و روبه رو شدن‌ها و معاشرت‌ها، عدالت این اشخاص را به طرز عجیبی احراز و اثبات کرده‌اند و مخصوصاً گروهی از آنها که در جامعه، اشخاص سرشناس و معروفی بودند و با مردم آمیزش و معاشرت داشتند، زندگی اینها را خیلی بررسی می‌کردند تا آنها را به عنوان مؤمنی عادل، شناسایی و بعد معرفی می‌کردند. مخصوصاً در قم که برای احراز عدالت اشخاص دقت عجیبی داشتند. ایشان، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، مردی عادل، شیعی مذهب و معتقد به دوازده امام بود. به اصطلاح کارش درست است. ایشان، نقل کرده از احمد بن ابی نصر بزنطی که از اصحاب امام هشتم (علیه السلام) است و احمد بن ابی نصر بزنطی هم از حضرت امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است. پس این روایت دو واسطه دارد. این گونه سندها، در بین سندهای روایات خیلی سندهای ارزنده و سندهایی عالی است، چون واسطه خیلی کم است و در نتیجه مطلبی که در چنین روایاتی نقل می‌شود، مطلبی کاملاً مضبوط و مورد اعتماد و مورد اطمینان است و به خصوص که این دو واسطه هم، عادل و مؤمن و موثق و معتبر شناسایی شده‌اند. (سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، پیشین).

۲ - حائط دیواری که مکان مخصوص را فرا می‌گیرد احاطه در اجسام بکار برده میشود مثلاً می‌گویند: فلان چیز را احاطه کردم و همچنین در حفظ و نگهداری نیز استعمال می‌گردد ولی معنی اصلی همان فرا گرفتن است. (ابو الفضل داور پناه، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸).

آن مرد پذیرفت، ابو دحداح نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد و عرضه داشت: درخت خرماي فلاني را در مقابل حائطم خریدم، حضرت فرمود: در مقابل حائطت يك درخت خرماي بهشتي خواهي داشت. در اینجا بود که خدای تعالی بر پیامبرش این آیه را نازل کرد: (وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ إِلَّا سَعْيَكُمْ لِشَتَىٰ فَمَا مَنَ أُعْطِيَ) یعنی درخت خرما را بدهد (وَأَتَّقِي وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ) یعنی وعده نخله‌ای که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) داد (فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْيُسْرَىٰ) تا آنجا که فرمود: (تَرَدَّيْ) ^۱

این روایت را قمي در تفسیر خود بدون ذکر امام نقل کرده، و کلمه "زوجين" تفسيري است که امام براي جمله "الذکر و الانثي" کرد. و فيض کاشانی از امام باقر (عليه السلام) مصداق "ذکر" را حضرت علی (عليه السلام) و مصداق "انثي" را حضرت زهرا (سلام الله عليها) معرفی کرده‌اند. ^۲

و نیز در تفسیر قمي در ذیل آیه (وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِي) آمده که امام فرمود: این اتقي ابو دحداح بوده است. ^۳

۱-۲-۲. نقل دیگری درباره شأن نزول سوره

همان طور که در شأن نزول سوره "اللیل" در تفاسیر شیعه روایاتی درباره ابوالدحداح که شرحش عرض شد، نقل شده است، در برابر، روایت دیگری نیز هست که این سوره در مورد عمل علي بن ابيطالب (سلام الله

۱ - عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام)، قال: سمعته يقول في تفسير و اللیل إذا يغشي، قال: «إن رجلا [من الأنصار] كان لرجل في حائطه نخلة، و كان يضربه، فشكا ذلك إلي رسول الله (صلي الله عليه و آله)، فدعا، فقال: أعطني نخلتك بنخلة في الجنة، فأبي، فسمع ذلك رجل من الأنصار يكني أبا الدحداح، فجاء إلي صاحب النخلة، فقال: بعني نخلتك بحائطي، فباعه، فجاء إلي رسول الله (صلي الله عليه و آله)، فقال: يا رسول الله، قد اشتريت نخلة فلان بحائطي، قال: فقال رسول الله (صلي الله عليه و آله): فلك بدلها نخلة في الجنة، فأنزل الله تعالي علي نبيه (صلوات الله عليه): و مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ * إِلَّا سَعْيَكُمْ لِشَتَىٰ * فَمَا مَنَ أُعْطِيَ * يعني النخلة و أَتَّقِي * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ، هو ما عند رسول الله (صلي الله عليه و آله) فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْيُسْرَىٰ إلي قوله: تَرَدَّيْ». (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۷ - عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۹).

۲ - في المناقب عن الباقر (عليه السلام) الذکر امير المؤمنين و الأنثي فاطمة (عليهما السلام). (محسن فيض کاشاني، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۶).

۳ - و قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ فَمَا مَنَ أُعْطِيَ وَ أَتَّقِي وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْيُسْرَىٰ قَالَ: نَزَلَتْ فِي رَجُلٍ مِّنَ الْأَنْصَارِ كَانَتْ لَهُ نَخْلَةٌ فِي دَارِ رَجُلٍ آخَرَ - وَ كَانَ يَدْخُلُ عَلَيْهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَشَكَا ذَلِكَ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ص فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِصَاحِبِ النَّخْلَةِ - بَعْنِي نَخْلَتَكَ هَذِهِ بِنَخْلَةٍ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لَا أَفْعَلُ قَالَ: فَبِعَهَا بِحَدِيقَةٍ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ: لَا أَفْعَلُ وَ أَنْصَرَفَ فَمَضَىٰ إِلَيْهِ ابْنُ [أَبِي] الدَّحْدَاحِ وَ اشْتَرَاهَا مِنْهُ وَ أَتَى ابْنَ الدَّحْدَاحِ إِلَي النَّبِيِّ ص وَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ خُذْهَا وَ اجْعَلْ لِي فِي الْجَنَّةِ الْحَدِيقَةَ - الَّتِي قُلْتَ لِهَذَا فَلَمْ يَقْبَلْهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَكَ فِي الْجَنَّةِ حَدَائِقُ وَ حَدَائِقُ فَانزِلْ فِي ذَلِكَ: فَمَا مَنَ أُعْطِيَ وَ أَتَّقِي وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ يَعْنِي ابْنَ الدَّحْدَاحِ وَ مَا يُعْنِي عَنْهُ مَا لَهُ إِذَا تَرَدَّى يَعْنِي إِذَا مَاتَ إِنَّ عَلَيْنَا لِلْهَدْيِ قَالَ عَلَيْنَا أَنْ نَبِينَ لَهُمْ فَأَنْذَرْتَكُمْ نَارًا تَلْطِي أَي تَلْهَبُ عَلَيْهِمْ لَا يَصَالُهَا إِلَّا الْأَشَقِيُّ الَّذِي كَذَبَ وَ تَوَلَّى يَعْنِي هَذَا الَّذِي بَخَلَ عَلَي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ سَجَّجْنَاهَا الْأَتَقِي الَّذِي قَالَ ابْنُ الدَّحْدَاحِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ مَا لَأَحَدٍ عِنْدَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ قَالَ: لَيْسَ لِأَحَدٍ عِنْدَ اللَّهِ يَدْعِي رَبَّهُ بِمَا فَعَلَهُ لِنَفْسِهِ وَ إِنْ جَازَاهُ فَبِفَضْلِهِ يَفْعَلُ وَ هُوَ قَوْلُهُ: إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ - وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع [وَ يَرْضَىٰ عَنْهُ] (علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۶).

علیه) نازل شده است. تقریباً همان عمل و کاری که در روایاتی به ابوالدحداح نسبت داده شده، در روایات دیگری به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده شده که حضرت آن درخت خرما را خرید و بعد به آن صاحب خانه بخشید و پروردگار جهان در عوض در بهشت برای آن حضرت حدائق و باغ‌هایی قرار داد. منتهی این روایات، روایاتی است که تفسیر البرهان، که در ذیل آیات منحصرنا نقل روایات می‌کند، و همچنین تفسیر نور الثقلین، که این تفسیر هم صرفاً روایاتی را که درباره آیات است نقل می‌کند، روایات مربوط به این آیات را که در مورد امیر المؤمنین است نقل نکرده‌اند. البته فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش روایتی را از امام سجاد (علیه السلام) آورده که در آن روایت این عمل به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده شده، همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سوگند می‌خورد که نه تنها این آیات که کل سوره در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است.^۱ همچنین علامه مجلسی در جلد «۴۱» از بحار الانوار بابی مربوط به سخاوت و جود و انفاق علی بن ابیطالب (علیه السلام) دارد. در این باب، دو روایت نقل می‌کند که از این دو روایت استفاده می‌شود سوره مبارکه "اللیل" در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) هنگامی که آن عمل را انجام داد نازل شد، و این روایات را مرحوم مجلسی هم از تفسیر فرات بن ابراهیم نقل می‌کند.^۲ از این جهت احتمال می‌رود که محدث بحرانی، صاحب تفسیر برهان و حویزی صاحب تفسیر نورالثقلین تفسیر فرات بن ابراهیم را نداشته است. اگر داشتند این روایت را در تفاسیر خود نقل می‌کردند اما این که علامه مجلسی، از تفسیر فرات بن ابراهیم این روایت را نقل کرده یعنی این کتاب در دسترس او بوده است. البته علامه مجلسی در بخش دیگری از کتاب خود به روایت اولی نیز اشاره می‌کند.^۳

۱ - قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ حَدَّثَنَا فِرَاتُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيُّ مَعْنَعًا عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ كَانَ رَجُلٌ مُوسِرٌ عَلِيَّ عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى فِي دَارٍ لَهُ [لَهُ] حَدِيقَةٌ وَ لَهُ جَارٌ لَهُ صَبِيَةٌ فَكَانَ يَتَسَاقَطُ الرُّطْبُ عَنْ النَّخْلَةِ فَيَشْدُونَ صَبِيَانَهُ يَأْكُلُونَهُ فَيَذَرُونَ [فِيَاتِي] الْمَوْسِرُ فَيُخْرِجُ الرُّطْبُ مِنْ جَوْفِ أَفْوَاهِ الصَّبِيَّةِ فَشَكَاَ الرَّجُلُ ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى فَاقْبَلَ وَحَدَّه إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ بَعْنِي حَدِيقَتَكَ هَذِهِ بِحَدِيقَةٍ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ لَهُ الْمَوْسِرُ لَا أْبِيعُكَ عَاجِلًا بِأَجْلِ فَبِكَيْ النَّبِيِّ صَلَّى وَ رَجَعَ نَحْوَ الْمَسْجِدِ فَلَقِيَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع فَقَالَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ [ص] مَا يُبْكِيكَ لَا أَبْكِيكَ اللَّهُ عَيْنِيكَ فَأَخْبَرَهُ خَيْرَ الرَّجُلِ الضَّعِيفِ وَ الْحَدِيقَةَ فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ مِنْ مَنْزِلِهِ وَ قَالَ لَهُ بَعْنِي دَارَكَ قَالَ الْمَوْسِرُ بِحَائِطِكَ الْحَسِيِّ فَصَفَّقَ [فَسَفَّقَ] عَلِيٌّ يَدَهُ وَ دَارَ إِلَى الضَّعِيفِ فَقَالَ لَهُ دَرُ إِلَى دَارِكَ فَقَدْ مَلَكَهَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ أَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ نَزَلَ جِبْرَائِيلُ [ع عَلِيَّ النَّبِيِّ صَلَّى] فَقَالَ لَهُ يَا مُحَمَّدُ أَفْرَأَ وَ اللَّيْلُ إِذَا بَغَشِيَ وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى. وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَى إِلَى آخِرِ السُّورَةِ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى فَاقْبَلَ [و قَبْلَ] بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ [وَأُمِّي] قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكَ هَذِهِ السُّورَةَ كَامِلَةً. (ابي القاسم فرات بن ابراهیم کوفی، پیشین، ص ۵۶۵-۵۶۶).

۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۱، ص ۳۷.

۳ - همان، ج ۲۲، ص ۶۰.

۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری

۳-۱. مقایسه شأن نزول‌های این سوره با یکدیگر

این که در روایات آمده آیه‌ای در شأن علی (علیه السلام) نازل شده در موارد مختلف، متفاوت است. گاهی آیه‌ای در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده که مضمون و محتوایش طوری است که در مورد شخص ایشان است و مربوط به کس دیگری نیست. مثل آیه: (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس)^۱ چون این آیه به اتفاق روایات شیعه و سنی درباره شخص علی (علیه السلام) است و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از طرف پروردگار جهان، مأموریت یافت که ایشان را به عنوان ولی امام بر جمیع مسلمین جهان تا قیامت، به مردم ابلاغ کند و حضرت را بر این موقعیت و مقام نصب کند. روایات اهل سنت هم در این مورد فراوان است. منتهی، آنها ولایت را به شکل دیگری معنی می‌کنند، ولی نمی‌توانند منکر اصل مطلب شوند که مربوط به غدیر خم است. این آیه برای شخصی غیر از امیرالمومنین ابداً صدق نمی‌کند. در آن مورد و خاص همان مورد است.^۲

ولی آیاتی نیز هست که در شأن علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده، به این معنا که حضرت عملی و کاری انجام داده که سوره‌ای یا آیاتی نازل شده، اما آیه خصوصیت ندارد و به طور عموم ذکر شده، به این معنا که ممکن است اشخاصی دیگر، به پیروی از علی (علیه السلام) امام مسلمین، آن عمل را انجام بدهند و همان طور که حضرت مصداق آن آیات یا مصداق آن سوره است، این شخص هم مصداق آن آیات یا سوره واقع شود، مثل همین سوره مورد بحث که امیرالمؤمنین بر طبق باور صحیح خود، عملی انجام داد، انفاقی کرد و وعده الهی را تصدیق نمود و این آیات به همین مناسب نازل شد. اما آیه به طور کلی نازل شده، امکان دارد اشخاص دیگر هم این عمل را در راه خدا انجام بدهند و برای خدا انفاق کنند، بخل نورزند، وعده‌های الهی را واقعا باور داشته باشند و بر اساس همان وعده‌های الهی انفاق کنند. این اشخاص هم مورد همان آیات می‌شوند و در آن تردیدی هم نیست، منتهی بحث در این است که آیا می‌توان روایاتی را که بیان می‌کند این سوره یا چند آیه از سوره درباره عمل ابوالدحداح است، با روایاتی که بیان می‌کند این سوره درباره علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) نازل شده با هم جمع کرد؟ در جواب قطعاً نمی‌توان گفت یک قسمت از این روایات، حالا روایات مربوط به

۱ - مائده / ۶۷.

۲ - سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، پیشین.

ابوالدحداح یا روایات مربوط به حضرت جعلی است و درست نیست. چون روایاتی که درباره ابوالدحداح بوده روایاتی معتبر است. حتی يك روايتش، که عبدالله بن جعفر حميري نقل کرده و به آن اشاره شد، از نظر فن حدیث روایتی صحیح و محکم است و نمی‌توان رد کرد. از این طرف روایاتی هم که فرات بن ابراهیم درباره علي بن ابيطالب (عليه السلام) نقل کرده روایاتی معتبر بوده، رد کردن آنها هم مشکل است. شاید بتوان آن دو دسته روایات را این گونه با هم جمع کرد که علي (عليه السلام) عملي انجام داد و آن عمل موجب نزول این سوره شد، ابوالدحداح هم عملي انجام داد، رسول اکرم (صلي الله عليه و آله) همین سوره و همین آیات را درباره عمل ابوالدحداح قرائت کردند و خواندند. این هم يك نحوه نزول است.

گویی همین سوره در مورد عمل ابوالدحداح نازل شده، همان طور که در مورد عمل اميرالمؤمنين (سلام الله عليه) نازل شده است. نه این که سوره دو مرتبه نازل شده است.^۱ و البته این نتیجه‌گیری‌ها در صورتی صحیح است که ما نزول این سوره و یا حداقل نزول این آیات را مدنی بدانیم. به هر حال آنچه مهم است اقتدا کردن به اميرالمؤمنين در عمل به محتوای سوره است و آیات نیز تصدیق کننده این معنی است. و این خود یک قاعده است، یعنی لازم است که از مورد نزول الغای خصوصیت شده و هدف آیه به صورت یک قاعده کلی بیان شود که بر مصادیق جدید در هر زمان تطبیق پذیر است.

باز در بیان شأن نزول این سوره در روایتی مأثور از امام باقر (عليه السلام) آمده است که فرمود: رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به مردی گذر کرد که در باغش درخت می‌کاشت پس آن حضرت نزدش ایستاد و فرمود: تو را راهنمایی نکنم بر کاشتن درختی که ریشه‌اش پا برجاتر و میوه‌هایش بهتر و پاینده‌تر است؟ عرض کرد: چرا من را راهنمایی فرما ای رسول خدا، فرمود: چون بامداد و شام کنی بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» زیرا اگر آن را بگویی به شماره هر تسبیح‌های (یعنی هر يك مرتبه) ده درخت در بهشت داری (که هر درختی از آنها يك نوع) از انواع میوه‌ها (می‌دهد) و آنها از کارهای شایسته و پاینده است. امام محمد باقر (عليه السلام) فرمود: پس آن مرد گفت: پس من شما را گواه گرفتم که این باغ من صدقه قبض شده و وقف است بر فقراي از مسلمانان که مستحق صدقه هستند، پس خدای عزوجل آیاتی از قرآن را نازل کرد: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرُهُ لِيُسْرَى)^۲

۱ - همان.

۲ - و عنه: عن محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن ابن محبوب، عن مالك بن عطية، عن ضريس الكناسي، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: «مر رسول الله (صلي الله عليه و آله) برجل يغرس غرسا في حائط له، فوقف عليه، فقال: ألا أدلك علي غرس أثبت أصلا، و أسرع إيناعا، و أطيب ثمرا و أبقي؟ قال: بلي، فدلني يا رسول الله، فقال: إذا أصبحت و أمسيت فقل:

در تاریخ آمده که، نه تنها این شخص که بسیاری از اصحاب رسول خدا (صلي الله عليه و آله) به این درس عمل کرده، دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند، و اموال خود را برای رضای خدا انفاق می‌کردند. رسول خدا (صلي الله عليه و آله) بدین‌گونه آنان را تربیت کرد تا بر بخل و حرص خود پیروز شدند.^۱

از دیگر نکات مورد اشاره این روایت، گفتن ذکر «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» در سر وقت طلوع فجر ثانی است و این کنایه از آن است که گفتن این تسبیحات در آن نشأه، درختان بهشت خواهند شد، و این تسبیحات از باقیات صالحات است. نتیجه آن که هر کس از مال خود نفقه کرد و جزای آن را تصدیق نمود، پس به زودی خدا وی را برای ورود به یک طریق نیکو آسانی می‌دهد، که سبب آسانی و راحتی است، یعنی عملی که او را به بهشت رساند.^۲

البته آن چه در روایت آمده مصداقی از آن اعمال صالح است که شخص را روانه بهشت می‌کند. و شخص ذکر شده هم خود مصداقی از آن مفهوم کلی آیه است و آیات عام می‌تواند عموم مکلفین را در هر عصر و زمان در برگیرد. لذا با وجودی که این آیات درباره شخص خاصی نازل شده اما معنای عام دارد، البته اصل و مصداق اتم کسی که عطا و تصدق نموده و شیوه‌اش بر پرهیزکاری بوده امیرالمومنین علی (علیه السلام) است.

این‌ها روایاتی بود که از طرق شیعه ذیل برخی آیات این سوره وارد شده است.

اما در برخی کتب روایی اهل سنت از جمله تفسیر الدر المنثور، سیوطی روایتی نزدیک به روایت قبلی و مفصل‌تر از آن را از ابن عباس نقل و سند آن را ضعیف بیان می‌کند.^۳

مطابق این روایت را مرحوم "طبرسی" در مجمع البیان آورده است.^۴

سبحان الله، و الحمد لله، و لا إله إلا الله، و الله أكبر. فإن لك إن قلته بكل كلمة تسبيح عشر شجرات في الجنة من أنواع الفاكهة، و هن [من] الباقيات الصالحات. قال: فقال الرجل: إني أشهدك يا رسول الله أن حاطي هذا صدقة مقبوضة علي فقراء المسلمين أهل الصدقة، فأنزل الله عز و جل آيات من القرآن: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى * فَسَنِيَرَهُ لِلْيُسْرَى». (ابن الحسن علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۵- سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۹ - محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، پیشین، ج ۴، ص ۲۶۸).

۱ - سید محمد تقی مدرس، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۵۱.

۲ - محمد بن حسین شیخ بهایی، علی بن طیفور بسطامی، منهاج النجاح في ترجمة مفتاح الفلاح، تهران، انتشارات حکمت ۱۳۸۴ه، ص ۲۱.

۳ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۷.

۴ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

۲-۲. فرق انسان و حق تعالی در سوگند خوردن

در کتاب کافی از قمی از ابراهیم از ابن عمیر از محمد بن مسلم روایت نموده که سؤال نمودم از امام ابی جعفر (علیه السلام) از آیه (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى... وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى) و نظایر آنها، امام فرمود: پروردگار می تواند به هر يك از مخلوقات خود که می خواهد سوگند یاد کند، ولی اهل ایمان باید تنها به خدا سوگند یاد نمایند.^۱

نظیر این روایت را ابن بابویه در کتاب فقیه از علی بن مهزیار از امام جواد (علیه السلام) و دیگران نیز روایت نموده اند.^۲

۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱» با روایات تفسیری ذیل آن

در این روایت منظور سؤال کننده این بوده، آیا این که خداوند - عز و جل - در کتاب خود به نام مخلوقاتش از جمله به نام شب و روز و... سوگند می خورد برای ما سرمشق است؟

حضرت پاسخ می دهند برای انسان سوگند به غیر خدا جایز نیست. اما خدا چون صاحب اختیار است، برای او سوگند به هر یک از مخلوقات جایز است. البته در برخی کتب فقهی آمده که بر این نوع سوگندها (سوگند به غیر خدا) کفاره بار نمی شود و به این دست روایات استشهاد می کنند.

«در این جا سؤالی مطرح می شود و آن این که چرا بر مردمان روا نیست که به آفریده های خدا سوگند یاد کنند، در صورتی که خدا به آنچه آفریده است قسم می خورد، در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده

۱ - محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد، عن محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي جعفر (عليه السلام): قول الله عز و جل: وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى و ما أشبه ذلك؟ فقال: «إن لله عز و جل أن يقسم من خلقه بما شاء، و ليس لخلقه أن يقسموا إلا به». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۶ - احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی، النوادر (للأشعري)، تحقیق مدرسۀ امام مهدی (علیه السلام)، قم، انتشارات مدرسۀ امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه)، ۱۴۰۸ق، ص ۵۲ - محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، پیشین، ج ۷، ص ۴۴۹ - همان، ج ۱۴، ص ۷۴۸ - محسن فیض کاشانی، الوافی، اصفهان، انتشارات کتابخانه امام علی (علیه السلام)، ۱۴۰۶ق، ج ۱۱، ص ۵۷۱ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۴ق، ج ۲۴، ص ۳۳۰ - آقا حسین بروجردي، جامع احادیث شیعه، تحقیق جمعی از محققان، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، ۱۳۸۶ه، ج ۲۴، ص ۷۴۴).

۲ - ابن بابویه فی (الفقیه): یاسناده، عن علي بن مهزيار، قال: قلت لأبي جعفر الثاني (عليه السلام): قول الله عز و جل: وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى* وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، و قوله عز و جل: وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى « من لا يحضره الفقيه »، و ما أشبه ذلك؟ فقال: «إن لله عز و جل أن يقسم من خلقه بما شاء، و ليس لخلقه أن يقسموا إلا به عز و جل». (محمد تقی بن مسعود علی مجلسی، روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه، تحقیق حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهاردی، قم، انتشارات مؤسسۀ فرهنگی اسلامی کوشانبور، ۱۴۰۶ق، ج ۸، ص ۲۸ - محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، قم، انتشارات مؤسسۀ آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۹ق، ج ۲۳، ص ۲۵۹ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۸ - ۴۹۹).

است: «خدای عزوجل می‌تواند به هر چه از آفریده‌هایش که بخواهد قسم یاد کند، و بندگانش را نرسد که جز به او قسم یاد کنند». در این معنی روایات فراوان دیگر نیز آمده است.

جواب: هنگامی که به چیزی سوگند یاد می‌کنیم، ارزشی ذاتی به آن می‌بخشیم که بیم آن می‌رود که به حالتی از تقدیس منافی با صفای یکتاپرستی و پاکیزگی آن مبدل شود، در صورتی که چون پروردگار ما به چیزی سوگند یاد کند، به آن ارزشی می‌دهد و ما را متوجه اهمیت آن می‌سازد، و چنین است در آغاز این سوره که قسم به برآمدن خورشید و زیاد شدن ارتفاع آن در آسمان و بازگشت آدمی به کار و تلاش و رنج و فعالیت است.^۱

۲-۲-۳. شب ظلمانی و روز روحانی

جابر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده که ایشان درباره آیه (وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى) فرمود: دولت ابلیس تا روز قیامت است که آن روز قیام قائم است. (وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى) و آن روز درخشان حضرت قائم است، وقتی قیام کند.^۲

در تفسیر قمی در ذیل آیه (وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى) آمده که امام درباره معنایش فرمود: سوگند به شب وقتی که روز را می‌پوشاند.^۳

در روایتی هم علی بن ابراهیم به اسناد خود از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که مراد از (وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى) در این مقام، ثانی (دومی) است که دولت و خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را پوشانید و حضرت در دولت آنها صبر پیشه کند تا دولتشان سپری شود. و مراد از (وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى) قائم آل محمد (صلوات الله علیه و آله) است که چون از پرده غیبت کبری برآمده، قیام کند، دولتش بر دولت باطل چیره شود و قرآن درباره او مثالهایی برای مردم زده و با این سخن، رسول خدا (صلي الله عليه و آله) و ما را خطاب کرده است، پس هیچ کس جز ما آن را نمی‌داند.^۴

۱ - سید محمد تقی مدرس، ج ۱۸، ص ۱۶۸.

۲ - شرف الدین النجفی: فی معنی السوره، قال: جاء مرفوعا، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن یزید، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى، قال: «دولة إبليس لعنه الله إلي يوم القيامة، و هو يوم قيام القائم (عليه السلام) وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى، و هو القائم (عليه السلام) إذا قام... (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸).

۳ - ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۵.

۴ - ثم قال علی بن ابراهیم: أخبرنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن محمد بن مسلم، قال: سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله عز و جل: وَ اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى، قال: «الليل في هذا الموضع الثاني، يغشي أمير المؤمنين (عليه السلام) في دولته التي جرت له عليه، و أمير المؤمنين (عليه السلام) يصبر في دولتهم حتي تنقضي». قال: وَ النَّهَارُ إِذَا تَجَلَّى، قال: «النهار هو القائم (عليه السلام) منا أهل البيت، إذا قام غلبت دولته دولة الباطل، و القرآن ضرب فيه

۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱-۲» با روایات تفسیری ذیل آن

در جمع بندی این دسته روایات می‌توان گفت: در بخشی از یک روایت طولانی، امام صادق (علیه السلام) مصداق "لیل" را دولت شیطان و امام باقر (علیه السلام) به دومی از خلفا تفسیر فرموده که ولایت حضرت علی (علیه السلام) را در دولت خود فرو می‌پوشاند. و هر دو بزرگوار مصداق روز را حضرت قائم (عج) معرفی کرده‌اند، که چون قیام نماید دولت ایشان بر دولت باطل چیره می‌شود. از مقایسه این دسته روایات با آیات مربوط به لیل و نهار به نظر می‌رسد در آیات به شب و روزی که برای عوالم جسمانی است سوگند یاد شده، در حالی که در روایات به شب و روزی که مربوط به عوالم روحانی است اشاره شده و این‌ها با هم قابل جمع است. با توجه به وصفی که برای "لیل" و "نهار" در آیه آمده، یعنی "یعشی - تجلی" این اوصاف وجه مشترک آیات و روایات است، که به ظلمت یکی و نورانیت دیگری اشاره دارد.

توضیح مطلب آن است که همانگونه که ویژگی شب پوشاندن روز و ایجاد تاریکی است و ویژگی روز بخشیدن روشنایی است، شاخص‌ترین ویژگی حکومتی که در رأس آن شیطان است مثل حکومت خلفای سه-گانه، پوشاندن حق به باطل است. این یعنی باطل را در لباس حق پوشاندن، که عین ظلمت و تاریکی است. اما شاخص‌ترین ویژگی حکومتی که در رأس آن خدا است، مثل حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور حق است که باعث می‌شود باطل بی رنگ شود و منظور از باطل هر چیزی است که رنگ غیر خدایی دارد، مثل شرک، کفر، نفاق، دورویی و...

لذا روایات می‌خواهند به حضرت مهدی (علیه السلام) اشاره کنند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می‌گیرد و آیین حق در همه جا نفوذ می‌کند و نا امنی و خوف و جنگ از صفحه زمین برچیده می‌شود و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می‌یابد.

نتیجه آنکه خورشید ولایت که در زمان دومی از خلفا پوشیده شد، در زمان حضرت مهدی (عج) الله تعالی فرجه) از پشت ابرهای ظلمانی بیرون آمده، عالم را به نور خود ضیاء و جلا می‌بخشد و دولت خلفای جور و ظلم را نابود می‌گرداند.

الأمثال للناس، و خاطب نبیه به و نحن، فلیس یعلمه غیرنا». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۶ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۸ - محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق حسین درگاهی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ج ۱۴، ص ۳۰۴ - ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۵ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۶ - ۱۴۴۹ (در برخی روایات "یعشی" و در برخی "غشی" آمده است).

بدون شك حكومت ایشان مصداق کامل این آیه است. ولی با این حال، مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود.

۴-۲-۲. سختی و آسانی در گرو پذیرش یا تکذیب ولایت امیر المؤمنین و ائمه (علیهم السلام)

ابو بصیر از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده که آیه (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى) یعنی خمس (وَأَتَّقَى) بپرهیزد از حکومت و دوستی با طاغوتان (وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى) تصدیق ولایت کند (فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى) یعنی هر کار خوبی را که تصمیم بگیرد برایش فراهم می‌کنیم: (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ) یعنی بخل در خمس بورد (وَأَسْتَعْنَى) یعنی خود رأی باشد و به اولیاء خدا مراجعه نکند (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) تکذیب ولایت کند (فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْعُسْرَى) چنین کسی هر کار بدی را که تصمیم بگیرد برایش آماده می‌کنیم.^۱

در حدیثی مرفوع جابر از حضرت نقل کرده که ایشان درباره آیه (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى) فرمود: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى) هر کس در مورد خود حق را رعایت کند و از باطل بپرهیزد (فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى) او را بهشتی خواهم نمود. (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَعْنَى) و هر که در باره خود از حق مضایقه کند و به باطل گراید (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) و ولایت علی بن ابی طالب و ائمه (علیهم السلام) را تکذیب کند (فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْعُسْرَى) او را به جانب جهنم می‌بریم.^۲

در جای دیگری کلینی از علی بن ابراهیم، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از مهران بن محمد، از سعد بن طریف، از امام محمد باقر (علیه السلام) روایت کرده که ایشان فرمود: (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى) یعنی خداوند در ازای یکی، ده تا صد هزار، و حتی از این بیشتر عطا می‌کند (فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى) پس هیچ امر نیکی را نمی‌خواهد جز آن که خداوند آن را پیش پایش می‌گذارد. (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَعْنَى) و اما کسی که بخل نماید به آنچه عطا فرموده خدا او را (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى) که خداوند در ازای یکی، ده تا صد هزار، و حتی

۱ - و روی أحمد بن القاسم عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أيمن بن محرز، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: «فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى الخمس، وَاتَّقَى، وَوَلَاة الطواغيت وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى بِالْوَلَاةِ فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى فَلَا يَرِيدُ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ إِلَّا يَسَّرُ لَهُ وَوَلَاةً مِنَ الْبَخْلِ بِالْخَمْسِ وَاسْتَعْنَى بِرَأْيِهِ عَنِ الْوَلِيَاءِ اللَّهُ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى بِالْوَلَاةِ فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْعُسْرَى فَلَا يَرِيدُ شَيْئًا مِنَ الشَّرِّ إِلَّا تَيْسَّرُ لَهُ». . . (علي استر آبادي، پیشین، ص ۷۸۲- سید هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۰ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسي، پیشین، ج ۲۴، ص ۴۶).

۲ - شرف الدين النجفي: في معني السورة، قال: جاء مرفوعا، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، قال: «دولة إبليس لعنه الله إلي يوم القيامة، و هو يوم قيام القائم (عليه السلام) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى، وَ هو القائم (عليه السلام) إِذَا قَام، وَ قَوْلُهُ: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى أَعْطَى نَفْسَهُ الْحَقَّ، وَ اتَّقَى الْبَاطِلَ فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى، أَي الْجَنَّةَ وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى يَعْنِي نَفْسَهُ عَنِ الْحَقِّ، وَ اسْتَعْنَى بِالْبَاطِلِ عَنِ الْحَقِّ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى بِوَلَاةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ (عليهم السلام) مِنْ بَعْدِهِ فَسَنِّيئِرُهُ لِّلْعُسْرَى، يَعْنِي النَّارَ. (سید هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸).

از این بیشتر عطا می‌کند. (فَسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرِي) هیچ امر بدی را نمی‌خواهد جز آن که خداوند آن را پیش پایش می‌گذارد. (وَمَا يُعْطِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى) به خدا سوگند که او در چاه و یا از کوه و دیوار سقوط نمی‌کند، بلکه در آتش دوزخ سقوط می‌کند.^۱

در روایتی امام صادق (علیه السلام) آیه (وَصَدَقَ بِالْحُسْنِي) را به تصدیق ولایت، (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنِي) را به تکذیب ولایت معنی کرده‌اند.^۲

علامه مجلسی در توضیح روایت آورده، شاید بنابر تفسیر امام (علیه السلام) منظور عقیده نیکو است. بیشتر مفسرین به وسیله و ثواب تفسیر نموده‌اند.^۳

۴-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۱-۵» با روایات تفسیری ذیل آن

در آیه واژه "أعطى" هر گونه پرداخت واجب و مستحب را در بر می‌گیرد. لذا مطلق است و برعموم عطا و بخشش حمل می‌شود. اما در برخی تفاسیر روایی شیعه به یکی از موارد "أعطى" یعنی پرداخت خمس اشاره کرده است. در حدیث آمده که هر کس خمس آل محمد (صلی الله علیه و آله) را به آنها عطا کند و از ولایت خلفای ثلاثه پرهیز نماید و ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) را تصدیق کند اراده نکند خیری را مگر آنکه خداوند برای او مهیا سازد و فراهم آورد و کسی که بخل ورزد در دادن خمس آل محمد (علیهم السلام) در واقع خود را به واسطه عمل نمودن به رأی شخصیش، بی‌نیاز از ائمه و اولیاء خدا می‌داند و چون ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) را تکذیب کند اراده نکند چیزی از شر را مگر آن که برای او فراهم و آماده گردد.

۱ - محمد بن یعقوب: عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن مهران بن محمد، عن سعد بن طريف، عن أبي جعفر (عليه السلام)، في قول الله عز وجل: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى * وَصَدَقَ بِالْحُسْنِي: «بأن الله تعالى يعطي بالواحدة عشرة إلى مائة ألف فما زاد فسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرِي قال: لا يريد شيئاً من الخير، إلا يسره الله له و أما مَنْ بَخِلَ وَاسْتَعْنَى قال: بخل بما آتاه الله عز وجل و كَذَّبَ بِالْحُسْنِي بأن [الله] يعطي بالواحدة عشرة إلى مائة ألف فما زاد فسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرِي قال: لا يريد شيئاً من الشر إلا يسره له و مَا يُعْطِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى، قال: أما و الله ما هو تردى في بئر، و لا من جبل، و لا من حائط، و لكن تردى في نار جهنم». (همان - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۲).

۲ - و عنه، قال: أخبرنا أحمد بن إدريس، قال: حدثنا أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن الحضيف، عن خالد بن يزيد، عن عبد الأعلى، عن أبي الخطاب، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى * وَ صَدَقَ بِالْحُسْنِي، قال: «بالولاية» فسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرِي * وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى * وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنِي، قال: «بالولاية» فسَنِّيْسِرُهُ لِلْعُسْرِي. (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸ - ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۶).

۳ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۴، ص ۴۴.

دلیلش هم این است که هر کس ولایت ایشان را تصدیق کند یعنی حق را پذیرفته و طبق امر امام عمل می‌کند، از جمله پرداخت خمس که حق امام است. زیرا عمل به طاعات و ترک محرّمات جزء معنی ولایت است و ائمه به آنها دعوت می‌کنند و ولایت حقیقی بدون طاعت و ترک حرام محقق نمی‌شود. صریح آیات هم این مطلب را تأیید می‌نمایند که انسان اتقی کسی است که زکات مال خود را بپردازد، چنین کسی از آتش دوزخ نجات خواهد یافت.

روایات دیگری باز در تفاسیر شیعه در تفسیر این آیات به دست ما رسیده است. مثلاً در چند روایت این-گونه مطلب را بیان می‌کند: (فاما من اعطي) یعنی اعطی نفسه الحق، یعنی اعطا کرده نفس خودش را حق را. چون اعطا در اصطلاح دو مفعولی است، وقتی که مفعولش ذکر بشود، دو مفعول می‌گیرد. مثلاً می‌گوییم: اعطی حسن حسینا ثوباً، حسن اینجا فاعل است، یعنی اعطا کرد حسن، حسین را لباسی. حالا اینجا آمده است "اعطی نفسه الحق"، یعنی آن کس که اعطا کند نفس خودش را حق را. به چه معنا اعطا کند نفسش را حق را؟ یعنی در مواجهه با حق، پذیرای حق است، ابایی ندارد که زیر بار حق نرود و حق را نپذیرد. نفسش را به گونه‌ای آماده کرده که در هر کجا در هر مورد با حق مواجه شد، حق را می‌پذیرد. این گونه نیست که پذیرش حق برایش دشوار شود.

در ادامه روایت آمده "واتقی" یعنی: بپرهیزد از حکومت و دوستی با طاغوتان، چنین شخصی از باطل پرهیز دارد و ابداً پیرامون باطل نمی‌گردد.

(و صدق بالحسني) این حسنی بنا به روایاتی که عرض شد یا این وعده الهی است که به جای یک درهم انفاق، یا یک چیز جزئی در راه خدا دادن، خدا این همه عوض می‌دهد، صد هزار برابر، یک میلیون برابر، چند میلیون برابر، برخی آیات قرآن هم این مطلب را تأیید می‌کند. مثلاً در قرآن آمده یک درهم را که شما انفاق می‌کنید، مثل یک دانه است که در زمین بیفشانیم که هفت سنبل بیرون می‌آورد.^۱ یا در روایت است که گاهی پروردگار جهان به عوض یک انفاق، چندین برابر، عوض می‌دهد. مهم این است که مورد انفاق چیست و نیت آن کسی که انفاق می‌کند چگونه است. اینها در اشخاص متفاوت است.^۲

یک انفاق حداقل ده برابر عوض دارد. حداقل آن ده برابر است که در این شبهه‌ای نیست. حالا از ده برابر بیشتر، عمده مطلب باور داشتن این حقیقت است. مهم این است که انسانی که انفاق می‌کند باید درست انفاق

۱ - بقره/ ۲۶۱.

۲ - سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، پیشین.

کند. آیه و روایات به انسان توجه می‌دهد که مبدا این انفاقی که می‌کند از روی خودپسندي و غرور باشد یا بخواهد فخر و مباهات کند. پرهیز کند که مبدا این انفاق به آن شخص انفاق شونده اذیتی برساند یا آبرویش را بریزد. مبدا به انفاق شونده منت گذاشته شود. پس آنچه در روایات آمده، به عنوان مثل ذکر شده است. عجیب هم نیست، چون این انفاق بر اساس باور و تصدیق وعده الهی بوده است. به اجر و پاداش الهی ایمان داشته و این‌گونه انفاق کرده است.^۱

برخی روایات، "حسنی" را به ولایت علی بن ابیطالب و اولاد معصومینش (علیهم السّلام) تعبیر کرده‌اند، یعنی ولایت ایشان را پذیرفته و معتقد است که ایشان سرپرست مسلمانان و پیشوایان مسلمانان‌اند. و موضوع ولایت و سرپرستی جامعه مسلمین را به حق از آن علی و اولاد معصوم ایشان می‌داند. برای چنین شخصی (فسنیسه لیسری) بهشت و مسیر بهشت را آسان می‌کنند.

توضیح مطلب این است که خداوند راحتی را در آخرت قرار داده است و وسعت زندگی و راحتی برای انسان جز از طریق ولایت و طریق آخرت نیست. بهشت جای یسر و سهولت و آسانی است و پروردگار جهان راه را برای این‌گونه اشخاص به سوی بهشت و سعادت آسان می‌کند و به آنها توفیق می‌دهد که تا لحظه آخر به آن راه بروند.^۲

در اصول کافی روایتی آمده که «هر که از ولایت گردانیده شد، از بهشت گردانیده شده است».^۳ علت این امر هم روشن است، ولایت ائمه به انجام واجبات و ترک محرمات دعوت می‌کند و ولایت حقیقی بدون آن محقق نمی‌شود. عمل به طاعات و ترک محرمات هم یعنی ورود به بهشت، البته برای ولایت درجاتی است، همچنان که بهشت را درجاتی است، پس هر درجه از قبول ولایت موجب رسیدن به درجه‌ای از بهشت می‌گردد.

در مقابل کسی است که درباره خود از حق مضایقه می‌کند و به باطل گرایش دارد و (کذب بالحسنی) یعنی کسی که این وعده بزرگ الهی را تکذیب می‌کند، که به جای یک درهم انفاق، خدا بیشتر به او عوض می‌دهد، این وعده را تکذیب کند و یا منکر ولایت علی بن ابی طالب و ائمه (علیهم السّلام) است، به این معنی که نفسش به گونه‌ای است که وقتی با حق مواجه شد، حق را نمی‌پذیرد. این گونه خودش را تربیت کرده که از

۱ - همان.

۲ - همان.

۳ - محمد علی اردکانی و محمد بن یعقوب کلینی، تحفة الأولیاء، قم، انتشارات دار الحدیث، ج ۲، ص ۴۴۳.

پذیرش حق دوری می‌کند و از این که حق را قبول کند بخل می‌ورزد و خود را بی‌نیاز می‌بیند. با چه چیزی خود را بی‌نیاز می‌بیند؟ با دولت باطل و ولایت باطل. کسانی که به ناحق و به باطل، حکومت اسلامی را به دست گرفتند و خود را والی و حاکم مسلمین معرفی کردند و گفتند: ما سرپرست مسلمانانیم، اینها چه کسانی هستند؟ کسانی که در برابر اهل بیت حکومت را به دست گرفتند و اهل بیت معصومین و پیشوایان معصوم را از حکومت و ولایت و سرپرستی مسلمین بر کنار کردند که در تاریخ معروف است. این شخص خود را مستغنی کرده و خود را با دولت باطل بی‌نیاز می‌بیند. ولایت حق را هم تکذیب کرده است. قهرا چنین کسی ولایت اهل بیت را تکذیب می‌کند چون آن را باور نکرده است.^۱

(فسنيسره للعسري) براي اينها هم راه را مي‌گشاييم و رفتن به سوي عسر را آسان مي‌کنيم، يعني رفتن به سوي دوزخ، که دشوارترين جا و سخت‌ترين مسکن است و عذاب‌هاي سخت و دشواري در جهنم در انتظار آنهاست. اينها را به آن سو مي‌بريم و برايشان کار را آماده مي‌کنيم. اينها هم به آساني به آن راه مي‌روند و به دوزخ مي‌پيوندند.^۲ و تنگي عيش و رنج آن جز از دنيا نيست که آن نمونه جهنم است و خستگي و تنگي در آن جا است و هر کس توجه به دنيا کند باب راحتی را بر خودش مي‌بندد و باب تنگي و خستگي را باز مي‌کند و در تنگي مي‌افتد. و هر کس که ولایت علي (عليه السلام) را دارد، طريق راحتی را بر خودش هموار کرده است. پس اگر در اين راه وارد شود، در وسعت و راحتی داخل شده است. نتيجه اين است که خداوند مشقت‌هايي را که براي اين شخص پيش مي‌آيد آسان مي‌سازد.^۳

۵-۲. جزا در گرو عمل

در دو صحيح و در ترمذي از علي (عليه السلام) آمده است که فرمود: روزي رسول خدا (صلي الله عليه و آله) بر سر جنازه‌ای حاضر شد و چوبي در دست داشت و به طريق تفکر آن را بر زمين مي‌زد. بعد از آن فرمود: هيچ کس نيست مگر آن که او را جايي در بهشت و جايي در جهنم است. مردی گفت: يا رسول الله پس ما ترك عمل کنيم. فرمود: نه، کار کنيد زيرا هر کسی آنچه را که برای آن ساخته شده به دست خواهد آورد. سپس اين

۱ - سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، پیشین.

۲ - همان.

۳ - حشمت الله ریاضی و رضا خانی، ترجمه بیان السعاده، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۷۲ه، ج ۹، ص ۲۸۹.

آیات را خواند: (فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَىٰ وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَىٰ)^۱

این روایت را مجلسی در بحار/الانوار آورده است.^۲ اینها روایاتی بود که در تفاسیر مأثور شیعه ذیل این آیات از معصومین نقل شده است. سیوطی هم در کتابش نزدیک به مضمون حدیث قبلی را از جابر بن عبد الله و ابی عبدالله سلمی آورده است.^۳

۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۰-۵» با روایات تفسیری ذیل آن

از این حدیث و احادیثی از این دست چه می‌فهمیم؟ آیا جبر است یا مسئولیت؟ آیات در ابتدا ما را به بخشندگی و انفاق تشویق می‌کند، ولی پایان کار را به فرمان خدا وابسته کرده است. عبارت مشترک و کلیدی این احادیث عبارت "اعملوا فکل میسر لما خلق له" است. در کتاب ترجمه مفردات در توضیح این جمله آمده: یعنی هر کسی بر نهاد و فطرتی که برایش خلق شده رام و نرم است.

البته سرشت و طبیعت یکی از عوامل و انگیزه کارها است و سایر انگیزه‌ها و تحولات فعل در کار انسانها عبارتند از: سرشت - توارث - علم و تجربه، عامل تربیت و محیط - احساسات و عواطف - عقل و خرد (خواه اکتسابی یا ذاتی) عقیده‌ها و ایمان که نقشی بسیار قوی در رشد افراد و جامعه دارد و اساسش همان فطرت

۱ - و أخرج أحمد و عبد بن حمید و البخاری و مسلم و أبو داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجة و ابن مردويه و ابن جریر عن علي بن أبي طالب قال كنا مع رسول الله صلي الله عليه و سلم في جنازة فقال ما منكم من أحد الا و قد كتب مقعده من الجنة و مقعده من النار فقالوا يا رسول الله أفلا تتكل قال اعملوا فكل میسر لما خلق له أما من كان من أهل السعادة فييسر لعمل أهل السعادة و أما من كان من أهل الشقاء فييسر لعمل أهل الشقاء ثم قرأ فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَىٰ إِلَى قَوْلِهِ لِلْعُسْرَىٰ. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۹ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۱).

۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۶۴، ص ۱۱۹.

۳ - و أخرج أحمد و مسلم و ابن حبان و الطبرانی و ابن مردويه عن جابر بن عبد الله ان سراقه بن مالك قال يا رسول الله أفي أي شي نعمل أفي شي ثبتت فيه المقادير و جرت فيه الأقالام أم في شي نستقبل فيه العمل قال بل في شي ثبتت فيه المقادير و جرت فيه الأقالام قال سراقه ففيم العمل اذن يا رسول الله قال اعملوا فكل میسر لما خلق له و قرأ رسول الله (صلي الله عليه و آله) هذه الآية فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَ اتَّقَىٰ إِلَى قَوْلِهِ فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَىٰ.

و أخرج ابن جریر عن أبي عبد الرحمن السلمي قال لما نزلت هذه الآية إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ قال رجل يا رسول الله ففيم العمل أفي شي نستأنفه أم في شي قد فرغ فقال رسول الله صلي الله عليه و سلم اعملوا فكل میسر نیسره لِلْيُسْرَىٰ و نیسره لِلْعُسْرَىٰ. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۹).

خداجویی و کمال‌یابی است.^۱ به تعبیر دیگر «هر کس را آن چه میسر است انجام می‌دهد، انسان عاقل چون اختیار کار خیری کند آن کار را خداوند سبحان بر وی آسان گرداند، و چون اختیار شری کند خدای تعالی وی را با خود گذارد».^۲ «لذا از آن جا که اهل خیر برای عمل خیر آماده هستند از این رو شایسته آنند که ساحت کبریایی آنان را تقدیر فرماید و زندگی گوارا و خوشنامی در اجتماعات این جهان و در عوالم دیگر به آنان عنایت فرماید. هم‌چنان که اهل کفر و شرک جز به کارهای زیان‌دار علاقه ندارد از این رو ظلم و ستم که در جوامع بشری رخ می‌دهد از این قبیل مردم به وقوع خواهد پیوست که از هر فضیلت بی‌بهره‌اند و جز خودخواهی و سلطه بر عموم و اعمال قدرت و نفوذ بر مردم مرامی در زندگی ندارند».^۳

این یعنی ما نیستیم که سعادت و شقاوت را مقرر می‌داریم، بلکه خداوند سبحان است، ولی با اعمال ما و با آنچه خود برمی‌گزینیم. خود او فرموده: (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ) ^۴ یا (وَإِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى) که در آن سعی را به انسان نسبت داده است. هم خدا و هم رسولان او اندیشه جبر را رد کرده‌اند و این روایت هم تأیید سخن آنان است. پس این که در حدیث آمده هر کسی آنچه را که برای آن ساخته شده به دست خواهد آورد، این یعنی اگر انسانی راه خیر را انتخاب کرد خداوند سبحان انجام آن را برای او آسان می‌گرداند و اگر راه شری را اختیار کرد او را به حال خودش رها می‌کند. در نتیجه پیمودن راه کمال برای آنها مشکل و حرکت به سمت هلاکت و تباهی آسان می‌شود. آثاری که هر یک از این دو انتخاب به دنبال دارد نتیجه اعمال انسان است که البته این هم وابسته به فرمان خدا بوده و این همان چیزی است که این دسته روایات در مقام بیان آن است.

۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱۲- ۲۱»

اشاره

ذیل آیات دوازدهم تا بیست و یکم «۹» روایت نقل شده که در همه آنها به آیات خاصی اشاره شده است. ذیل آیه دوازدهم: «۲» روایت است که «هدی» در یک روایت حضرت علی (علیه السلام) آمده و روایت دیگر هدایت را فعل خدا به شمار می‌آورد. ذیل آیه چهاردهم، پانزدهم و شانزدهم: «۵» روایت است که روایتی

۱ - سید غلامرضا خسروی حسینی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۵-۳۴۶.

۲ - محمد بن سلامه قضاعی، شرح فارسی شهاب الأخبار، تهران، مرکز انتشارات علمی - فرهنگی، ۱۳۶۱ه، ص ۳۱۵.

۳ - محمد بن یعقوب کلینی، محمد حسینی همدانی نجفی، درخشان پرتوی از اصول کافی، قم، چاپخانه علمیه قم، ۱۳۶۳ه، ج ۳، ص ۲۹.

۴ - مدثر / ۳۸.

"اشقی" را دشمن آل محمد معرفی کرده و روایت دیگر شخص مشرک در روایت سوم هم آمده منظور کسی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درباره حضرت علی (علیه السلام) دروغ گو خواند، روایت چهارم می-گوید: شقی ترین انسانها کسی است که طاعتی را برای خدا انجام نمی دهد و معصیتی را برای خدا ترک نمی کند. روایت آخر هم ظهور آتش را زمان ظهور حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) می داند که اشقیاء به جزای عمل خود می رسند. ذیل آیه هفدهم: «۲» روایت است که یکی "اتقی" را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دیگری به حضرت علی (علیه السلام) تفسیر می کند.

۱-۳-۲. هدایت موهبتی است یا اکتسابی

از حمیری حکایت شده که از احمد بن محمد، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از ابی الحسن رضا (علیه السلام) روایت کرده که راوی گفت: از آن جناب از معنای آیه (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى) پرسیدم، فرمود: آری خدا است، هر که را بخواهد هدایت و هر که را بخواهد گمراه می کند. عرضه داشتم: خدا امورت را اصلاح کند، جمعی از یاران ما پنداشته اند که معرفت اکتسابی است، هر کس فکر خود را درست به کار بیندازد به معرفت می رسد. امام این سخن را نادرست دانست و فرمود: اینها اگر درست می گویند چرا این خیر را برای خود کسب نمی کنند؟ نه، چنین نیست که هر کس بخواهد و به هر مقدار که بخواهد بتواند معرفت کسب کند، هیچ احدی از مردم را نمی بینی مگر آنکه از جهاتی از بعضی دیگر بهتر است، و آن بعض از جهاتی دیگر از او بهترند، نمونه اش بنی هاشمند که موضعشان موضعی است که می دانی، قرابتشان با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حدی است که می دانی، و همه می دانیم که آنان سزاوارترند به خلافت از شما، مع ذلك از آن محرومند، گمان می کنی آل محمد (علیهم السلام) به فکر خود نبودند؟ و آیا می توانی بگویی که شما راه و رسم زندگی را می دانید و ایشان نمی دانند. آنگاه فرمود: ابو جعفر (علیه السلام) می فرمود: اگر برای همه مردم مقدور بود همه ما را دوست می داشتند.^۱

۱ - و عنه: عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي الحسن الرضا (عليه السلام)، قال: قلت: قول الله تبارك و تعالی: إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى؟ قال: «إِنَّ الله يهدي من يشاء، و يضل من يشاء». فقلت له: أصلحك الله، إن قوما من أصحابنا يزعمون أن المعرفة مكتسبة، و إنهم إن ينظروا من وجه النظر أدركوا؟ فأنكر ذلك، فقال: «ما لهؤلاء القوم لا يكتسبون الخير لأنفسهم، ليس أحد من الناس إلا و يجب أن يكون خيرا ممن هو خير منه، هؤلاء بنو هاشم موضعهم موضعهم، و قرابتهم قرابتهم، و هم أحق بهذا الأمر منكم، أفترى أنهم لا ينظرون لأنفسهم، و قد عرفتم و لم يعرفوا! قال أبو جعفر (عليه السلام): لو استطاع الناس لأحبونا». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۲).

۶-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۲» با روایات تفسیری ذیل آن

علامه در توضیح روایت می‌فرماید: اما هدایت - که در اینجا منظور از آن رساندن به هدف است - تنها کار خدای سبحان است، برای اینکه این هدایت از شوون ربوبیت است. و اما گمراه کردن، منظور از آن گمراهی به عنوان مجازات است، نه گمراه کردن ابتدایی، که چنین اضلالی به خدای تعالی نسبت داده نمی‌شود، پس هر جا اضلال به جناب او منسوب می‌شود در حقیقت معنایش امساک از نازل کردن رحمت و هدایت نکردن است، نه گمراه کردن، و چون هدایت کار او است امساک از آن هم منسوب به او است.^۱ ضمن این که در نص به ضرورت داشتن سعی و تلاش تصریح شده، و اگر همه چیز از پیش تمام شده است، دیگر تلاش و کوشش چه مفهومی دارد.

۲-۳-۲. دنیا و آخرت از آن محمد و آل محمد (علیهم السلام)

در احادیث مختلفی با اسناد متفاوت از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرت علی (علیه السلام) از برای هدایت است و همانا آخرت و دنیا از آن او و خلقت آنها برای محمد و آل محمد (علیهم السلام) است. در جایی هم آمده که (وَإِنَّا عَلَيْنَا لِلْهُدَىٰ) یعنی علی همان هدایت است (وَإِنَّا لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ * فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى) فرمود: منظور حضرت قائم است که وقتی با خشم قیام کند از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را می‌کشد.^۲

۷-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۲-۱۴» با روایات تفسیری ذیل آن

در این روایت حضرت علی (علیه السلام) هادی امت معرفی شده است. اولین نکته این که در آیه واژه "علینا" آمده که ضمیر "نا" اشاره به واسطه‌ها می‌کند، یعنی خدا هدایت بشر را مثل برخی امور دیگرش توسط واسطه‌هایش در عالم خلقت انجام می‌دهد و حضرت علی (علیه السلام) از جمله این واسطه‌ها و در رأس آنها قرار دارد. در این مقایسه متوجه می‌شویم که روایت با مفاد ظاهری آیه در یک راستا بوده و هر دو یک هدف را دنبال می‌کند و آن هدایت انسان‌ها توسط هادی اصلی یعنی خدا و کسانی که آن قدر در هدایت پیش رفته‌اند که خود هدایتگر دیگران شده‌اند که در این روایت مصداق اتم آن حضرت علی (علیه السلام) معرفی شده که این

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۰.

۲ - شرف الدین النجفی: فی معنی السورة، قال: جاء مرفوعاً، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن یزید، عن ابي عبد الله (عليه السلام). . . و أما قوله تعالی: إِنَّا عَلَيْنَا لِلْهُدَىٰ یعنی أَن عَلِيَا (عليه السلام) هو الهدي و إِنَّا لَنَا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ * فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى قال: [هو] القائم (عليه السلام) إذا قام بالغضب، فيقتل من كل ألف تسعمائة و تسعة و تسعين لا يصلها إلا الأَشَقِي قال: هو عدو آل محمد (عليهم السلام) و سيجنّبها الأتقي قال: ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام) و شيعة». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸).

اذن توسط خدا به او داده شده است. ادامهٔ روایت ظهور آتش سرکش را در زمان ظهور بیان نموده که گریبانگیر "أشقی" یعنی دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) می‌شود. در این روایت زمان انتقام گیری از شقی ترین انسان‌ها را از سوی خداوند متعال در زمان رجعت و توسط امام قائم (عجل الله تعالی فرجه) می‌داند. یعنی خدا به کمک ایشان عذاب را بر این افراد نازل می‌کند، اما این که در روایت آمده حضرت وقتی با خشم قیام کند از هر هزار نفر نهصد و نود و نه نفر را می‌کشد، شاید کنایه از این است که حضرت تمام انسان‌هایی که دیگر امیدی به هدایت آنها نیست و شقاوت را به حد اعلائی خود رسانده‌اند به درک واصل می‌کند.

۳-۲-۲. جهنم جایگاه منکر ولایت

قمی در کتابش از محمد بن جعفر، از یحیی بن زکریا، از علی بن حسان، از عبد الرحمن بن کثیر، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرد که ایشان درباره کلام خداوند متعال: (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى * لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى) فرمود: در جهنم دره‌ای از آتش است که جز آن نگون بخت‌تر، کس دیگری به آن در نمی‌افتد، یعنی فلان کس که رسول خدا (صلي الله عليه و اله) را درباره حضرت علي (عليه السلام) دروغ گو خواند و از خلافت ایشان روی گرداند. آتش دوزخ قسمت‌های مختلفی دارد پس آتشی که در این دره است، تنها برای ناصیبان و معاندان ائمه معصومین است.^۱ روایات دیگری هم نزدیک به همین مضمون است که امام در مورد آیه (لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى) فرمود: منظور دشمن آل محمد است که به آتش گرفتار می‌شود.^۲ در روایت دیگری شخص مشرک به عنوان "أشقی" معرفی شده است.^۳ در تفسیر الدر المنثور از رسول خدا (صلي الله عليه و

۱ - ثم قال علي بن إبراهيم: حدثنا محمد بن جعفر، قال: حدثنا يحيى بن زكريا، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى * لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى، قال: «في جهنم واد فيه نار لا يصلها إلا الأشقي، أي فلان الذي كذب رسول الله (صلي الله عليه و آله) في علي (عليه السلام) و تولى عن ولايته». ثم قال (عليه السلام): «النيران بعضها دون بعض، فما كان من نار هذا الوادي فللنصاب». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸ - ابي الحسن علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۶ - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۲).

۲ - و روي أحمد بن القاسم عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أيمن بن محرز، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: . . . لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى قال: هو عدو آل محمد (عليهم السلام) و سَيَجْنِبُهَا الْأَتَقِي قال: ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام) و شيعته». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸).

شرف الدين التحفي: في معني السورة، قال: جاء مرفوعاً، عن عمرو بن شمر، عن جابر بن يزيد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، . . . لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى قال: هو عدو آل محمد (عليهم السلام) و سَيَجْنِبُهَا الْأَتَقِي قال: ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام) و شيعته». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸).

۳ - في أصول الكافي علي بن محمد عن بعض أصحابه عن آدم بن اسحق عن عبد الرزاق بن مهران عن الحسين بن ميمون عن محمد بن سالم عن ابي جعفر عليه السلام حديث طويل يقول فيه عليه السلام: و انزل في «و اللَّيْلُ إِذَا يَغْشَى» فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى فهذا مشرک. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۳ - محمد بن يعقوب بن اسحاق کليني، پیشین، ج ۲، ص ۳۰ - همان، ج ۳، ص ۸۳).

اله) در تفسیر "اشقی" نقل شده، منظور کسی است که طاعتی را برای خدا انجام نمی‌دهد و معصیتی را برای خدا ترک نمی‌کند و جایگاه این شخص جهنم است.^۱

۳-۸. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۶-۱۴» با روایات تفسیری ذیل آن

با مقایسه این آیات و روایات مرتبط با آن می‌توان فهمید که چرا این افراد مصداق شقی‌ترین افراد محسوب می‌شوند، زیرا هم این شخصی که در شان نزول سوره مورد بحث به او اشاره شد و هم اشخاصی که در روایات به آنها اشاره شده، این‌ها کسانی بودند که مورد صحبت رسول اکرم (صلي الله عليه و آله) واقع شدند، اما وعده پیامبر و وعده الهی را تکذیب کردند. وجه مشترک این گروه همان است که خدا در توصیف این گروه آورده، می‌فرماید: «شقی‌ترین فرد کسی است که (آیات خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود» این‌ها کسانی هستند که یکی از مهمترین آیات الهی، یعنی حضرت علی (علیه السلام) و ولایت ایشان را انکار کردند و مشخص است که منکر ولایت به خاطر چشم پوشی از حق جایگاهش دوزخ است.

به راستی کسی که آن همه نشانه‌های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوا را نادیده بگیرد، و نه تنها در مقام تکذیب که رویگردان از ایشان و خلافتشان است، مصداق روشن «اشقی» و بدبخت‌ترین مردم است. پیامبر خود به خوبی «اشقی» را معرفی کرده، می‌فرماید: «اشقی» کسی است که طاعتی را برای خدا انجام نمی‌دهد و معصیتی را برای خدا ترک نمی‌کند و جایگاه این شخص جهنم است.^۲ با توجه به این روایات، آنچه باعث ورود آنها به جهنم می‌شود، عدم اطاعت پذیری آنان از خدا و رسول او از جمله در پذیرش ولایت است. البته جهنم و آتش سوزان آن، خود مراتبی دارد که هر کس به فراخور اعمالش گرفتار آن می‌شود. در این جا با توجه به اینکه این‌ها شقی‌ترین افراد معرفی شده، و انسان اشقی بدترین جایگاه را دارد، نتیجه می‌گیریم سخت‌ترین و دردناکترین عذابها عاید کسی است که روی گردان از خدا و دستورات ایشان از جمله ولایت ائمه است.

۲-۳-۴. ورود به بهشت در گرو اطاعت خدا و رسول

در روایتی از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) آمده که حضرت فرمود: همه شما داخل بهشت می‌شوید، مگر کسی که خدا را نافرمانی کرد، همانند گریختن و رمیدن شتر.^۳ در حدیث دیگری نزدیک به حدیث قبلی را

۱ - و أخرج أحمد و ابن مردويه عن أبي امامة قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم لا يدخل النار الا شقي قيل و من الشقي قال الذي لا يعمل لله بطاعة و لا يترك لله معصية. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۹).

۲ - همان.

۳ - و أخرج أحمد و الحاكم عن أبي امامة الباهلي انه سئل عن ألين كلمة سمعها من رسول الله (صلي الله عليه و سلم) فقال سمعت رسول الله (صلي الله عليه و آله و سلم) يقول كلکم يدخل الجنة الا من شرد علي الله شرد البعير علي أهله. (همان).

ابوهریره از حضرت نقل می‌کند که هر کس من را اطاعت کند روز قیامت وارد بهشت می‌شود و هر کس امر من را سرپیچی کند، از من رویگردان شده است.^۱

۹-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۵-۱۷» با روایات تفسیری ذیل آن

در این دو روایت به آیه خاصی اشاره نشده، اما محتوای هر دو روایت مرتبط با آیات «۱۷-۱۵» است. در روایت اول آمده که حضرت فرمود: همه شما داخل بهشت می‌شوید، اما در ادامه حدیث آمده «إِلَّا مَنْ شَرَدَ عَلَيَّ اللَّهُ شِرَادَ الْبَعِيرِ». در برخی کتب لغت آمده این تعبیر مجاز است و منظور کسی است که از رضایت و طاعت الهی دور شود و در غیر مشیت و اراده او حرکت کند، همانند شتری که رمیده، بگریزد و از امر صاحبش سرپیچی کند.^۲ نکته قابل توجه در این روایت و روایات هم مضمون آن این است که شرط ورود به بهشت، اطاعت از خدا و رسول او در همه امور بوده و نشانه شقاوت، عدم اطاعت پذیری از آنها است. اگر ما از ناقلین حدیث یعنی ابی امامه و ابی هریره چشم پوشی کنیم، از جهت محتوا برخی آیات و روایات دیگر آن را تأیید می‌نماید.

۵-۲-۳. بهشت جایگاه با تقواترین انسان‌ها

روایتی ضعیف از برقی، از اسماعیل بن مهران، از ایمن بن محرز، از ابی بصیر، است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه (وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى) فرمود: اما این آیه مربوط است به رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) و هر که او را پیروی کند، و اما آیه (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى) در خصوص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است چون درباره همان جناب است که در جای دیگر فرموده: (وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) و اما آیه (وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى) راجع به رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) است که احدی به او نعمتی نداده تا جزای آن را از او طلبکار باشد بلکه نعمت آن جناب است که بر تمامی خلائق جاری است.^۳ در تأیید روایات پیشین حدیثی را

۱ - و أخرج أحمد و البخاري عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم كل امتي تدخل الجنة يوم القيامة الا من أبي قالوا و من يأبي يا رسول الله قال من أطاعني دخل الجنة و من عصاني فقد أبي. (همان).

۲ - محمد بن حسين شريف الرضي، المجازات النبوية، قم، انتشارات دار الحديث، ۱۴۲۲ق، ص ۳۷۹- مبارك بن محمد ابن اثير جزري، النهاية في غريب الحديث و الأثر، قم، موسسه مطبوعاتي اسماعيليان، ۱۳۶۷ه، ج ۲، ص ۴۵۷- محمد بن مكرم ابن منظور، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۷ - محمد مرتضي الحسيني الزبيدي، پیشین، ج ۵، ص ۴۳.

۳ - و روي أحمد بن القاسم عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أيمن بن محرز، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، أنه قال: و أما قوله: وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى قال: «رسول الله (صلي الله عليه و آله) و من تبعه»، و الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى قال: «ذاك أمير المؤمنين (عليه السلام)، و هو قوله تعالى: وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «المائدة / ۵۵»». و قوله: ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى: «فهو رسول الله (صلي الله عليه و آله) الذي ليس لأحد عنده من نعمة تجزي، و نعمته جارية علي جميع الخلق (صلوات الله عليه)». (محمد بن محمد رضا قمي مشهدي، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۱۴).

که فیض کاشانی از مناقب نقل می‌کند در این جا می‌آوریم: از امام باقر (علیه السلام) روایت شده منظور از (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى) یعنی کسی که روزی خود را ایثار کند و روزه بگیرد تا به نذر خود وفا نماید و روزی را تصدق نماید در حالی که او راکع است و مقدار را نسبت به دینار بر خود مقدم می‌دارد. (وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى) و آن عبارت از بهشت و ثواب از سوی خدا است. (فَسَنِّيَسِرُهُ) او را آسان کند به این که آن را امام و پیشوا در خیر و پدر ائمه قرار دهد که خداوند آن را به یسری آسان می‌نماید.^۱ در این روایت که ذیل آیه «۱۷» وارد شده مصداق "اتَّقَى" حضرت علی (علیه السلام) و شیعیان ایشان معرفی شده است.

۱۰-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۱۷-۱۹» با روایات تفسیری ذیل آن

علامه طباطبایی در نقد و بررسی روایت می‌گوید:

این روایت به خاطر اینکه یکی از روایانش یعنی/ایمن بن محرز شناخته شده نیست، ضعیف و غیر قابل اعتماد است. علاوه بر این، مضمون آن جنبه تطبیق عمومات بر مصادیق را دارد، و یکی از ادله واضح آن این است که موصوف یعنی کلمه "اتقی" را بر رسول خدا تطبیق کرده، و صفت آن را که آیه (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ...) است، بر امیر المؤمنین، و دوباره آیه بعدی را بر رسول خدا (صلوات الله علیه و آله) تطبیق نموده، و اگر این روایت درست باشد نظم کلام به کلی به هم می‌خورد، البته این در صورتی است که کلمه "واو" در آیه (الَّذِي يُؤْتِي...) در روایت اضافه شده باشد، (هم چنان که می‌بینیم در قرآن واو ندارد) و اما اگر فرض کنیم که جزو آیه بوده، روایت از نظر تحریف مردود است، چون جزو روایات تحریف شمرده می‌شود، که همه مردودند.^۲ همچنین آیه مطلق است و شامل هر پرهیزکار و انفاق کننده‌ای که برای خشنودی خدا و رضای او انفاق نماید می‌گردد.

۱ - و في المناقب عنه عليه السلام فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى اثر بقوته و صام حتّى و في بنذره و تصدّق بخاتمه و هو راکع و اثر المقداد بالدنيا علي نفسه وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى و هي الجنة و الثواب من الله فَسَنِّيَسِرُهُ لذلك بأن جعله اماماً في الخير و قدوة و اباً للأئمة عليهم السلام يسره الله لِلْيُسْرَى. محمد بن علي ابن شهر آشوب مازندراني، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۰- محسن فیض کاشانی، ج ۵، ص ۳۳۸.
 ۲ - سيد محمد حسين طباطبائي، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۱۹- ۵۲۰.

فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره لیل

اشاره

روایات تفسیری سوره لیل ذیل چهار گونه قرار می‌گیرد:

الف) سوره شناخت ب) تأویلات ج) جری و تطبیق د) ایضاح مفهومی

با جدا کردن روایات تکراری از «۱۷» روایت بیان شده از روایات تفسیری ذیل سوره شمس، «۶» روایت متعلق به گونه سوره شناخت است که یک روایت مربوط به شأن نزول، سه روایت آن مربوط به قسمت فضیلت قرائت سوره و دو روایت آن مربوط به اختلاف قرائات است. «۲» روایت مربوط به گونه تأویل، «۴» روایت مربوط به گونه جری و تطبیق و «۴» روایت مربوط به گونه تفسیر مفهومی است.

۱. عناوین گونه‌ها

۱-۱. روایات سوره شناخت

۱-۱-۱. شأن نزول

به دلیل این که ما در فصل قبل شأن نزول سوره را همراه با شرح آن بیان نمودیم، لذا از آوردن مجدد آن در این فصل خودداری کردیم.

۱-۱-۲. فضیلت سوره

در بیان فضل این سوره مبارکه، همان حدیث که در سوره قبله در فضیلت این چهار سوره "و الشمس و اللیل و الضحی و الم نشرح" از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شد کافی است. البته اخبار دیگری در فضیلت و خواص این سوره نقل شده است. از جمله این اخبار، حدیثی است از پیامبر (صلي الله عليه و آله) که هر کس سوره "لیل" را بخواند (و پیروی کند) خدا آن قدر به او می‌بخشد که راضی شود و او را از سختی‌ها نجات می‌دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می‌سازد.^۱

۱ - عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۸ - ابراهیم بن علي عاملي كفعمي، المصباح للكفعمي (جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية)، قم، انتشارات دار الرضي (زاهدي) ۱۴۰۵ق، ص ۴۵۱ - حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل

بحرانی در تفسیر خود ذیل این سوره مبارکه در ادامه روایت قبل آورده که حضرت فرمود: هر کس این سوره را پیش از آن که بخوابد، پانزده مرتبه بخواند، در خوابش تنها آنچه را از نیکی ها دوست دارد، می بیند و هیچ بدی در خواب خود نمی بیند و هر کس آن را در نماز عشاء بخواند، گویی یک چهارم از قرآن را در نماز خود خوانده است و نمازش پذیرفته می شود.^۱

در روایت دیگری بر پیوسته خواندن این سوره تأکید شده است. این نشان می دهد که برای درک خواص این سوره باید بر قرائت و عمل به آن مداومت داشت. تعداد قرائت این سوره در برخی روایات بیست مرتبه و در برخی روایات همانطور که اشاره شد، پانزده مرتبه آمده است.^۲

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در بیان آثار و خواص قرائت سوره "لیل" آمده که، هر کس آن را در گوش از هوش رفته یا غش کرده ای بخواند، وی در دم به هوش می آید.^۳

البته این نتایج با توجه به محتوای سوره معنا پیدا می کند؛ زیرا این سوره به بخشش و رعایت تقوا فرا می خواند و پاداش آن را آسان شدن سختی ها و راضی شدن به بخشش الهی معرفی می کند؛ پس اگر کسی این سوره را بخواند و به محتوای آن عمل کند به این نتایج می رسد.

۳-۱-۱. اختلاف قرائت

در شواذ قرائت پیامبر، علی بن ابی طالب، ابی عبد الله (علیهم السلام)، ابن مسعود، ابی الدرداء و ابن عباس آیه (و النهار اذا تجلّی و خلق الذکر و الانثی) بدون (ما) روایت شده است.^۴

قرائات دیگری هم با سندهای متفاوت از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل شده که برخی از آن اسناد مرفوع است.^۵

و مستنبط المسائل، قم، انتشارات مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۳۵۹- محمد بن محمد رضا قمی مشهدی، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۰۳.

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۵.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۸۹.

۵ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۰ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۵، ص ۹۱ - علی استر آبادی، ص ۴۳۰.

۱-۲. روایات تاویلی

امام صادق (علیه السلام) در حدیثی "أتقی" را پیامبر (صلي الله عليه و آله) و در روایتی دیگر امیر المؤمنین و شیعیان ایشان و "أشقی" را دشمنان ایشان معرفی کرده‌اند.^۱ یا حدیثی که امام باقر (علیه السلام) لیل را دوران حکومت شیطان که باعث پوشیده شدن حق و نهار را دوران ظهور و قیام حضرت مهدی که منجر به ظهور حق است تفسیر کرده‌اند.^۲ در این روایات امام به تاویل آیه اشاره کرده‌اند.

۱-۳. جری و تطبیق

روایاتی که مصداق "أعطي" را پرداخت خمس، مصداق "أتقی" را دوری از حکومت و دوستی با طاغوتان، (صَدَقَ بِالْحُسْنِي) را تصدیق ولایت، بهشت و ثواب از سوی خدا، (كَذَّبَ بِالْحُسْنِي) را تکذیب ولایت و "بخل" را بخل ورزیدن در پرداخت خمس بیان نموده است. این واژه‌ها هر کدام معانی خاص خود را دارد که در فصل مفاد ظاهری آیات بیان شد. آنچه در این روایات آمده یکی از مصادیق این واژه‌ها محسوب می‌شود. در واقع امام با الغای خصوصیت آیات را به مورد خمس و موارد دیگر تعمیم داده‌اند.

۱-۴. ایضاح مفهومی

از جمله روایاتی که معصومین برای واضح کردن مفهوم آیه بیان نموده‌اند، روایاتی است که شرط ورود به بهشت را منوط به اطاعت خدا و رسول او و شرط ورود به جهنم را عدم اطاعت و بد عملی او دانسته‌اند. در این روایات مفهوم "أشقی" اطاعت نکردن از خدا و رسول او به شمار آمده است. این احادیث جزء این دسته از گونه‌ها مطرح می‌شود.^۳ همچنین روایاتی که کسب هدایت و معرفت را نه فقط به اختیار انسان که به دست خدا می‌داند.^۴

یا روایتی که سوگند خدا به هر یک از مخلوقاتش را جایز می‌داند.^۵

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸.

۲ - همان.

۳ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۵۹ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۱.

۴ - همان، ص ۵۹۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۷۸.

۵ - همان، ص ۶۷۶.

فصل سوم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایت بخش

۱. آموزه‌های اعتقادی

۱-۱. معاد باوری و آثار پذیرش یا انکار آن

- ۱-۱-۱. بخشش به همراه تقوا و معاد باوری ارزشمند است. (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى - وَصَدَقَ بِالْحُسْنَى)
- ۱-۱-۲. بخشش، تقوا و معادباوری، موجب آسانی کارها در زندگی شما می‌شود. (فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى - فَسَنِيْرَهُ لِيُسْرَى)
- ۱-۱-۳. بخل‌ورزی، زراندوزی و انکار معاد، زندگی انسان را سخت می‌سازد. (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى - وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى - فَسَنِيْرَهُ لِّلْعُسْرَى)

۱-۲. هدایت و راهنمایی بشر

- ۱-۲-۱. دنیا و آخرت از آن خداست؛ پس خدا نیازی به چیزی یا کسی ندارد و اگر شما را هدایت می‌کند و بر پیمودن راه نیک اصرار می‌کند، سود آن به خود شما خواهد رسید. (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى)
- ۱-۲-۲. وظیفه خدا هدایت و راهنمایی مردم است، نه اجبار و الزام آنان به راه نیک. از این رو خدا مردم را به وسیله عقل و فطرت از درون و به وسیله پیامبران و رهبران الهی و کتاب‌های آسمانی از بیرون هدایت می‌کند، ولی این خود انسان است که در نهایت راه نیک و بد را انتخاب می‌کند. (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى)
- ۱-۲-۳. راهنمایی بشر را خدا بر خود لازم کرده است. (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى)

۱-۳. دنیا و آخرت از آن خدا

- ۱-۳-۱. خدا نیازی به شما ندارد، چون دنیا و آخرت شما از خداست. (شما نیازمند او هستید) (وَإِنَّا لَنَّا لِلْآخِرَةِ وَالْأُولَى)

۲. آموزه‌های اخلاقی - تربیتی

۲-۱. بازتاب اعمال انسانهای بخیل

- ۲-۱-۱. خدا از کفرپیشگان بخیل سلب توفیق می‌کند. (فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْعُسْرِي) (و ما يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى)
- ۲-۱-۲. ثروت افراد بخیل، در رستاخیز، که به آن نیازمندند، به حالشان سودی نمی‌بخشد. (و ما يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى)
- ۲-۱-۳. تکذیب گران از دین برگشته، افراد بدبختی هستند. (فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْعُسْرِي - وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى)
- ۲-۱-۴. دوزخ جای افراد بدبخت و شقاوتمند است. (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظِي - لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى)

۲-۲. تقوا و بخشش خالصانه راه رشد و نجات از آتش

- ۲-۲-۱. با تقوا و بخشش، خود را از آتش دوزخ دور سازید. (وَ سَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقِي)
- ۲-۲-۲. خدا به پارسایان بخشنده، توفیق روزافزون می‌دهد. (فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْيُسْرِي)
- ۲-۲-۳. بخشش خالصانه موجب رشد و پاکی انسان می‌شود. (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى)
- ۲-۲-۴. هر کس به قصد رضایت الهی گام بردارد، خدا از او راضی می‌شود و او را با پاداش بزرگی راضی می‌کند. ^۱ (مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى - إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى - وَ لَسَوْفَ يَرْضَى)
- ۲-۲-۴. انسان مخلص به مقام رضا می‌رسد و همواره از خداوند خشنود است. (وَ لَسَوْفَ يَرْضَى)
- ۲-۲-۵. کمک به محرومان شیوه دائمی پرهیزگاران است. (يُؤْتِي)
- ۲-۲-۶. کمک‌های مالی که بر اساس جبران خوبیهای دیگران است، مایه رشد نیست. ^۲ (مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ)

۲-۳. همه چیز در گرو اطاعت‌پذیری از ولایت معصوم

- ۲-۳-۱. شقی‌ترین مردم کسی است که رویگردان از ولایت است و جایگاهشان جهنم است. (مطابق روایات ذیل آیات ۱۵-۱۶)

۱ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۱-۲۴۴.

۲ - محسن قرآتی، پیشین، ص ۵۱۱.

۲-۳-۲. شرط ورود به بهشت اطاعت از خدا و رسول او در همهٔ امور است. (مطابق روایات ذیل آیهٔ ۱۷)

۲-۳-۳. انسان عاقل اطاعت خدا را بر غیر ترجیح می‌دهد، چون می‌داند اگر از خدا اطاعت کند، خداوند سبحان انجام کار خیر را بر وی آسان گرداند، و چون شرّی اختیار کند خدای تعالی وی را به خود رها و در نتیجه انجام کار شرّ برایش آسان می‌گردد. (مطابق روایات ذیل آیات ۵-۱۰)

بخش سوم

تفسیر روایی سوره ضحی

این بخش از سه فصل تشکیل شده است:

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

فصل دوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل سوم: پیام‌های هدایت بخش آیات و روایات تفسیری

در آمد

۱. سیمای سوره ضحی

مفسران معروف امثال طبرسی، زمخشری، بیضاوی، ابن کثیر و مانند آنها گفته‌اند: سوره «ضحی» مکی است، ولی علامه در المیزان فرموده: احتمال مکی و مدنی بودن هر دو می‌رود. و البته توجه به ترتیب نزول سوره احتمال مکی بودن آن را بیشتر می‌نماید. این سوره دارای یازده آیه است و دهمین سوره قرآن در ترتیب نزول (بعد از سوره «فجر» و قبل از سوره «انشراح») و نود و سومین سوره در چینش کنونی قرآن است. نام این سوره «ضحی» («نیمروز» و تابش خورشید در آن) است که از اولین آیه این سوره گرفته شده است.

۲. ویژگی

ویژگی این سوره آن است که با سوره انشراح يك سوره کامل شمرده می‌شود؛ یعنی اگر کسی در نماز سوره ضحی را بخواند، باید حتماً سوره انشراح را نیز بخواند. این مطلب هم در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده^۱ و هم با دقت در محتوای دو سوره و پیوند معنایی آنها به دست می‌آید.

۳. اهداف

دو محور اساسی این سوره عبارت‌اند از:

الف) یادآوری نعمت‌های الهی به پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) و دل‌داری به او.

ب) سفارش در مورد مهربانی و امداد رسانی به یتیمان و بینوایان.^۲

۴. سیر هدایتی سوره

این سوره از سوره‌های مکی است، و طبق بعضی از روایات وقتی پیامبر (صلي الله عليه و آله) بر اثر تاخیر و انقطاع موقت وحی ناراحت و زبان دشمنان باز شده بود، سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک

۱ - روي العياشي باسناده عن المفضل بن صالح عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: لا يجمع سورتين في ركعة واحدة الا الضحى و ألم نشرح، و ألم تر كيف و لإيلاف قريش. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۳).

۲ - محمد علي رضايي اصفهاني، پیشین، ج ۲۲، ص ۲۴۶.

ایشان نشست و تاب و توان تازه‌ای به او بخشید و زبان بدگویان را قطع کرد. این سوره با دو سوگند آغاز می‌شود، سپس به پیامبر (صلي الله عليه و آله) بشارت می‌دهد که خدا هرگز تو را رها نساخته است. بعد به او نوید می‌دهد که خداوند آن قدر به او عطا می‌کند که خشنود شود.

در آخرین مرحله، گذشته زندگانی پیامبر (صلي الله عليه و آله) را در نظر او مجسم می‌سازد که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده، در سخت‌ترین لحظات زندگی حمایتش نموده است. لذا در آخرین آیات به او دستور می‌دهد - به شکرانه این نعمتهای بزرگ الهی - با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید.

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

۱. مفاد ظاهری آیات

اشاره

آیات در این سوره به دو دسته کلی تقسیم می‌شود.

قرآن کریم در آیات اول تا پنجم سوره ضحی با سوگند و تأکید به گذشته پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) و الطاف الهی نسبت به او و نعمت‌هایی که در آخرت به وی عطا می‌شود اشاره کرده، می‌فرماید: آیات ۱-۵. (وَ الضُّحَى (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (۲) مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (۳) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴) وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵))

۱- قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید (و همه جا را فرا گیرد). ۲- و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد. ۳- که خداوند هرگز تو را وانگذاشته، و مورد خشم قرار نداده است. ۴- و مسلماً آخرت برای تو از دنیا بهتر است. ۵- و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می‌کند که خشنود شوی. همانگونه که اشاره شد هدف در این سوره تسلی و دلداری پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) و بیان الطاف الهی نسبت به آن حضرت است، لذا در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می‌گفت، در آیات مورد بحث نخست به ذکر سه موهبت از مواهب خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) پرداخته، و سپس سه دستور مهم در همین رابطه به او می‌دهد.

آیات ۶-۱۱. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶) وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى (۷) وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱))

۶- آیا تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد؟ ۷- و تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد. ۸- و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود. ۹- حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن. ۱۰- و سؤال کننده را از خود مران. ۱۱- و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن.

امید افزایی و نشاط بخشی به پیامبر (صلي الله عليه و آله) برای ادامه راه رسالت

۱-۱. سوگند به روز و شب و بیان الطاف الهی، آیات (۵-۱)

۱-۱-۱. سوگند به روز و شب، نشان دهنده اهمیت آنها

(وَ الضُّحَىٰ (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (۲))

سوگند به روشنایی روز، سوگند به شب چون آرام گیرد.

تفسیر آیه

در آغاز این سوره نیز با دو سوگند روبرو می‌شویم: سوگند به "روز" و سوگند به "شب"، این دو سوگند، دو وضع کاملاً متقابل را در روز و شب می‌نمایاند: آن زمان که آفتاب بالا آمده و سطح تابش را یکسره فرا گرفته و همه چیز را از جای برانگیخته است، و آن زمان که پرده تاریکی همه را در بر می‌گیرد و در سکون و خاموشی می‌برد.^۱

سوگند به مقاطع گوناگون، مانند نیمروز که بهترین وقت کار است یا سوگند به شب برای آگاه ساختن مردم از اهمیت و ویژگی هر مقطع است، مثلاً شب از آنجا که هر لحظه از آن به تنهایی برکت است، به این لحظه‌ها نیز جداگانه سوگند یاد شده است؛ به ویژه وقتی تاریکی شب همه جا را می‌پوشاند و خستگی روز با استراحت شب رخت بر می‌بندد و بهترین فرصت برای عبادت پدید می‌آید. این آیات و مانند آن درباره نیمه شب است که انسان و حیوان بی‌هیچ‌گونه تراحم، جنب و جوش و آمد و شدی، همگی در استراحت مطلق هستند.^۲

تنها واژه آیه اول یعنی "ضحی" به طوری که در مفردات آمده به معنای گسترده شدن نور خورشید است. ولی بعدها آن زمانی را که نور خورشید گسترده می‌شود نیز ضحی نامیدند،^۳ در آیه بعدی مصدر "سجو" که فعل سجي مشتق از آن است، وقتی در کلمه "لیل" استعمال می‌شود، معنای سکونت و آرامش شب را می‌دهد، پس "سجو اللیل" آن هنگامی است که ظلمت شب همه جا را فرا گیرد.^۴ به همین جهت به شبهایی که باد نمی‌وزد "لیلة ساجیة" (شب آرام) می‌گویند و به دریای خالی از طوفان و امواج خروشان "بحر ساج" (دریای آرام) گفته می‌شود. در هر حال آنچه در شب مهم است همان آرامشی است که بر آن حکم فرما است، و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می‌برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می‌سازد، و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود. میان این دو قسم و محتوای آیه شباهت و رابطه

۱ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۷.

۲ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۳، ص ۶۰۶-۶۰۷.

۳ - توضیحات بیشتر در سوره قبلی ذکر شده است.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۲.

نزدیکی وجود دارد، روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است.^۱

یکی از نکات قابل توجه در این سوره این است که بر خلاف سوره پیشین روز بر شب مقدم شده، و مفسرین دلائلی را برای تقدم بیان کرده‌اند، از جمله این دلائل این است که چون خطاب در اینجا به محمد (صلی الله علیه و آله) است و آنچه که در نظر او مقدم است روز عالم غیب است، به خلاف سوره سابق که مخاطب در آن کسانی هستند که سعی و کوشش آنها پراکنده و متفرق است و آنچه که بر آنان غلبه دارد تقیید به عالم طبع ظلمانی و تاریک است، لذا روز بر شب مقدم شده است.^۲

برخی مفسران هم نظرشان بر این است که تقدیم ضحی بر لیل به خاطر شرافتی است که ضحی نسبت به لیل دارد، به واسطه ظهور بسیار زیاد نور در آن و حتی خود نور ذاتاً نسبت به ظلمت شرافت دارد، حال این شرافت یا به خاطر این است که نور امری وجودی است یا به دلیل کثرت منافع آن است یا به خاطر ارتباطش با عالم ملائکه که عالم نورانی است، مقدم بر ظلمت است.^۳

ضمن اینکه اطلاق "الضحی" و تقیید "اللیل" به ظرف "اذا سحی" و تقابل این دو، اصالت نور و تحریک آن و موقت بودن تاریکی و سکون شب را می‌رساند.^۴

۱-۱-۲. مهربانی و امدادسانی

(مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳))

[که] پروردگارت تو را وانگذاشته، و دشمن نداشته است.

تفسیر آیه

به دنبال دو سوگند قبل در این آیه به نتیجه و جواب قسم پرداخته شده است. خدا در این آیه می‌فرماید: «ای محمد پروردگار تو ترك نکرد تو را و وحی را از تو قطع ننموده که رها کرده تو را و از روزی که تو را برگزید دشمن نداشت».^۵ "تودیع" که مصدر فعل "ودع" است به معنای برگرداندن نگاه از شیء و عدم توجه و رغبت به آن است. و این معنی مناسب ذکر روز و شب است، چرا که انصراف و برگشت شخص از توجه به شیء و ایجاد

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۹۷.

۲ - حشمت الله ریاضی و رضا خانی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۶۴.

۳ - سید محمود آلوسی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۷۳.

۴ - سید محمود طالقانی، پیشین، ج ۴، ص ۱۳۷.

۵ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۴۰.

یک حالت قبض در قلب بعد از آن حالت بسط و لقاء، مانند پدید آمدن شب است که به دنبال آن تاریکی غلبه و گسترش پیدا می‌کند، تا این که ثابت و مستقر شده و به دنبال آن فراغت و سکون در نفس حاصل و آماده طلوع فجر می‌شود.^۱ در برخی کتب تفسیری هم آمده: «این کلمه از ماده "وداع" به معنی جدایی است و در باب زیارات ائمه موقعی که می‌خواهند مرخص شوند زیارت وداع می‌خوانند، و دو دوست که از هم جدا می‌شوند با یکدیگر وداع می‌کنند، در ودیعه هم که دست دیگری می‌سپارند از خود جدا می‌کنند»^۲ سپس در تشییع و ترک مسافر، متعارف و به مرور در مطلق معنای ترک استعمال شد. آیه می‌فرماید: پروردگار تو، نظر لطف و عنایتش را از تو برداشته و تو را رها کرده است.^۳

کلمه "قلی" به کسره قاف- به معنای شدت بغض و ناراحتی است، و در آیه یعنی او را مورد بغض و دشمنی قرار نداد.^۴ راغب معتقد است که هر دو به یک معنی باز می‌گردد، زیرا کسی که مورد عداوت انسان است گویی قلب او را پرت می‌کند و نمی‌پذیرد.^۵

آیه در مقام دلداري و تسلي خاطري است براي شخص پیامبر (صلي الله عليه و آله) که بداند اگر گاهی در نزول وحی تأخیر افتد روی مصالحی است که خدا می‌داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان، خداوند نسبت به او خشمگین شده یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است و همواره در کنف حمایت ویژه او است.^۶

برخی مفسرین "ما" در عبارت "مَا قَلَى" را استفهامیه دانسته و آیه را چنین معنی کرده‌اند: چه چیزی تو را خشمگین گردانید؟^۷ که با توجه به توضیحات قبل به نظر بعید می‌رسد.

نکته بعد این که اضافه رب «ربك» اشاره به توجه و لطف خاص، و حذف مفعول "قلی"، اشاره به تعمیم

دارد: نه پروردگارت، تو را رها کرده و از تو بریده است، و نه با تو و هیچ کس دشمنی و خشمی دارد.^۸

۱ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «ودع»، ج ۱۳، ص ۶۹.

۲ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۴۵.

۳ - سید محمود آلوسی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۷۴.

۴ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «قلی»، ص ۶۸۳ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «قلی»، ج ۹، ص ۳۱۴.

۵ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «قلی»، ص ۶۸۳.

۶ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۹۸.

۷ - حشمت الله ریاضی و رضا خانی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۶۴.

۸ - سید محمود آلوسی، پیشین، ج ۱۵، ص ۳۷۵.

۳-۱-۱. آخرت بهتر از دنیا

(وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى (۴))

و قطعاً آخرت برای تو از دنیا نیکوتر خواهد بود.

تفسیر آیه

«این آیه در معنای ترقی دادن مطلب نسبت به مفاد آیه قبل است، مفاد آیه قبلی موقف کرامت و عنایت الهی را برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اثبات می‌کرد، در این آیه می‌فرماید: زندگی دنیای تو با آن کرامت و بزرگی که داری، و با آن عنایتی که خدای تعالی به تو دارد در برابر زندگی آخرت چیزی نیست و زندگی آخرت تو از دنیایت بهتر است.^۱ چرا که آخرت باقی و خالص از شوائب است و دنیا فانی و همراه با مصایب است و از جمله کرامت تو در آخرت این است که مقدم و پیشوای همه انبیاء و رسل باشی همچنان که گفت: "آدم و من دونه تحت لوایي يوم القيمة" و امت تو بر جمیع امم سابقه شاهد هستند و درجات ایشان از درجات سایر امم انبیاء ارفع و اعلی بوده و مراتب همه ایشان به شفاعت تو است.»^۲ «رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نمونه کامل برخورداري از صلاح دنیا و آخرت و بالاترین مصداق آیه شریفه "اتیناه فی الدنيا حسنة و إنه فی الآخرة لمن الصالحین"^۳ است. از این رو خداوند به آن حضرت فرمود: "و للآخرة خیر لك من الأولی" یعنی ضمن این که تو از فضایل و سعادت‌های دنیا برخورداري، آخرت برای تو از دنیا بهتر است.»^۴

۴-۱-۱. رضایت رسول و اعطای الهی

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى (۵))

و بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد، تا خرسند گردی.

تفسیر آیه

این آیه شریفه آیه قبل را تثبیت کرده، می‌فرماید: در زندگی آخرت خدای تعالی آن قدر به تو عطا می‌کند تا راضی شوی، هم عطای خدا و هم رضایت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را مطلق آورده است. ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: این آیه ناظر به هر دو زندگی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است، هم به

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۲.

۲ - فتح الله کاشانی، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۷۲.

۳ - نحل / ۱۲۲.

۴ - عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم (ص) در قرآن، پیشین، ج ۹، ص ۲۶۳-۲۶۴.

زندگی دنیایی‌اش، و هم به زندگی آخرتیش.^۱ در این آیه حذف مفعول دوم از باب ابهام و تعظیم است، یعنی خیری که جز خدا کسی عالم به کنه آن نیست.^۲ همچنین اعطای الهی در این آیه به صورت مضارع آمده که مفید استمرار است، یعنی عطیة الهی آن قدر به تو می رسد که راضی گردی.

۲-۱. وظایف پیامبر در مقابل نعمت‌های اعطا شده و لزوم یادآوری آنها، آیات (۶-۱۱)

۲-۱-۱. یادآوری نعمت پناه دادن به حضرت

(أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى (۶))

مگر نه تو را یتیم یافت، پس پناه داد؟

تفسیر آیه

این آیه و دو آیه بعدش به بعضی از نعمت‌های بزرگی اشاره می‌کند که خدای تعالی به آن جناب انعام کرده بود. "آوی" از باب افعال مسکن دادن و نازل کردن است.^۳ در مفردات آمده: المأوی، مصدری است از فعل "آوی، یاوی، آویا، مأوی". می‌گویی: "آوی إلی کذا" یعنی به او پیوست و به او پناه برد، باب افعال آن آواه غیره، یؤویه ایواء است که برای پناه دادن به کار می‌رود.^۴

«در معنای این آیه دو قول است: اول اینکه آن تقریر و بیان نعمتهای خدا بر آن حضرت است، هنگامی که پدرش (عبدالله) وفات نمود و آن بزرگوار یتیم و بی‌پدر ماند، پس خدا او را جا و مکان داد به اینکه برای او اول عبدالمطلب را مسخر نمود، آن‌گاه که او وفات نمود ابوطالب را متکفل امور آن حضرت نمود و آن حضرت را محبوب او قرار داد تا آنجایی که او را از فرزندان بیشتر دوست می‌داشت پس او را کفالت و تربیت نمود و یتیم آن است که پدر برای او نباشد و پدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات نمود در حالی که آن حضرت دو ساله بود و جدّ او وفات کرد و او هشت ساله بود، پس او را به ابوطالب سپرد برای اینکه او برادر مادری عبد الله بود، پس ابوطالب از آن حضرت نیکو نگاهداری کرد. دوم اینکه (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا) یعنی -واحداً- تنهایی که ماندی برای

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۳.

۲ - سید عبد الله شبر، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، انتشارات دار البلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق، ص ۵۶۰ - علی بن حسین عاملی، الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز، قم، انتشارات دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۷۵.

۳ - محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، پیشین، ذیل ماده «آوی»، ج ۱۹، ص ۱۷۵ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «آوی»، ج ۹، ص ۳۱۴.

۴ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «آوی»، ص ۱۰۳.

تو در شرافت و فضیلت نیست، پس تو را نزد خود جا داد و تو را به رسالت و پیامبری تخصیص داد.^۱ طبق این نظر مراد از یتیم در این آیه پدر مرده نیست، بلکه منظور بی نظیر بودن است، هم‌چنان که گوهر بی- نظیر را هم "در یتیم" می‌گویند و معنای آیه این است که: مگر نبود که خدا تو را فردی بی نظیر از بین مردم دانست، و در نتیجه مردم را دور تو جمع کرد.^۲ برخی کتب لغت هم این نظر را تأیید می‌نمایند.^۳

"أَلَمْ يَجِدْكَ" استفهام انکاری است و استشهاد بر دادن چیزی که او را راضی سازد، گویی گفته شده: بر راست بودن این وعده چه دلیلی است؟ فرمود: دلیل بر راست بودن وعده این است که تو را یتیم یافت و پناه داد.^۴

۲-۱. یادآوری نعمت هدایت

(وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷))

و تو را سرگشته یافت، پس هدایت کرد؟

تفسیر آیه

«واژه "ضال" از نظر لغت به دو معنی آمده: "گمشده" و "گمراه" مثلاً گفته می‌شود: الحکمة ضالة المؤمن: "دانش گمشده انسان با ایمان است" و به همین مناسبت به معنی مخفی و غایب نیز آمده، و لذا در سوره سجده می‌خوانیم: منکران معاد می‌گفتند: (أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ)°.

«در اینجا مراد از "ضلال" گمراهی نیست بلکه مراد عدم هدایت است، و منظور از هدایت نداشتن رسول خدا (صلي الله عليه و آله)، حال خود آن جناب است، یا صرف نظر از هدایت الهی می‌خواهد بفرماید اگر هدایت خدا نباشد تو و هیچ انسان دیگری از پیش خود هدایت نداری مگر به وسیله خدای سبحان، پس رسول خدا (صلي الله عليه و آله) هم نفس شریفش با قطع نظر از هدایت خدا ضاله و بی‌راه بود، هر چند که هیچ روزی از هدایت الهی جدا نبوده و از همان لحظه‌ای که خلق شده ملازم با آن بوده است، در نتیجه آیه شریفه در معنای

۱ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، ج ۲۷، ص ۱۴۲ - محمود زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۷.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۳.

۳ - دُرَّةٌ يَتِيمَةٌ أَيْ لَا نَظِيرَ لَهَا وَ مِنْ هُنَا أُطْلِقَ (الْيَتِيمُ) عَلَيَّ كُلِّ فَرْدٍ يَعَزُّ نَظِيرَهُ. (احمد الفيومي المقرئ، پیشین، ذیل ماده «یتیم»، ج ۲، ص ۶۷۹ - رضا مهیار، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، بی‌جا، بی‌تا، ص ۱۰۱).

۴ - حشمت الله ریاضی و رضا خانی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۶۵.

۵ - هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت. سجده/ ۱۰ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۰۴.

آیه زیر است که می‌فرماید: (مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)^۱ و از همین باب است کلام موسی که بنا به حکایت قرآن کریم از آن جناب گفته بود: (فَعَلَّتْهَا إِذًا وَ أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ)^۲ یعنی هنوز به هدایت رسالت اهتداء نشده بودم»^۳.

نظرات دیگری هم توسط مفسرین ذکر شده، از جمله بعضی گفته‌اند: یعنی تو را در میان قومت گمنام یافت که حق تو را نمی‌شناختند، پس ایشان را به معرفت، فضل، مقام و اعتراف به راستگویی تو هدایت نمود و مقصود اینکه تو در میان ایشان بی‌نام بودی و تو را یاد نمی‌کردند و شناخته شده نبود، پس خدا تو را به مردم معرفی کرد تا تو را شناختند و بزرگ داشتند و تعظیم کردند.

ابن عباس می‌گوید: ضال اشاره است به آن واقعه‌ای که در کودکی آن جناب رخ داد، که در دره‌های مکه گم شد. بعضی هم مثل سعید بن مسیب آیه را اشاره به داستان گم شدن ایشان در راه شام دانسته‌اند که با عمویش ابوطالب در کاروان میسره غلام خدیجه به شام می‌رفت، و در بین راه ناپدید شد. وجوه دیگری نیز نقل شده، که ضعفش روشن است.^۴ خلاصه آنکه منظور این آیه، ضلالت بر فرض عدم هدایت الهی است، نه ضلالت در ظرف تشریح و هدایت عمومی، به عبارت دیگر خدای سبحان نخواست به آن حضرت بگوید تو ضالالت یا کفر داشتی و خدا هدایتت کرد، بلکه خواسته بگوید: اگر هدایت و اصطفاي الهی (اعم از درون و بیرون) نبود، تو نیز همانند دیگران در معرض ضلالت قرار داشتی.^۵ لذا منظور این آیه، ضلالت بالقوه است، نه ضلالت بالفعل.^۶

۳-۲-۱. یادآوری نعمت بی‌نیازی

(وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي (۸))

و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانیدی؟

تفسیر آیه

-
- ۱ - تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است. شوری / ۵۲.
 - ۲ - در آن هنگامی که آن مرد قبطنی را کشتم از گمراهان بودم. شعراء / ۲۰.
 - ۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۳.
 - ۴ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۴۴.
 - ۵ - عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۳، ص ۲۶۰.
 - ۶ - عبد الحمید بن هبه الله ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق. ج ۱۱، ص ۱۰۸ - محمد بن علی ابن بابویه و محمد تقی آقا نجفی اصفهانی، عیون اخبار الرضا علیه السلام / ترجمه آقا نجفی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۱.

کلمه "عائل" به معنای تهی دستی است که از مال دنیا چیزی ندارد.^۱ در مفردات هم این گونه آمده: عال، یعیل، عیلة: یعنی درویش و نیازمند شد. آیه (وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي) یعنی فقر نفس را از تو دور کرد و برای تو بزرگترین توانگری، بی‌نیازی و غنی را قرار داد و از همین معنی است که پیامبر (علیه السلام) فرمود: «الغني، غني النفس»^۲ (توانگری و بی‌نیازی حقیقی بی‌نیاز بودن نفس و جان از غیر خدا است).^۳ در معاجم دیگر هم "عائل" از "عیل" به معنای فقیر و نیازمند آمده است.^۴ اما این که فقر نبی در چه بود؟ برخی می‌گویند: یعنی تو را در مال محتاج دید پس با مال خدیجه یا با غنایم جنگی یا قناعت بی‌نیاز کرد،^۵ یا در علم محتاج دید و با وحی بی‌نیاز کرد، یا صاحب عائله دید و تو را بی‌نیاز نمود، یا تو را چنین یافت که به روزهای معنوی قومت کمک می‌کنی پس تو را با وحی بی‌نیاز نمود.^۶

۴-۲-۱. ضرورت رسیدگی به نیازمندی‌های یتیمان

(فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (۹))

و اما [تو نیز به پاس نعمت ما] یتیم را میازار.

تفسیر آیه

آیات بالا ضمن اینکه نعمتهای خداوند را به پیغمبر اکرم (صلي الله عليه وآله) شرح می‌دهد این نکته را نیز منعکس می‌کند که او در آغاز کودکی یتیم بود و در شرایط سخت مادی زندگی می‌کرد، با درد و رنج قرین بود و از میان رنج‌ها برخاست.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۴.

۲ - قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لَيْسَ الْغِنَى فِي كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَ إِنَّمَا الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ. محمد بن علی کراچکی، کنز الفوائد، قم، انتشارات دارالذخائر، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۹۳ - حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول صلي الله عليه و آله، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق، ص ۵۷.

۳ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «غنی»، ص ۵۹۷.

۴ - خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «عیل»، ج ۲، ص ۲۴۹ - محمد بن مکرم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «عیل»، ج ۱۱، ص ۴۸۸.

۵ - محمود زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۶۷.

۶ - حشمت الله ریاضی و رضا خانی، پیشین، ج ۱۴، ص ۵۶۷.

واژه کلیدی در این آیه "فلا تقهر" از ماده "قهر" به معنی غلبه و چیرگی از طریق رام و ذلیل کردن دیگری است.^۱ راغب هم در مفردات همین معنی را آورده است.^۲ در برخی معاجم هم مثل: التحقیق صرف اعمال غلبه معنی شده است.^۳

راز اینکه خداوند در این آیه و مانند آن از قهر و بی‌مهری به یتیم نهی می‌کند، با آنکه بی‌مهری به هیچ کسی روا نیست، این است که قهر به یتیم، خصوصیتی ممتاز دارد: در مواقعی مظلوم مقتدر است و تکیه‌گاهی دارد. قلب مظلوم مقتدر بر اثر بی‌مهری قاهر نمی‌شکند، زیرا قلب او به مرکز قدرتش (مال، فرزند، قبیله، پست و مقام) تکیه دارد و دلش در سایه اعتماد به این امور تسلی می‌یابد و به نیایش و توسل نمی‌پردازد؛ یا در صورت دعا چنین نیست که توحید ناب در ناله او ظهور کند، ولی مظلومی که پناهگاهی جز خدا ندارد، خالصانه و با دلی شکسته خدا را می‌خواند و این قلب شکسته زمینه استجاب دعا را فراهم می‌کند.^۴ این آیات نشانه این است که کسی که خود رنج محرومیت را دیده است، پس از رسیدن به قدرت سعی می‌کند تا محرومان را دستگیری کند و از رنج حرمان برهاند.^۵

«یک رهبر الهی و انسانی باید مرارت‌های زندگی را بچشد، ناراحتیها را شخصا لمس کند و با تمام وجودش تلخی‌ها را احساس کند، تا بتواند ارزیابی صحیحی از قشرهای محروم جامعه کند و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه‌ورند با خبر شود.

باید در کودکی پدر را از دست دهد تا متوجه درد طفلان یتیمش شود، باید روزها گرسنه بماند و شبها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.

لذا حضرت زمانی که یتیمی را می‌دید قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می‌شد، او را بر دامان می‌نشاند و نوازش می‌داد و همچون جان شیرین در بر می‌گرفت.

نه تنها پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بلکه شاید همه انبیاء، پرورش یافتگان رنج‌ها و محرومیت‌ها بودند و باید چنین باشند.

۱ - محمد مرتضی‌الحسینی الزبیدی، پیشین، ذیل ماده «قهر»، ج ۷، ص ۴۲۷.

۲ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «قهر»، ص ۶۸۷.

۳ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «قهر»، ج ۹، ص ۳۳۱.

۴ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، پیشین، ج ۱۱، ص ۷۴.

۵ - عبدالله جوادی آملی، مهر استاد، پیشین، ص ۱۷۶.

آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته، در کاخ‌های مجلل زندگی کرده و هر زمان هر چه می‌خواسته در اختیارش بوده، چگونه می‌تواند درد محرومان را درک کند، منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد و به کمک آنها بشتابد؟!

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هم رنج یتیمی کشید، هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کرد، و هم در میان کوه و صحرا و آغوش طبیعت درس‌های بزرگ توحید و عرفان را آموخت.^۱

۵-۲-۱. رد نکردن درخواست انسان نیازمند

(وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ) (۱۰)

و گدا را مَران.

تفسیر آیه

در این آیه کلمه "سائل" از ریشه سؤال به کسانی گفته می‌شود که اظهار درخواست می‌کنند. «سؤال» به معنای طلب شناختن، یا چیزی که انسان را به معرفت و شناخت می‌رساند یا خواستن مال و آنچه که به مال می‌رساند است. یکی از کاربردهای این واژه در طلب مال و درخواست بخشش مال است،^۲ به همین جهت «سائل» به نحو مطلق به معنای فقیری است که از دیگران کمک مالی می‌خواهد، لیکن کاربرد این ریشه، منحصر به طلب مال نیست. در خبرگیری و استخبار: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)؛^۳ کسب علم و استعلام: (فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛^۴ (يَسْئَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ)؛^۵ طلب انجام کار و استعمال: (يَسْئَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ)؛^۶ نیز به کار می‌رود.^۷

واژه بعدی "نهر" که مصدر فعل نهی "لا تنهر" است، به معنای زجر و رنجاندن با غلظت و خشونت است.^۸ «بعید نیست ریشه آن با "نهر" به معنی نهر آب جاری یکی باشد چرا که آن هم آب را با شدت می‌راند! در اینکه منظور از "سائل" در اینجا چه کسی است؟ چند تفسیر وجود دارد: یک نظر اینکه منظور کسانی است که

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۱۱.

۲ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «سأل»، ص ۴۳۷.

۳ - عنکبوت / ۶۱.

۴ - انبیاء / ۷.

۵ - احزاب / ۶۳.

۶ - نساء / ۱۵۳.

۷ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «سأل»، ج ۵، ص ۸.

۸ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۵.

سؤالاتی در مسائل علمی و اعتقادی و دینی دارند، به قرینه اینکه این دستور تفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده (وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى) خداوند تو را گم‌شده یافت و هدایت کرد" پس به شکرانه این هدایت الهی تو نیز در هدایت نیازمندان کوشا باش، و هیچ تقاضا کننده هدایتی را از خود مران. نظر دیگر اینکه منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو می‌آیند، باید آنچه در توان داری به کار گیری، و آنها را مأیوس نکنی و از خود نرانی. سوم اینکه هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی، دستور می‌دهد که به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود»^۱.

نتیجه آنکه سؤال منحصر به سؤال مالی نیست و اختصاص به نبی هم ندارد، آیه می‌گوید: اگر مؤمن حاجتی و گرفتاری دارد و در شدتی است و از شما تقاضای انجام حاجت کرد و شما متمکن هستید کوتاهی نکنید و از همه مهمتر سؤال از مسائل و احکام دین که بر علماء واجب است که با صورت باز و زبان خوش بیان کنند.^۲

۱-۲-۶. بازگو کردن نعمت‌های الهی

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (۱۱)

و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی.

تفسیر آیه

«کلمه "تحدیث" که مصدر فعل امر "حدث" است، وقتی در نعمت به کار رود، تحدیث نعمت به معنای ذکر و یاد آوری و نشان دادن آن است، حال یا به زبان و یا به عمل و این عمل شکر نعمت است»^۳.

نعمت‌هایی که خداوند به رسولش عنایت فرموده که بر مسلمین واجب است شناخت به شئون آن حضرت پیدا کنند، بر حضرتش واجب بود به آنها برساند تا معرفت آنها کاملتر گردد.^۴

اوامر و نواهی این چند آیه یعنی خوار نکردن یتیم، نرنجاندن فقیر و نشان دادن نعمت، دستور به همه مردم است، هر چند که خطاب متوجه شخص رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شده است.

۱ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۰۷.

۲ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۵.

۴ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۱.

قرآن در این زمینه به دو مطلب اشاره می‌کند، اولاً: هر نعمتی که به شما رسیده است، از جانب خداست (وما بکم من نعمه فمّن الله) و ثانیاً آثار تنعم در افعال و اقوال شما ظاهر باشد (و أما بنعمة ربك فحدث) نه تنها معتقد باش که نعمت از جانب خداست، بلکه به زبان هم بیاور و تنها از متنعم سخن نگو، بلکه از منعم بودن خدا هم حدیث کن. نگو: عالمم، متمکنم، بلکه بگو: خدا را شکر که عالمم کرد، تمکینم داد و... کسی که فقط نعمت را می‌بیند دید مادی دارد. اما کسی که منعم را می‌بیند، بیش‌ی الهی دارد.^۲

علامه طباطبایی برای نتیجه‌گیری بحث چنین می‌فرماید:

«این آیات سه‌گانه به خاطر اینکه حرف "فاء" در ابتدای آیه اولی در آمده، نتیجه‌گیری از آیه قبل است که عنایات الهی نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می‌شمرد، گویا فرموده: تو طعم ذلتی را که یتیم می‌چشد چشیده‌ای و ذلت و شکسته شدن دل او را احساس کرده‌ای، پس هیچ یتیمی را خوار مشمار و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن و نیز تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را و تلخی فقر و تهی دستی را درک کرده‌ای، پس هیچ سائلی را که از تو می‌خواهد حاجتش را بر آوری از خود مران، حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش است برآور، و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده‌ای، و ارزش جود و کرم و رحمت خدا را می‌دانی، پس نعمت او را سپاس گوی و همه جا نعمتش را یادآور شو و از مردم پنهانش مدار».^۳

۲. مفاد روایات تفسیری

۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث

در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه ذیل سوره ضحی «۳۰» روایت تفسیری نقل شده که «۹» روایت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، «۲» روایت از امام علی، «۱» روایت از امام حسین، «۱» روایت از امام سجاد «۵» روایت از امام باقر، «۱۱» روایت از امام صادق و «۱» روایت از امام رضا (علیهم السلام) است.

۱ - نحل / ۵۳.

۲ - عبد الله جوادی آملی، سیره پیامبران در قرآن، پیشین، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۵.

در الدر المنثور از تفاسیر مأثور اهل سنت- «۱۳» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) ، «۲» روایت از حسن بن علی و «۱» روایت از امام باقر (عليهم السلام) نقل شده، که به همه آنها اشاره و مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ناقلان حدیثی به ترتیب ابو بصیر با نقل «۳» روایت از حضرت علی و امام صادق (عليهم السلام) ، ابن عباس و انس بن بشیر هر کدام با نقل «۱» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) ، ابی خالد کابلی با نقل «۱» روایت از امام سجاد (عليه السلام) ، زراره، ابو جارود و وصافی، هر کدام با نقل «۱» روایت از امام باقر (عليه السلام) و فضل بقباق، حماد بن عیسی، جابر بن عبد الله انصاری، علی بن محمد، ابن ابی عمیر، برید بن معاویه، و مفضل بن صالح نیز هر کدام با نقل «۱» روایت از امام صادق (عليه السلام) جزء ناقلان این دسته از روایات محسوب می‌شوند.

۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱-۵»

اشاره

ذیل آیات ۱-۵ سوره ضحی در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه (البرهان، نور الثقلین، تفسیر قمی، تفسیر صافی) و درالمنثور (از تفاسیر مأثور اهل سنت) «۷» روایت وارد شده که در همه موارد به آیات خاصی اشاره شده است. از بین این روایات تفسیری، ذیل آیه چهارم: «۱» روایت است. در این روایت "آخرت" به معنای رجعت آمده است. ذیل آیه پنجم: «۶» روایت است. در مورد این که چه چیزی به پیامبر (صلي الله عليه و آله) اعطا می‌شود، و چه چیزی موجب رضایت ایشان است، در روایتی شفاعت امت، روایت دیگر نماندن هیچ موحدی در دوزخ و روایت سوم هم داخل شدن اهل بیت پیامبر (صلي الله عليه و آله) به بهشت را نام برده‌اند. روایتی هم این عطا را اختصاص به اهل بیت پیامبر (صلي الله عليه و آله) و واقع شدن آن را در آخرت دانسته، اما در جای دیگری به صورت کلی آمده خدا آن قدر به تو عطا می‌کند تا خشنود گردی. روایت آخر هم این آیه را به عنوان امید بخش-ترین آیات قرآن معرفی کرده است.

۱-۲-۲. عطاى رضایت بخش

علی بن ابراهیم از حضرت صادق (علیه السلام) روایت نموده که در تفسیر آیه (وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى) فرمود: یعنی رجعت برای پیغمبر همان آخرت است، عرض کردم: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) یعنی چه؟ فرمود: خدا به زودی آن چنان از بهشت به تو عطا می کند تا خشنود گردی.^۱

امام صادق (علیه السلام) می فرمود: رضایت جد من رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به آن است که در دوزخ هیچ موحدی باقی نماند.^۲

سیوطی در الدر المنثور در ذیل آیه پنجم این سوره از ابن مسعود روایت آورده که گفت: رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود: ما اهل بيتي هستيم که خدای تعالی برای ما آخرت را بر دنیا برگزید و ترجیح داد، و لذا فرمود: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)^۳

و در همان کتاب است که ابن منذر و ابن مردويه و ابو نعیم در کتاب الحلیه - از طریق حرب بن شریح روایت کرده اند که گفت: من به ابی جعفر (علیه السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبانها دارند حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نقل کرد که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود: آن قدر از اتم شفاعت می کنم که خدای تعالی خطاب می کند ای محمد آیا راضی شدی؟ عرضه می دارم: بلی، پروردگارا راضی شدم. آنگاه رو به من -حرب بن شریح- کرد و فرمود: شما به اهل عراق می گویند: از تمامی آیات قرآن آیه ای که بیش از همه امید بخش است آیه زیر است که می فرماید: (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) - ای بندگانم که بر خود ستم روا داشتید، از رحمت خدا مأیوس نشوید، که خدا همه گناهان را می آمرزد عرضه

۱ - ثم قال علي بن إبراهيم: حدثنا جعفر بن أحمد، قال: حدثنا عبید الله بن موسی، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تعالى: «وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَى، قال: «يعني الكرة هي الآخرة للنبي (صلي الله عليه و آله)». [قلت] قوله: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى، [قال]: «يعطيك من الجنة حتي ترضي. (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۲ - عبد علي جمعة العروسي الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۴).

۲ - و قال الصادق عليه السلام: رضا جدي ان لا يبقي في النار موحدا. (عبد علي جمعة العروسي الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۵).

۳ - و أخرج ابن أبي شيبة عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم انا أهل بيت اختار الله لنا الآخرة علي الدنيا و لسوف يعطيك ربك فترضى. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲).

داشتیم بلکه، ما این طور معتقدیم، فرمود: لیکن ما اهل بیت می‌گوییم: از همه آیات در کتاب خدا امیدبخش‌تر آیه (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) است، که راجع به شفاعت است.^۱

۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری

۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۵-۱» با مفاد روایات تفسیری

نکته کلیدی و اصلی این دست روایات اینکه خداوند برای پیامبر و اهل بیت و دوست دارانش آخرت را بر دنیا برگزیده است. روایتی را سیوطی در ذیل آیه (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) از ابن مسعود آورده که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود: ما اهل بیته هستیم که خدای تعالی برای ما آخرت را بر دنیا برگزید و ترجیح داد، و لذا فرمود: (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى).^۲ این روایت را به صورت کاملتر سلیم بن قیس و او هم از سلمان فارسی نقل کرده است.^۳

علت این اولی بودن هم واضح است، زیرا نعمت‌های اخروی را نمی‌توان با نعم دنیوی مقایسه کرد. آخرت دار خلود است و دنیا دار فنا، بهشت و نعم بهشتی طرف نسبت با دنیا نیست و مطمئناً این نعم در حد اعلایش از آن حضرت رسالت است. خدا او را در عرش، اعظم و اشرف مخلوقات خود قرار داده، او را سید مرسلین و خاتم نبیین و افضل از اولین و آخرین و دین او را افضل ادیان و کتاب او را افضل کتب و اوصیاء او را افضل اوصیاء و امت او را افضل امم قرار داد. یکی از مقام‌های حضرت در آخرت محمود است و یکی از

۱ - و أخرج ابن المنذر و ابن مردويه و أبو نعيم في الحلية من طريق حرب بن شريح رضي الله عنه قال قلت لأبي جعفر محمد بن علي بن الحسين أ رأيت هذه الشفاعة التي يتحدث بها أهل العراق أ حق هي قال اي و الله حدثني عمي محمد بن الحنفية عن علي ان رسول الله صلي الله عليه و سلم قال أشفع لامتي حتي يناديني ربي أ رضيت يا محمد فأقول نعم يا رب رضيت ثم أقبل علي فقال انكم تقولون يا معشر أهل العراق ان أرجي آية في كتاب الله يا عبادي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً قلت انا لنقول ذلك قال فكلنا أهل البيت نقول ان أرجي آية في كتاب الله وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى هي الشفاعة. (عبید الله بن عبد الله حسکاني، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷- محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۱).

۲ - علي بن عيسى اربلي، كشف الغمة في معرفة الأئمة، تبريز، انتشارات بني هاشمي، ۱۳۸۱ق، ج ۲، ص ۱۲- محمد بن جرير بن رستم طبري أملي صغير، دلائل الامامة، قم، انتشارات بعثت، ۱۴۱۳ق، ص ۴۴۲.

۳ - سلیم بن قیس هلالی، پیشین، ج ۲، ص ۵۶۵ - حسن بن محمد دیلمی، ارشاد القلوب إلي الصواب، قم، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۴۱۹- محمد بن علی ابن بابویه، ج ۱، ص ۲۶۴- محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۸، ص ۵۲.

شئون مقام محمود مقام شفاعت است،^۱ که برخی روایات به آن اشاره کرده است. از جمله روایتی است از حرب بن شریح که گفت: من به ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین (علیه السلام) گفتم: به نظر شما این شفاعتی که اهل عراق بر سر زبانها دارند حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند عمویم محمد بن حنفیه از علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل کرد که رسول خدا (صلي الله عليه و آله) فرمود: آن قدر از امتم شفاعت می‌کنم که خدای تعالی خطاب می‌کند ای محمد آیا راضی شدی؟ عرضه می‌دارم: آری، پروردگارا راضی شدم. شکی نیست که ثواب آخرت و نعمت‌های دائمی در آن برای پیغمبر و پیروانش از دنیای فانی و بودن در آن بهتر است. البته این برداشت در صورتی است که ما ظرف تحقق این وعده الهی را در آخرت بدانیم، در یکی از روایت‌ها آمده مراد از آخرت، زمان رجعت است که زمان ظهور دولت آل محمد (صلي الله عليه و آله) است و این زمان برای ایشان بهتر از زمان دنیا است. اگر ما این نظر را بپذیریم دیگر نمی‌توانیم مصداق "يُعْطِيكَ" را شفاعت بگیریم، بلکه باید بر موردی تطبیق شود که مناسب با زمان ظهور است. و طبق این نظر شرایط محقق شدن این وعده الهی در زمان رجعت موجود است.

البته در تفسیر و توضیح آیه پنجم و در بیان مفعول دوم "يُعْطِيكَ" غالب روایات اشاره به بهشت و نعمت‌های بهشتی می‌کند. در کتابها با اسناد مختلف وارد شده، خدای سبحان، ذریه مصطفی (صلي الله عليه و آله) را داخل بهشت می‌کند به گونه‌ای که آن حضرت از عنایت رب کریم راضی و خشنود شود، و با توجه به روایت آخر، اذن شفاعت همان چیزی است که خدا در قیامت آن قدر به پیغمبرش می‌بخشد تا او راضی گردد. بدون شك پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت خشنودیش تنها در نجات خویش نیست، بلکه آن زمان راضی و خشنود می‌شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود، به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه امیدبخش‌ترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است. در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) از پدرش زین العابدین (علیه السلام) از عمویش "محمد بن حنفیه" از پدرش امیر مؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: رسول الله (صلي الله عليه و آله) فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می‌ایستم و آن قدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید: ارضیت یا محمد؟! "آیا راضی شدی ای محمد؟" ! من می‌گویم: رضیت، رضیت: "راضی شدم، راضی شدم!" سپس امیر مؤمنان (علیه السلام) رو به جمعی از اهل کوفه کرده و افزود شما معتقدید امیدبخش‌ترین آیات قرآن آیه (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَي أَنفُسِهِمْ لَا

۱ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۴۷.

تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ) است (ای کسانی که نسبت به خود زیاده‌روی کرده‌اید از رحمت خدا نومید نشوید). گفتند: آری ما چنین می‌گوییم. فرمود: ولی ما اهل بیت می‌گوییم: امیدبخش‌ترین آیه قرآن آیه پنجم سوره ضحی است.^۱

مطابق بیان امام باقر (علیه السلام)، آیه (ولسوف يعطيك ربك فترضي) امیدبخش‌ترین آیه نزد اهل بیت (علیهم السلام) است. زیرا این آیه دلالت دارد که خدای سبحان آن قدر به پیامبر عطا می‌کند که آن حضرت راضی شود و مسلم است رسولی که (رحمة للعالمین)^۲ و (بالمؤمنین رتوف رحیم)^۳ است، راضی نمی‌شود عده‌ای از مؤمنان گنهگار در آتش جهنم بسوزند، مگر این که به شفاعت او آنان نجات یابند. علامه طباطبایی (قدس سره) در ذیل آیه مورد نظر می‌فرماید: گاهی رضا به مقدار عطاست و گاه عطا به مقدار رضاست. مورد اول همان است که مؤمن ولی خدا از آن برخوردار است؛ یعنی به آنچه خدا به او داده، کم یا زیاد، راضی است: «وتجعلني بقسمك راضياً قانعاً».^۴ مورد دوم چیزی است که خداوند در این آیه به رسولش وعده داده است که آن قدر به تو می‌دهم تا راضی شوی.^۵ با توجه به این که به پیامبری که خود "رحمة للعالمین" است چنین وعده‌ای داده شده، نتیجه‌اش همان می‌شود که در روایت بشر بن شریح آمده است که هیچ آیه‌ای امیدبخش‌تر از این آیه نیست. البته رأفت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) امری عقلی است، نه عاطفی.

و نکته قابل توجه اینکه حضرت برای خودش چیزی نمی‌خواهد، آنچه پیامبر را راضی می‌کند در یک جمله همان چیزی است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: که رضایت جد من رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن است که در دوزخ موحدی باقی نماند.

در توضیح این حدیث امام صادق (علیه السلام) می‌توان گفت: «منظور از موحد موالی و دوستداران ایشان است، زیرا یکی از شروط مهم توحید، داشتن ولایت ائمه (علیهم السلام) است».^۶ گرچه منحصر به آن نیست. البته همان گونه که اشاره شد یکی از چیزهایی که خدا در قیامت به پیامبرش اعطا می‌کند مقام شفاعت است و به موارد دیگری هم مثل داخل شدن اهل بیت پیامبر در بهشت اشاره شده و زمانی که ما این روایات را با آیات

۱ - عبید الله بن احمد حسکانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲ - انبیاء / ۱۰۷.

۳ - توبه / ۱۲۸.

۴ - مفاتیح الجنان، بخشی از دعای کمیل.

۵ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.

۶ - علی بن حسین عاملی، پیشین، ج ۳، ص ۴۷۶.

مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که معصومین هر زمان از جهتی به تفسیر آیه پرداخته‌اند و از آن جا که آیه (وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) مطلق آمده می‌فرماید: خدای متعال آن قدر به تو عطا می‌کند تا راضی شوی، هم عطای خدا را مطلق آورده و هم رضایت رسول خدا (صلي الله عليه و آله) را، تمام تفاسیر ائمه از این آیه را در بر می‌گیرد و اختلافی بین آیات و روایات دیده نمی‌شود.

البته در این مقایسه مشاهده می‌کنیم که آیه ناظر به هر دو زندگی رسول خدا (صلي الله عليه و آله) است، هم به زندگی دنیایی‌اش و هم به زندگی آخرتیش، در حالی که غالب روایات ما ناظر به زندگی اخروی حضرت است. در واقع آیه این وعده حتمی و تخلف ناپذیر الهی را به صورت مطلق و خطاب به رسولش بیان نموده است و اشاره‌ای به زمان تحقق این وعده نمی‌کند، فقط از عبارت "سوف" فهمیده می‌شود که هنوز شرایط تحقق این وعده مهیا نشده و شاید به همین دلیل است که ظرف زمانی تحقق این وعده را معصومین، آخرت دانسته‌اند، یعنی طبق این نقل، تنها آخرت است که قابلیت تحقق این وعده الهی را در خود دارد، گرچه همانگونه که اشاره کردیم آیه مطلق بوده، می‌تواند همه موارد را شامل شود.

۲-۳. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۶-۱۱»

اشاره

ذیل آیات ۶-۱۱ سوره ضحی «۲۲» روایت وارد شده که در تنها در یک مورد به آیه خاصی اشاره نشده، اما مضمون آن مرتبط با آیه «۹» این سوره است. بین این روایات تفسیری، ذیل آیات ششم، هفتم و هشتم: «۴» روایت است. در یک روایت "یتیم" به معنای یکتا و بی‌نظیر و "صال" به معنای عدم معرفت مردم به جایگاه پیامبر و ناشناس بودن حضرت در میان قوم است. "عائل" هم در یک روایت به معنای بی‌نیازی حضرت به واسطه علم و دانشی که خدا به او عطا کرده و روایت دیگر بی‌نیازی ایشان را در اجابت دعاها می‌داند. البته دسته‌ای از روایات هم بی‌نیازی حضرت را با در اختیار گرفتن اموال خدیجه بیان کرده‌اند. و پیامبر این الطاف الهی را منتی از جانب خدا می‌شمرد. ذیل آیه نهم: «۴» روایت است که در برخی روایات به توجه ویژه به یتیم و برخی هم به ثوابی که در این عمل نهفته اشاره نموده است. ذیل آیه دهم: «۵» روایت است که همه به ضرورت کمک به انسان نیازمند توصیه و نسبت به کوتاهی در مقابل این قشر ضعیف جامعه اخطار داده‌اند. ذیل آیه یازدهم: «۹» روایت است که پنج روایت به حدیث نعمت و چهار روایت به خود نعمت اشاره می‌کند. "نعمت" در روایتی به احسان و هدایت الهی، در روایت دیگر به دین الهی، روایت سوم به مطلق نعمت و روایت چهارم به نبوت به عنوان مصادیق نعمت اشاره نموده است. "حدیث نعمت" در روایتی به معنای شکر نعمت، برخی به معنای

بازگو کردن و یاد کردن نعمتها، روایت دیگر به معنای نشان دادن آثار نعمت، روایت چهارم به معنای بیان کردن نعمتهای الهی به برادران دینی خود و روایت آخر هم تحدیث نعمت را به معنای اظهار خود نعمت آورده است.

۱-۳-۲. معنای یتیم، ضال و عائل بودن پیغمبر

روایتی را عیاشی از امام رضا (علیه السلام) نقل نموده که مراد از یتیم، فرد بی مثل در میان مخلوق است که خداوند مردم را در پناه او جای داده و مراد از ضال، گم شده در قوم است که قوم را به سوی هدایت کرد و مراد از عائل، نگهدار و سرپرست اقوامی است که نگهداری و سرپرستی نمود از آنها به علم و دانش پس خداوند آنان را به وجود او بی نیاز فرمود.^۱

۲-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۸-۶» با روایات تفسیری ذیل آن

آنچه در فصل قبل ذکر شد معانی ظاهری آیات اخیر است. برخی با توجه به همین معانی ظاهری به عصمت پیامبر خدا خدشه وارد کرده اشکالاتی را بیان نموده‌اند. در پاسخ به این اشکالات، گرچه مفسران شیعه و سنی، جواب‌های متعددی ارائه داده‌اند، اما حقیقتاً بهترین پاسخ را باید از زبان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) شنید. روایتی را عیاشی از امام رضا (علیه السلام) نقل نموده است. در این روایت امام هشتم (علیه السلام) می‌فرماید: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) یعنی تنها فردی بودی که نظیر و مانند نداشتی. لذا مردم در پناه تو جا گرفتند (و تو سرپرست آنان شدی). (و وجدك ضالاً...) یعنی در میان مردم ناشناخته بودی و فضل تو را نمی‌دانستند و حق تعالی مردم را به سوی تو راهنمایی کرد و تو را دریافتند و ادراک کردند. (و وجدك عائلاً فأغني) و نگهداری و سرپرستی نمود از آنها به علم و دانش تو پس خداوند آنان را به وجود ایشان بی‌نیاز فرمود. نزدیک به این مضمون را بحرانی در تفسیر برهان از ابن بابویه نقل کرده که وی به سند خود از ابن جهم روایت کرده، روزی در مجلس مأمون از امام رضا (علیه السلام)، درباره آیات مربوط به عصمت انبیاء سؤال شد؛ حضرت در پاسخ فرمود: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) یعنی آیا تو را یگانه نیافت و مردم را به سوی هدایت کرد؟ (و وجدك ضالاً) یعنی نزد قومت گم شده بودی، "فهدی" یعنی آنان را به سوی شناختن تو هدایت کرد (و وجدك

۱ - و روی العیاشی باسناده عن ابی الحسن الرضا علیه السلام فی قوله: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى قال: فردا لا مثل لك فی المخلوقین فأوی الناس إلیك و وجدك ضالاً ای ضالا فی قوم لا یعرفون فضلك فهداهم إلیك و وجدك عائلاً تعول أقواما بالعلم فأغناهم الله بك و روی ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من علی ربی و هو أهل المن. (عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۵).

عائلاً فَأَغْنِي) دعایت را مستجاب قرار داد و این گونه بی‌نیازت گردانید. مأمون چون این تفسیر را شنید گفت: خدا در تو برکت دهد یا بن رسول الله.^۱

این روایت نشان می‌دهد که حضرت چگونه در مقابل کفار و مشرکین که معرفت به مقامات و شئون آن حضرت نداشتند و او را در ضلالت می‌پنداشتند، پاسخ داد و خداوند تبارک و تعالی چنان قلوب آنها را منقلب کرد که او را هادی کل شناختند.

در این دو روایت معنای هر سه واژه یتیم، ضال و عائل آمده که به فهم بهتر آیات «۶-۸» کمک و بسیاری از شبهات وارده به ساحت پیغمبر را کنار می‌زند.^۲ بخشی از این روایت که در این جا بیان شده، اشاره به معنای یتیم است، که مراد از آن، فرد بی‌مثل در میان مخلوق است که خداوند مردم را در پناه او جای داده است. یتیم در این روایات بی‌مثل و نظیر معنی شده، زیرا عرب، دربی را که بی‌نظیر باشد یتیم گویند. بنابراین معنی آیه این است که خدای تعالی تو را در میان اهل عالم بی‌مثل و نظیر یافت، پس اهل عالم را به سوی تو متمایل کرد.

علی بن ابراهیم قمی هم در تفسیرش یتیم را به معنای بی‌نظیر آورده است.^۳ این مطلب در کتابهای دیگری هم به نقل از قمی آمده است. البته روایتی هم از حضرت صادق (علیه السلام) نقل شده که از ایشان سؤال شد چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پدر و مادر یتیم شد؟ فرمود: برای اینکه حقی مخلوق بر او نداشته باشد.^۴

۱ - و عنه، قال: حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشي، قال: حدثني أبي، عن حمدان بن سليمان النيسابوري، عن علي بن محمد بن الجهم، قال: حضرت مجلس المأمون فذكر الحديث الذي فيه ذكر الآيات التي سألت المأمون الرضا (عليه السلام) في عصمة الأنبياء. قال الرضا (عليه السلام): «قال الله تعالى لنبيه محمد (صلي الله عليه و آله): أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى يَقُول: أَلَمْ يَجِدْكَ وَحِيدًا فَآوَى إِلَيْكَ النَّاسَ وَوَجَدَكَ ضَالًّا يَعْنِي عِنْدَ قَوْمِكَ فَهَدَىٰ أَي هَدَاهُمْ إِلَيَّ مَعْرِفَتَكَ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى يَقُول: أَغْنَاكَ بَأْنَ جَعَلَ دَعَاكَ مُسْتَجَابًا». فقال المأمون: بَارَكَ اللهُ فِيكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللهِ. (همان، ص ۵۹۶).

۲ - و روي العياشي باسناده عن ابي الحسن الرضا عليه السلام في قوله: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ: فردا لا مثل لك في المخلوقين فَآوَى النَّاسَ إِلَيْكَ وَوَجَدَكَ ضَالًّا أَي ضَالًّا فِي قَوْمٍ لَا يَعْرِفُونَ فَضَلَّكَ فَهَدَاهُمْ إِلَيْكَ وَوَجَدَكَ عَائِلًا تَعُولُ أَقْوَامًا بِالْعِلْمِ فَأَغْنَاهُمْ اللهُ بِكَ وَرَوَى أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَنْ عَلِيَ رَبِّي وَهُوَ أَهْلُ الْمَنِّ. (همان، ص ۵۹۵).

۳ - علي بن ابراهيم أيضا: ثم قال: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى قَالَ: اليتيم: الذي لا مثل له، و لذلك سميت الدرّة اليتيمة لأنه لا مثل لها. (ابي الحسن علي بن ابراهيم قمی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۷).

۴ - و سئل الصادق عليه السلام لم اوتتم النبي صلي الله عليه و آله عن ابيوه؟ فقال: لئلا يكون لمخلوق عليه حق. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۵).

در مقایسه این معانی با ظاهر آیه اختلافی دیده نمی‌شود، زیرا طبق معنای ظاهری یتیم یعنی بی پدر و با توجه به این که آیات دارای بطون متعدد است، معانی دیگر مثل بی‌نظیر بودن، بطن آیه محسوب می‌شود که تناقضی با معنای ظاهری آن ندارد. لذا دو وجه هم در آیه و هم در روایات قابل جمع است.

در تفسیر آیه «۷» در ادامه روایات قبلی ضال به معنای گمشده و ناشناخته آمده نه به معنای گمراه، ضال طبق این معنی به کسی می‌گویند که نزد قومش ناشناخته است و کسی به مقام و فضل او معرفت ندارد، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) کسی بود که قومش نسبت به جایگاه وی جاهل بودند و خدا در مقام معرفی او به عالم بشریت برآمد و او را به جهان معرفی نمود و مردم را به سوی ایشان هدایت کرد. با توجه به این معنی اشکالاتی هم که برخی مفسرین به آیه گرفته‌اند رفع می‌شود. نزدیک به این مضمون را زراره، از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق (علیهم السلام) روایت کرده است.^۱

در تفسیر آیه «۸» در انتهای روایت اول آمده، مراد از عائل، نگهدار و سرپرست اقوامی است که حضرت از آنها به کمک علم و دانش خود نگهداری و سرپرستی نمود. یعنی مردم از علم بی‌بهره بودند (فرهنگ جاهلی همه وجودشان را فرا گرفته بود و ابرهای تاریک، سایه سنگین خود را بر جامعه آنان فرو افکنده بود)، در این حال خداوند به وسیله تو علم و دانش را بر جامعه پرتو افکن کرد و خواسته‌های تو را در حق آنان به هدف اجابت رساند (و از جهل نجات بخشید). در روایت دوم غنای حضرت را در اجابت دعاهای ایشان دانسته و البته در دسته‌ای از روایات هم آمده خدای تعالی حضرت را بعد از ازدواج با خدیجه دختر خویلد (علیها السلام) بی‌نیاز کرد، و خدیجه تمامی اموالش را با همه کثرتی که داشت به آن جناب بخشید.

در مورد بی‌نیازی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مصادیق مختلفی توسط معصومین بیان شده، از جمله برخی روایات بی‌نیازی پیامبر را به واسطه دانشی معرفی می‌کنند که خدا به ایشان عنایت کرده است، یا توجه به این نکته که به هر میزان که علم انسان بالا رود درجه نیازش به مردم پایین می‌آید، پیغمبر که از بالاترین درجه علم و دانش برخوردار است، بی‌نیازیش نسبت به عموم مردم بیش‌تر است. برخی روایات هم می‌گویند: بی‌نیازی پیامبر در استجابت دعای آن حضرت است، یعنی خدا با استجابت دعای حضرت او را بی‌نیاز کرد. با توجه به

۱ - علي بن إبراهيم، قال: حدثنا علي بن الحسين، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبيه، عن خالد بن يزيد، عن أبي الهيثم الواسطي، عن زرارة، عن أحدهما (عليهما السلام)، في قوله تعالى: أَلَمْ يُجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى: إِلَيْكَ النَّاسُ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى أَي هَدَى إِلَيْكَ قَوْمًا لَا يَعْرِفُونَكَ حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى أَي وَجَدَكَ تَعَوَّلَ أَقْوَامًا فَأَغْنَاهُمْ بِعِلْمِكَ. (همان، ص ۵۹۶- ابي الحسن علي بن ابراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۷).

اطلاق "أغنى" دایره شمول آیه فقط منحصر به دانش یا اجابت دعای نبی نمی‌شود، بلکه شامل هر چیزی است که مطابق شخصیت حضرت و به نوعی باعث بی‌نیازی ایشان از دیگران است. در ادامه روایت آمده که پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: خدا با این کار بر من مَنّت گذارد و اوست اهل مَنّت.

بعضی از ملحدین اشکال کرده‌اند که چگونه امتنان با انعام و احسان جمع می‌شود و آیا این از فعل کریمان است؟ جواب این است که مَنّت زمانی از منعم قبیح و زشت است که از متنعم و نعمت داده شده کم کند و بر سر او بزند و او را اذیت کند، اما کسی که می‌خواهد تذکر بدهد برای شکر و سپاس نعمت او و ترغیب در او تا اینکه سپاسگزار، مستحق فزونی شود، پس آن در نهایت خوبی و حسن است و اینکه البتّه خدا بر او انعام فرمود تا از آنچه به آن محتاج است سؤال کند تا خدا عطایش نماید.^۱

۲-۳-۲. جایگاه یتیم در نگاه معصومین و اثرات توجه به یتیم

حدیثی از ابی اوفی نقل شده که خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نشسته بودیم، پس بچه‌ای آمد و گفت: من یتیم هستم و خواهر یتیمی هم دارم و مادرم هم بیوه زن یتیم‌دار است، به ما اطعام فرما از آنچه که خدا به شما اطعام نموده، خدا به شما از آنچه دارد عطا کرده تا راضی شوی. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: چه اندازه نیکو سخن گفتی ای جوان، بلال برو آنچه نزد ما و در خانه موجود است بیار، پس بلال بیست و یک خرما آورد حضرت فرمود: ای غلام هفت خرما از تو و هفت خرما از خواهر تو و هفت خرما از مادر تو، پس معاذ بن جبل برخاست و دست بر سر آن یتیم که از اولاد مهاجرین بود کشید و گفت: خدا یتیمی تو را جبران و تلافی کند و تو را جانشین پدرت قرار دهد. پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمود: ای معاذ بن جبل دیدم تو را و آنچه که کردی، گفت: من بر او ترحّم و نوازش کردم، فرمود: متکفل و متولّی نمی‌شود هیچ کس از شما یتیمی را که کفالت او را خوب انجام دهد و دست خود را بر سر او گذارد مگر اینکه خدا می‌نویسد به هر مویی یک حسنه و محو نماید از او به هر مویی یک سیئه و گناه و بالا برد برای او به هر مویی یک درجه.^۲

۱ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۴۶.

۲ - فی مجمع البیان و کان النبی صلی الله علیه و آله یحسن الی الیتامی و یرهم و یوصی بهم، و جاء فی حدیث عن ابن ابی اوفی قال: کنا جلوسا عند رسول الله صلی الله علیه و آله فأتاه غلام فقال: غلام یتیم و أخت لی یتیمة و أم لی ارملة أطعمنا مما أطعمک الله، أعطاک الله مما عنده حتی ترضی قال: ما أحسن ما قلت یا غلام، اذهب یا بلال فأتنا بما کان عندنا، فجاء بواحدة و عشرين تمره فقال سبع لك و سبع لأختک و سبع لأمک، فقام الیه معاذ بن جبل تمسح رأسه و قال: جبر الله یتمک و جعلک خلفا من أبیک و کان من أبناء المهاجرین. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: رأیتک یا معاذ و ما صنعت قال رحمته قال: لا یلی منکم یتیما

۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۹» با روایات تفسیری ذیل آن

این روایت اگرچه در آن به آیه‌ای اشاره نشده است، اما از نظر مفهوم در مقام توضیح آیه «۹» است که به ضرورت توجه به یتیم اشاره دارد.

در روایتی هم از باب متوجه کردن مسلمانان به یتیمان و ثوابی که در این عمل نهفته است، از عبد الله بن مسعود، روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: کسی که دست بر سر یتیمی بکشد، برای او به هر مویی که از زیر دست او بگذرد نوری در روز قیامت است و فرمود: من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت در بهشت خواهیم بود هر گاه از خدای عزوجل بترسد، و اشاره به انگشت سبابه (شهادت) و وسطی نمود.^۱

در روایتی سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده، که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر آینه من مسئله‌ای را از پروردگارم پرسیدم و دوست داشتم که نپرسیده بودم، از جمله گفتم: بار پروردگارا پیامبرانی قبل از من بودند که باد را مستخرّ بعضی از ایشان نمودی، و بعضی از ایشان مرده زنده می‌کردند، خدا فرمود: (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا) آیا تو را یتیم نیافتم پس مکانت دادم، گفتم: چرا، فرمود: آیا تو را گم شده نیافتم پس راهنمایی کردم، گفتم: چرا. . . .^۲

در کتاب معانی الاخبار از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت شده که چند چیز باعث حبس باران در آسمان می‌شود، از جمله ظلم به یتیم و زنی که همسرش را از دست داده و فقیر است.^۳

فیحسن ولايته و يضع يده علي رأسه الا كتب الله له بكل شعرة حسنة، و محي عنه بكل شعرة سيئة، و رفع له بكل شعرة درجة. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۷).

۱ - عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: من مسح علي رأس یتيم كان له بكل شعرة تمر به علي يده نور يوم القيامة. و قال عليه السلام: انا و كافل الیتيم كهاتين في الجنة إذا أتقي الله عز و جل، و أشار بالسبابه و الوسطي. (همان)

۲ - في مجمع البيان روي سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله (صلي الله عليه و آله): لقد سألت ربي مسألة وددت اني لم أسئله، قلت: اي رب انه قد كان أنبياء قبلي، منهم من سخرت له الريح، و منهم من كان يحيي الموتى؟ قال: فقال: ألم أجِدْكَ يَتِيمًا فأوتيتك؟ قال: قلت: بلي، قال: ألم أجِدْكَ ضالاً فهديتك؟ قال: قلت بلي اي رب، قال: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَ وَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ؟ قال: قلت: بلي أي رب. (همان، ص ۵۹۶ - جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲).

۳ - في كتاب معاني الاخبار باسناده الي ابي خالد الكابلي قال: سمعت زين العابدين علي بن الحسين عليهما السلام يقول: الذنوب التي تحبس غيث السماء جور الحكام في القضاء، و شهادة الزور و كتمان الشهادة، و منع الزكاة و القرض و الماعون و قساوة القلوب علي أهل الفقر و الفاقة، و ظلم الیتيم و الارملة و انتهار السائل و رده بالليل. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۷).

۲-۳-۳. ضرورت کمک به انسان نیازمند

ذیل آیه «۱۰» حدیثی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که به سائل کمک کن گرچه بر پشت اسب سوار است.^۱

باز در حدیثی موثق نزدیک به صحیح منقول است که امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: از جمله چیزهایی که خداوند سبحان به صورت راز با حضرت موسی گفت این بود: حدیث مناجات حضرت موسی را کلینی در کافی به سند مرسلی روایت کرده است، اما اجزای آن را در کتب صدوق و غیر آن با سندهای بسیار و معتبر روایت کرده‌اند. خداوند با موسی مناجات کرد؛ یعنی در طور یا در دلش انداخت که ای موسی سائل را گرامی دار اگر چه به اندک چیزی است و اگر چیزی نداشتی به نحوی رد کن که آزرده نشود که إن شاء الله مرتبه دیگر بدهم، به درستی که گاهی سائلی به نزد تو می‌آید که نه آدمی است و نه جنی، بلکه فرشتگانی چندند از ملائکه رحمت که آزمایش می‌کنند تو را در آن چه عطا کرده‌ام به تو از مال و سؤال می‌کنند از تو چیزی را که به تو احسان فرموده‌ام. پس ملاحظه کن که چگونه با سائل سر می‌کنی، پس اگر فرشتگان‌اند و تو ایشان را رد کرده‌ای چه حسرتها که بعد از رد می‌خوری، ای پسر عمران.^۲

در این جا خطاب به حسب ظاهر با موسی است ولی در واقع شامل دیگران نیز می‌شود.

در حدیثی از محمد منقول است که امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: ای محمد اگر سائل بداند قبح سؤال را و عذابی را که مقرر است بر آن، هیچ کس از هیچ کس سؤال نکند و اگر دهنده بداند حسن عطا و ثواب آن را هیچ کس دیگری را رد نکند.^۳

در جای دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مذمت رد کردن انسانهای نیازمند آمده درخواست

سائل را رد نکنید که اگر دروغ مساکین و بیچارگان نبود، ردکنندگان آنان بدبخت می‌شدند.^۴

۱ - قال أبي جعفر (عليه السلام): أعط السائل و لو ظهر فرس. (همان، ص ۵۹۸).

۲ - و روي الوصافي عن ابي جعفر قال: كان فيما ناجي الله به موسي ان قال يا موسي اكرم السائل ببذل يسير او برد جميل انه ياتيک من ليس بانس و لا جان ملائكة من ملائكة الرحمن، يبيلونک فيما خولتک و يستلونک مما نولتک فانظر كيف أنت صانع يا ابن عمران. (همان، ص ۵۹۷).

۳ - قال ابو جعفر عليه السلام: لو يعلم السائل ما في المسئلة ما سئل أحد أحدًا، و لو يعلم المعطي ما في العطية ما رد أحد أحدًا. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۸ - محمد بن يعقوب کلینی، پیشین، ج ۴، ص ۲۰).

۴ - و قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم: لا تقطعوا علي السائل مسئلته، فلو لا ان المساكين يكذبون ما أفلح من ردهم. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۸).

در کتاب من لا يحضره الفقيه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده، هر وقت گدایی شبانه در خانه شما را کوبید و چیزی خواست، مبادا ردش کنید.^۱

۴-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۰» با روایات تفسیری ذیل آن

در کتب روایی دیگری نیز این روایت آمده و خود این نقلهای زیاد و تأکیداتی که اسلام روی این موضوع یعنی مذمت رد کردن انسان سائل در صورت داشتن توانایی خود دارد، دلیل بر اهمیت آن است، ضمن این که از جهت محتوا هم ایرادی به آن وارد نمی‌شود.^۲

۴-۳-۲. اظهار نعمت

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه یازدهم سوره ضحی فرمود: از آنچه خدا به تو بخشیده و برتریت داده و روزی تو کرده است، همچنین از احسان خداوند و هدایت الهی که از آن برخوردارت ساخته است، سخن بگویی و یاد کن (و سپاسگزار باش).^۳

امام علی می‌فرماید: خدا زیباست و زیبایی را دوست می‌دارد؛ او دوست می‌دارد که آثار نعمت را بر بنده خویش ببیند.^۴

کلینی، با سند خود، از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داود بن حصین، از فضل بقباق، روایت کرده است که وی گفت: از امام جعفر صادق (علیه السلام) درباره کلام خداوند عزوجل (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) پرسیدم؟

۱ - فی من لا يحضره الفقيه و قال رسول الله صلي الله عليه و آله: إذا طرقكم سائل ذكر بالليل فلا تردوه. (همان - محمد بن علي بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، پیشین، ج ۲، ص ۶۷).

۲ - محمد بن يعقوب كليني، پیشین، ج ۴، ص ۸ - محمد بن محمد، ابن اشعث، الجعفریات، تهران، انتشارات مكتبة النينوي الحديثة، بی‌تا، ص ۵۷ - احمد بن محمد ابن فهد حلي، عدة الداعي و نجاح الساعي، دار الكتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۰۱ - محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۹، ص ۴۰۶ - محمد باقر بن محمد تقي مجلسي، بحار الانوار، پیشین، ج ۹۳، ص ۱۵۹.

۳ - قال الصادق (عليه السلام) معناه فحدث بما أعطاك الله و فضلك و رزقك و أحسن إليك و هداك. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱ - محسن فيض كاشاني، پیشین ج ۵، ص ۳۴۲ - محمد باقر بن محمد تقي مجلسي، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۸ - محمد باقر بن محمد تقي مجلسي، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۹).

۴ - في الكافي باسناده الي ابي بصير قال: قال أمير المؤمنين (عليه السلام) إن الله جميل يحب الجمال، و يحب أن يري أثر النعمة علي عبده. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱).

ایشان فرمود: کسی که تو را نعمت داد و به آن برتریت بخشید و به تو عطا کرد و از نعمتی که به او بخشید سخن گفت. و پیامبر از دین خود و از آنچه خدا به او عطا کرد و از نعمتی که به او بخشید، سخن گفت.^۱

احمد بن محمد بن خالد برقی از وشاء، از عاصم بن حمید، از عمرو بن ابی نصر، از مردی از اهالی بصره روایت کرده است که وی گفت: حسین بن علی (علیه السلام) را دیدم که خانه خدا را طواف می کردند. از امام درباره کلام خداوند عزوجل (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) پرسیدم؟ حضرت به او فرمود: خدا او را امر کرده تا از نعمت دین خود که خدا به او بخشیده، سخن گوید.^۲

روایات دیگری نزدیک به مضامین روایات قبلی از معصومین وارد شده است.^۳

در الدر المنثور است که بیهقی از حسن بن علی (علیه السلام) روایت کرده که در معنای آیه (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) فرمود: هر وقت به چیزی رسیدی به برادران ایمانیت اطلاع بده.^۱

۱ - محمد بن یعقوب: باسناده، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود بن الحصين، عن فضل البقباق، قال: سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن قوله عز وجل: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»، قال: «الذي أنعم عليك بما فضلك وأعطاك وأحسن إليك» ثم قال: «فحدّث بدينه و ما أعطاه الله و ما أنعم به عليه». (محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، پیشین، ج ۲، ص ۹۴- همان، ج ۳، ص ۲۴۴- سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۵- عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱).

۲ - أحمد بن محمد بن خالد البرقي: عن الوشاء، عن عاصم بن حميد، عن عمرو بن أبي نصر، قال: حدثني رجل من أهل البصرة، قال: رأيت الحسين بن علي (عليه السلام) و عبد الله بن عمر يطوفان بالبيت، فسألت ابن عمر، فقلت: قول الله تعالى: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ؟ قال: أمره أن يحدث بما أنعم الله عليه. ثم إنني قلت للحسين بن علي (عليه السلام): قول الله تعالى: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قال: «أمره أن يحدث بما أنعم الله عليه من دينه». (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۲).

۳ - و أخرج أحمد و أبو داود عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلي الله عليه و آله من أعطي عطاء فوجد فليخبر به فان لم يجد فليئن به فمن أثنى به فقد شكره و من كتمه فقد كفره. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲).

علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير رفعه قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: انني لأكره للرجل ان يكون عليه من الله نعمة فلا يظهرها. (محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، پیشین، ج ۱۳، ص ۱۱- عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱)

علي بن محمد رفعه عن ابی عبد الله عليه السلام، قال: إذا أنعم الله علي عبده بنعمة فظهرت عليه سمي حبيب الله، محدث بنعمة الله، و إذا أنعم الله علي عبده بنعمة فلم تظهر عليه سمي بغیض الله، مكذب بنعمة الله. و باسناده الي بريد بن معاوية قال: قال ابو عبد الله عليه السلام لعبيد بن زياد: إظهار النعمة أحب الي الله من صياتها، فإياك ان تزین الا في أحسن زي قومك، فما رأي عبيد الا في أحسن زي قومه حتي قامت. (محمد بن يعقوب بن اسحاق كليني، پیشین، ج ۶، ص ۴۴۰- عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۲- محمد بن حسن حر عاملي، پیشین، ج ۵، ص ۸).

في كتاب علل الشرائع باسناده الي أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدثني أبي عن جده عن أبيه عليهم السلام قال: ان أمير المؤمنين عليه السلام قال: أحسنوا صحبة النعم قبل فراقها فانها تزول و تشهد علي صاحبها بما عمل فيها. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۲).

علي بن محمد رفعه عن ابی عبد الله عليه السلام، قال: إذا أنعم الله علي عبده بنعمة فظهرت عليه سمي حبيب الله، محدث بنعمة الله، و إذا أنعم الله علي عبده بنعمة فلم تظهر عليه سمي بغیض الله، مكذب بنعمة الله. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱ - ۶۰۲).

در حدیث دیگری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در توضیح بیشتر شکر نعمت فرموده: کسی که شکر نعمت قلیل را به جا نیاورد، از عهده شکر نعمت کثیر بر نخواهد آمد و کسی که شکر مردم را به جا نیاورد شکر خدا را به جا نیاورده، شکر نعمت اظهار آن و کفر نعمت ترک آن است.^۲

در کتاب الدر المنثور به سندی از جابر بن عبد الله از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت نموده هر که به بلایی دچار شود و آن را متذکر گردد، شکر آن را نموده و هر که آن را پنهان نموده شکر ننماید کفران نموده است و هر که خود را به مقامی زینت دهد که فاقد آن بوده، مانند کسی است که لباس دیگری را بپوشد.^۳

باز در همان کتاب ابی هریره و عایشه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده‌اند، هر که با وی نیکی کنند باید جزایش را بپردازد، و اگر نتوانست باید به صورت مدح از او تشکر کند و آنکه چنین کند شکرش کرده است.^۴

۳-۵. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱۱» با روایات تفسیری ذیل آن

با توجه به برخی روایات منظور از "نعمت" نعمتهای معنوی از جمله نبوت یا دین است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) موظف بود آنها را ابلاغ کند و این هدف از بازگو کردن نعمت است.

البته دین یکی از آن همه نعمتی است که خدا به رسولش بخشیده، از جهتی شاید بتوان آن را مهمترین نعمت بیان کرد. این نکته از آیه اکمال (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) نیز فهمیده می‌شود.^۵ یا حضرت علی (علیه السلام) وظیفه دارد نعمت مقام ولایت و امامت خود را بازگوید. این احتمال نیز وجود دارد که تمام نعمتهای معنوی و مادی را شامل شود. لذا در حدیثی از امام صادق (علیه

۱ - و أخرج ابن أبي حاتم من وجه آخر عن الحسن بن علي في قوله و أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ قَالَ إِذَا أَصَبْتَ خَيْرًا فَحَدِّثْ إِخْوَانَكَ. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۲).

۲ - و أخرج عبد الله بن أحمد في زوائد المسند و البيهقي في شعب الايمان بسند ضعيف عن أنس بن بشير قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم علي المنبر من لم يشكر القليل لم يشكر الكثير و من لم يشكر الناس لم يشكر الله و التحدث بنعمة الله شكر و تركها كفر و الجماعة رحمة. (همان).

۳ - و أخرج أبو داود عن جابر بن عبد الله عن النبي (صلي الله عليه و آله) قال من أبلى بلاء فذكره فقد شكره و ان كتمه فقد كفره و من تحلى بما لم يعط فانه كلابس ثوب زور. (همان).

۴ - و أخرج أحمد و الطبراني في الأوسط و البيهقي عن عائشة قالت قال رسول الله صلي الله عليه و آله من أولي معروفًا فليكافئ به فان لم يستطع فليذكره فان من ذكره فقد شكره. (همان).

و أخرج البيهقي عن أبي هريرة قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم من أولي معروفًا فليكافئ به فان لم يستطع فليذكره فان من ذكره فقد شكره. (همان- حسين بن محمد تقي نوري، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۶).

۵ - «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما به حد کمال رساندم. . . .» مائده / ۳.

السلام) می‌خوانیم که فرمود: معنی آیه چنین است: آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده همه را بازگو کن. و بالأخره در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان یک دستور کلی می‌خوانیم: هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده می‌شود و مخالف نعمتهای او است.

به هر حال آنچه مهم است، به یاد نعم الهی بودن و اظهار آنها است و منظور از تحدیث نعمت، شکر و اظهار و اشاعه نعمت است، حالا این نعمت مادی باشد یا معنوی، مهم تحدیث آن است.

در نهج البلاغه آمده: باید اثر نعمتی که خدا به تو عطا کرده در تو دیده شود.^۱

همچنین از دسته‌ای دیگر از روایات فهمیده می‌شود همانگونه که شکر از خدا لازم است، شکر از مخلوقات او هم بر افراد ضروری است. این اخبار دلیل بر این مطلب است که برای یکدیگر هدیه فرستادن و انجام کارهایی از این قبیل یک امر نیکو محسوب می‌شود؛ زیرا به این سبب میان ایشان دوستی پدید می‌آید هم‌چنین از این احادیث فهمیده می‌شود که در شأن مؤمن نیست که هدیه مؤمن را رد کند، و اگر مؤمنی در حق مؤمنی دیگر محبتی انجام داد، به صورت بهتر پاسخش داده شود.

۱ - "و له عليك اثر ما أنعم الله به عليك". (عبد علي جمعة العروسي الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۲) در سندهای دیگر به جای "له" عبارت "ولیر" آمده است. (حسین بن محمد تقی نوری، پیشین، ج ۳، ص ۲۳۷ - محمد بن حسین شریف رضی، ص ۴۵۹).

فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره ضحی

اشاره

روایات تفسیری سوره ضحی ذیل پنج گونه قرار می‌گیرد:

الف) سوره شناخت (ب) معنا شناخت (ج) تأویلات (د) ایضاح مفهومی (ه) جری و تطبیق

از بین «۲۹» روایت بیان شده از روایات تفسیری ذیل سوره ضحی، «۵» روایت متعلق به گونه سوره شناخت است، که دو روایت مربوط به شأن نزول، دو روایت آن مربوط به قسمت فضیلت قرائت سوره و یک روایت آن مربوط به اختلاف قرائات است. «۹» روایت مربوط به گونه معنی شناخت، «۱» روایت مربوط به گونه تأویل، «۱۲» روایت مربوط به گونه جری و تطبیق و «۲» روایت مربوط به گونه تفسیر مفهومی است.^۱

۱. عناوین گونه‌ها

۱-۱. سوره شناخت

۱-۱-۱. شأن نزول

۱-۱-۱-۱. شأن نزول آیه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)

حماد بن عیسی از جعفر بن محمد (علیه السلام) از پدرش از جابر بن عبد الله انصاری نقل کرد، روزی رسول الله (صلي الله عليه و آله) وارد منزل فاطمه (علیها السلام) شد، در حالی که کسایی از پوست شتر بر شانه فاطمه (علیها السلام) بود، به آسیاب کردن گندم مشغول بود تا برای بچه‌ها نان تهیه کند. وقتی حضرت دخترش فاطمه (علیها السلام) را در آن حالت مشاهده کرد، اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: یا فاطمه! سختی و تلخی دنیا را برای رسیدن به حلاوت و آسایش آخرت تحمل کن. آنگاه آیه کریمه (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) برای خشنودی رسول الله (صلي الله عليه و آله) نازل شد.^۲

۱ - در این قسمت سعی شده از شمارش روایات تکراری پرهیز شود.

۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۴ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۱.

۲. در روایت دیگری آمده که حضرت زهرا (سلام الله علیها) بعد از شنیدن سخنان پدرش، خدا را بر سختی‌ها و نعماتش شکر نمود.^۱

علامه نظرشان این است که در این روایت دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه خواسته بگوید آیه مذکور نخست به تنهایی، بعد از آیات قبلش نازل شد و بعدها بقیه آیات سوره به آن ملحق گردید، دوم اینکه سوره همه آن یک باره نازل شد و در خصوص این داستان آیه مورد بحث دوباره نازل شده است.^۲

۱-۱-۲. شأن نزول آیه (ما ودعك ربك و ما قلی)

قمی از امام باقر (علیه السلام) نقل نموده که اول سوره‌ای که بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد (اقرء باسم ربك الذي خلق) بود پس تأخیر افتاد در تشرّف جبرئیل و نزول قرآن، خدیجه (علیها السلام) عرض کرد: شاید خداوند ترك فرموده تو را و لذا نمی‌فرستد نزد تو، پس نازل نمود خداوند آیه (ما ودعك ربك و ما قلی)^۳ نزدیک به این مضمون را برخی اهل سنت از جمله سیوطی در کتابشان آورده‌اند.^۴ عده‌ای از طریق این شأن نزولها اشکالاتی به پیامبر وارد کرده‌اند که برخی مفسرین آن را رد کرده و گفته‌اند: ما مدرکی برای این پیدا نکردیم و چنین سخنانی با آن معرفت و علومی که در همان عالم نورانیت به ایشان افاضه شده که فرمود: "كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين"^۵ مناسب با مقام حضرت رسالت نیست.^۶

دلیل قطع وحی را هم که در احادیث آمده، شاید بتوان این گونه بیان کرد که خداوند می‌خواسته به مردم بفهماند هر چه هست از اوست و پیامبر در الفاظ وحی و زمان نزول و مقدار آن، از خود اختیاری ندارد. نشانه آنکه خدا پیامبرش را رها نکرده، این است که در این سوره کوچک سیزده بار شخص پیامبر مورد خطاب قرار گرفته است.

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۳ - ۶۸۴.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۲۶.

۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۴.

۴ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۰-۳۶۱.

۵ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۴۶.

۶ - محمدتقی بن مقصود علی مجلسی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، انتشارات مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱-۱-۲. فضیلت سوره

۱-۲-۱. از پیامبر (صلي الله عليه و آله) روایت شده که هر کس آن (سوره ضحی) را بخواند، شفاعت محمد (صلي الله عليه و آله) در روز قیامت بر او واجب می‌شود و به شمار هر نیازمند و یتیمی، ده کردار نیک برایش نوشته می‌شود^۱ و اگر این سوره را بر نام کسی که در جمع نیست و گم شده بنویسد، تندرست به نزد یارانش باز می‌گردد و هر کس چیزی را در جایی گذارد و سپس آن چیز را به خاطر آورد و این سوره را بخواند، خداوند آن را برایش حفظ می‌کند تا این که به دستش برسد.^۲

۱-۲-۲. پیامبر (صلي الله عليه و آله) در روایت دیگری فرموده: هر کس پیوسته این سوره را بر نام دوست خود بخواند، دوستش به سرعت و تندرست به نزد او باز می‌گردد.^۳

البته روشن است که این ثوابها برای کسانی است که سوره ضحی را بخوانند و به محتوای آن عمل کنند؛ یعنی نسبت به یتیمان و بینوایان مهربانی و امدادسانی کنند.

۱-۱-۳. اختلاف قرائت

در مجمع البیان روایتی از پیامبر (صلي الله عليه و آله) نقل شده که "ما ودعك" با تخفیف قرائت شده در حالی که قرائت مشهور با تشدید است.^۴

۱-۲. معنا شناخت

روایات معنا شناخت، روایاتی است که به توضیح معنای لفظ می‌پردازد، برخی از روایات یک واژه یا واژه‌هایی را در آیات قرآنی معنا می‌کنند.^۵

در مورد معنای واژه‌های "یتیم"، "ضال" و "عائل" چند روایت وارد شده که در آن یتیم را به معنای بی‌مثل و نظیر، ضال را به معنای گمگشته و عائل را به معنای نگهبان و سرپرست گرفته‌اند. این روایات یکی از معانی این کلمات را در اختیار ما می‌گذارد.^۶ نمونه دیگر احادیثی که حدیث نعمت را به معانی مختلفی از جمله: شکر

۱ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۳.

۲ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۱.

۳ - همان.

۴ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۳.

۵ - مهدي مهریزي، پیشین، ص ۱۱.

۶ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۵۹۵.

نعمت، بازگو کردن و یاد کردن نعمتها، نشان دادن آثار نعمت، بیان نعمتهای الهی به برادران دینی خود و اظهار خود نعمت بیان نموده‌اند.

۳-۱. تأویلات

از نمونه روایات تأویلی روایتی است که قمی از امام صادق (علیه السلام) آورده که منظور از آخرت در آیه «۴» همان رجعت است.^۱

۴-۱. جری و تطبیق

از جمله روایاتی که جزء این‌گونه قرار می‌گیرد احادیثی است که به بیان مصادیق متعدد نعمت در ذیل آیه «۱۱» پرداخته‌اند، از جمله نعمت احسان و هدایت الهی، نعمت نبوت، نعمت دین و روایتی هم به اظهار مطلق نعمت اشاره می‌کند و این‌ها هر کدام از مصادیق نعمت محسوب می‌شوند.

نکته قابل توجه در بعضی از روایات این است که امام در ابتدا به بازگویی همه نعم الهی پرداخته، سپس به بعضی از مصادیق نعمت از جمله هدایت الهی اشاره فرموده است.^۲

از دیگر گونه‌های جری و تطبیق روایتی است که در معانی الاخبار از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده و در آن یکی از موانع نزول باران را ظلم به یتیم بیان می‌کند.^۳

نمونه آخر روایتی است که در همان کتاب از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است. حضرت در این روایت به خطبه‌ای که حضرت علی (علیه السلام) در زمان بازگشت از نهر روان بیان فرمودند، اشاره می‌نماید. در آن خطبه امیر المؤمنین به ذکر مصادیق متعدد نعمتهایی که خدا به پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله) و خود ایشان عنایت نموده پرداخته‌اند، و در ضمن آن خطبه به معرفی خود می‌پردازد. هم‌چنین حضرت برای اثبات گفته‌هایشان به آیات متعددی استشهاد می‌نمایند.^۴

قسمت آخر روایت می‌تواند جزء گونه ایضاح مفهومی محسوب شود.

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۲.

۲ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۱ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۲ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، پیشین، ج ۸، ص ۱۴۸ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، پیشین، ج ۶۸، ص ۲۹.

۳ - همان، ص ۵۹۷.

۴ - همان، ص ۵۹۸ - ۶۰۰.

همچنین روایاتی که در مورد این که چه چیزی به پیامبر (صلي الله عليه و آله) اعطا می‌شود (مانند روایاتی که اشاره به شفاعت حضرت در مورد شیعیان و دوستان ایشان در آخرت می‌نماید) یا چه چیزی موجب رضایت ایشان است، و ظرف تحقق این وعده الهی کجاست جزء این گونه می‌آید.^۱

۱ - عبید الله بن عبد الله حسان، ج ۲، ص ۴۴۷ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۱.

فصل سوم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایت بخش

۱. آموزه‌های اعتقادی

۱-۱. رضایت پیامبر

- ۱-۱-۱. جلب رضایت پیامبر، مورد توجه خدا است. (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)
- ۱-۱-۲. در برابر قطع موقت وحی، خداوند وعده چشمگیر به پیامبرش می‌دهد. (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)

۲. آموزه‌های اخلاقی - تربیتی

۲-۱. یادآوری نعمت

- ۲-۱-۱. یادآوری الطاف گذشته خداوند، عامل امید به آینده است. (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى)
- ۲-۱-۲. یاد نعمتهای الهی، روحیه تشکر از خدا و خدمت به دیگران را در انسان زنده می‌کند. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ)
- ۲-۱-۳. اگر گذشته تلخ خود را یاد کنید، محرومان را منع و طرد نمی‌کنید. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى - فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ)
- ۲-۱-۴. نعمتها را از خدا بدانید و به آن مغرور نشوید. (نِعْمَةً رَبِّكَ)
- ۲-۱-۵. بازگو کردن نعمت یک نوع شکر گزاری است. (فَحَدِّثْ)
- ۲-۱-۶. یاد نعمتها انسان را از یأس و خود باختگی نجات داده و مقاومت او را در برابر حوادث زیاد می‌کند. (بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)
- ۲-۱-۷. اگر بیماری و فقر و سختی برای انسان رخ دهد، یاد سایر نعمتها برای او مرهمی است. (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ)
- ۲-۱-۸. نعمت‌های الهی باید در مسیر رشد و تربیت انسان باشد نه غفلت او. (نِعْمَةً رَبِّكَ)

۲-۱-۹. در هنگام قدرت، از زمان ضعف خود یاد کنید.^۱ (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى)

۲-۱-۱۰. ملاک تمایز انسان شاکر و کافر در ظهور و عدم ظهور آثار نعمت‌های الهی در زندگی فرد است.

(مطابق روایات ذیل آیه ۱۱)

۲-۲. نگاه اسلام به یتیم

۲-۲-۱. یتیمی مانع رسیدن به کمال نیست. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا)

۲-۲-۲. رهبر باید درد آشنا باشد تا درد دیگران را لمس کند. (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا - عَائِلًا)

۲-۲-۳. مهمتر از غذا و لباس برای یتیمان محبت است. (فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ)

۲-۲-۴. رسیدگی به یتیم، به دلیل شرایط سنی و روحی او در اولویت است. (فَلَا تَقْهَرْ - فَلَا تَنْهَرْ)

۲-۲-۵. پناه دادن به یتیم و غنی کردن فقیر، کاری الهی است.^۲ (فَأَوَى - فَأَغْنِي)

۲-۲-۶. اسلام به توجه کردن به یتیم و سائل دستور و به آن اهمیت ویژه‌ای می‌دهد. (مطابق روایات ذیل

آیات ۹-۱۰)

۲-۳. توجه به مسکین

۲-۳-۱. خدا سؤال نکرده عطا می‌کند، پس ما حداقل بعد از سؤال و درخواست، به دیگران کمک کنیم. (وَ

وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي - وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ)

۲-۳-۲. خداوند زیاد می‌بخشد ولی کم می‌خواهد، فقیر را غنی می‌کند ولی از ما نمی‌خواهد فقیر را غنی

کنیم، فقط می‌فرماید: فقیر را طرد نکنید.^۳ (وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ)

۱ - محسن قرائتی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۱۸-۵۲۰.

۲ - همان.

۳ - همان.

بخش چهارم

تفسیر روایی سوره انشراح

این بخش از سه فصل تشکیل شده است:

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

فصل دوم: گونه‌شناسی روایات تفسیری

فصل سوم: پیام‌های هدایت بخش آیات و روایات تفسیری

۱. سیمای سوره انشراح

سوره مبارکه انشراح نود و چهارمین سوره قرآن بوده که پس از سوره ضحی و قبل از سوره مبارکه تین در قرآن کریم آمده است. این سوره از نظر ترتیب نزول یازدهمین سوره است که پس از سوره ضحی و قبل از سوره عصر در مکه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. سوره انشراح دارای «۸» آیه بوده و از نظر حجم در شمار سوره‌های مفصلات و از گروه قصار به شمار می‌آید.

«در این سوره خداوند متعال به رسولش امر می‌کند که در راه خدا کمر خدمت ببندد و به این منظور نخست منتهایی را که بر او نهاده، تذکر می‌دهد».^۱

عمده مطالب این سوره بر سه محور دور می‌زند: یکی به بیان نعمتهای سه‌گانه شرح صدر، فرو نهادن سنگینی بار نبوت و بالا بردن نام حضرت که هر سه جنبه معنوی دارد اشاره دارد و دیگر بشارت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و مطلب سوم، توجه به خداوند یگانه و تحریض و ترغیب به عبادت و نیایش است. لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است.^۲

۲. اهداف

هدف اساسی سوره «انشراح»، تسلی دادن به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است؛ البته با این تذکر که همراه مشکلات، آسانی است.

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۰.
۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۲.

فصل اول: مفاد ظاهری آیات و روایات تفسیری و مقایسه بین آیات و روایات

۱. مفاد ظاهری آیات

اشاره

آیات در این سوره به یک دسته کلی تقسیم می‌شود. مجموعه این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و تسلی او در برابر مشکلات و وعده نصرت و تأیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیب‌های راه رسالت است و در عین حال مجموعه‌ای امیدبخش، سازنده و حیات آفرین برای همه انسانها و همه رهروان راه حق است.

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸))

آیا ما به تو شرح صدر ندادیم تا ظرفیت دریافت وحی و تحمل گزندها و مشکلات راه تبلیغ وحی را داشته باشی. (۱) و با فراهم سازی اسباب و شرایط انسانی و اجتماعی، دعوت و مجاهدتهای الهی تو را پیش بردیم و بدین ترتیب، سنگینی بار رسالت را از دوش تو برداشتیم. (۲) آن سنگینی که پشت تو را سخت شکسته بود. (۳) و به رغم بدخواهی دشمنانت، با پیشبرد دعوت حق، آوازهات را بلند گردانیدیم. (۴) چنین کردیم، چون سنت ما بر این جاری است که در پی دشواری، آسانی است. (۵) این سنت همچنان جریان دارد. به یقین در پی دشواری، آسانی خواهد بود. (۶) پس هرگاه از انجام وظیفه‌ای الهی فارغ شدی، بی‌آنکه از دشواری راه نگران شوی، برای انجام وظیفه الهی دیگر تلاش کن. (۷) و بدین وسیله به سوی پروردگارت رغبت کن (۸)

۱-۱. تقویت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای ادامه راه خدا و رویارویی با دشواریها، آیات (۸-۱)

۱-۱-۱. شرح صدر، موهبتی الهی

(أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱))

آیا برای تو سینهات را نگشاده‌ایم؟

تفسیر آیه

مضمون این آیه نشان دهنده ارتباط آن با سوره پیشین است. «در سوره قبل (ضحی) بیان فرمود: خدا تو را رها نکرده است (ما ودعک ربک و ما قلی). در این سوره می‌فرماید: چگونه تو را رها کرده، کسی که بزرگترین الطاف و سرمایه‌ها را که شرح صدر است به تو داده است».^۱

راغب در مورد اولین واژه کلیدی در این سوره می‌گوید: أصل الشَّرح: بسط اللحم و نحوه، يقال: شَرَحْتُ اللحم، و شَرَحْتُهُ، و منه: شَرَحُ الصِّدر أي: بسطه بنور الهی و سکینه من جهة الله و روح منه. "شرح" در اصل به معنای گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه‌های نازک‌تر است و مسلماً در این جا منظور گسترش سینه گوشتی انسان نیست، بلکه گسترش روح و فکر انسان به وسیله نور و آرامش الهی است.^۲ در برخی معاجم دیگر همین معنی برای این واژه ذکر شده است.^۳

در کتاب التحقیق آمده: «أن الأصل الواحد في هذه المادة؛ هو بسط مخصوص في موضوع و يقابله القبض و أما مفاهيم التبيين و الفتح و التفسير و التوضيح و التوسيع و غيرها: فأنما هي باعتبار البسط في موضوع».^۴ ایشان هم، معنای جامع این واژه را بسط و گستراندن گرفته و مفاهیم دیگر، از جمله بیان کردن، آشکار ساختن، گشادن و شرح و توضیح دادن را از لوازم آن دانسته‌اند. اما در تاج العروس این گونه آمده: «شَرَحَ: كَشَفَ، يقال: شَرَحَ فُلَانٌ أَمْرَهُ، أي أَوْضَحَهُ».^۵ در این کتاب مؤلف این واژه را به معنای اظهار و آشکار کردن آورده است.

«خدای سبحان در اوایل نزول وحی به رسولش فرمود: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) یعنی به تو شرح صدر دادیم تا به آسانی بتوانی معارف بلند را ادراک و مشکلات را تحمل کنی، چون ظرف دل باید وسیع و مشروح باشد و گرنه حقایق بلند و مشکلات بزرگ در حوصله کم نمی‌گنجد».^۶

در تفسیر المیزان در توضیح شرح صدر آمده: مراد از شرح صدر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گستردگی و وسعت نظر وی است، به گونه‌ای که ظرفیت تلقی وحی و نیز نیروی تبلیغ آن و تحمل ناملایماتی را

۱ - محسن قرآتی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۲ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ص ۴۵۰.

۳ - خلیل بن أحمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ج ۳، ص ۹۳ - محمد بن مکرم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ج ۲، ص ۴۹۷ - احمد بن محمد فیومی، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ج ۲، ص ۳۰۹.

۴ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ج ۶، ص ۳۱.

۵ - محمد مرتضی الحسینی الزبیدی، پیشین، ذیل ماده «شرح»، ج ۴، ص ۱۰۳.

۶ - عبدالله جوادی آملی، تسنیم، ج ۱۰، ص ۴۹۷.

که در این راه می‌بیند داشته باشد، به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول افاضات الهی پیدا کند.^۱ لذا منظور از شرح صدر در اینجا توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است، شرح صدر در حقیقت نقطه مقابل ضیق صدر است.

اصولا هیچ رهبر بزرگی نمی‌تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیمتر است (مانند پیغمبر اکرم) شرح صدر او از همه بیشتر است و این توسعه مفهوم وسیعی دارد که هم وسعت علمی پیامبر را و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان از طریق وحی و رسالت شامل می‌گردد، به همین خاطر هنگامی که موسی بن عمران مأموریت دعوت فرعون طغیانگر را پیدا کرده، به او گفته می‌شود: (اَذْهَبْ إِلَي فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى) بلافاصله عرض می‌کند: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي)^۲ خداوند سینه‌ام را گشاده ساز و کار را بر من آسان کن.^۳ از این آیات فهمیده می‌شود، پروردگار هم به حضرت موسی شرح صدر عطاء کرد و هم به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، به موسی بعد از تقاضا (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي) اما به محمد (صلی الله علیه و آله) قبل از درخواست عنایت کرد و فرمود: (الَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) همین که خداوند دلگیری حبیبش را می‌بیند، به او شرح صدر می‌دهد: (وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ)^۴ و این امتیاز حبیب بر کلیم است.

«خداوند می‌دید که بنده برگزیده‌اش محمد (صلی الله علیه و آله) به واسطه مأموریت عظیمی که به وی داده و بار مسئولیت سنگینی که بر دوشش نهاده، سخت گرفتار است، شدائد از همه سوی او را در میان گرفته و سر و کارش با مردمی است که شدیدترین اقوام جهان در کفر و نفاقند. جمود و تعصب آنها در پرستش خدایانی که خود از سنگ و چوب و خرما ساخته و می‌سازند، بی‌نهایت است. اخلاقشان فاسد و اعمالشان زشت است. سنگدل، سفاک، نادان و در منجلاب فساد فرو رفته‌اند، هر چه در رهایی آنها می‌کوشد به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، سینه‌اش تنگ می‌شود، پریشان و سرگردان می‌گردد، در این جا خداوند مهربان پیغمبر محبوبش را مورد لطف و محبت خاص قرار داده، دلش را روشن و سینه‌اش را فراخ می‌سازد، بیشتر از دیگر پیامبران اولوالعزم به وی عزمی آهنین، همتی بلند، شکیبایی و بردباری مرحمت می‌کند، راه نفوذ و چاره کار را به او نشان می‌دهد،

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۰.

۲ - طه / ۲۶-۲۵.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۲.

۴ - و هر آینه به درستی می‌دانیم اینکه تو سینه‌ات به آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. نحل / ۹۷.

نیکوترین وسیله نجات آنها را در اختیارش می‌گذارد و با نزول وحی وی را تقویت کرده، دلداري می‌دهد و سراسیمگی، پریشانی و درماندگی او را برطرف می‌فرماید. چنان عظمت روح و قوت قلب و ظرفیتی شگفت به او می‌بخشد که حوادث روزگار هر چند بزرگ باشند دریای وجودش را طوفانی نمی‌سازد و آن کوه وقار را متزلزل نمی‌کند. در همه احوال قلبش قوی، اندیشه‌اش استوار، خاطرش مطمئن و اعتمادش به تأیید و یاری پروردگارش کامل است و علم قطعی و یقینی دارد به این که آن کس که او را فرستاده، یاریش خواهد کرد و دشمنش را پیروز نخواهد ساخت»^۱.

مطلب دیگری که از آیه فهمیده می‌شود این که استفهام "ألم نشرح" برای انکار نفی و تقریر اثبات است.^۲ و به جای آنکه بفرماید ما به تو شرح صدر دادیم، فرموده: آیا به تو شرح صدر ندادیم؟ اینگونه تعبیر موقعی است که مطلب در نظر مخاطب به قدری روشن و مسلم و مقبول است که جای کوچکترین شک و شبهه و تردید در آن نیست. از مفهوم لك و تقدم آن هم اختصاص فهمیده می‌شود.

۱-۱-۲. امدادهای غیبی و آسان ساختن بار سنگین رسالت

(وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳))

و بار گرانت را از [دوش] تو برداشتیم؟ [باری] که [گویی] پشت تو را شکست.

تفسیر آیات

واژه "وزر" در لغت به معنی سنگینی است، کلمه "وزیر" نیز از همین معنی مشتق شده است، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می‌کشد و گناهان را نیز به همین جهت "وزر" گویند، چرا که بار سنگینی بر دوش گنهگار است.^۳ در آیه "وضع وزر" به معنای از بین بردن آن سنگینی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) احساسش می‌کرد.^۴

«کلمه "انقض" از ماده "نقض" به معنی گشودن گره طناب یا جدا کردن قسمت‌هایی به هم فشرده ساختمان است و "انتقاض" به صدایی گفته می‌شود که به هنگام جدا شدن قطعات ساختمان از یکدیگر به گوش می‌رسد یا صدای مهره‌های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می‌گیرد.

۱ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۳۳.

۲ - محمود زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۷۰.

۱- ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۵.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۱.

این کلمه در مورد شکستن پیمان‌ها و قراردادهای نیز به کار می‌رود و می‌گویند: فلان کس نقض عهد کرد.^۱ البته در این جا مراد از "انقاض ظهر" معنای لغوی آن نیست (چون کسی پشت کسی را آن طور نمی‌شکند که صدای تخت و کرسی کند) بلکه منظور ظهور آثار سنگینی وزر بر آدمی است.^۲ به این ترتیب آیه فوق می‌گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت.

حال سؤال این است این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت؟

قراین آیات به خوبی نشان می‌دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت، دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی و برجیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است، نه تنها پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله) که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می‌شدند، منتهی شرایط محیط و زمان پیغمبر اسلام (صلي الله عليه و آله) از جهاتی سخت‌تر و سنگین‌تر بود. البته عده‌ای "وزر" را به معنی بار سنگین وحی، ضلالت و گمراهی و عناد مشرکان و اذیت آنها، اندوه ناشی از وفات عمویش ابوطالب و همسرش خدیجه و عده‌ای هم به مسأله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده‌اند. ولی ظاهراً همان تفسیر اول از همه مناسبتر است.^۳

۱-۱-۳. ترفیع رسول اکرم (صلي الله عليه و آله)

(وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴))

و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.

تفسیر آیه

در بیشتر معاجم آمده: واژه "رفع" نقیض خفض است.^۴ کلمه "خفض" تواضع همراه با عطوفت و اعم از این است که در محسوسات استعمال شود یا در امور معنوی.^۵

در آیه "رفع ذکر" در امور معنوی و به معنای بلند آوازه کردن کسی است، به طوری که نامش و گفتگوش از همه نام‌ها و همه خاطره‌ها بلندتر است و خدای تعالی نام آن حضرت را چنین کرد. همه جا سخن از

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۵.

۲ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۱.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۵.

۴ - محمد بن مکرم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «رفع»، ج ۸، ص ۱۲۹ - خلیل بن احمد فراهیدی، پیشین، ذیل ماده «رفع»، ج ۲، ص ۱۲۵ - احمد بن محمد فیومی، پیشین، ذیل ماده «رفع»، ج ۲، ص ۲۳۲.

۵ - حسن مصطفوی، پیشین، ذیل ماده «خفض»، ج ۴، ص ۱۸۳.

آن حضرت بود. ترفیع رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در بسیاری از آیات قرآن متجلی است، چنان که خداوند سبحان در نوع کمالات ثبوتی، نظیر ایمان، اطاعت و مانند آن، نام او را در کنار نام خود ذکر کرده است، در نتیجه در مسأله شهادتین که اساس دین خدا است، نام او قرین نام پروردگارش قرار گرفت و بر هر مسلمانی واجب شد که در هر روز در نمازهای پنجگانه واجب نام آن جناب را با نام خدای تعالی به زبان جاری سازد.^۱

۴-۱-۱. همراه بودن دشواری با آسانی

(فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶))

پس [بدان که] با دشواری، آسانی است. آری، با دشواری، آسانی است.

تفسیر آیات

این آیات، تعلیل مطالب گذشته یعنی وضع وزر و رفع ذکر است، چون رسالتی که خدای تعالی بر آن جناب تحمیل کرد و دستور داد مردم را به سوی آن دعوت کند، سنگین ترین باری است که بر یک بشر تحمیل می شود و معلوم است که با قبول این مسئولیت کار بر آن جناب دشوار شده، هم چنین تکذیبی که قومش نسبت به دعوتش نموده و استخفافی که به آن جناب کردند و اصراری که در محو نام او می ورزیدند، همه برای آن جناب دشواری روی دشواری بود. خدای تعالی در آیه قبلی فرمود: ما این دشواری ها را از دوش تو برداشتیم و معلوم است که این عمل خدای تعالی مانند همه اعمالش بر طبق سنتی بوده که در عالم به جریان انداخته و آن این است که همیشه بعد از هر دشواری سهولتی پدید می آورد، به همین جهت مطلب دو آیه قبل را تعلیل کرده به اینکه اگر از تو وضع وزر کردیم، و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سنت ما بر این جاری شده که بعد از عسر، یسر بفرستیم.^۲ بنابراین احتمال، لام در کلمه "العسر" لام جنس خواهد بود، نه لام استغراق، می خواهد بفرماید: جنس عسر این گونه است که به دنبالش یسر می آید، نه تمامی فرد فرد عسرها، بعید هم نیست که یسر یا عسر از مصادیق سنتی دیگر یعنی سنت تحول حوادث و تقلب احوال و بی دوامی همه شؤون زندگی دنیا است.

این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و زمان آن حضرت نیز ندارد، بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است و به همه انسانهای مؤمن مخلص و تلاشگر نوید می دهد که در کنار سختی ها، آسانی است. حتی تعبیر به بعد نمی کند،

۱ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۳.

۲ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۸.

بلکه تعبیر به "مع" که نشانه همراهی است می‌کند. آری با هر مشکلی آسانی و با هر صعوبتی، سهولتی همراه است و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود.^۱ این نکته از حذف حرف فاء در جمله دوم (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) فهمیده می‌شود که بیانگر آن است که این اصل عمومی است و مخصوص پیامبر نیست.^۲

از نکره بودن "یسراً" تفخیم فهمیده می‌شود، کأن این گونه گفته شده که همراه با سختی آسانی عظیمی وجود دارد.^۳ در برخی ادعیه هم وارد شده که رحمت خدا بیش از غضب اوست، به همین جهت آسانی بیش از دشواری است.

۵-۱-۱. دستور به مجاهدت و خودسازی

(فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸))

پس چون فراغت یافتی، به طاعت درکوش. و با اشتیاق، به سوی پروردگارت روی آور.

تفسیر آیه

این آیات خطاب به رسول خدا (صلي الله عليه و آله) است و مطلبش به خاطر اینکه حرف "فاء" در آغازش آمده، نتیجه‌گیری از بیان آیات قبل است که سخن از تحمیل رسالت و دعوت بر آن جناب داشت و منت‌های خدا را بر او (شرح صدرش داده، وزر را از او برداشت و نامش را بلند آوازه کرد) بر می‌شمرد و در آخر، همه اینها را از باب یسر بعد از عسر دانست.

یکی از معانی که برای آیه گفته شده این است: «حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود بعد آن یسر می‌آید و زمام عسر و یسر تنها به دست خدا است و لا غیر، پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی، نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن و در آن رغبت نشان بده، تا خدا بر تو منت نهاده راحتی که دنبال این تعب است و یسری که دنبال این عسر است، به تو روزی فرماید».^۴

راغب معنای لفظ بعدی یعنی "فارغ" را نقطه مقابل مشغول بودن به کاری دانسته است.^۵ البته معنای اصلی این کلمه خالی است،^۱ «عرب در مقام سرزنش توانگران احمق می‌گوید: «رأسه فارغ و کیسه ملآن» یعنی

۱ - همان.

۲ - محسن قرآنی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۳ - محمود بن عمر زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۷۲.

۴ - سید محمد حسین طباطبایی، پیشین، ج ۲۰، ص ۵۳۵.

۵ - ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی، پیشین، ذیل ماده «فرغ»، ص ۶۳۲.

«سرش تهی و جیبش پر است» چه بسیار مفاسد و جنایت‌ها که از بیکاری و اوقات فارغ و خالی از کار مفید ناشی می‌شود. غالباً نقشه دزدی‌ها، آدمکشی‌ها و ربودن اموال و نوامیس مردم در ساعات بیکاری طرح می‌گردد و اشخاصی که اوقاتشان مشغول کار است کمتر به جنایت می‌پردازند.

امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «املکوا انفسکم بدوام جهادها»^۲ یعنی با کوشش مداوم، مالک نفس خود باشید. دانشمند گرانقدر دکتر آلکسیس کارل در کتاب سودمندش (راه و رسم زندگی) شرح مبسوطی از زیان‌های تفریحات متداول عصر کنونی آورده می‌گوید: اگر همه اوقاتی که در سینماها و تماشاخانه‌ها و خیابان‌ها و گوش دادن به رادیو و خواندن مجلات به هدر می‌رود و جز ضرر نتیجه‌ای ندارد، صرف کار مفید و مطالعه نافع و تحصیل دانش شود چه پیشرفتی نصیب افراد و جوامع بشری خواهد شد؟ با این توضیحات فلسفه این فرمان الهی تا حدی فهمیده می‌شود: «پس هرگاه فارغ بودی (شدی) به کوشش پرداز»^۳. نکته جالب این است که بعد از نتیجه گرفتن این فرمول کلی، خط مشی آینده را نیز بر همین اساس تعیین کرده می‌فرماید: «پس وقتی فراغت یافتی، به کوشش پرداز». یعنی چون آسانی در دل رنج قرار داده شده است، پس هر وقت فراغت یافتی خود را مجدداً به زحمت بینداز و کوشش را از سر بگیر. این خصوصیت، مربوط به موجودات زنده، بالأخص انسان است که سختی‌ها و گرفتاری‌ها مقدمه کمال‌ها و پیشرفت‌هاست. ضربه‌ها، جمادات را نابود می‌سازد و از قدرت آنان می‌کاهد ولی موجودات زنده را تحریک می‌کند و نیرومند می‌سازد. مصیبت‌ها و شداید برای تکامل بشر ضرورت دارند. اگر محنت‌ها و رنج‌ها نباشد بشر تباه می‌گردد. قرآن کریم می‌فرماید: (لقد خلقنا الانسان فی کبد)^۴ آدمی باید مشقت‌ها تحمل کند و سختی‌ها بکشد تا هستی لایق خود را بیابد.

با توجه به آنچه گذشت، درمی‌یابیم «رسیدن به خدا جز با انجام وظایف الهی و آن نیز جز با آمادگی برای رویارویی با سختی‌های کار در راه خدا ممکن نیست و این آمادگی با آگاهی و باور نسبت به سنت قرین بودن سختی با آسانی حاصل می‌شود. این درسی برای همه انسان‌هاست که اگر از سختی‌های راه بترسند و در راه خدا قدم نگذارند، حرکتی نخواهند کرد و محکوم به رکود و عقب‌گرد خواهند بود، اما اگر به سنت (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)

۱ - محمد بن مکرّم ابن منظور، پیشین، ذیل ماده «فرغ»، ج ۸، ص ۴۴۴.

۲ - محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶هـ، ج ۲، ص ۲۴۰.

۳ - محمد تقی شریعتی، پیشین، ص ۲۳۷.

۴ - همانا انسان را در رنج و سختی آفرینش داده‌ایم. بلد/ ۴.

ایمان داشته باشند، با توکل بر خدا در طاعت و حرکت مشتاقانه می‌کوشند و با یاری خدا به مقصد خواهند رسید»^۱.

۲. مفاد روایات تفسیری

۲-۱. تعداد روایات به همراه ناقلان حدیث

در مهمترین تفاسیر مأثور شیعه ذیل این دسته از آیات سوره انشراح «۲۱» روایت تفسیری نقل شده که «۵» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله)، «۲» روایت از امام علی (علیه السلام)، «۱» روایت از امام محمد باقر (علیه السلام)، «۱۱» روایت از امام صادق (علیه السلام)، «۱» روایت از امام موسی کاظم (علیه السلام) و «۱» روایت از امام رضا (علیه السلام) است. در الدر المنثور از تفاسیر مأثور اهل سنت - «۴» روایت از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نقل شده، که به آنها اشاره و مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ناقلان حدیثی به ترتیب ابی بن کعب، ابی سعید خدری، عدی بن ثابت، انس و ابن مسعود هر کدام با نقل «۱» روایت از پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله)، سلیم بن قیس هلالی و سکونی هر کدام با نقل «۱» روایت از امام علی (علیه السلام)، ابن شهر آشوب با «۱» روایت از امام محمد باقر (علیه السلام)، عبد الرحمن با نقل «۲» روایت و حسن بن راشد، جمیل، سلمان، مسعدة بن صدقه، سکونی، ابوجمیل، مفضل بن عمر، عبد الحمید بن ابی دیلم و ابو حاتم رازی هر کدام با نقل «۱» روایت از امام صادق (علیه السلام) و عبد السلام بن صالح با نقل «۱» روایت از امام رضا (علیه السلام)، جزء ناقلان این دسته از روایات محسوب می‌شوند.

۲-۲. دسته بندی روایات تفسیری ذیل آیات «۱-۸»

اشاره

ذیل آیات سوره انشراح «۱۷» روایت وارد شده که در همه موارد به آیات خاصی اشاره شده است. بین این روایات تفسیری، ذیل آیه اول: «۳» روایت است. در یک روایت "شرح صدر" را نوری می‌داند که خدا در قلب هر کس بخواهد می‌افکند و در پرتو آن، روح شخص وسیع و گشاده می‌شود. و نشانه‌اش را توجه به سرای جاویدان و دامن بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ بیان می‌نماید. شرح صدر آن حضرت در

۱ - علي صبحي نسوجي، پیشین، ص ۲۳۶

یک روایت به وجود علی بن ابی طالب (علیه السلام) و در جای دیگر به وسیله ولایت امام علی (علیه السلام) است. ذیل آیه دوم: «۱» روایت است. در این روایت "وزر" سنگینی قتال با کفار و اهل تأویل است. ذیل آیه چهارم: «۲» روایت است. در هر دو روایت رفعت ذکر پیامبر با قرار گرفتن نام ایشان در کنار نام خدا است، ما در اذان و هنگام شهادت به وحدانیت خدا نام ایشان را هم به زبان می‌آوریم. ذیل آیات پنجم و ششم: «۴» روایت است. در یکی از روایات حضرت توصیه به صبر و شکیبایی نموده و این آیات را تلاوت فرمودند. در روایت دیگری آمده که هرگز سختی غالب بر پیروزی نمی‌شود. در روایت سوم هم آمده اگر سختی در جایی قرار گرفت دو برابر آن آسانی می‌آید و آن را از مکان خود بیرون می‌کند. در جای دیگری هم به قرین بودن سختی با آسانی اشاره شده است. ذیل آیه هفتم: «۷» روایت است، که برخی موارد آن ادامه روایات پیشین است. موضوع فراغت پیامبر (صلي الله عليه و آله) در روایات به صورت متعدد و در عین حال نزدیک به یکدیگر است، از جمله فراغت از اكمال شریعت، بیان دین، امر نبوت، امر به نماز، زکاة، روزه، حج، دعا و فراغت از اعمال حج نام برده شده است. در مورد موضوع نصب هم تمام روایات وارد شده اشاره به نصب امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کرده‌اند که این خود نکته قابل توجهی است. در ذیل آیه «۸» هم یک روایت مورد رغبت به سوی خدا را در امر نصب علی (علیه السلام) و روایت دیگر در خواندن دعا آورده‌اند.

۱-۲-۲. نعمت شرح صدر

در مورد اصل اعطای شرح صدر به پیامبر اسلام (صلي الله عليه و آله) سخنی نیست، و در مورد این که خداوند به چه وسیله به ایشان شرح صدر عطا فرموده، آیه "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" نسبت به آن مسکوت است، اما زمانی که روایات ذیل این آیه را بررسی می‌کنیم می‌بینیم غالب روایات، حضرت علی (علیه السلام) را وسیله شرح صدر پیامبر معرفی کرده‌اند و این که خدا سینه رسول خود را با ایشان که از برگزیدگان یارانش و حامل رسالت بود گسترش داد. این معنی هم در روایات شیعه و هم اهل سنت با اسناد مختلف آمده است.^۱

۱ - عن عبد السلام بن صالح، عن الرضا (عليه السلام): "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" يا محمد، ألم نجعل علينا وصيك؟ "وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ" ثقل مقاتلة الكفار و أهل التأويل بعلي بن أبي طالب (عليه السلام) "وَرَفَعْنَا لَكَ [بذلك] ذِكْرَكَ" أي رفعنا مع ذكرك يا محمد له رتبة». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹).

ابن شهر آشوب: عن الباقر و الصادق (عليهما السلام)، في قوله تعالى: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ: «ألم نعلمك من وصيك؟ فجعلنا ناصرك و مثل عدوك الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ و أخرج منه سلالة الأنبياء الذين يهتدي بهم و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فلا أذكر إلا ذكرت معي فَإِذَا فَرَعْتَ مِنْ دِينِكَ فَانصَبْ عَلِيًّا لِلوَالِيَةِ تهتدي به الفرقة». (همان).

محمد بن العباس، قال: حدثنا محمد بن همام، عن عبد الله بن جعفر، عن الحسن بن موسي، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام) قال: «قال [الله] سبحانه و تعالى: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ بعلي. فَرَأَتْ قَالَ حَدَّثَنَا

۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات با مفاد روایات تفسیری

اشاره

در این جا با ترسیم فضای سوره به صورت کلی، مقایسه‌ای بین مفاد ظاهری آیات و روایات انجام می‌شود، تا گستره معنایی هر کدام مشخص شود. پیامبر گرامی اسلام (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در راه رسالت الهی خود گام بر می‌دارد. در این راه، وظایف سنگینی بر دوش آن حضرت است. اینک ایشان در آستانه فراغت از وظیفه‌ای مهم است، اما رسالت او به اینجا ختم نمی‌گردد و راه ادامه دارد. او باید برای انجام وظیفه بعدی خود آماده باشد، ادامه راه سخت و دشوار است.^۱

خدای سبحان به رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) می‌فرماید: ما برای این که تو را به مکتب لدی اللہی رسانده و تو بتوانی رسالت خود را به انجام برسانی و سختی‌های این راه را تحمل کنی، ظرف دلت را باز کردیم. در چنین شرایطی که سختی‌ها و دشواری‌های کار در راه خدا جلوه گر شده و ممکن است حرکت رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به سوی خدا را تحت تأثیر قرار دهد، وحی الهی در قالب سوره "انشراح" نازل می‌گردد و بر سنت "إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا" (باید راه را ادامه داد و برای مواجهه با سختی‌های راه خدا آماده بود) تأکید می‌کند، تا هیچ گاه مشکلات، مانع ادامه حرکت در راه خدا نگردد. خدا قلب او را گسترش داد و وجودش را بر همه زمان‌ها مسلط ساخت و این تسلط تا قیام قیامت ادامه دارد.^۲

با مقایسه این آیات با روایات ذیل آن، معنا چنین می‌شود: برداشتیم از تو به وسیله علی بن ابی طالب (علیه السلام) ثقل و گرانی حرب تو را که با کفار و معاندین دین مبین داری.

مُحَمَّدُ بْنُ الْقَاسِمِ بْنِ عُبَيْدٍ مَعْنَعًا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَوْلُهُ تَعَالَى أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ قَالَ بَعْلِي وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ. . . فَإِذَا فَرَعْتَ فَأَنْصَبْ عَلِيًّا [ع] وَ إِلَي رِبِّكَ فَارْغَبْ فِي ذَلِكَ. (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۸ - محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱).

محمد بن الحسن الصفار: عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي عمير، عن جميل، و الحسن بن راشد، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله تبارك و تعالی: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ، قال: فقال: «بولایة أمير المؤمنين (عليه السلام)». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۸ - محمد بن حسن صفار، ج ۱، ص ۷۳).

۱ - علی صوحی نسوجی، پیشین، ج ۲۴، ص ۲۳۶.

۲ - همان.

این اخبار حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان یاریگر پیامبر معرفی کرده و گرنه نصرت الهی بسیار بوده، از جمله نزول ملائکه،^۱ القاء رعب در قلوب کفار و القاء اختلاف و بغضاء بین آنها،^۲ و مواردی از این دست، که هر کدام به گونه‌ای باعث شرح صدر نبی می‌شد.^۳

تأیید سخن ما روایت دیگری است که ابن شهر آشوب از امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیهم السلام) نقل کرده است، ایشان درباره کلام خداوند متعال فرمودند: "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" آیا تو را آگاه نکردیم که وصی تو کیست؟ پس او را یاریگر تو و خوار کننده دشمنت قرار دادیم، "الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ" و از آن نسل امامانی را بیرون آورد که هدایتگر مردم شدند، پس هرگاه از دینت فارغ شدی، حضرت علی (علیه السلام) را به ولایت منصوب کن، تا گروهی به وسیله او هدایت شوند.^۴ همچنین حدیثی که عبدالسلام بن صالح از حضرت رضا (علیه السلام) نقل کرده که ایشان فرمود: خداوند می‌فرماید: "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" ای محمد! آیا حضرت علی (علیه السلام) را وصی تو قرار ندادیم؟ و برداشتیم از تو سنگینی نبرد با کفار و اهل تأویل را، به وسیله علی بن ابیطالب (علیه السلام) و این گونه بالا بردیم، یعنی همراه با یاد تو ای محمد! برای او رتبه‌ای بالا بردیم.^۵

آری خدا سینه رسول خود را با برگزیدگان از یارانش گسترش داد که حامل رسالت بودند و در پی او روان شدند و در پیشاپیش آنان پسر عمویش امام علی (علیه السلام) جای داشت که منزلت او در برابر رسول خدا (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) همچون منزلت هارون نسبت به موسی بود.^۶ آنچه از اخبار بسیاری از ائمه هدی (علیهم السلام) استفاده می‌شود اینکه در این غزوات و مجاهدات با این مشرکین و کفار با کثرت و قوت آنها و ضعف مسلمین به خصوص در بدر، حنین، احزاب، خندق، احد و غیر اینها حضرت برای اسلام و مسلمین بسیار نگران بود، به خصوص که بعضی از این مسلمین، منافق بودند و بعضی ترس داشتند و فرار می‌کردند. خداوند به وجود مبارک امیر المؤمنین رفع غم و هم از آن حضرت می‌فرمود، چنانچه هنگام رفتن امیر المؤمنین در مقابل عمرو

۱ - آل عمران/ ۱۲۳ الی ۱۲۵.

۲ - آل عمران/ ۱۵۱- احزاب/ ۲۶- حشر/ ۲.

۳ - سید عبدالحسین طیب، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۴.

۴ - ابن شهر آشوب: عن الباقر و الصادق (علیهما السلام)، في قوله تعالى: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ: ﴿أَلَمْ نَعْلَمَكَ مِنْ وَصِيكَ؟ فَجَعَلْنَا نَاصِرَكَ وَ مَذَلَّ عَدُوكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ سَلَالَةَ الْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ يَهْتَدِي بِهِمْ وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ فَلَا أَدْرَكَ إِلَّا ذِكْرَتَ مَعِي فَإِذَا فَرَّغْتَ مِنْ دِينِكَ فَأَنْصَبْ عَلِيًّا لِلْوِلَايَةِ تَهْتَدِي بِهِ الْفِرْقَةُ» (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹).

۵ - و عن عبد السلام بن صالح، عن الرضا (علیه السلام): "أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ" یا محمد، ألم نجعل علینا وصیک؟ "وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ" تقل مقاتلة الكفار و أهل التأویل بعلي بن أبي طالب (علیه السلام) "وَرَفَعْنَا لَكَ [بِذَلِكَ] ذِكْرَكَ" أي رفعنا مع ذكرك یا محمد له رتبة». (همان).

۶ - سید محمد تقی مدرس، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

بن عبدود فرمود: (برز الاسلام كله الكفر كله) و در جنگ احد که صدا بلند شد که پیغمبر کشته شد و مسلمین فرار کردند، فقط امیرالمؤمنین بود که کفار را دفع کرد، و در جنگ خیبر که آن دو نفر فرار کردند و امیرالمؤمنین مرحب را کشت و قلعه خیبر را تصرف نمود. مهمتر از همه اینها نکته‌ای است که روایت به آن اشاره کرده و آن نقش هدایتگری امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) برای عالم بشریت است و همین دلیل اهمیت نصب ایشان به امامت و خلافت است.

لذا آیات و روایات ذیل آن تأیید یکدیگر است و نوعی توسعه در معنای آیات دیده می‌شود. بسیاری از روایاتی که در تفاسیر روایی آمده، به دنبال تطبیق آیه بر برخی از مصادیق و در مواردی تطبیق بر بارزترین مصداق آن است، گاهی هم در مقام بیان یکی از معانی بطنی آیات است. بنابراین، این گونه روایات بر فرض صحت و تمامیت سند و جهت صدور هرگز گستره شمول و عموم معنای آیه را محدود نمی‌کند، چون از طریق الغای خصوصیت و تنقیح مناظر از آیه مفهوم‌گیری کرده، آن را بر مصادیق متعدد انطباق می‌دهیم، لذا بیان مصداق کامل یا یک مصداق، مصادیق دیگر را نفی نمی‌کند و دست مفسر را در تطبیق آیه بر سایر مصادیق آن نمی‌بندد و مفهوم عام آیه در جای خود باقی است. هم‌چنان که معنای تأویلی آیات همه در طول هم قرار دارند و هر کدام به یکی از لایه‌های پنهانی آیه اشاره می‌کنند.

۲-۲-۲. اعراض از دنیا و اقبال به آخرت نتیجه شرح صدر

از ابن عباس روایت شده که از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال شد: شرح صدر چیست؟ حضرت فرمود: نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می‌افکند و در پرتو آن، روح او وسیع و گشاده می‌شود. پرسیدند: آیا نشانه‌ای دارد که با آن شناخته شود؟ فرمود: آری نشانه‌اش توجه به سرای جاویدان و دامن بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است (با ایمان، عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق) پیش از آن که مرگ فرا رسد.^۱

۱ - في مجمع البيان و قد وردت الرواية الصحيحة انه لما نزلت هذه الآية سئل رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم من شرح الصدر ما هو؟ فقال: نور يقذفه الله في قلب المؤمن، يشرح له صدره و يفسخ قالوا: فهل لذلك امارة يعرف بها؟ قال عليه السلام: نعم، الانابة الي دار الخلود، و التجأ في عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزول الموت. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۷- محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۵- محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۳۶- سید علیخان بن احمد کبیر مدنی، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۲۲).

۳-۱. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۱» با روایات تفسیری ذیل آن

این حدیث در مقام معنا کردن شرح صدر و بیان نشانه‌های آن است. یکی از چیزهای با ارزشی که خداوند در اختیار بنده‌های برگزیده‌اش قرار می‌دهد نعمت شرح صدر است. معنای واقعی شرح صدر را معصوم می‌تواند برای ما بیان نماید. پیامبر بزرگوار ما که خود صاحب شرح صدر بود، آن را نوری می‌داند که اثر آن بیرون آمدن از حال تردید و تصمیم در کار و تحمل دشواری‌ها و اطمینان نفس است و از مضمون آیاتی که درباره موسی و پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده و سیره‌ای که از پیغمبران رسیده، معلوم می‌شود پیشرفت دعوت ایشان پس از فراگرفتن وحی و قیام به رسالت همین شرح صدر بوده است. نکته دیگری که از روایت فهمیده می‌شود این که حقیقت شرح صدر با درس و بحث به دست نمی‌آید، بلکه محتاج به تربیت نفس، تهذیب و اخلاص است تا این نور با افاضات الهیه وارد قلب شود.

حضرت در انتهای حدیث ملاکی ارائه می‌دهد که بر مبنای آن هر کس متوجه می‌شود چه میزان از شرح صدر را در اختیار دارد. آدمی به هر میزان که توجهش نسبت به دنیا کمتر و به آخرت بیشتر باشد و خود را آماده سرای جاودان آخرت نماید، نشان دهنده شرح صدر اوست. به نظر می‌رسد یکی از علل این است که شرح صدر، باعث گسترش و گنجایش ظرفیت درونی انسان و سبب بالا رفتن تحمل انسان در برابر سختی‌ها و مشکلات است. این ظرفیت و سعه وجودی به وسیله شناخت صحیح شرح صدر و با کنار گذاشتن قساوت قلب و ضیق صدر حاصل می‌شود، لذا انسان از دنیا دل‌کنده و به آخرت دل‌می‌بندد، و این با شرح صدر و آرامش درونی به دست می‌آید. نتیجه آنکه طهارت نفس، سهم تعیین‌کننده‌ای در شرح صدر و ظهور علایم آن که تجافی از دار غرور و انابه به دار خلود و استعداد موت قبل از فرارسیدن آن است دارد.

۳-۲. همراه شدن نام پیغمبر در کنار نام خدا نشانه تعظیم حضرت

روایتی در ذیل آیه چهارم نقل شده که خداوند به حضرت فرمود: هر گاه من یاد شوم تو هم با من یاد شوی.^۱ در یکی از کتاب‌های تفسیری اهل سنت این روایت به این صورت از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده: جبرائیل نزد من آمد و گفت: پروردگارت سؤال می‌کند: آیا می‌دانی چگونه نام تو را رفعت بخشیدم؟

۱ - و فی المجمع عن النبی صلی الله علیه و آله فی هذه الآیة " وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ " قَالَ: قَالَ لِي جِبْرَائِيلُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا ذِكْرْتُ ذِكْرْتُمْ مَعِي. (محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۳- عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴).

حضرت پاسخ داد: خدا بهتر می‌داند. پس فرمود: هر گاه من یاد شوم تو هم با من یاد شوی.^۱ در همان کتاب تفسیری نقل شده که حضرت خطاب به خدا فرمود: به هر کدام از انبیاء پیشین چیزهایی عطا نموده‌ای که به من نداده‌ای، خدا پاسخ رسولش را این گونه داد: من آنچه به تو عطا کرده‌ام افضل از تمام پیامبران قبلی است، تو یاد نمی‌شوی مگر با یاد و نام من و به تو گنجی از گنجهای عرش اعطا شده است.^۲

نزدیک به این روایت را طبرسی در کتاب احتجاج آورده که نشان دهنده افضل و برتر بودن پیغمبر اسلام حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نسبت به انبیاء گذشته است.^۳

۳-۲. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۴» با روایات تفسیری ذیل آن

این روایات همه به قرین بودن نام حضرت در کنار نام خدا و عظمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اشاره کرده است. وضوح این روایات همه با قرار گرفتن آنها در کنار روایاتی است که به برتری حضرت نسبت به تمامی مخلوقات الهی اشاره دارد. ما در آیات بسیاری شاهد قرین بودن نام پیامبر همراه با نام خداوند و موظف به اطاعت از ایشان هستیم.^۴

۱ - و أخرج أبو يعلي و ابن جرير و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و ابن حبان و ابن مردويه و أبو نعيم في الدلائل عن أبي سعيد الخدري عن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال أتاني جبريل فقال ان ربك يقول تدري كيف رفعت ذكرك قلت الله أعلم قال إذا ذكرت ذكرت معي. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴).

۲ - و أخرج أبو نعيم في الدلائل عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم لما فرغت من أمر السموات و الأرض قلت يا رب انه لم يكن نبي قبلي الا و قد كرمته اتخذت ابراهيم خليلا و موسي كليما و سخرت لداود الجبال و لسليمان الريح و الشياطين و أحبيت لعيسي الموتى فما جعلت لي قال أو ليس قد أعطيتك أفضل من ذلك كله ان لا أذكر الا ذكرت معي و جعلت صدور أمتك أنا جبل يقرؤون القرآن ظاهرا و لم أعطها أمة و أعطيتك كنزا من كنوز عرشي لا حول و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (همان).

۳ - في كتاب الاحتجاج للطبرسي روي عن موسي بن جعفر عن أبيه عن أبائه عن الحسين بن علي عليهم السلام قال: ان يهوديا من يهود الشام و أحبارهم قال لعلي عليه السلام: هذا إدريس عليه السلام أعطاه الله عز و جل مكانا عليا؟ قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك و محمد صلى الله عليه و آله أعطي ما هو أفضل من هذا، ان الله جل ثناؤه قال فيه: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» فكفني بهذا من الله رفعة قال له اليهودي: فقد القي الله علي موسي محبة منه؟ قال له علي عليه السلام: لقد كان كذلك و قد أعطي الله محمدا صلى الله عليه و آله و سلم ما هو أفضل من هذا، لقد ألقى الله عز و جل عليه محبة منه. فمن هذا الذي يشركه في هذا الاسم إذ تم من الله عز و جل به الشهادة، فلا تتم الشهادة الا أن يقال اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، ينادي علي المنار، فلا يرفع صوت بذكر الله عز و جل الا رفع بذكر محمد صلى الله عليه و آله معه، و الحديث طويل أخذنا منه موضع الحاجة. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۳).

۴ - محمد/۳۳- نساء/۵۹- مائده/۹۲- نور/۵۴- تغابن/۱۲.

۴-۲-۲. آسانی در دل سختی

در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌خوانیم: زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی‌کند، در حالی که همسرش واقعا تنگدست بود، حضرت از اینکه همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد و در جواب فرمود: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» و او را به صبر و شکیبایی دعوت کرد.^۱

در حدیث دیگری از حسن روایت شده که پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) یک روز بیرون آمد در حالی که خوشحال بود و می‌فرمود: هرگز شدت بر راحتی و آسایش پیروز و غالب نشود.^۲

۳-۳. مقایسه مفاد ظاهری آیات «۶۵» با روایات تفسیری ذیل آن

گفته‌اند: عادت اعراب آن است که اگر از اسم شناخته‌ای یاد کنند و سپس به تکرار آن بپردازند، مقصود خود او است و اگر به صورت نکره و ناشناخته بود و تکرار شد، مقصود غیر او است و آنها دو تا است برای آن که امید را نیرو بخشد و بردباری را نیکوتر برانگیزد. در آیه «عسر» به صورت معرفه - با الف و لام - آمده و «یسر» به صورت نکره - با تنوین - ذکر شده است.^۳

راغب در مفردات می‌گوید: در آیه «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» چون واژه «العسر» معرفه و دو بار تکرار شده پس «یسر» یعنی آسایش، دو چیز و دو گونه است، یعنی با یک «العسر» دو فراخی نعمت همراه است.^۴

به همین سبب در حدیث روایت شده از رسول الله (صلي الله عليه و آله) آمده است: ایشان شادمان و خوشحال بیرون رفت و فرمود: «یک دشواری به دو آسانی پیروز نمی‌شود».^۵

۱ - في تهذيب الأحكام ابن قولويه عن أبيه عن سعد عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أبيه عن عبد الله بن المغيرة عن السكوني عن جعفر عن أبيه عن علي عليهم السلام ان امرأة استعدت علي زوجها انه لا ينفق عليها و كان زوجها معسرا فأبي علي عليه السلام أن يحبسها و قال: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴).

۲ - و عن الحسن قال: خرج النبي صلي الله عليه و آله مسرورا فرحا و هو يضحك و يقول لن يغلب عسر يسرين «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴).

۳ - سيد محمد تقی مدرسي، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۹۳.

۴ - ابوالقاسم حسين بن محمد راغب اصفهاني، پیشین، ذیل ماده «يسر»، ص ۵۰۷.

۵ - و عن الحسن قال: خرج النبي صلي الله عليه و آله مسرورا فرحا و هو يضحك و يقول لن يغلب عسر يسرين «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» قال الفراء: ان العرب يقول إذا ذكرت نكرة ثم أعدتها نكرة مثلها صارتا اثنتين، كقولك إذا كسبت درهما فأنفق درهما فالتاني غير الاول، و إذا أعدتها معرفة فهي كقولك: إذا اكتسبت درهما فأنفق الدرهم، فالتاني هو الاول، و نحو هذا ما قاله الزجاج انه ذكر العسر مع الالف و اللام، ثم ثني ذكره فصار المعني ان مع العسر يسرين. (محمد بن محمدرضا قمي مشهدي، پیشین، ج ۱۴، ص ۳۳۵).

حال سؤال می‌شود که چگونه خدا با يك عسر و دشواری دو يسر و آسانی قرار داده است؟ از راه توکل مؤمن بر پروردگارش و کوشش او در عمل، تا چون از مسئولیتی به مسئولیت دیگر پرداخت، سستی و بریدگی در آن پیدا نشود.^۱

در یکی دیگر از اخباری که از نبی مکرم اسلام در تفسیر آیات پنجم و ششم نقل شده، عبد الله بن عباس گوید: «نزد پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بودم که آن حضرت فرمود: ای جوان! آیا می‌خواهی کلماتی تعلیم دهم که خداوند به وسیله آن به تو فایده رساند؟ گفتم: بلی، حضرت فرمود: خدا را حفظ کن تا او نیز تو را حفظ کند. (یعنی از حدود الهی محافظت نما و آنها را مراعات کن و از حد و مرز الهی خارج نشو) مراقب خدا باش تا همواره او را در جلوی خود ببایی. در حال خوشی با خدا آشنایی داشته باش تا او نیز در حال شدت و سختی با تو آشنا باشد. هر گاه چیزی می‌خواهی از خدا درخواست کن و هر گاه کمک می‌خواهی از او مدد و یاری جوی.^۲ آنچه که در تفاسیر روایی مانند: نور/التقلین آمده قسمت آخر روایت است که البته کل حدیث به فهم بهتر آیه کمک می‌کند.

حضرت در ادامه روایت می‌فرماید: بدان صبر و استقامت در برابر ناگواری‌ها خیر و برکت زیادی به همراه دارد، نصرت و یاری الهی با صبر است، شادی و فرح با اندوه و همراه سختی آسایش است. نکته قابل تأمل در این روایت قرین بودن نصرت الهی با صبر و قرین بودن گشایش با رنج و همراه بودن سختی با آسانی است. به عبارت دیگر از دل صبر پیروزی، از دل رنج راحتی و از دل سختی آسانی بیرون می‌آید. توقع نابجایی است که بدون تحمل سختی‌ها و داشتن صبر منتظر آسایش و راحتی باشیم. لذا از مقایسه آیات و روایات ذیل آن به این نتیجه می‌رسیم که ظهور هر دو در آن است که آسانی توأم با دشواری است نه بعد از آن و همانگونه که حضرت اشاره کردند، صبر در مقابل آنچه که انسان نسبت به آن کراهت دارد، خیرات بسیاری به دنبال می‌آورد. این‌ها

في المجمع عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ خَرَجَ مَسْرُوراً فَرِحاً وَهُوَ يَضْحَكُ وَيَقُولُ لَنْ يَغْلِبَ عَسْرٌ يَسْرِينَ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا قِيلَ الْوَجْهَ فِيهِ أَنَّ الْعُسْرَ مَعْرَفٌ فَلَا يَتَعَدَّدُ سِوَاهُ كَانُ لِلْعَهْدِ أَوْ الْجِنْسِ وَالْيَسْرُ مَنْكَرٌ فَالْثَانِي غَيْرُ الْأَوَّلِ. (محسن فيض كاشاني، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴).

۱ - سید محمد تقی مدرسی، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۹۳.

۲ - عن ابن عباس رضي الله عنه قال: «كنت عند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فقال: يا غلام أو غليم الا اعلمك كلمات ينفعك الله بهن؟ فقلت: بلي فقال: احفظ الله يحفظك الله تجده امامك تعرف اليه في الرخاء يعرفك في الشدة اذا سئلت فاسأل الله و اذا استعنت فاستعن بالله. و اعلم ان في الصبر علي ما تكره خيرا كثيرا و ان التصبر مع الصبر و ان الفرح مع الكرب و ان مع العسر يسرا. (عبد علي جمعة العروسي الحويزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۵ - زين الدين بن علي شهيد ثاني و حسين جناتي، آرام بخش دل داغديدگان، قم، انتشارات روح، ۱۳۸۰هـ، ص ۱۱۲).

روایاتی بود که در تفاسیر شیعه ذیل این آیات وارد شده است. در برخی تفاسیر اهل سنت از ابن مسعود آمده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر سختی در سوراخی است گشایش بر آن در آید و بیرونش کند.^۱ این روایت به خوبی اشاره می‌کند که اگر سختی در مکانی وارد شود این ورود دوام ندارد و به زودی جایش را به گشایش و راحتی می‌دهد. البته سند این روایت در نقل سیوطی ضعیف بیان شده است.

۵-۲-۲. امر نصب

در برخی روایات آمده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پیوسته احادیثی برای مردم در فضیلت وصیش [امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)] بیان می‌فرمود، تا آنکه این سوره [سوره انشراح] نازل شد و بر آنان آشکارا [بر ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام)] احتجاج کرد، و این به هنگامی بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از مرگ خویش آگاهی یافت. [خدای تعالی] فرمود: "فاذا فرغت فانصب" می‌گوید: [ای پیامبر] چون [وظایف] پیامبری را به پایان بردی، پس از خویش علی (علیه السلام) را [به جانشینی خود] منصوب کن و آنان را آشکارا از برتری و فضیلت او آگاه ساز. پس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در غدیر خم فرمود: کسی که من مولای اویم این علی مولای اوست. و فرمود: خدایا دوستدار او را دوست بدار و کسی را که با او دشمنی می‌ورزد دشمن بدار، یاور او را یار باش و کسی که او را واگذارد و از یاریش روی برتابد او را واگذار، و حضرت این جمله را سه مرتبه تکرار کرد. این روایت را بحرانی به نقل از کلینی در کتابش نقل کرده است.^۲ حویزی در تفسیرش در ادامه روایت، قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را آورده که علی آقای مؤمنین و ستون دین است و او کسی است که همیشه با حق است. حضرت در ادامه، حدیث معروف ثقلین را بیان فرمودند.^۳

۱ - و أخرج الطبراني و ابن مردويه بسند ضعيف عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلي الله عليه و سلم لو كان العسر في حجر لدخل عليه اليسر حتي يخرجته ثم قرأ رسول الله صلي الله عليه و سلم إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (جلال الدين سيوطي، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴).

۲ - محمد بن يعقوب: عن محمد بن الحسن و غيره، عن سهل، عن محمد بن عيسى، و محمد بن الحسين، جميعا، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر، و عبد الكريم بن عمرو، عن عبد الحميد بن أبي الدليم، عن أبي عبد الله (عليه السلام) - في حديث طويل قال: «فقال الله جل ذكره: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ» و إِلَي رَبِّكَ فَارْغَبْ يَقُول: إذا فرغت فانصب علمك و أعلن وصيك، فأعلمهم فضله علانية، فقال (صلي الله عليه و آله): من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، ثلاث مرات». (سيد هاشم بحراني، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹ - محسن فيض كاشاني، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴).

۳ - و قال صلي الله عليه و آله: علي سيد المؤمنين و قال: علي عمود الدين و قال: هذا هو الذي يضرب الناس بالسيف علي الحق بعدي. و قال: الحق مع علي أينما مال. و قال: اني تارك فيكم أمرين ان أخذتم بهما لن تضلوا كتاب الله عز و جل و أهل بيتي عترتي إياها الناس اسمعوا و قد بلغت انكم ستردون علي الحوض، فأسألکم عما فعلتم في الثقلين، و الثقلان كتاب الله جل ذكره و أهل بيتي، فلا تسبقوهم فتهلكوا و لا تعلموهم انهم أعلم منكم. (عبد علي جمعة العروسي الحوزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۵).

روایات متعدد دیگری به همین مضمون از معصومین وارد شده، از جمله ابو بصیر از ابی عبد الله (علیه السلام) نقل می‌کند که درباره سخن خداوند "فاذا فرغت فانصب" فرمود: یعنی علی (علیه السلام) را به ولایت نصب کن.^۱ همین مضمون با چند سند دیگر نیز نقل شده است.^۲

۳-۴. مقایسه مفاد ظاهری آیه «۲» با روایات تفسیری ذیل آن

سؤالی در این جا مطرح می‌شود و آن سؤال این است که پیغمبر ما بعد از فراغت چه امری وظيفه نصب علی (علیه السلام) را به عهده داشت؟ در پاسخ به این سؤال مواردی توسط ائمه (علیهم السلام) بیان شده است. از باب نمونه سلمان می‌گوید: از حضرت صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم و ایشان هم از پدرانشان نقل کرده‌اند که منظور از "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ" این است: هنگامی که از نماز، زکاة، روزه و حج فراغت یافتی، حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان وصی خودت منصوب کن.^۳ این مصادیق به علاوه موارد دیگر مثل بیان دین، نبوت و اکمال شریعت، در روایات به آن اشاره شده است.^۴

- ۱ - و عنه، قال: حدثنا أحمد بن القاسم، عن أحمد بن محمد، بإسناده إلي المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ عليا بالولاية». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹).
- ۲ - و عنه، قال: حدثنا أحمد بن القاسم، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن محمد بن علي، عن أبي جميلة، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: «قوله تعالى: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ كان رسول الله (صلي الله عليه و آله) حاجا، فنزلت فَإِذَا فَرَغْتَ من حجتك فانصب عليا للناس». (همان).
- و عن أبي حاتم الرازي: أن جعفر بن محمد (عليهما السلام) قرأ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ قال: «فإذا فرغت من إكمال الشريعة فانصب عليا لهم إماما». (همان).
- علي بن إبراهيم، قال: حدثني محمد بن جعفر، قال: حدثنا يحيى بن زكريا، قال: حدثنا علي بن حسان، عن عبد الرحمن بن كثير، عن أبي عبد الله (عليه السلام)، في قوله: فَإِذَا فَرَغْتَ: «من نبوتك فانصب عليا (عليه السلام) و إلي ربك فارغب في ذلك» (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴ - علي بن إبراهيم قمي، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۹).
- ۳ - و عنه: عن محمد بن همام، بإسناده، عن إبراهيم بن هاشم، عن ابن أبي عمير، عن المهلب، عن سلمان، قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): . . . و قوله: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ؟ قال: «إن الله عز و جل أمره بالصلاة و الزكاة و الصوم و الحج، ثم أمره إذا فعل ذلك أن ينصب عليا وصيه». (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۸ - محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۱).
- ۴ - محمد بن العباس، قال: حدثنا محمد بن همام، عن عبد الله بن جعفر، عن الحسن بن موسی، عن علي بن حسان، عن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله جعفر بن محمد (عليه السلام): قال: «قال [الله] سبحانه و تعالى: . . . فَإِذَا فَرَغْتَ من نبوتك فانصب عليا [وصيا] و إلي ربك فارغب في ذلك. عبد الله بن جعفر الحميري: عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، قال: سمعت جعفرًا [يقول: «كان أبي (رضي الله عنه)] يقول في قوله تبارك و تعالی: فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ* و إلي ربك فارغب: فإذا قضيت الصلاة قبل أن تسلم و أنت جالس، فانصب في الدعاء من أمر الدنيا و الآخرة، و إذا فرغت من الدعاء فارغب إلي الله تبارك و تعالی [أن يتقبلها منك]». الطبرسي: معناه: فإذا فرغت من الصلاة المكتوبة فانصب إلي ربك في الدعاء، و ارغب إليه في المسألة يعطيك. قال: و هو المروي عن أبي جعفر و أبي عبد الله (عليهما السلام). (سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۹۰).

در توضیح روایاتی که مصداق "فَأَنْصَبُ" را نصب امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به خلافت بیان می‌کنند، فیض کاشانی گوید: «آنچه مستفاد از احادیث است این که کلمه "فانصب" با کسر صاد و سکون باء به معنای بلند کردن و نهادن است، یعنی وقتی از امر تبلیغ رسالت فارغ شدی، آنچه بر عهده تو نهاده شده است که شریعت را ابلاغ نمایی، پس علم خود را نصب نما و علم هدایت خود را جهت ارشاد مردم برافراز و فردی را که قائم مقام تو گردد در تبلیغ رسالت و احکام خدا منصوب دار تا ریسمان هدایت در رسالت نبی خدا و بندگانش منقطع نگردد، بلکه این هدایت، با قیام امامی به جای امام دیگر، تا روز قیامت استمرار دارد»^۱.

با توجه به مفاد ظاهری آیه شریفه "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ" در قرائت مشهور به فتح صاد و از «نصب» به معنی کوشش کردن و رنج بردن مشتق است، یعنی چون از امری مثل عبادت فارغ شدی، در عبادت دیگر کوش یا چون از جنگ فارغ شدی به عبادت پرداز یا چون از نماز فارغ شدی به دعا پرداز، (که البته از مفاد ظاهری آیات این مصادیقی که در برخی روایات به آنها اشاره شده را نمی‌توان برداشت کرد) این نظر در صورتی است که "فَأَنْصَبُ" به فتح صاد قرائت شود، ولی مطابق این حدیث شریف این کلمه به کسر صاد و از "نصب" به معنی گماشتن و به پاداشتن مشتق است، یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشینت را برای رهبری مردم نصب کن تا رشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود، بنابراین معنی کلمه "فانصب" به فتح صاد است و تفسیر امام (علیه السلام) بیان یکی از مصادیق کوشش و رنج در عبادت و انجام وظیفه الهی است.

در اینجا علامه مجلسی (ره) از زمخشری نقل می‌کند که او در تفسیر کشاف گفته است: از جمله بدعتهای روافض این است که می‌گویند: "فانصب" به کسر صاد هم قرائت شده و معنایش این است: علی (علیه السلام) را به امامت نصب کن، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد، ناصبی را هم می‌رسد که بگوید: "فانصب" به کسر صاد به معنی امر به کینه و دشمنی علی است.^۲

مجلسی خود در ادامه این سخن و در پاسخ به زمخشری می‌گوید: به این متعصب بدخواه بنگر که چگونه خدا بصیرتش را با پرده عصبیت کور کرده تا آنکه چنین سخن زشتی را اظهار کرده است، زیرا اولاً مناسبتی بین فراغت از انجام وظیفه و امر به دشمنی علی (علیه السلام) نیست، ولی بین فراغ از تبلیغ رسالت و نصب جانشین، کمال مناسبت است، ثانیاً احتمالی که او داده هیچ مسلمانی نگفته ولی احتمالی که ما گفتیم، بیشتر مؤمنین پرهیزگار می‌گویند، ثالثاً آنچه شیعه می‌گوید آن را از پیشوایان خود نقل می‌کنند که تمام مسلمین

۱ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴.

۲ - محمود زمخشری، پیشین، ج ۴، ص ۷۷۲.

فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زمخشری) هم در بسیاری از موارد، قراءات و تفاسیر را از ایشان نقل می‌کند.^۱ از خود اهل سنت نیز نمونه این روایات نقل شده، از جمله دانشمند معروف اهل سنت "حاکم حسکانی" در "شواهد التنزیل" از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل کرده که فرمود: یعنی هنگامی که فراغت یافتی علی (علیه السلام) را به ولایت نصب کن.^۲

«جواب دیگر آنکه این مفسران چنین پنداشته‌اند که "شیعه" قرائت آیه را تغییر می‌دهد، تا برای مسأله ولایت به آن استدلال کند، در حالی که هرگز نیاز به چنین تغییری نیست، بلکه همین قرائت معروف و شناخته شده برای تفسیر مزبور کافی است، زیرا می‌گوید: بعد از فراغت از امر مهمی مانند رسالت برای امر مهم دیگری مانند ولایت تلاش و کوشش کن و این به عنوان یک مصداق، کاملاً قابل قبول است و می‌دانیم پیامبر طبق حدیث معروف غدیر و احادیث فراوان دیگر که در کتب همه علمای اسلام آمده است تلاش پی‌گیر و مستمری در این زمینه داشت. اما چقدر زنده است که دانشمندی همچون زمخشری که علی (علیه السلام) را به عنوان چهارمین پیشوای بزرگ اسلام و جانشین پیامبر (صلي الله عليه و آله) می‌شمرد به خود اجازه دهد که بگوید ناصبها نیز حق دارند آیه را به بغض علی بن ابی طالب تفسیر کنند».^۳

مطابق آنچه گفته شد آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که فراغت از هر امر مهمی و پرداختن به امر مهم دیگر را شامل می‌شود، مهم این است که جهت‌گیری تمام تلاش‌ها به سوی پروردگار باشد و آنچه ائمه (علیهم السلام) به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده‌اند را می‌توان به عنوان مصداق پذیرفت.

۱ - محمد بن یعقوب کلینی و سید جواد مصطفوی، اصول الکافی / ترجمه مصطفوی، تهران، کتاب فروشی علمیه اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۶۰.

۲ - عبید الله بن عبد الله حسکانی، پیشین، ج ۲، ص ۴۵۱.

۳ - ناصر مکارم شیرازی و دیگران، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

فصل دوم: گونه شناسی روایات تفسیری سوره انشراح

اشاره

روایات تفسیری سوره انشراح ذیل پنج گونه قرار می‌گیرد:

الف) سوره شناخت ب) معنی شناخت ج) تأویلات د) ایضاح مفهومی ه) جری و تطبیق

از «۲۵» روایت بیان شده از روایات تفسیری ذیل سوره انشراح، «۸» روایت متعلق به گونه سوره شناخت است، که دو روایت مربوط به شأن نزول و شش روایت آن مربوط به قسمت فضیلت قرائت سوره است. «۱» روایت مربوط به گونه تأویل، «۱۲» روایت مربوط به گونه جری و تطبیق و «۴» روایت مربوط به گونه تفسیر مفهومی است.

۱. عناوین گونه ها

۱-۱. روایات سوره شناخت

۱-۱-۱. شأن نزول

بخش قابل ملاحظه‌ای از روایات تفسیری، روایاتی هستند که شأن نزول آیات را بیان می‌کنند، مانند حدیثی که در ذیل به عنوان شأن نزول سوره انشراح آورده شده است.

در حدیثی برسی به اسناد مرفوع به مقداد بن اسود کندی روایت کرده است که وی گفت: همراه رسول خدا (صلي الله عليه و آله) بودیم، حال آنکه ایشان به پرده‌های کعبه آویخته بود و می‌فرمود: خداوندا یاریم کن و پشتم را محکم ساز و سینه‌ام را بگشا. آنگاه جبرئیل (علیه السلام) بر ایشان نازل شد و عرض کرد: بخوان ای محمد! (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ* وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ* الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ* وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ) آیا برای تو سینه‌ات را نگشاده‌ایم ای محمد! و بار گرانت را از دوشت برداشتیم* (باری) که (گویی) پشت تو را شکست*

و نامت را با دامادت علی (علیه السلام) برای تو بلند گردانیدیم. پس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرائت فرمود و ابن مسعود آن را ثبت کرد و عثمان آن را از قرآن برداشت.^۱

روایت دیگر را سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر آینه من مسئله‌ای را از پروردگارم پرسیدم و دوست داشتم که نپرسیده بودم. گفتم: بار پروردگارا پیامبرانی قبل از من بودند که باد را مسخر بعضی از ایشان نمودی و بعضی از ایشان مرده زنده می‌کردند، پروردگارم فرمود: (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ) آیا سینه تو را گشاده نکردم و سنگینی را از تو برداشتم؟ گفتم: چرا پروردگار من.^۲

در تفسیر در المثنون این روایت به صورت کاملتر نقل شده است.^۳

طبرسی در توضیح روایت می‌گوید: منظور این است: آیا نگشودم برای تو سینه‌ات را و توسعه ندادم قلبت را به سبب نبوت و علم تا اینکه قیام به اداء رسالت نمودی و بر ناراحتیها صبر کرده و تحمل ایذاء نموده و به ایمان مطمئن شدی، پس از حدود توانایی تو خارج نشد.^۴

۱-۱-۲. فضیلت سوره

روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در فضیلت قرائت سوره‌های شمس، لیل و ضحی نقل شده، برای این سوره هم وارد شده است.^۵

ابی بن کعب از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) روایت نموده که هر کس سوره انشراح را قرائت کند خدا به او اجر کسی که آن حضرت را غمگین دیده پس رفع غم و غصه از چهره و قلب آن حضرت نموده عطا فرماید.^۶ از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده که هر کس این سوره را بخواند، خداوند یقین و تندرستی به او عطا می‌کند و هر که آن را بر دردی در سینه بخواند و آن را برای این درد بنویسد، خداوند شفایش می‌دهد.^۷ باز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده که هر کس این سوره را بر ظرفی بنویسد و از آب آن بخورد، چون ادرارش بند آمده، خداوند شفایش می‌دهد و این عمل را بر او آسان می‌گرداند.^۸

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۹۰ - ابو الفضل شاذان بن جبرئیل ابن شاذان قمی، الفضائل، قم، انتشارات رضی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۱.

۲ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۳.

۳ - جلال الدین سیوطی، پیشین، ج ۶، ص ۳۶۴.

۴ - ابو علی امین الدین فضل بن حسن الطبرسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۵۵-۱۵۴.

۵ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۲.

۶ - همان.

۷ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۷.

امام جعفر صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس این سوره را بر سینه کسی بخواند، این سوره درد سینه او را فرو نشاند و هر که این سوره را بر دل کسی بخواند، این سوره به خواست خدا درد دلش را آرام بخشد. آب این سوره برای کسی که مبتلا به سردی است، به خواست خدا مفید است.^۲ سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می‌کند که ایشان برای آسانی وضع حمل زنان فرمود: من دو آیه از کتاب منزل خداوند می‌شناسم که وقتی وضع حمل زن مشکل شد برایش در پوست آهویی نوشته شود و آن را بر کمرش بندد. (و آن این است: "بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ، فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا" هفت مرتبه و آیه (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ، إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُذْهِلُ كُلُّ مَرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارِيًّا وَ مَا هُمْ بِسُكَارِيٍّ وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ)^۳ يك مرتبه، این دو آیه بر ورقه‌ای نوشته و با نخي از كتان نتايبده بر ران چپ او بسته می‌شود. وقتی فرزندش را به دنیا آورد همان ساعت آن را باز کن و در این کار سستی ممکن.^۴

۱-۲. روایات معنا شناخت

در مورد معنای شرح صدر روایتی از رسول خدا (صلي الله عليه و آله) نقل شده است. در آن روایت حضرت شرح صدر را به معنای نوری گرفته‌اند که خدا آن را در قلب هر کس که بخواهد قرار می‌دهد و به دنباله آن روح شخص وسیع و گشاده می‌شود.^۵

۱-۳. روایات تأویلی

بخشی از روایات، به تبیین معانی تأویلی قرآن اختصاص دارد، مانند آنچه مرحوم بحرانی در تفسیر (الْمُ نَشْرَحُ لَكَ صَدْرَكَ) گزارش کرده که ولایت حضرت علی (علیه السلام) وسیله‌ای برای شرح صدر رسول خدا (صلي الله عليه و آله) است.^۱

۱ - همان.

۲ - همان.

۳ - حج / ۱ و ۲.

۴ - عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴.

۵ - محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، پیشین، ج ۲، ص ۲۵۰. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۶۵، ص ۲۳۶. عبد علي جمعة العروسي الحویزي، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۷. سید علیخان بن احمد کبیر مدنی، پیشین، ج ۴، ص ۲۲.

۴-۱. جری و تطبیق

بخشی از روایات تفسیری، به بیان مصداق آیات اختصاص دارند، حدیثی که ذیل آیه «۴» این سوره وارد شده جزء این دسته از روایات محسوب می شود. در این روایت خداوند نام پیغمبر را در کنار نام خودش آورده و بدین وسیله یادش را گرامی داشته است و این خود مصداقی از رفعت ذکر محسوب می شود.^۲ یا روایاتی که در آنها به موضوع فراغت پیامبر پرداخته و به برخی مصداقی آن اشاره شده است. نمونه آن روایتی است از سلمان، او می گوید: از حضرت صادق (علیه السلام) در مورد این آیه سؤال کردم و ایشان هم از پدرانسان نقل کرده اند که منظور از (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ) این است: هنگامی که از نماز، زکاة، روزه و حج فراغت یافتی، حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان وصی خودت منصوب کن.^۳ اینها هر کدام مصداقی از موضوع فراغت نبی است. در ادامه این روایت و در دیگر روایات به انتصاب حضرت علی (علیه السلام) توسط پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اشاره شده که این مورد هم از دیگر نمونه های این گونه تفسیری است. البته مصداق نصب در بعضی احادیث دعا آمده است.^۴

اما نکته ای که باید به آن توجه شود این که عبارات ذکر شده در آیات مفهومی عام و فراگیر دارد، از جمله در آیه (۷) موضوع "فراغت" معین نشده است و "فانصب" از ماده "نصب" (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت نیز همین گونه است. آیه بیانگر يك اصل كلي و فراگیر بوده و هدف آن است که پیامبر را به عنوان يك الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان يك امر مهم باز دارد و تلاش مستمر و پی گیر را در زندگی به او گوشزد کند. با توجه به این معنی روشن می شود که تمام تفاسیر مطرح در روایات صحیح بوده، هر کدام به عنوان مصداقی از این معنای عام و فراگیر است.^۵

از نمونه های دیگر، حدیثی است از امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، در این حدیث آمده زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من اتفاق نمی کند، حضرت در جواب فرمود: (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) و او را به صبر و شکیبایی دعوت کرد.^۶

۱ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۹.

۲ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۴.

۳ - سید هاشم بحرانی، پیشین، ج ۵، ص ۶۸۸.

۴ - همان، ص ۶۹۰.

۵ - در فصل قبل به توضیحات این مبحث پرداخته شد.

۶ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴.

۵-۱. ایضاح مفهومی

پاره‌ای از روایات تفسیری عبارتی را شرح می‌دهند، مانند: توضیحی که پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در مورد نشانه شرح صدر بیان فرمودند. طبرسی در مجمع‌البیان از پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) نقل نموده که از ایشان پرسیدند: آیا سینه گشوده می‌شود؟ فرمود: بلی گفتند: آیا نشانه‌ای دارد که به آن شناخته شود؟ فرمود: اعراض از دنیا و اقبال به آخرت و مهیا شدن برای مرگ پیش از ورود به آن.^۱

نمونه دیگر توضیحی است که در یکی از اخبار از نبی مکرم اسلام در تفسیر آیه (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) نقل شده که آن حضرت فرمود: ای جوان! آیا می‌خواهی کلماتی تعلیمت دهم که خداوند به وسیله آن به تو فایده رساند؟ گفتم: بلی، حضرت فرمود: در حال خوشی با خدا آشنایی داشته باش تا او نیز در حال شدت و سختی با تو آشنا باشد. هر گاه چیزی می‌خواهی از خدا در خواست کن و هر گاه کمک می‌خواهی از او مدد و یاری جوی.^۲ در جای دیگری پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) فرمودند: هرگز شدت و سختی بر راحتی و آسایش پیروز و غالب نشود.^۳ این توضیحاتی که حضرت برای آیه آورده‌اند، همه برای بیشتر واضح شدن عبارات به کار رفته در آیه است.

در کتاب/احتجاج طبرسی آمده روزی یک شخص یهودی از حضرت علی (علیه السلام) سؤال می‌کند خدا به ادريس و موسی جایگاه والایی اعطا کرده، حضرت می‌فرماید: همین گونه است، ولی آنچه خدا به حضرت محمد (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) اعطا کرده افضل و برتر از همه این‌ها است، زیرا نام پیامبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) در کنار نام خدا قرار گرفته و شهادت به وحدانیت خدا تمام نمی‌شود مگر آنکه به دنباله آن به رسالت پیامبر هم شهادت دهیم و منادی نام خدا و رسول را با هم در اذان ندا می‌دهد.^۴ این روایت هم به توضیح بیشتر آیه چهار پرداخته است.

۱ - محسن فیض کاشانی، پیشین، ج ۵، ص ۳۴۳.

۲ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۵ - زین الدین بن علی شهید ثانی و حسین جناتی، پیشین، ص ۱۱۲

۳ - عبد علی جمعة العروسی الحویزی، پیشین، ج ۵، ص ۶۰۴.

۴ - همان، ص ۶۰۳.

فصل سوم: آموزه‌ها و پیام‌های هدایت بخش

۱. آموزه‌های اعتقادی

۱-۱. بار سنگین رسالت

- ۱-۱-۱. مشکلات رهبري جامعه کمرشکن است. (مگر آن که خدا کمک کند) (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ)
- ۱-۱-۲. مبارزه با خرافات و آداب و رسوم جاهلی و در کل مشکلات تبلیغ بسیار سنگین است. (وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ)
- ۱-۱-۴. خدا به رهبران الهی یاری می‌رساند و در مشکلات آنها را کمک می‌کند. (جمع آیات)
- ۱-۱-۵. وجود حضرت علی (علیه السلام) و ولایت ایشان باعث گشایش جان پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و آسان شدن بار رسالت حضرت بود. (مطابق روایات ذیل آیات ۱ و ۲)

۲. آموزه‌های اخلاقی - تربیتی

۲-۱. شرح صدر و آثار آن

- ۲-۱-۱. هنگامی که خداوند حضرت موسی را به رسالت برگزید، اولین خواسته او سعه صدر بود ولی پیغمبر اسلام (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بدون درخواست مورد لطف قرار گرفت و سعه صدر را از خداوند دریافت کرد. (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ)
- ۲-۱-۲. دهنده صدر خدا است. (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ)
- ۲-۱-۳. سعه صدر، زمینه ساز انجام برنامه‌های سنگین رسالت است. (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ)
- ۲-۱-۴. یکی از صفات رهبران الهی شرح صدر است تا با روحی وسیع و فکری گسترده، مشکلات و مخالفت‌ها را تحمل کنند. (أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ)

۲-۲. شهرت رهبران دینی

۲-۲-۱. نام نیک و آبرو لازمه توفیق در رهبری جامعه است.^۱ (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ)

۲-۲-۲. شهرت رهبر اسلام، نیکوست. (پس برای بلند آوازه کردن نام رهبران اسلامی تلاش کنید که به سود اسلام است) (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ)

۲-۳. قرین بودن سختی با آسانی

۲-۳-۱. آسانی و پیروزی از دل مشکلات پدید می‌آید. (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)

۲-۳-۲. پایان شب سیه سپید است.^۲ (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا)

۲-۴. تلاش و کوشش به قصد رضای الهی

۲-۴-۱. تلاش‌ها باید جهت الهی داشته باشد. (إِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۲-۴-۲. برای توجه به خداوند باید تمام تلاش را به کار برد. (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۲-۴-۳. انسان باید بعد از فارغ شدن از هر کار و مسئولیتی، آماده پذیرش مسئولیت و تلاش و کوشش دیگر باشد. (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ)

۲-۴-۴. پیمودن راه خدا عاشقانه و با رغبت است. (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۲-۴-۵. رغبت‌ها و تمایلات تنها سزاوار اوست نه دیگران.^۳ (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۲-۴-۶. پس از هر کار مهمی به سوی خدا روی آور و سپاس گزار او باش که چنین توفیقی به تو داده است.^۴ (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۲-۴-۷. خداوند پیامبرش را با قول "وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ" ترغیب می‌کند که تنها از خدا طلب کند نه از غیر خدا.^۵ (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ)

۱ - محسن قرآنی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۲ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، تفسیر قرآن مهر، ج ۲۲، ص ۲۶۰.

۳ - محسن قرآنی، پیشین، ج ۱۲، ص ۵۲۶.

۴ - محمد علی رضایی اصفهانی، پیشین، تفسیر قرآن مهر، ج ۲۲، ص ۲۶۰.

۵ - ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۷۵.

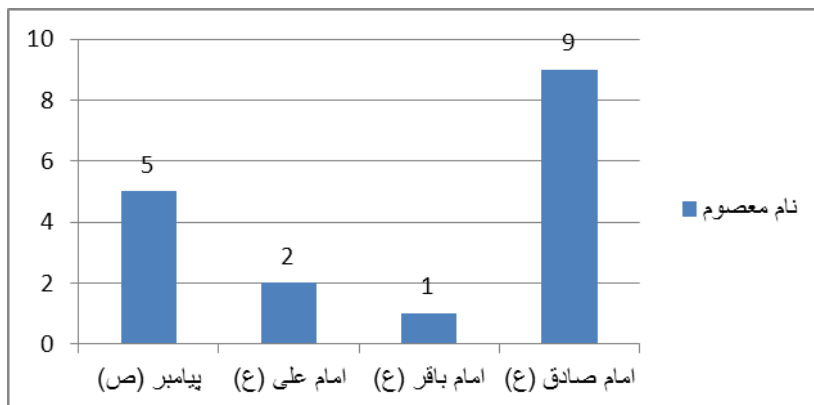
نتیجه‌های تحقیق

- حدود «۱۱۶» روایت تفسیری در انواع گونه‌ها، ذیل «۵۵» آیه در چهار سوره شمس، لیل، ضحی و انشراح مورد بررسی دلالتی قرار گرفته است. نتایجی که از این بررسی به دست می‌آید:
۱. احادیث یاد شده، در خط هدایت قرآنی قرار دارد، و هدفهای قرآن کریم را بیان و راه روشن کتاب آسمانی را نشان می‌دهد. و این حقیقتی است که خواننده هنگامی که روایات را به آیات قرآن کریم عرضه می‌کند و محتوای آنها را با هم مقایسه می‌نماید، متوجه آن می‌شود. و این مهمترین دلیل بر معتبر بودن حدیث و محتوای حدیثی به خصوص احادیث تفسیری است.
 ۲. قابل استفاده بودن و کاربردی بودن اکثریت روایات تفسیری در این چهار سوره
 ۳. از مجموع «۱۱۶» روایت تفسیری نقل شده ذیل این چهار سوره، روایات صادر شده از امام صادق (علیه السلام) از فراوانی بیشتری برخوردار است.
 ۴. حجم قابل توجهی از روایات در تفسیر الدر المنثور که از معصوم وارد شده وجه اشتراک زیادی با روایات شیعه داشت.
 ۵. بیشترین حجم روایات تفسیری وارد شده ذیل آیات چهار سوره به ترتیب در تفاسیر روایی نور الثقلین، البرهان، صافی و قمی است.
 ۶. هر تفسیر روایی از منابعی برای جمع آوری روایات ذیل آیات این سوره استفاده کرده است. مرحوم بحرانی برای گردآوری روایات تفسیری این چهار سوره از «۱۶» منبع بهره برده است و اکثر روایات این سوره‌ها از کتاب تأویل الآیات الظاهره و تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی به طور یکسان و در مرحله بعد ایشان از کتاب کافی استفاده کرده است.
- و این نشان می‌دهد که بیشترین منبع مورد استفاده بحرانی در این چهار سوره دو کتاب تأویل الآیات الظاهره و تفسیر قمی است.
۷. مرحوم عروسی حویزی هم از «۱۹» منبع استفاده کرده که بیشتر آنها از تفسیر مجمع البیان و بعد از آن از تفسیر علی بن ابراهیم قمی است.
 ۸. فیض کاشانی از «۱۰» منبع برای گردآوری روایات تفسیری ذیل این چهار سوره بهره برده است که بیشتر آن از تفسیر قمی و در مرحله بعد از کتاب کافی است.

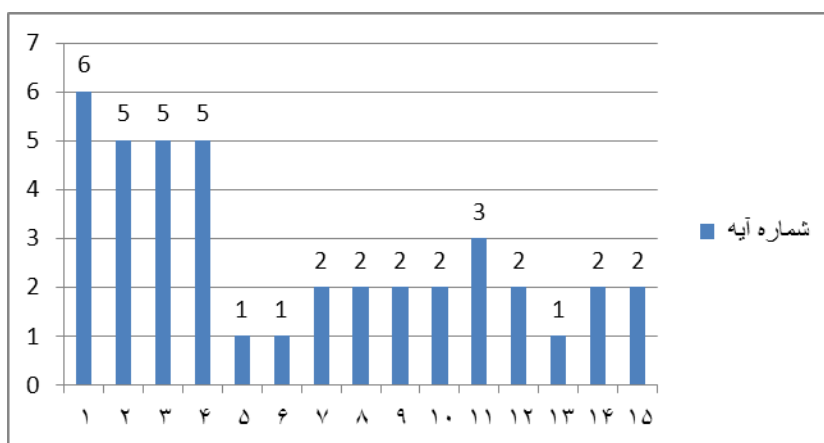
- نتیجه‌گیری که می‌شود این که تفسیر علی بن ابراهیم قمی منبع غالب این بزرگان در نقل احادیث تفسیری بوده است. بیشترین قول یا رأی تفسیری هم از این مفسر بوده است.
۹. با بررسی روایات تفسیری در این محدوده قرآنی تناقضی بین آیات و روایات و بین روایات با یکدیگر دیده نشد و هر یک از روایات به مقتضای محتوایشان از جهتی به تفسیر آیه پرداختند و هر کدام در یکی از گونه‌های سوره شناخت، معنا شناخت، جری و تطبیق، تأویلی و تفسیر مفهومی قرار گرفت.
۱۰. بیشترین حجم روایات متعلق به گونه جری و تطبیق و در آخر متعلق به گونه تفسیر مفهومی است.
۱۱. در بین روایات موضوعات جالبی به چشم می‌خورد از این جهت جا دارد هر دسته از روایات به صورت تفسیر موضوعی - روایی مورد بررسی قرار گیرد و با تشکیل خانواده حدیثی ذیل آیات مربوطه تفسیر روایی موضوعی به صورت مستند ارائه شود.
۱۲. از بین تفاسیر روایی شیعه، تفسیر نور الثقلین بیش از بقیه کتب از روایات اهل سنت نقل کرده است. در کل روایاتی هم که نقل می‌کند حجم آن نسبتاً بیش از دیگر کتب تفسیر روایی است.
۱۳. غالباً احادیث تفسیری یکدیگر را تأیید می‌کنند، و با مضامینی که در آنها تکرار می‌شود، همه پشتیبان و مایه تقویت یکدیگرند. ضمن اینکه این احادیث را مشایخ بزرگ اسلام - مانند کلینی، بحرانی، حویزی، قمی، مجلسی و برخی بزرگان دیگر - در کتابهای خویش آورده‌اند.

۱. شکل‌ها

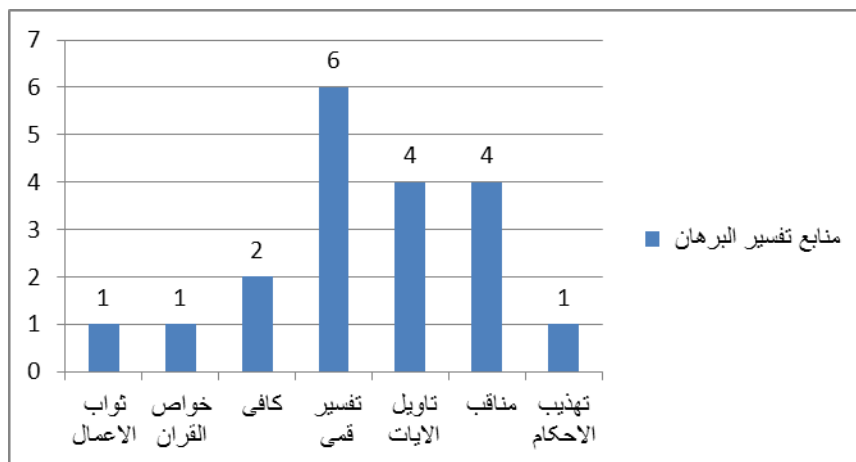
۱-۱. سوره شمس، تفسیر البرهان



۱-۱-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



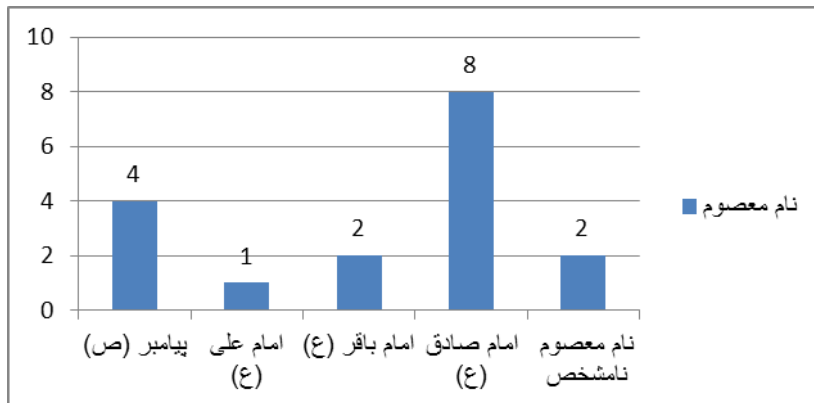
۱-۱-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت



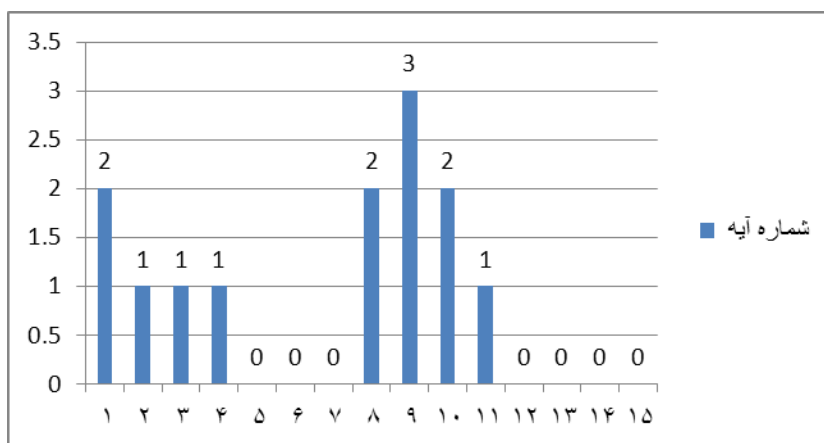
۱-۱-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

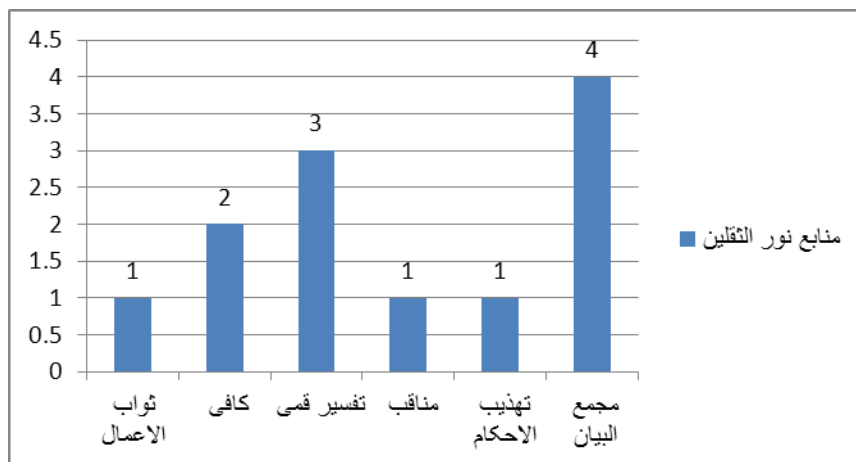
۱-۲. سوره شمس، تفسیر نورالثقلین



۱-۲-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



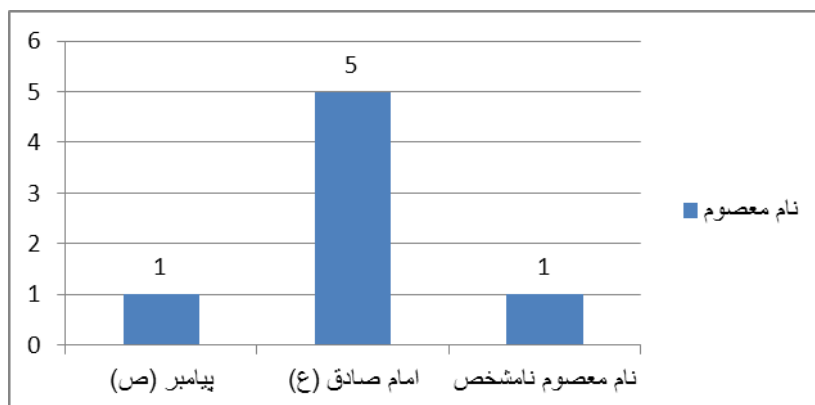
۱-۲-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت



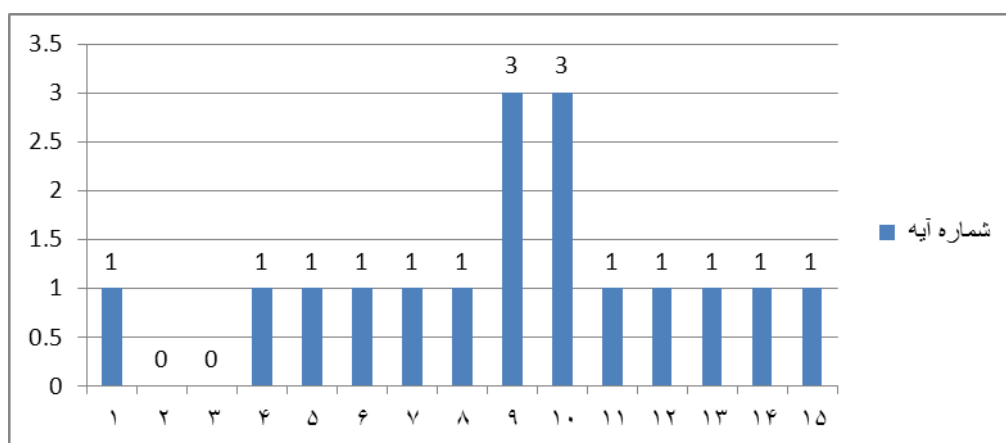
۳-۲-۱. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

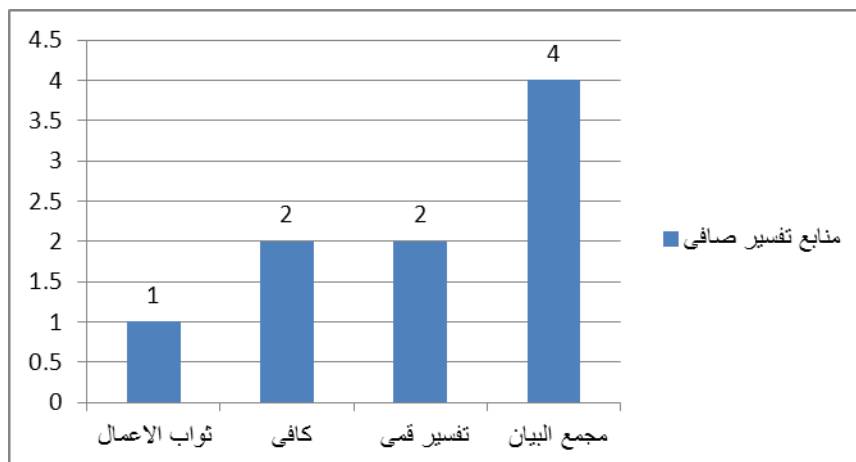
۳-۱-۱. سوره شمس، تفسیر الصافی



۳-۱-۲. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



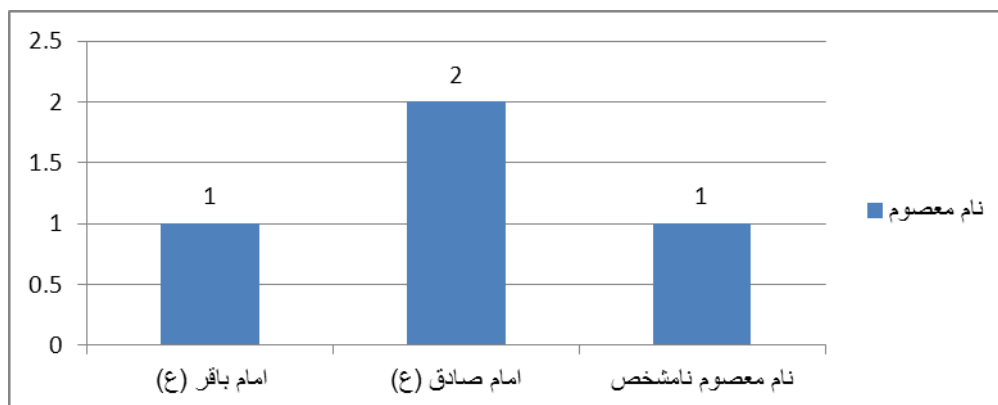
۳-۱-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت



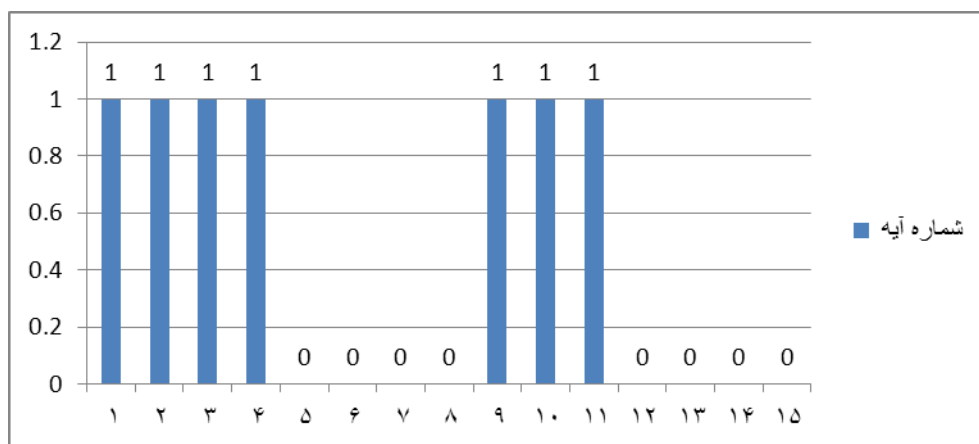
۳-۳-۱. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

۴-۱. سوره شمس، تفسیر قمی



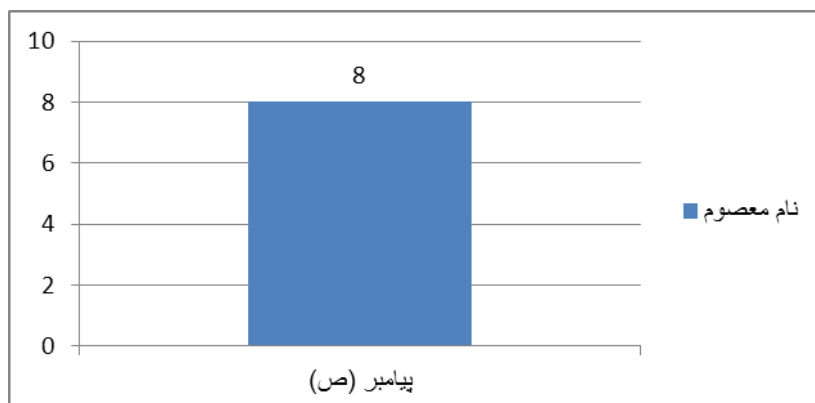
۴-۱-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



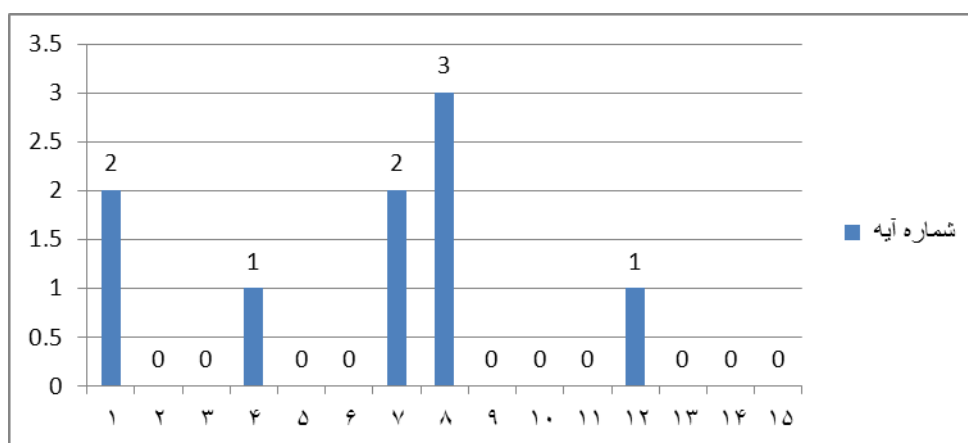
۴-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

شکل ها

۱-۵. سوره شمس، تفسیر الدر المنثور



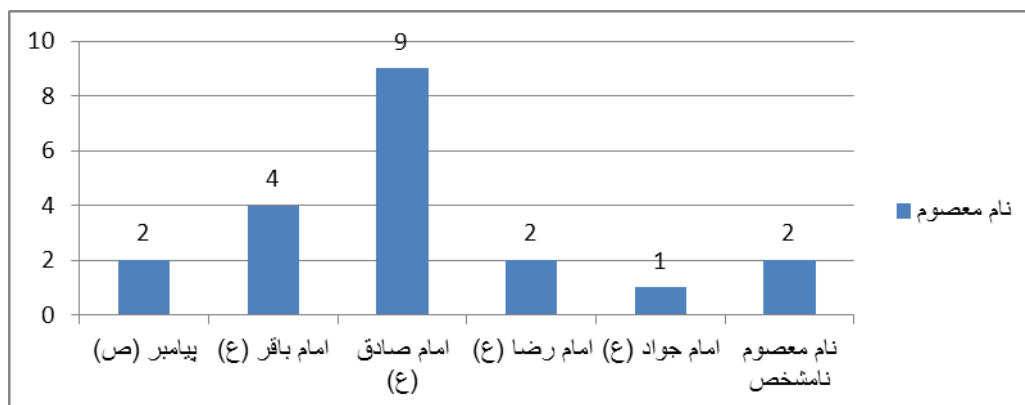
۱-۵-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



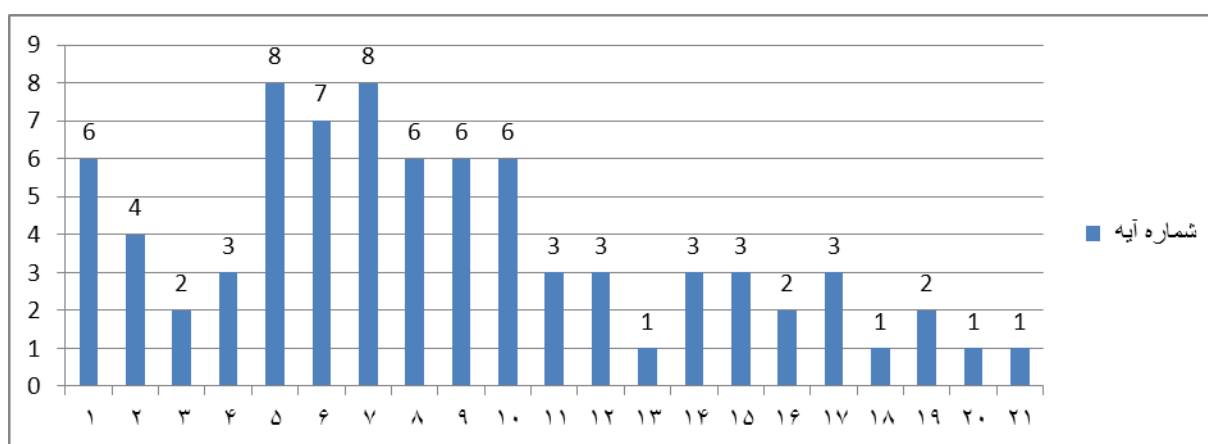
۱-۵-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

۲. شکل‌ها

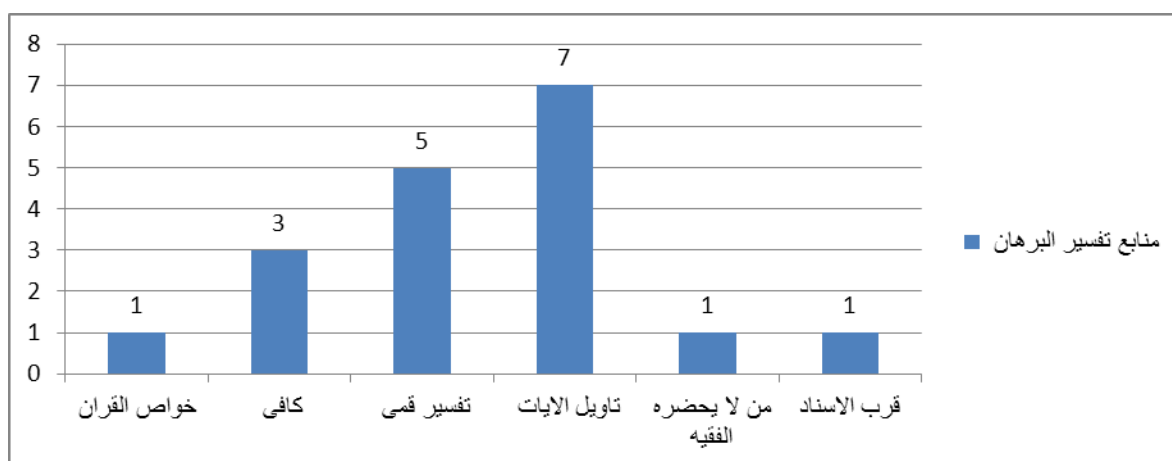
۲-۱. سوره لیل، تفسیر البرهان



۲-۱-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



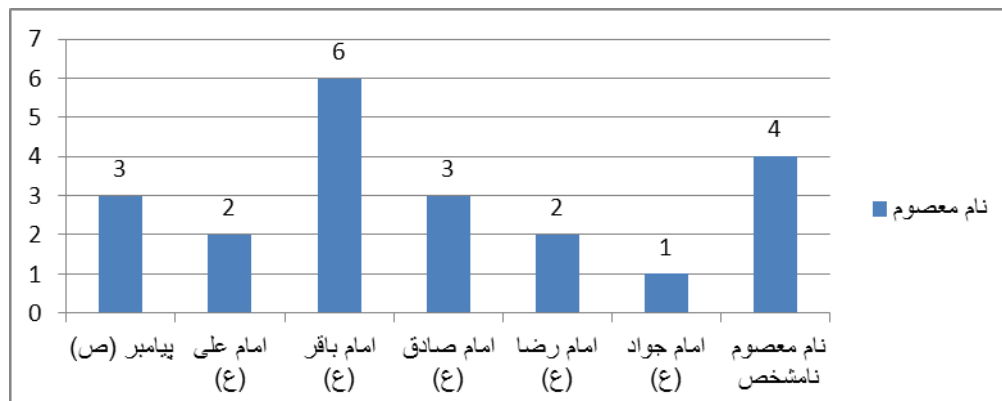
۲-۱-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



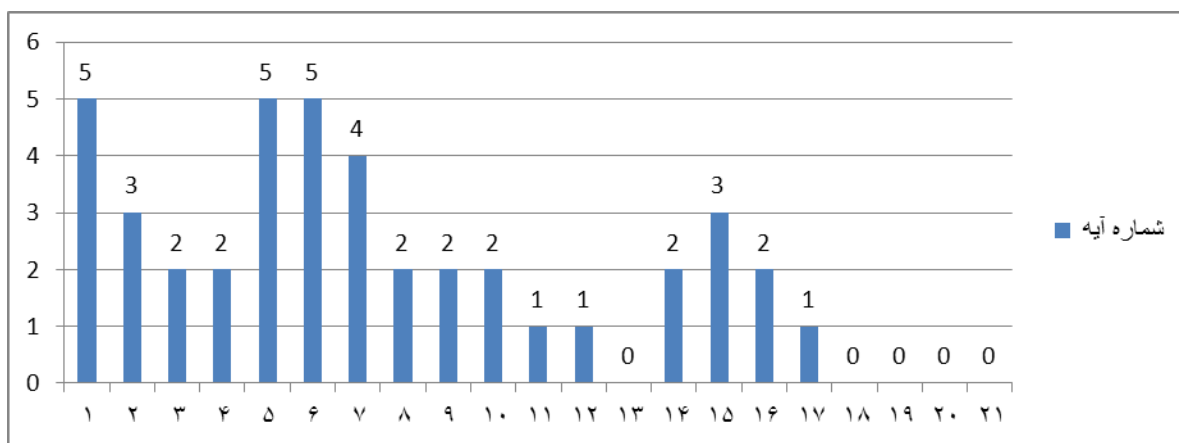
۲-۱-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

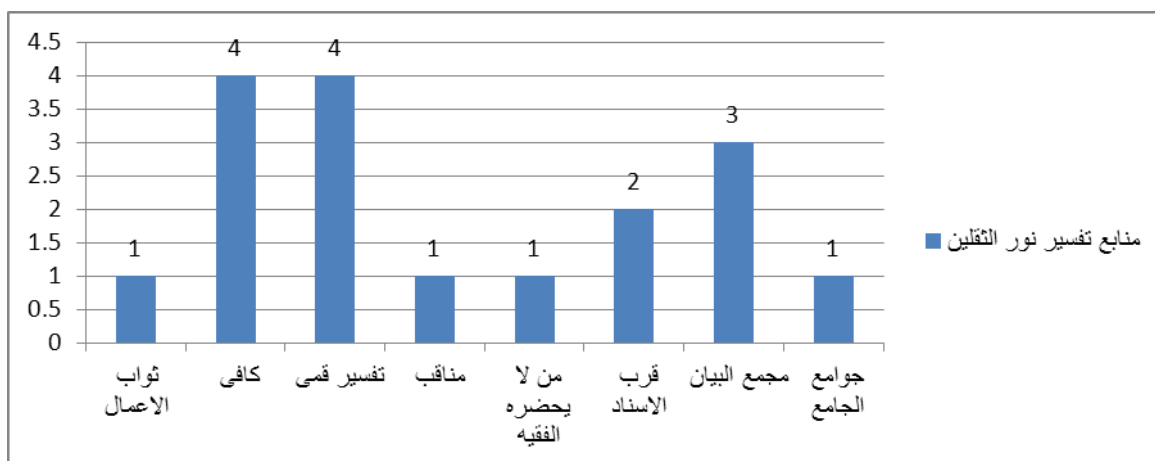
۲-۲. سوره لیل، تفسیر نورالثقلین



۲-۲-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



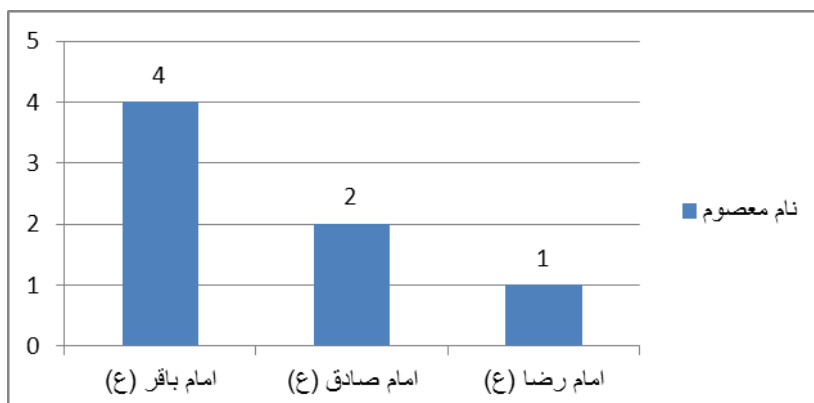
۲-۲-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



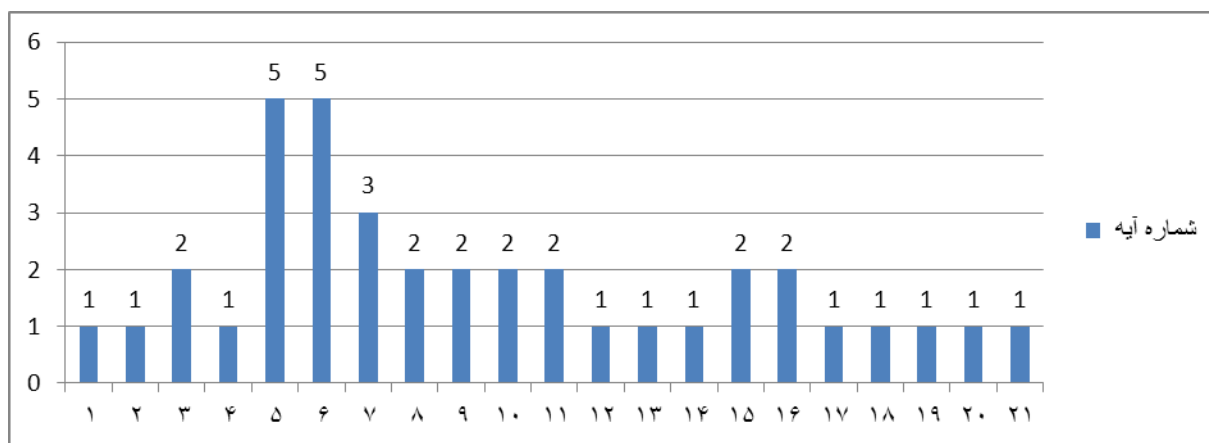
۲-۲-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

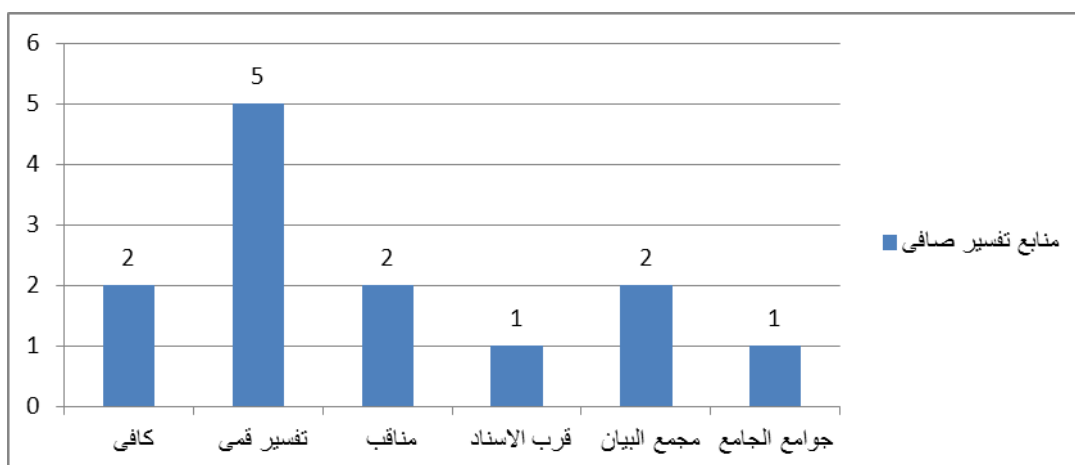
۲-۳. سوره لیل، تفسیر الصافی



۲-۳-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



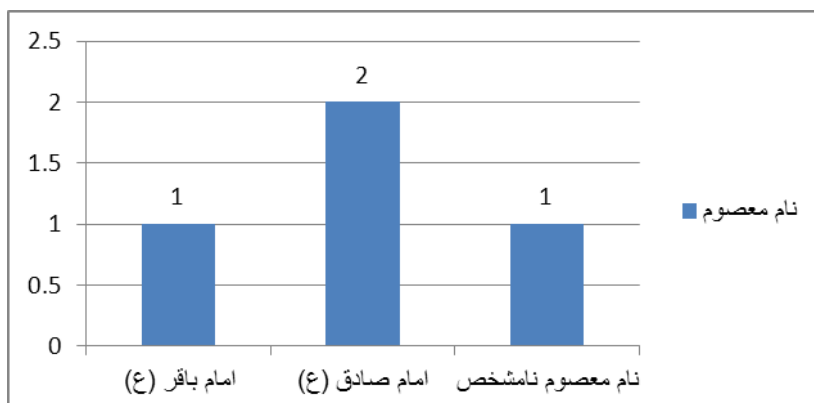
۲-۳-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



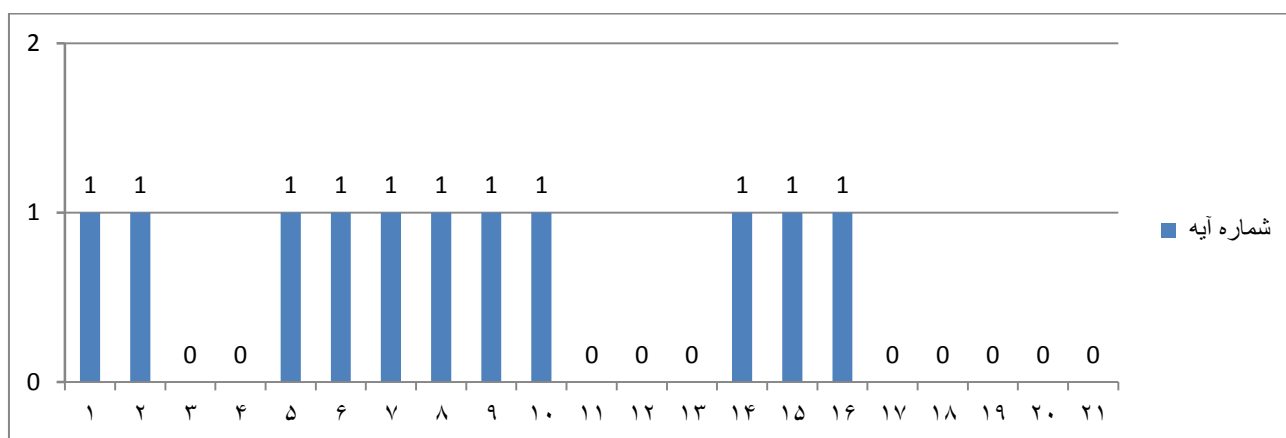
۲-۳-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

۲-۴. سوره لیل، تفسیر قمی



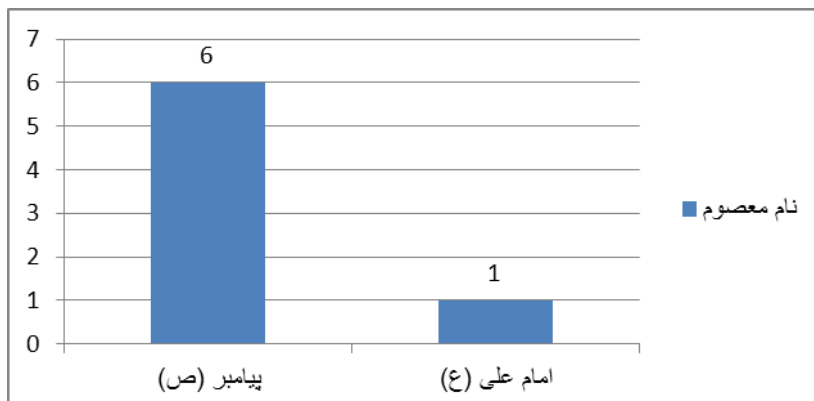
۲-۴-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



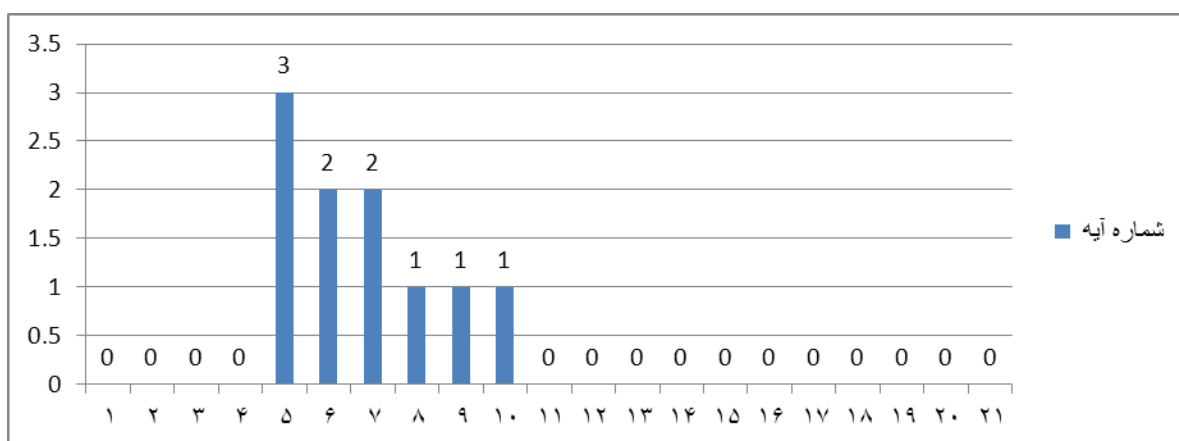
۲-۴-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

شکل ها

۲-۵. سوره لیل، تفسیر الدر المنثور



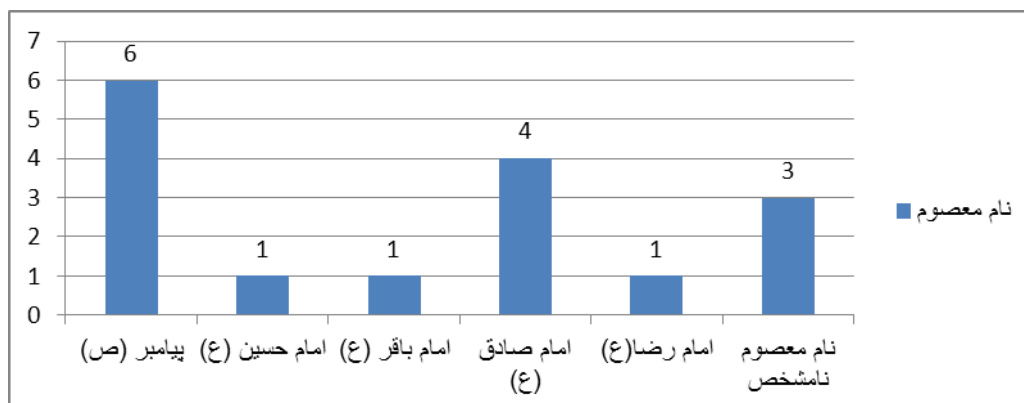
۲-۵-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



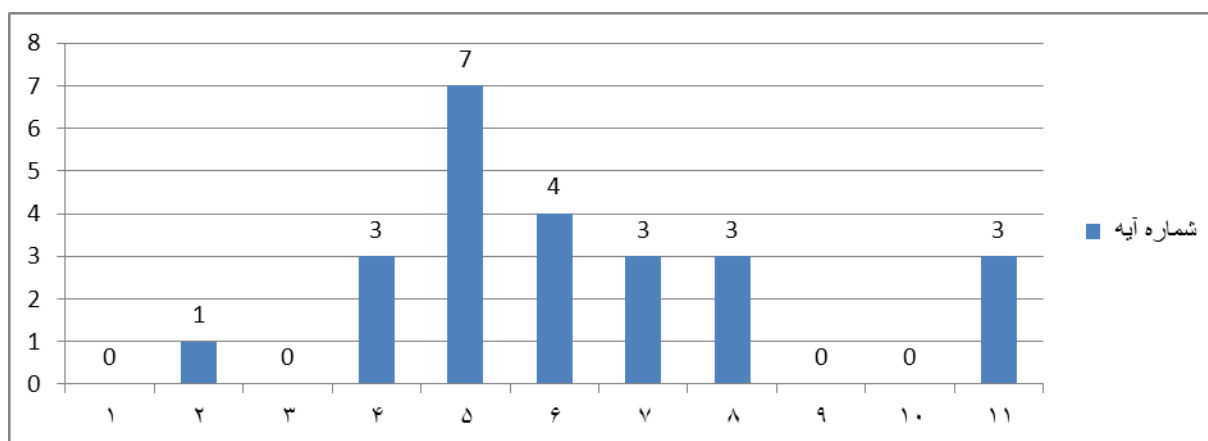
۲-۵-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

۳. شکل‌ها

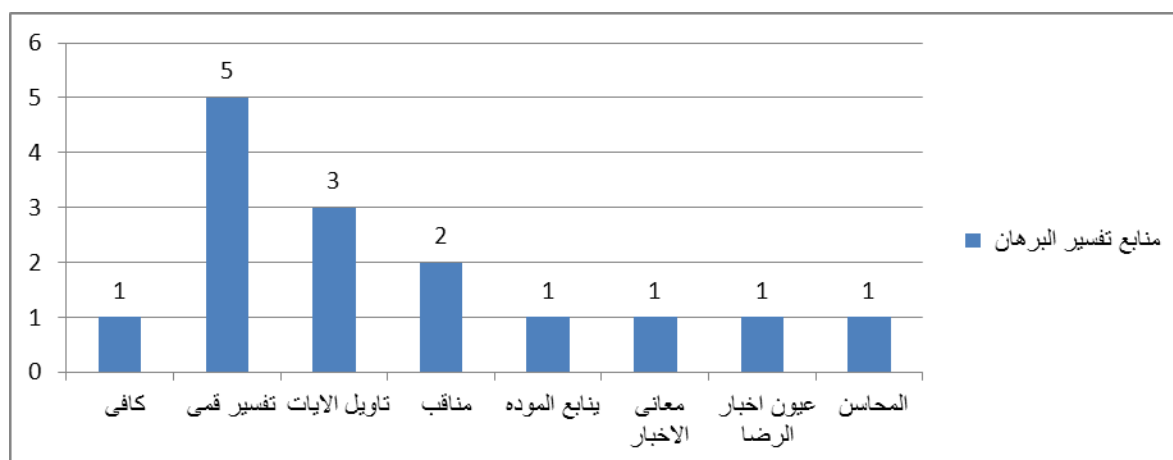
۳-۱. سوره ضحی، تفسیر البرهان



۳-۱-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



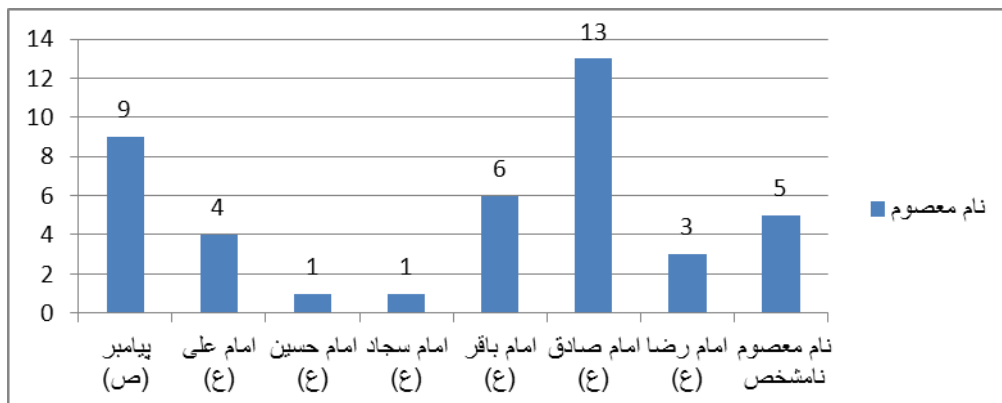
۳-۱-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



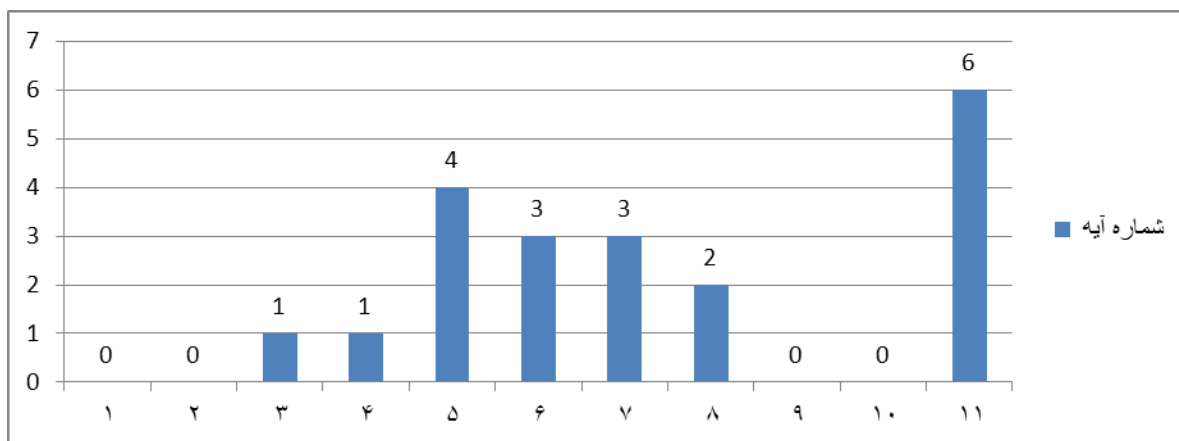
۳-۱-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

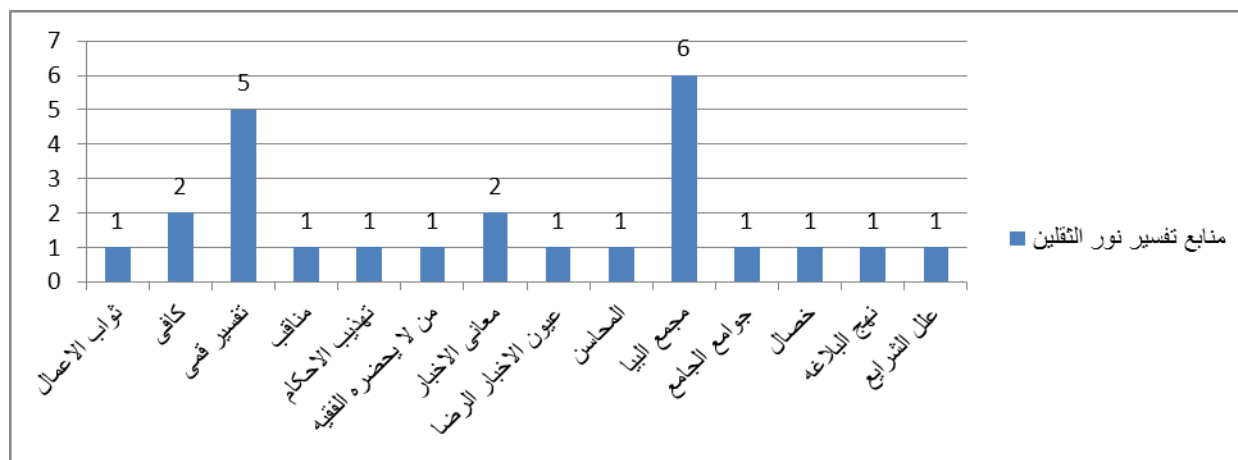
۳-۲. سوره ضحی ، تفسیر نورالثقلین



۳-۲-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



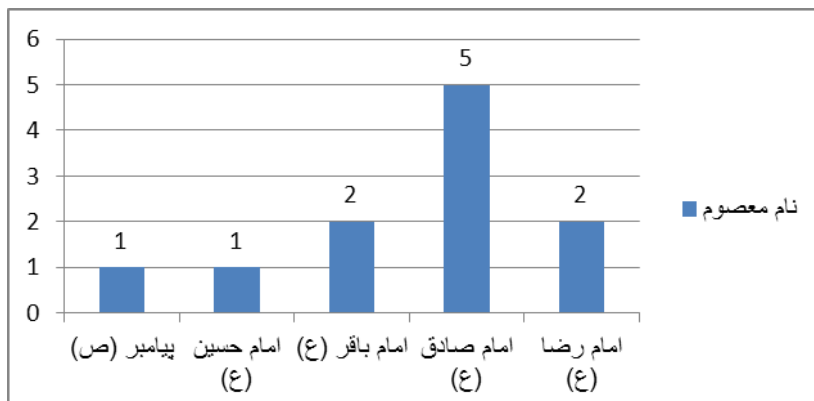
۳-۲-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



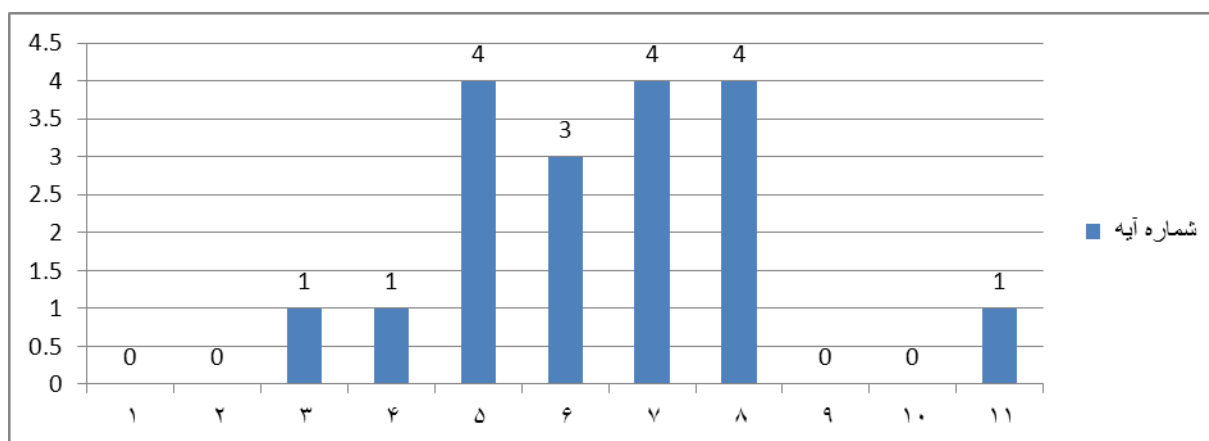
۳-۲-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

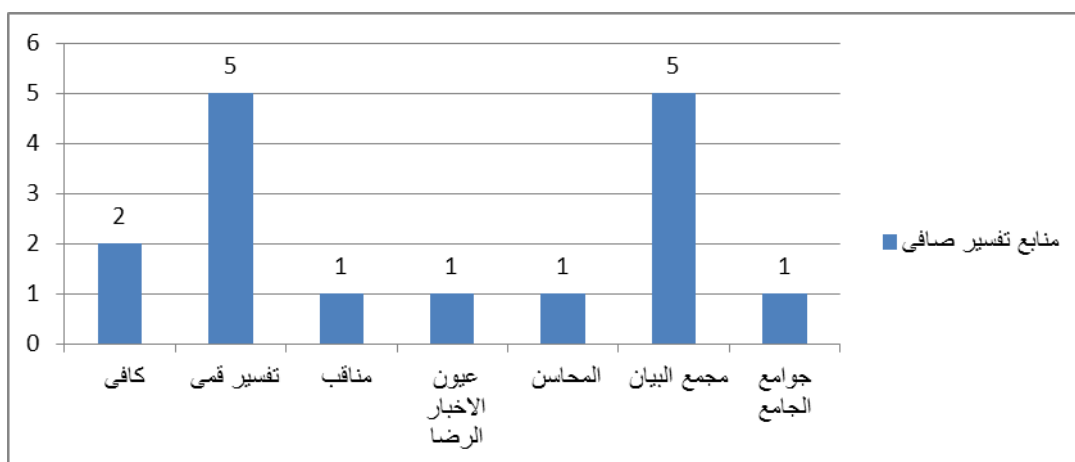
۳-۳. سوره ضحی ، تفسیر الصافی



۳-۳-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



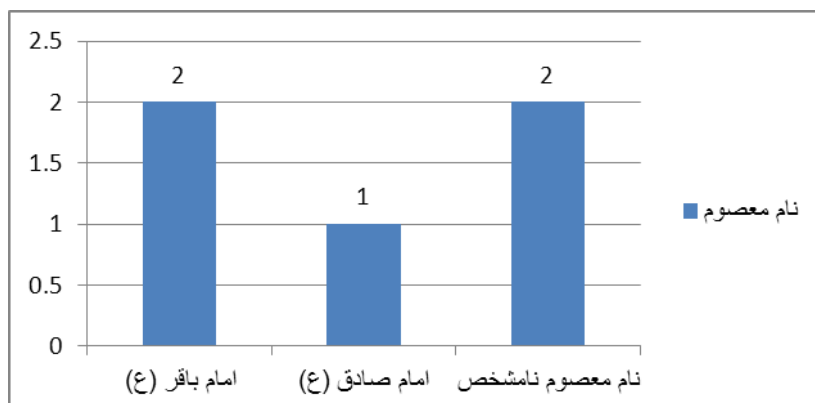
۳-۳-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



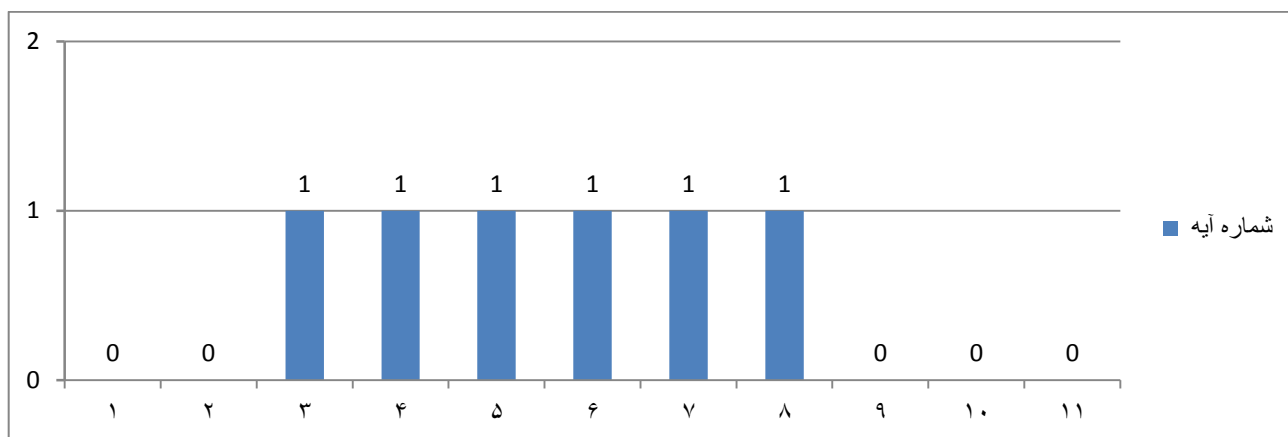
۳-۳-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

۳-۴. سوره ضحی ، تفسیر قمی



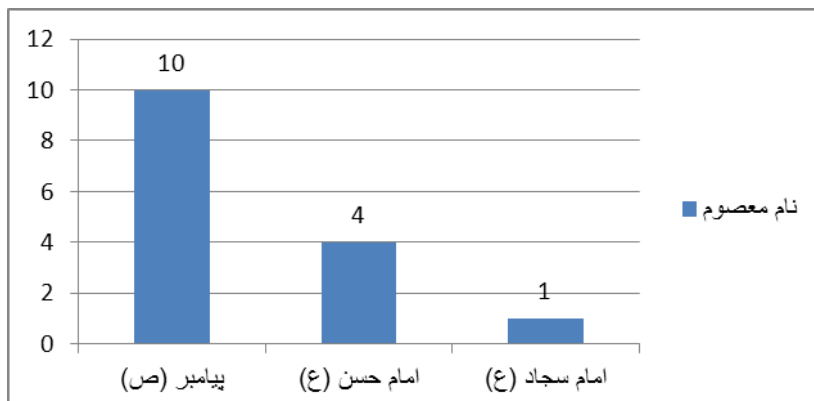
۳-۴-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



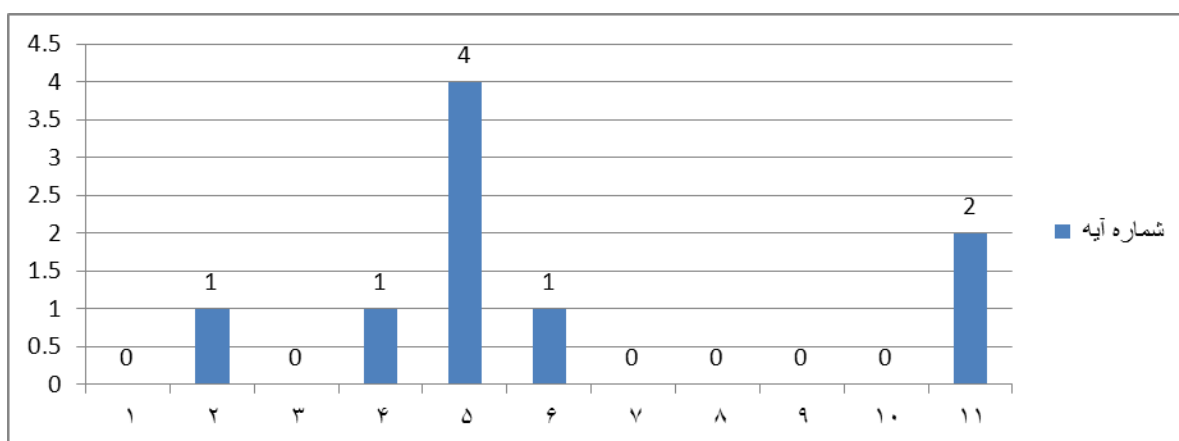
۳-۴-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

شکل ها

۳-۵. سوره ضحی ، تفسیر الدر المنثور



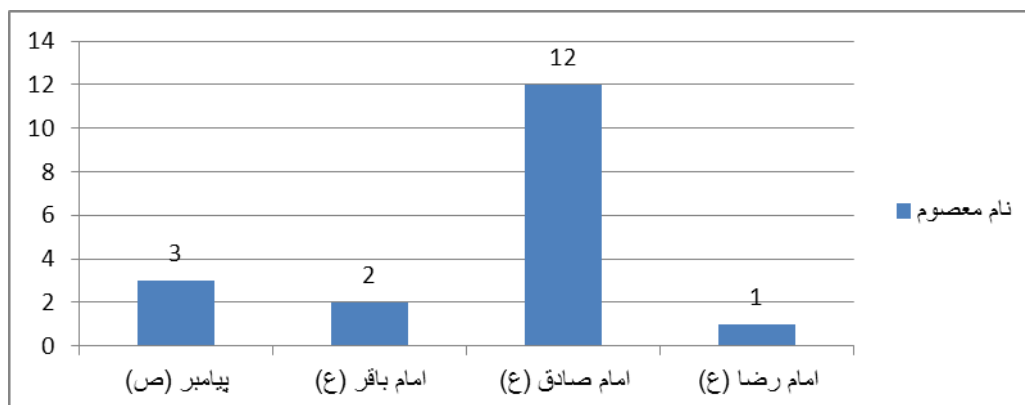
۳-۵-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



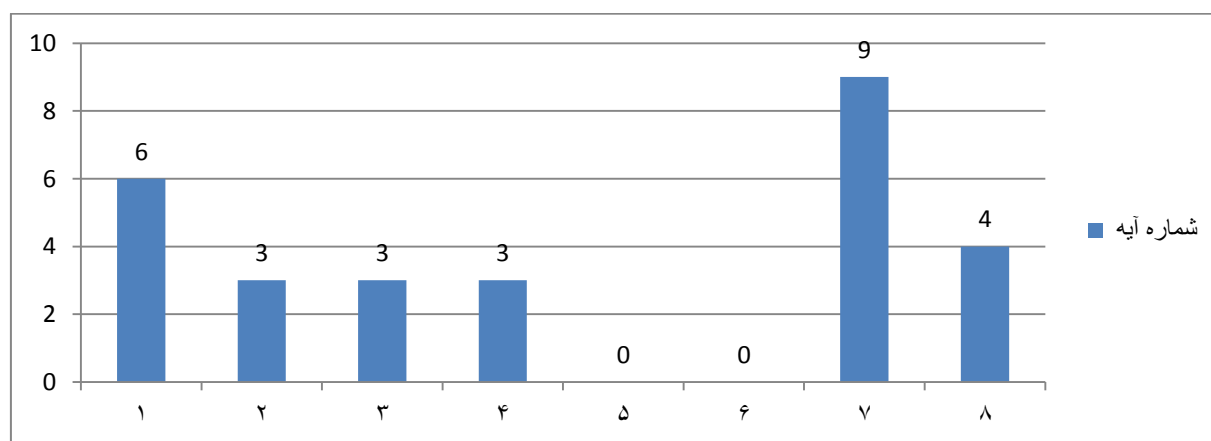
۳-۵-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

۴. شکل‌ها

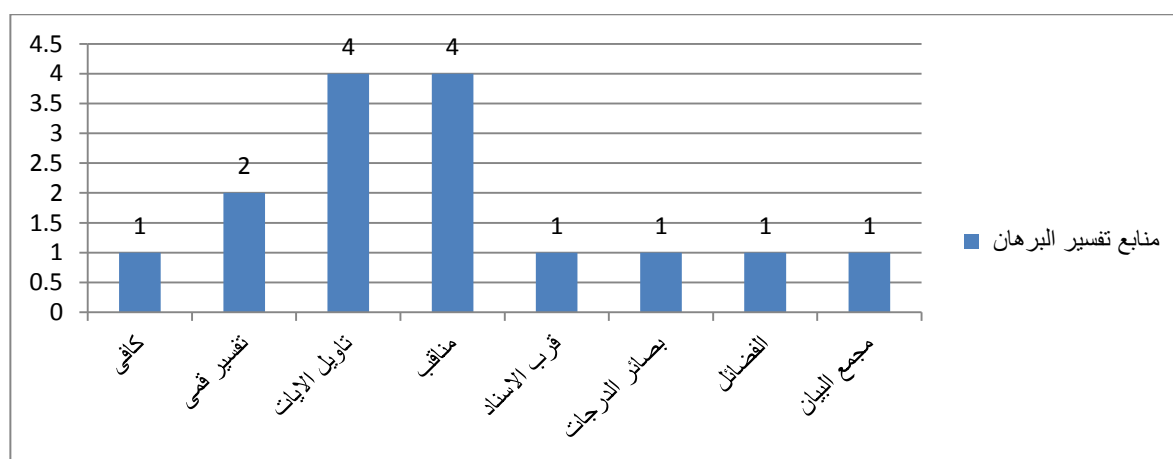
۴-۱. سوره انشراح ، تفسیر البرهان



۴-۱-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



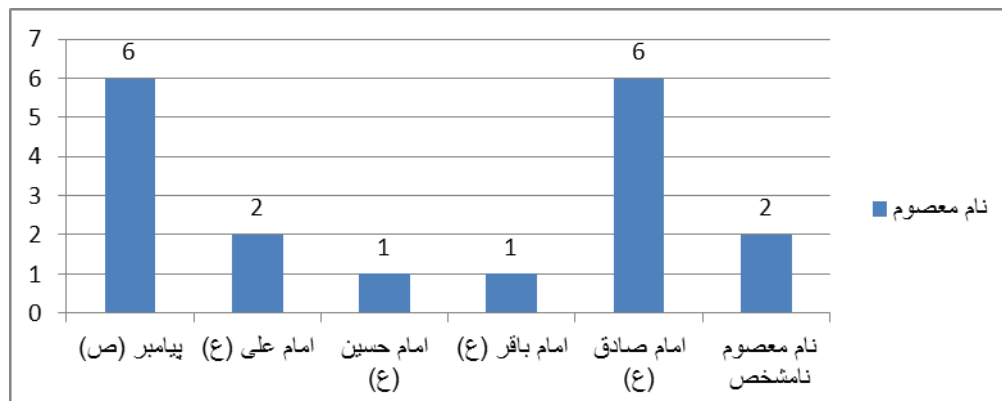
۴-۱-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



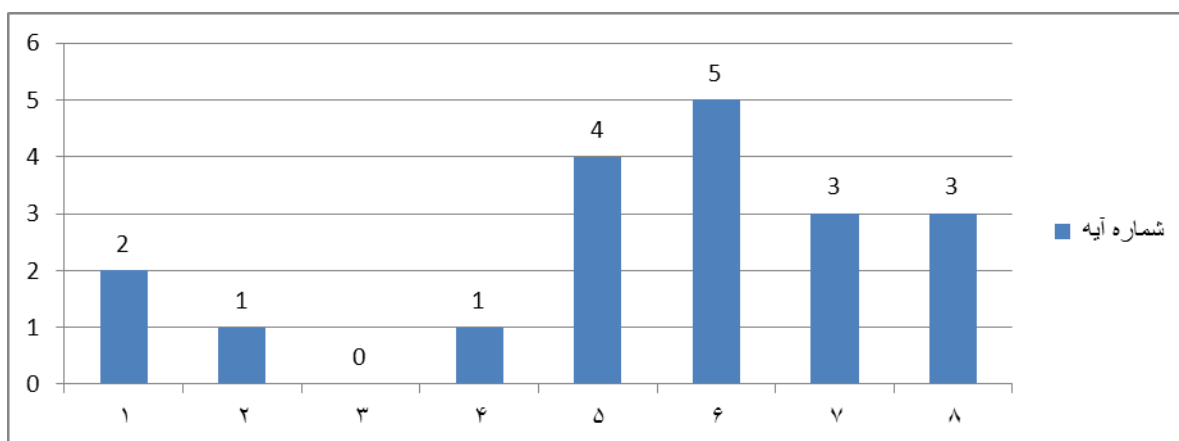
۴-۱-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

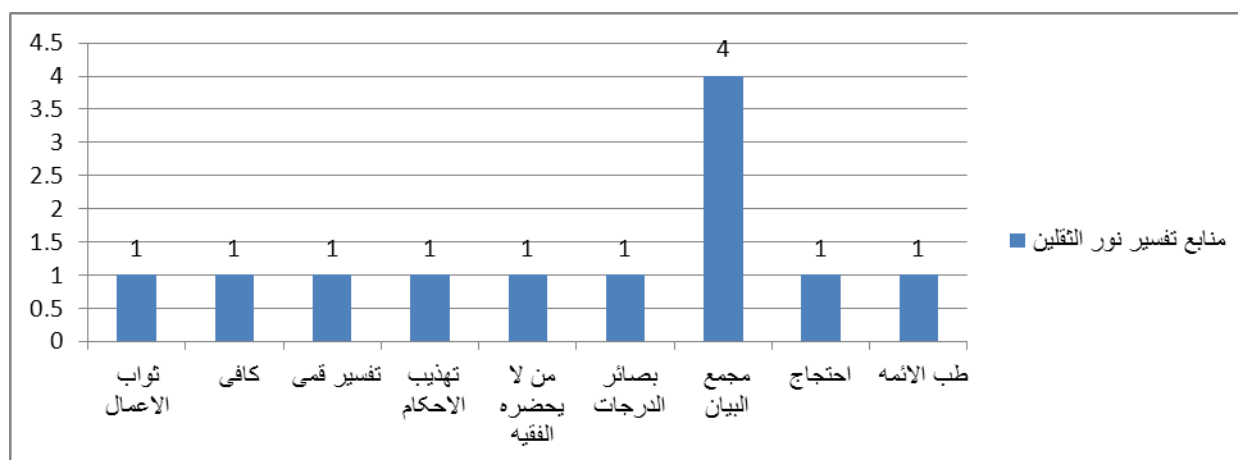
۴-۲. سوره انشراح ، تفسیر نورالثقلین



۴-۲-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



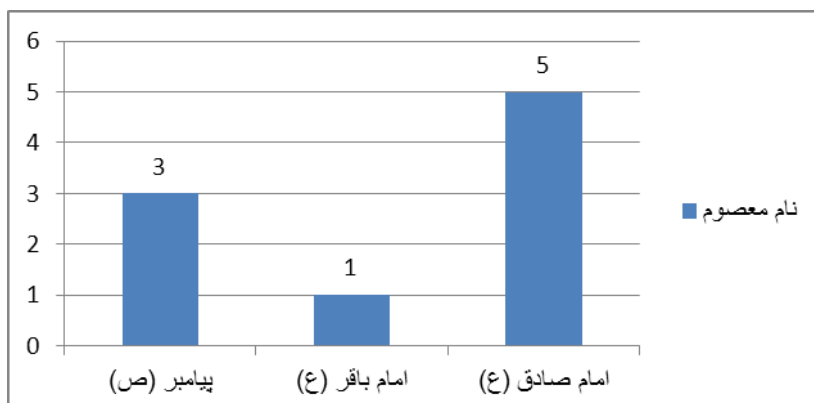
۴-۲-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



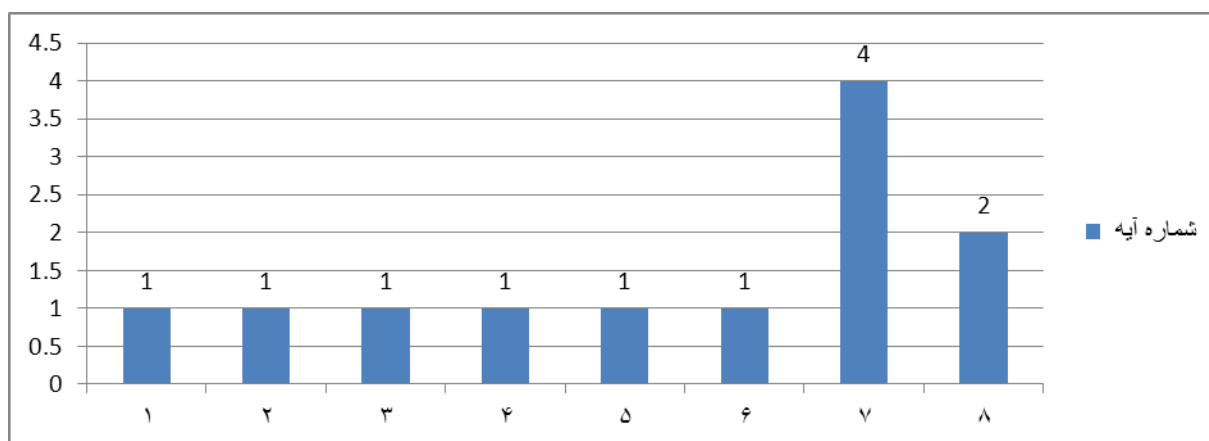
۴-۲-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

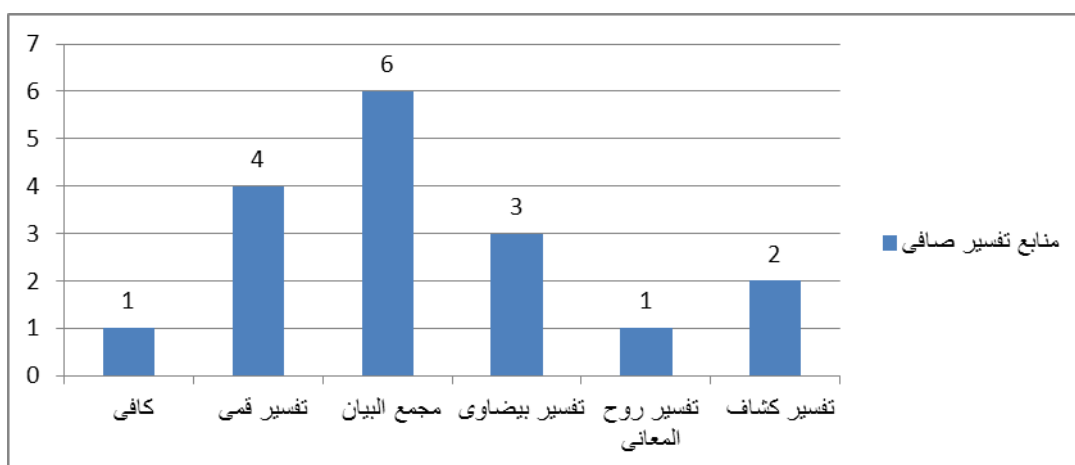
۴-۳. سوره انشراح ، تفسیر الصافی



۴-۳-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



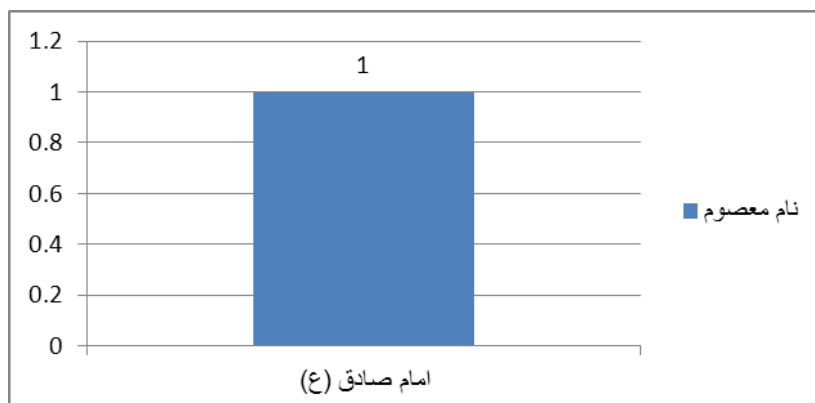
۴-۳-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایات



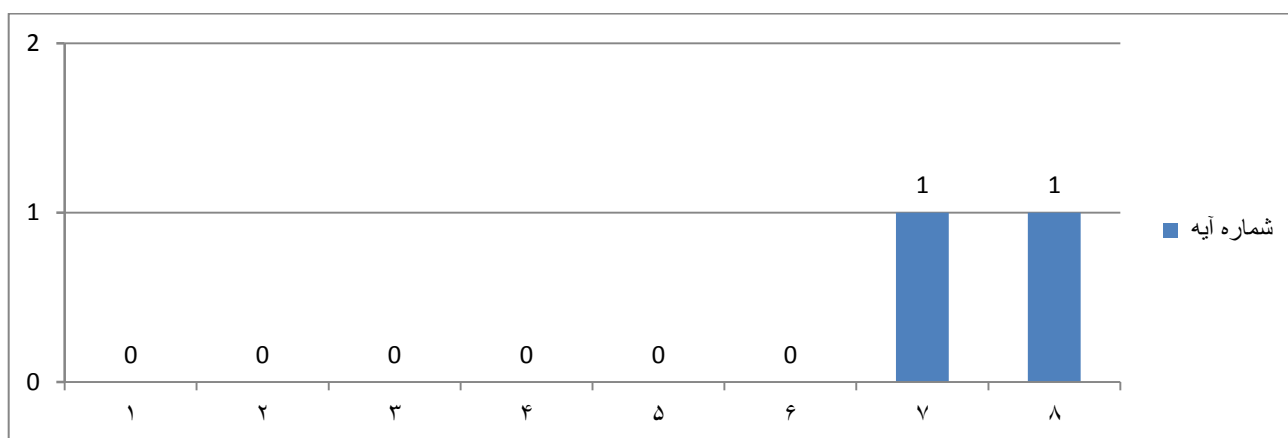
۴-۳-۳. تعداد روایات بیان شده از هر منبع

شکل ها

۴-۴. سوره انشراح ، تفسیر قمی



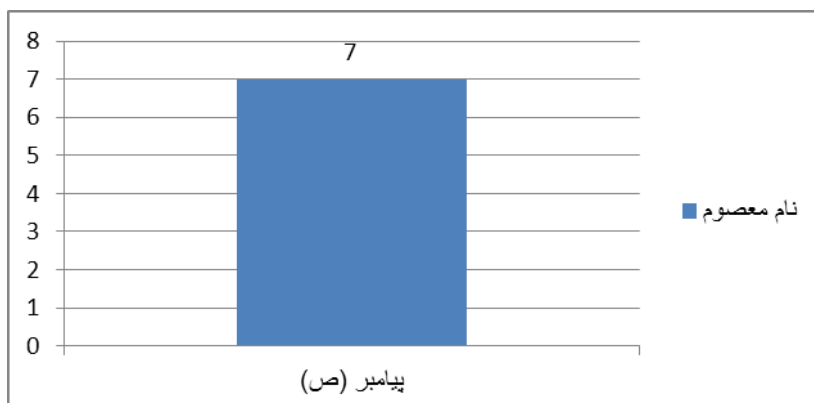
۴-۴-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



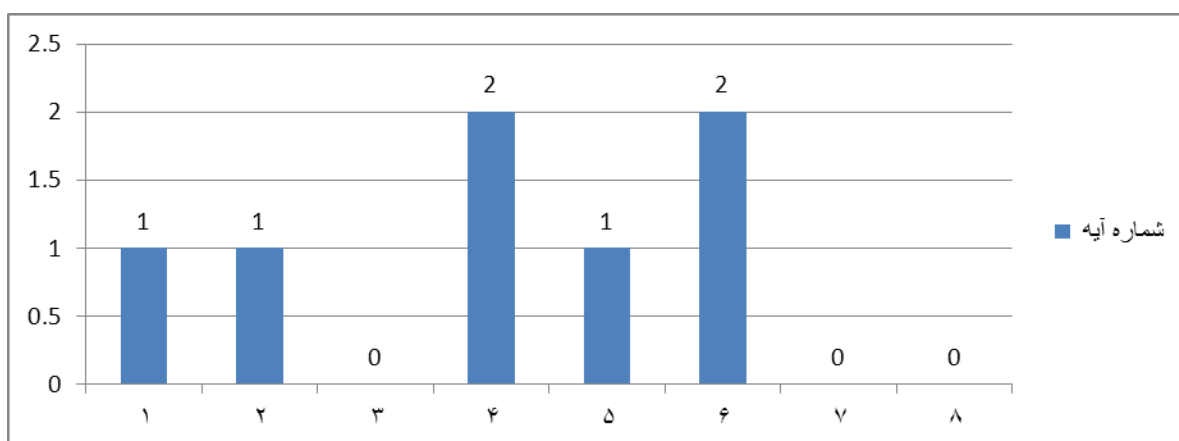
۴-۴-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

شکل ها

۴-۵. سوره انشراح ، تفسیر الدر المنثور



۴-۵-۱. تعداد روایات و فراوانی به نقل از هر معصوم



۴-۵-۲. تعداد آیات تفسیر شده و بیان آیه در روایت

فهرست منابع و مآخذ

* قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران، انتشارات دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۵ق.

* نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات انفال، قم، ۱۳۷۹هـ.

* مفاتیح الجنان

منابع فارسی

- ۱- آقا جمال خوانساری محمدبن حسین، شرحی بر غررالحکم و دررالکلم، به تصحیح جلال‌الدین ارموی محدث، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۷هـ.
- ۲- ابو الفتوح رازی حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۸ق.
- ۳- امین سیده نصرت، مخزن العرفان در تفسیر القرآن، انتشارات نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۱هـ.
- ۴- بابایی احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، چاپ سیزدهم، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲هـ.
- ۵- ثقفی تهرانی محمد، روان جاوید، چاپ سوم، انتشارات برهان، تهران، ۱۳۹۸ق.
- ۶- جزائری نعمت الله بن عبد الله و عزیز یوسف، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم / ترجمه قصص الانبیاء جزائری، چاپ اول، انتشارات هاد، تهران، ۱۳۸۰هـ.
- ۷- جوادی عاملی عبد الله، زن در آیینة جلال و جمال، تحقیق محمود لطیفی، چاپ نوزدهم، انتشارات اسراء، قم، پاییز ۱۳۸۸هـ.
- ۸- جوادی عاملی عبد الله، معاد در قرآن، تحقیق علی زمانی قمشه‌ای، چاپ چهارم، انتشارات اسراء، قم، پاییز ۱۳۸۷هـ.
- ۹- جوادی عاملی عبد الله، تفسیر تسنیم، چاپ ششم، انتشارات اسراء، قم، تیر ۱۳۸۸هـ.
- ۱۰- جوادی عاملی عبد الله، اسلام و محیط زیست، تحقیق عباس رحیمیان، چاپ پنجم، انتشارات اسراء، قم، زمستان ۱۳۸۸هـ.
- ۱۱- حسینی همدانی سید محمد حسین، انوار درخشان، تحقیق محمد باقر بهبودی، چاپ اول، انتشارات کتابفروشی لطفی، تهران، ۱۴۰۴ق.

- ۱۲- خسروی حسینی سید غلامرضا، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، چاپ دوم، انتشارات مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵هـ.
- ۱۳- رشید الدین میبدی احمد بن ابی سعد، کشف الاسرار و عدة الابرار، تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱هـ.
- ۱۴- رجبی محمود و دیگران، روش تفسیر قرآن، چاپ دوم، انتشارات سمت، قم، بهار ۱۳۹۰هـ.
- ۱۵- رضایی اصفهانی محمد علی، منطق تفسیر قرآن، انتشارات جامعه المصطفی العالمیه، قم، تابستان ۱۳۸۷هـ.
- ۱۶- رضایی اصفهانی محمد علی، تفسیر قرآن مهر، انتشارات پژوهش‌های تفسیری علوم قرآنی، قم.
- ۱۷- شریعتی محمد تقی، تفسیر نوین، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۴۶هـ.
- ۱۸- صبوحی طسوجی علی و دیگران، تدبیر در قرآن، به تحقیق علی صبوحی طسوجی، انتشارات بلاغت، تهران، تابستان ۱۳۸۶هـ.
- ۱۹- طالقانی سید محمود، پرتوی از قرآن، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۲هـ.
- ۲۰- طیب سید عبدالحسین، تفسیر اطیب البیان، انتشارات اسلام، تهران، ۱۳۷۸هـ.
- ۲۱- قرائتی محسن، تفسیر نور، انتشارات مرکز درس‌هایی از قرآن، تهران، تابستان ۱۳۸۶هـ.
- ۲۲- قرشی سید علی اکبر، احسن الحدیث، چاپ سوم، انتشارات بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۷هـ.
- ۲۳- قرشی سید علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ۱۱، انتشارات دار الکتب الاسلامیه، تهران، تابستان ۱۳۸۶هـ.
- ۲۴- کاشانی فتح الله، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، کتاب فروشی محمد حسن علمی، تهران، ۱۳۳۶هـ.
- ۲۵- کلینی محمد بن یعقوب و آئیر حمید رضا، بهشت کافی / ترجمه روضه کافی
- ۲۶- کلینی محمد بن یعقوب و همدانی نجفی محمد حسینی، درخشان پرتوی از اصول کافی
- ۲۷- محمد بن یعقوب کلینی و محمد علی اردکانی، تحفة الاولیاء، چاپ اول، انتشارات دار الحدیث، قم، ۱۳۸۸هـ.
- ۲۸- کلینی محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه و شرح محمد باقر کمره‌ای، چاپ ۱۰، انتشارات اسوه، تهران، زمستان ۱۳۸۷هـ.

- ۲۹- محمدی ری شهری محمد، درآمدی بر تفسیر جامع روایی، انتشارات دارالحدیث، قم، ۱۳۹۰هـ.
- ۳۰- مسعودی عبدالهادی، روش فهم حدیث، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۷هـ.
- ۳۱- مکارم شیرازی ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ ۳۲، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵هـ.
- ۳۲- مهیار رضا، فرهنگ أبجدی عربی - فارسی، بی‌جا، بی‌تا.
- ۳۳- مهریزی مهدی، «روایات تفسیری شیعه، گونه‌شناسی، حجیت»، فصل نامه علوم حدیث، سال پانزدهم، شماره ۵۵، صفحات ۵، ۷، ۱۰، ۱۱ و ۱۲.
- ۳۴- نجارزادگان فتح الله، بررسی تطبیقی تفسیر آیات ولایت در دیدگاه فریقین، چاپ دوم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم، زمستان ۱۳۸۹هـ.
- ۳۵- نجمی هاشم زاده هریسی، بیان در مسائل قرآن، بی‌جا، بی‌تا.
- ۳۶- نجفی خمینی محمدجواد، تفسیر آسان، چاپ اول، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۹۸هـ.
- ۳۷- هاشمی رفسنجانی اکبر و دیگران، تفسیر راهنما، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، پائیز ۱۳۷۴هـ.

منابع عربی

- ۳۸- آلوسی محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العزیز، تحقیق عطیه علی عبدالباری، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- ۳۹- اشعری قمی احمد بن محمد بن عیسی، النوادر، تحقیق مدرسه امام مهدی، چاپ اول، انتشارات مدرسه امام مهدی، قم، ۱۴۰۸ق.
- ۴۰- ابوالحسن احمد بن فارس زکریا، مقائیس اللغة، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
- ۴۱- ابوعلی فضل بن حسن طبرسی امین الدین، تفسیر مجمع البیان، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی و دیگران، چاپ دوم، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۴۰۶ق.
- ۴۲- ابی الحسن علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، به تصحیح سید طیب موسوی جزائری، انتشارات دارالسرور، بیروت، ۱۴۱۱ق.

- ٤٣- ابى القاسم فرات كوفى فرات بن ابراهيم، تفسير فرات كوفى، به تحقيق محمد الكاظم، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، تهران، ١٤١٠ق.
- ٤٤- ابى جعفر طوسى محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، به تحقيق احمد حبيب قصير العايلى، انتشارات دار المعرفة، بيروت، ١٤٣١ق.
- ٤٥- الحسينى الزبيدى محمد مرتضى، تاج العروس، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٩ق.
- ٤٦- العروسى الحويزى، عبد على جمعة، تفسير نورالتقلين، به تحقيق السيد على عاشور، انتشارات مؤسسة التاريخ العزلى، بيروت، ١٤٢٢ق.
- ٤٧- الفيومى المقرئ أحمد، مصباح المنير، انتشارات دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٩ق.
- ٤٨- ابن اشعث محمد بن محمد، الجعفرىات (العشعثيات)، انتشارات مكتبة النينوى الحديثية، تهران، بى تا.
- ٤٩- ابن شعبه حرانى حسن بن على، تحف العقول، به تصحيح على اكبر غفارى، چاپ دوم، انتشارات جامعه مدرسين حوزه علميه، قم، ١٣٦٣هـ.
- ٥٠- ابن عاشور محمد بن طاهر، تفسير التحرير و التنوير، بى جا، بى تا.
- ٥١- ابن عباد صاحب، المحيط فى اللغة، انتشارات عالم الكتاب، بيروت، ١٤١٤ق.
- ٥٢- ابن شهر آشوب مازندراني محمد بن علي، مناقب آل ابي طالب (عليهم السلام)، چاپ اول، انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ق.
- ٥٣- ابن طاووس علي بن موسى، التحصين لاسرار ما زاد من كتاب اليقين، تصحيح اسماعيل انصارى زنجانى خوئينى، چاپ اول، انتشارات دار الكتاب، قم، ١٤١٣ق.
- ٥٤- ابن منظور محمد بن مكرم، لسان العرب، انتشارات دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ق.
- ٥٥- ابن بابويه محمد بن على، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، چاپ دوم، دار الشريف الرضى للنشر، قم، ١٤٠٦ق.
- ٥٦- ابن فهد حلي احمد بن محمد، عدة الداعي و نجاح الساعي، تحقيق احمد موحدى قمى، انتشارات دار الكتب الاسلامى، بى جا، ١٤٠٧ق.
- ٥٧- ابن اثير جزرى مبارك بن محمد، النهاية فى غريب الحديث و الاثر، تحقيق محمود محمد طناحى، مؤسسه مطبوعاتى اسماعيليان، قم، ١٣٦٧هـ.

- ۵۸- ابن شاذان قمي ابو الفضل شاذان بن جبرئيل، الفضائل، چاپ دوم، انتشارات رضى، قم، ۱۳۶۳هـ.
- ۵۹- ابن ابى الحديد عبد الحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغة لابن ابى الحديد، چاپ اول، مكتبة آية الله مرعى نجفى، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۶۰- احسانى فرلنگرودى، اسباب اختلاف الحديث، چاپ دوم، انتشارات دار الحديث، قم، ۱۳۸۶هـ.
- ۶۱- اربلى على بن عيسى و على بن حسين زوارهاى، كشف الغمة، به تصحيح ابراهيم ميانجى، چاپ سوم، انتشارات الاسلاميه، تهران، ۱۳۸۲هـ.
- ۶۲- بحرانى سيد هاشم، تفسير البرهان، چاپ سوم، انتشارات بنياد بعثت، تهران، ۱۳۶۶هـ.
- ۶۳- بيضاوى عبد الله بن عمر، انوار التنزيل و اسرار التأويل، تحقيق محمد عبد الرحمن مرعشى، چاپ اول، انتشارات دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۱۸ق.
- ۶۴- بغوى حسين بن مسعود، معالم التنزيل في تفسير القرآن، تحقيق عبد الرزاق المهدي، چاپ اول، انتشارات دار احياء التراث العربى، بيروت، ۱۴۲۰ق.
- ۶۵- بروجردى آقا حسين، جامع احاديث شيعه، چاپ اول، انتشارات فرهنگ سبز، تهران، ۱۳۸۶هـ.
- ۶۶- حر عاملى محمد بن حسن، وسائل الشيعة، چاپ اول، تحقيق مؤسسه آل البيت، انتشارات مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۶۷- حقى بروسوى اسماعيل، روح البيان، انتشارات دار الفكر، بيروت، بى تا.
- ۶۸- حسيني استر آبادى سيد شرف الدين على، تأويل الايات الظاهرة، انتشارات اسلامى جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۶۹- حسینی شیرازی سيد محمد، تبیین القرآن، چاپ دوم، انتشارات دار العلوم، بيروت، ۱۴۲۳ق.
- ۷۰- حر عاملی محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، چاپ اول، انتشارات اعلمی، بيروت، ۱۴۲۵ق.
- ۷۱- حسانى، عبيدالله بن عبدالله، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، تحقيق محمدباقر محمودي، التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامى، تهران، ۱۴۱۱ق.
- ۷۲- خزاز رازى على بن محمد، كفاية الاثر في النص علي الأئمة الاثني عشر، تصحيح عبد اللطيف حسینی كوه كمرى، انتشارات بيدار، قم، ۱۴۰۱ق.
- ۷۳- داور پناه ابو الفضل، انوار العرفان في تفسير القرآن، چاپ اول، انتشارات صدر، تهران، ۱۳۷۵هـ.

- ۷۴- دخیل علی بن محمد علی، *الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز*، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ۷۵- دیلمی حسن بن محمد، *ارشاد القلوب إلی الصواب*، چاپ اول، انتشارات الشریف الرضی، قم، ۱۴۱۲ق.
- ۷۶- راغب اصفهانی ابوالقاسم حسین بن احمد، *مفردات الفاظ القرآن*، به تحقیق صفوان عدنان داودی، چاپ دوم، انتشارات ذوی القربی، بیروت، ۱۴۲۳ق.
- ۷۷- رسولی محلاتی سید هاشم و بحرانی هاشم، *الانصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر (علیهم السلام)*، ترجمه و تحقیق رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۷ق.
- ۷۸- زمخشری محمود بن عمر، *اساس البلاغه*، چاپ اول، انتشارات دار صادر، بیروت، ۱۹۷۹م.
- ۷۹- زمخشری محمود، *الكشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، چاپ سوم، انتشارات دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- ۸۰- سیوطی جلال الدین، *تفسیر الدر المنثور*، به تصحیح شیخ نجدت نجیب، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
- ۸۱- شیخ بهایی محمد بن حسین و بسطامی علی بن طیفور، *منهاج النجاح فی ترجمة مفتاح الفلاح*، چاپ ششم، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۸۴ه.
- ۸۲- شریف الرضی محمد بن حسین، *المجازات النبویة*، تحقیق صبحی صالح، انتشارات دار الحدیث، قم، ۱۴۲۲ق.
- ۸۳- شبر سید عبد الله، *تفسیر القرآن الکریم*، چاپ اول، انتشارات دار البلاغه للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۲۱ق.
- ۸۴- شیبانی محمد بن حسن، *نهج البیان عن کشف المعانی القرآن*، انتشارات بنیاد دائرة المعارف الاسلامی، تهران، ۱۴۱۳ق.
- ۸۵- صادقی تهرانی محمد، *البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن*، چاپ اول، انتشارات مؤلف، قم، ۱۴۱۹ق.
- ۸۶- صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم*، تحقیق محسن بن عباس علی کوچه باغی، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۸۷- طبری آملی صغیر محمد بن جریر بن رستم، *دلایل الامامة*، چاپ اول، انتشارات بعثت، قم، ۱۴۱۳ق.

- ۸۸- طبرسی فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، تهران، ۱۳۷۷هـ.
- ۸۹- طباطبایی سیدمحمد حسین، *تفسیرالمیزان*، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- ۹۰- طریحی فخرالدین، *مجمع البحرین*، به تحقیق دراسات الاسلامیه، انتشارات مؤسسه بعثت، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۹۱- عاملی کفعمی ابراهیم بن علی، *المصباح للکفعمی (جنت الأمان الواقیة و جنت الإیمان الباقیة)*، چاپ دوم، انتشارات دار الرضی، قم، ۱۴۰۵ق.
- ۹۲- عاملی علی بن حسین، *الوجیز فی تفسیر القرآن العزیز*، انتشارات دارالقرآن الکریم، قم، ۱۴۱۳ق.
- ۹۳- عبدالمحمدی حسین، *پیامهای قرآن*، انتشارات دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۹۰هـ.
- ۹۴- عسکری حسن بن عبد الله، *الفروق فی اللغة*، چاپ اول، انتشارات دار الآفاق الجدیده، بیروت، ۱۴۰۰ق.
- ۹۵- عیاشی محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العالمیة، تهران، ۱۳۸۰هـ.
- ۹۶- فراهیدی خلیل بن أحمد، *العین*، به تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، انتشارات دارالجهر، قم، ۱۳۶۴هـ.
- ۹۷- فخر الدین رازی ابوعبدالله محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب*، چاپ سوم، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- ۹۸- فیض کاشانی، مولی محسن، *تفسیر الصافی*، به تحقیق سید محمود امامیان، انتشارات الصدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
- ۹۹- قمی مشهدی محمد، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۸هـ.
- ۱۰۰- کبیر مدنی سید علیخان بن احمد، *ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین*، تحقیق محسن حسینی امینی، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.

- ۱۰۱- مجلسی محمدباقر بن محمدتقی، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تحقیق هاشم رسولی محلاتی، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ق.
- ۱۰۲- مجلسی محمدباقر بن محمدتقی، *بحار الانوار*، به تصحیح جمعی از محققان، چاپ دوم، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- ۱۰۳- مجلسی محمدتقی بن مقصود علی، *روضۃ المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، تحقیق حسین موسوی کرمانی، مؤسسۀ فرهنگی اسلامی کوشانیور، قم، ۱۴۰۶ق.
- ۱۰۴- مدرسی سید محمد تقی، *تفسیر من هدی القرآن*، انتشارات دارمحبی الحسین، تهران، ۱۴۱۹ق.
- ۱۰۵- مصطفوی حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن*، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰هـ.
- ۱۰۶- مکارم شیرازی ناصر، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، چاپ اول، مدرسۀ امام علی بن ابیطالب، قم، ۱۴۲۱ق.
- ۱۰۷- نجاشی احمد بن علی، *رجال النجاشی*، چاپ ششم، مؤسسۀ النشر الاسلامی التابعه بجامعہ المدرسین بقم، قم، ۱۳۶۵هـ.
- ۱۰۸- نوری حسین بن محمد تقی، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، انتشارات مؤسسۀ آل البيت (علیهم السلام)، قم، ۱۴۰۸ق.
- ۱۰۹- هلالی سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس الهمالی*، به تصحیح محمد انصاری زنجانی خوئینی، انتشارات الیهادی قم، ۱۴۰۵ق.
- ۱۱۰- محمدیان محی الدین بهرام، «مجلۀ پیام جاویدان»، مقاله سوگندهای قرآن، سایت noormags
- * نرم افزار جامع التفاسیر.
- * نرم افزار جامع الأحادیث ۳/۵.
- * سایت مرکز تعلیمات اسلامی واشنگتن، کتابخانۀ معارف اسلامی، دفتر تنظیم و نشر آثار آیه الله علی نجفی کاشانی، تفسیر سورۀ لیل.



كلية علوم الحديث

رسالة الماجستير

فرع علوم الحديث - اتجاه التفسير الأثرى

عنوان الرسالة

التفسير الروايى لسور الشمس، الليل، الضحى و الإنشراح
إستناداً إلى روايات أهل البيت (عليهم السلام)

الأستاذ المشرف

الدكتور سيد محمدرضا ابن الرسول

الأستاذ المساعد

حجة الإسلام و المسلمين سيدرسول موسى

لقب الطالب

هاجر السادات عسگرى

خرداد ۱۳۹۲ - رجب (۱۴۳۴)

الملخص

هذه الرسالة التي تحمل عنوان "التفسير الروائي لسور الشمس والليل والضحي والانشراح" تعتمد على روايات أهل البيت. إن الدراسة و البحث من أجل إعادة التعريف للروايات التفسيرية و الحصول عليها لا تقل أهمية من فهم مغذا كلام الله سبحانه وتعالى. تهدف هذه الرسالة إلى الحصول على أصح تفسير للسور المذكورة أعلاه معتمدة على روايات أهل البيت: وكذلك ترمي إلى أن تلفت الانتباه إلى دور الروايات في فهم القرآن وتفسيره وتؤكد على هذا الدور الهام.

اعتمدنا في هذه الرسالة على جمع الروايات التفسيرية لأهل البيت: و تحليل و تبين مفادها. و تم جمع تلك الروايات من خلال التفاسير الروائية الشيعية و منها الدر المنثور الذي وردت فيه الروايات المنسوبة إلى الرسول الأكرم (صلى الله عليه و آله) و المعصومين: و ذلك من أجل معرفة مفاد الآيات لسور الشمس والليل و الضحي و الانشراح و تفسيرها.

تعتبر الرواية رواية تفسيرية إذا بينت مفاد الآيات بأي نحو كان حتي و إن لم تذكر أية إشارة مباشرة إلى الآية. عليه في هذه الرسالة إضافة إلى الروايات التي ترتبط بآيات هذه السور مباشرةً استعنا بالروايات التي لم تذكر إشارة إلى الآية مباشرة و لكن وجدنا في هذه الروايات صلة بين فحوا الآيات و الروايات و ذلك من أجل فهم الآيات بشكل أفضل.

لهذه الرسالة صعيان الصعيد القرآني و الصعيد الروائي. على الصعيد القرآني نتناول مختلف أنواع الآيات التي وردت في تفسير الميزان لسور أربع مذكورة أعلاه. و على الصعيد الروائي نتناول الروايات التفسيرية لأهل البيت: التي وردت في التفاسير الشيعية و هي البرهان و نور الثقلين و الصافي و القمي وكذلك في هذا الصعيد نتناول الروايات التفسيرية لأهل البيت: التي وردت في تفسير الدر المنثور و هو من التفاسير السنية.

في هذه الرسالة خصنا لكل سورة بابا وكل باب يشتمل على ٣ فصول. و في هذه الفصول الثلاثة نتطرق إلى تبين ظواهر الآيات و الروايات التفسيرية وكذلك نقوم بتحليل الروايات و نسعى إلى معرفة أقسام الروايات لهذه السور و نذكر الرسائل الإرشادية التي وردت في الآيات و الروايات. في بداية الرسالة و قبل الباب الأول ذكرنا الطار العام للبحث تحت اسم "القضايا العامة و المفاهيم".

حُصص الباب الأول لسورة الشمس، آيات هذه السورة تتمحور حول علامات القدرة الإلهية و تلفت الانتباه إلى عظمتها و أهميتها و كثرة منافعها. و تشير إلى أنه إذا أراد الإنسان أن يفلح فلا بد له أن يزكي باطنه و إلا سيُحرم من السعادة و الفلاح. الروايات التي وردت لتفسير هذه السورة تذكر مصاديق لآيات الله سبحانه و تعالى.

في السورة التالية «الضحى» تتمحور الآيات حول نجاة المتقين المنفقين في سبيل الله و عذاب المكذبين البخلاء. نجد في الروايات مصاديق للمتقين و المكذبين. تشير آيات سورة الضحى إلى النعم التي وهبها الله لرسوله و من خلال ذلك يُجسّد الله سبحانه وتعالى لرسوله (صلى الله عليه و آله) حياته الماضية. عليه يأمر الله سبحانه وتعالى رسوله (صلى الله عليه و آله) بأن يعامل الأيتام والمساكين برفق و حنان و أن يذكر النعم الإلهية. و الروايات التي وردت لتفسير هذه السورة تتطرق إلى عدة مواضيع منها النعم الإلهية و تذكّرها و الإشارة إليها. تتمحور آيات سورة الانشراح حول ٣ محاور:

أولاً- ذكر النعم الثلاث ألا و هي شرح الصدر و إلقاء عبء النبوة الثقيل و رفع اسم الرسول(صلى الله عليه و آله) وهذه النعم الثلاث لها جانب معنوي و روحي.

ثانياً- يبشّر الرسول من أجل إزالة العراقيل في سبيل دعوته في المستقبل.

ثالثاً- الاهتمام بالخالق الأوحد و التشجيع على عبادته.

أهم موضوع أشير إليه في روايات هذه السور هو الأمر بتعيين الإمام علي (عليه السلام) كوليّ و إمام و أن ولايته هي أبرز مصادق لذلك الأمر. و كذلك تمت الإشارة إلى مواضيع أخرى منها سبب شرح الصدر للرسول الأكرم (صلى الله عليه و آله) و آياتُ شرح الصدر و نماذجُ من رفعة اسم النبي (صلى الله عليه و آله).

مفردات مفتاحية: سورة الشمس، سورة الليل، سورة الانشراح، أهل البيت، التفسير الروائي، الرواية التفسيرية.



University of Koran and Hadith

A Thesis Submitted in Partial Fulfillment of the Requirements for
the Degree of Master of Arts in
Hadith Science – Narrative Interpretation Branch

Supervisor:

Dr. Sayyed Mohammad Reza Ebn Al-Rasool

Advisor:

Sayyed Rasool Mousavi *Hojjat al-Islam*

By:

Hajar Asgari

khordad, ۱۳۹۲

Abstract

The present study has been conducted on the narrative interpretation of Surahs Ash-Shams, Al-Lail, Al-Zuha and Al-Inshirah and is based on Ahl al-Bayt (the family of Prophet Muhammad)'s narrations.

Conducting research for recognizing and attaining narrative Hadiths is as important as understanding God's words.

This study aims at getting access to the most accurate interpretation of the intended Surahs by considering infallibles' narrations with the purpose of emphasizing the role of their narrations in the interpretation and comprehension of the Koran.

The method used in this study is based on collection, analysis and explanation of contents of Ahl al-Bayt's interpretive narrations which are derived from Shia narrative interpretations as well as Prophet Muhammad's and infallibles' interpretive narrations derived from Aldor Almansoor interpretation. The purpose of using this method is to interpret the verses of Surahs Ash-Shams, Al-Lail, Al-Zuha and Al-Inshirah and to recognize their concepts.

Every narration which explains the contents of verses in some ways_ even if it doesn't have any reference to the verse_ is called interpretive narration. Thus, in this study we also make use of those narrations in which there is no reference to the verse but are related to the concept of the verse. This way, there can be a better understanding of that verse.

The present study contains two Koranic and narrative dimensions. The Koranic dimension includes types of verses in Tafsir Almizan by selecting four Surahs of the Koran, and the narrative dimension consists of the collection of Ahl al-Bayt's interpretive narrations from Ma'sour Alborhan, Noor Alsaghalain, Alsafi and Qomi as well as infallibles' interpretive narrations in Aldar Almansoor which is one of Sunni's narrative interpretations.

In this research, each Surah has allocated a part to itself and its contents have dealt in three chapters with facial contents of verses and interpretive narrations along with their analysis. Also, they present the typology of interpretive narrations and the leading messages of verses and narrations. Of course, the general framework of this study is presented in Overview and Concepts section which has been included before the first section. The first chapter of this study is devoted to Surah Ash-Shams. The verses of this Surah deal with the signs of God's power and their magnificence, importance and

benefits. According to these verses, man must have self-purification in order to be prosperous. Otherwise, he will be deprived of salvation. Also, all the narrations which are related to this Surah have interpreted the verses by mentioning some instances of God's power.

The next Surah is Al-Lail. The verses of this Surah are about the salvation of generous virtuous people and the torment of miser liars. In addition, narrations have provided some instances for these virtuous people and liars.

The verses in Surah Al-Zuha refer to all the God's blessing to his Prophet Muhammad and also embody Prophet Muhammad's past life in his mind. So, in the last verses, God asked Prophet Muhammad to be kind to poor people and to mention his blessings. All the narrations regarding these verses also focus on presenting and remembering God's blessings.

The verses of Surah Al-Inshirah emphasize three concepts. One concept refers to the three blessings of patience, laying down the heavy burden of prophecy and elevating Prophet Muhammad's name and all of these blessings have a spiritual aspect. The other concept enunciates that all the problems regarding Prophet Muhammad's invitation to Islam will be solved in the future. The third concept focuses on having attention to God and highlights worship encouragement. The most important matter which is proposed in the narration of this Surah is the declaration of Imam Ali's leadership as a main example of this fact. Of course, other issues such as the cause of Holy Prophet's patience, the signs of patience and the instances of the elevation of his name have been mentioned along with other facts.

Key Words: Ash-Shams, AL-Lail, Al-Zuha, Al-Inshirah, Ahl al-Bayt, narrative interpretation, interpretive narration